ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه

نسب نامہ رسول مقبول

صلی اللہ علیہ وسلم

در مطبع سید محمد علی صاحب طبع نمود
سنہ ۱۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

تولد حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در مکه شهر بروز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول
روز بستم از نیسان ماه روم سنه ۸۸۳ ثلث و ثمانین و ثمان مایة از تاریخ ذو القرنین شده بود و سال
چهلم بود از ملک نوشیروان عادل و اندر آنچه ام المومنین حضرت خدیجه
رضی الله عنها را در نکاح در آورده بود بست و چهار ساله و نیم ماهه بود و در
زمان نزول وحی چهل ساله و نه روزه بود و در روز آدینه بست و هفتم ماه رجب
وحی آمده بود و ایام رسالت بست و سه سال بود و در معراج پنجاه و یکساله بود و بعد هجرت
او ده سال و دو ماه و بست روز بود و وفات او در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بود و در بنا
فرمودن بناء خانه کعبه سی و چهار ساله و دو ماهه بود و در زمان هجرت از مکه پنجاه و دو ساله و نه ماهه و ده روزه بود
و در فرضیت صیام رمضان پنجاه و هشت ساله بود و در بعضی نسخ یازده ماهه و هشت روزه بود کذا فی عرایس القصص و غیره

ازواج النبی صلی الله علیه و سلم امهات المومنین
رضی الله عنهن علی وفق روایة الفقیه ابی اللیث رحه

خدیجة
بنت خویلد وہی السیدة النساء واسبق النساء وارفعها اسلاما من القریش

سودة
بنت زمعة بن قیس بن عبد شمس تزوجها بعد خدیجة القرشیة

عائشة
بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما بنت ست سنین وکانت علیها کانت بنت تسع سنین ومات النبی وہی بنت ثمانی عشرة

حفصة
بنت عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی القرشیة

ام سلمة
بنت ابی امیة بن المغیرة من القریش

ام حبیبة
بنت ابی سفیان اخت معاویة من القریش

جویریة
بنت الحارث ابی ضرار من بنی المصطلق کانت من سبیة النبی صلی الله علیه وسلم اعتقها ثم تزوجها

صفیة
بنت حیی بن اخطب کانت من سبیة النبی علیه السلام اعتقها ثم تزوجها

زینب
بنت جحش ام المساکین وبطالبها

میمونة
بنت الحارث الهلالیة وہی خالة ابن العباس

زینب
بنت خزیمة ام

اسماء
بنت النعمان بن ابی الجون بن الحارث

امراة
امراة من بنی کلب

ریحانة
بنت زید کذا فی طبقات الشام

جمیع ما تزوج النبی صلی الله علیه وسلم من النساء اربع عشرة نسوة فاول امرأة تزوجها خدیجة بنت خویلد وہی سیدة النساء وکانت اسبق النساء اسلاما ثم سودة بنت زمعة ثم عائشة بنت ابی بکر رضی الله عنه وتزوج ہولاء الثلثة بمکة وتزوج بمدینة حفصة بنت عمر رضی الله عنه وام سلمة بنت ابی امیة وام حبیبة بنت ابی سفیان وکانت ہولاء الست من قریش وجویریة بنت بنی المصطلق وصفیة بنت حیی بن اخطب وزینب بنت جحش وکانت زوجة زید بن حارث یقال لها ام المساکین لسخاوتها وکثرة صدقاتها وہی اول نساء النبی ماتت بعد النبی علیه السلام ومیمونة بنت الحارث وہی خالة ابن العباس وزینب بنت خزیمة وام من بنی ہلال وہی التی وہبت نفسها للنبی علیه السلام وامرأة من کندة وہی التی استعاذت بالله تعالی منه فطلقها وامرأة من بنی کلب وکانت نساؤه کلها ثیبات الا عائشة فانها کانت بکرا تزوجها النبی علیه السلام وہی بنت ست سنین وبنی بها وہی بنت تسع سنین کانت عنده تسعا بستان ابی اللیث رح

بسم الله الرحمن الرحیم

شجرة النبی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه نقل من شجرة العالم وبحر الانساب وطبقات الناصری وسیر النبی وعرائس القصص وجوامع الحکایات وغیرها

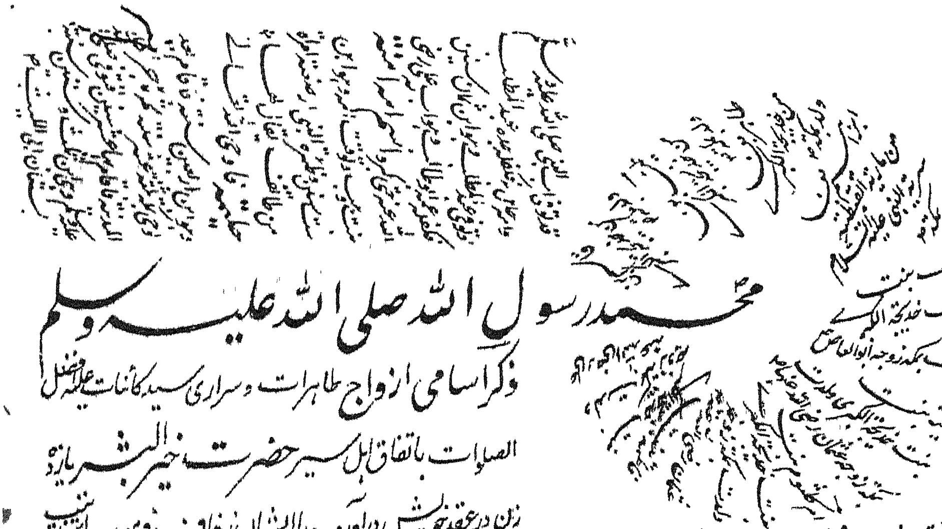

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ذکر اسامی ازواج طاهرات و سراری سید کائنات علیه افضل الصلوات باتفاق اهل سیر حضرت خیر البشر یازده زن در عقد خویش درآورده و با ایشان زفاف فرمود بااین زینب که نوشته میشود اول خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب است و او قبل از هجرت علیه السلام بحضرت عزت پیوست چنانچه مذکور شد دوم سوده بنت زمعه بن قیس که نسبش بلوی بن غالب که از اجداد اشرف دودمان عبد المطلب است می پیوندد و او بروایتی در سنه اربع وخمسین من الهجرة وفات یافت سوم عائشه بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما وغیر از وی هیچ عورتی دیگر بکر بشرف مصاحبت حضرت رسالت مشرف نشد و وفاتش در هفدهم رمضان سنه ثمان وخمسین اتفاق افتاد و چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه وا و در شعبان سنه خمس واربعین بجوار ارحم الراحمین پیوست پنجم زینب بنت خزیمه بن الحارث واو بعد از آنکه هشت ماه بعد از ازدواج حضرت رسالت پناه مشرف بود در ربیع الآخر سال چهارم از هجرت وفات یافت ششم ام سلمه بنت ابی امیه مخزومی مادرش عاتکه بود بنت عبد المطلب وفاتش در سنه تسع وخمسین اتفاق افتاد وام سلمه آخر کسی است که از امهات مومنین بجوار رحمت رب العالمین واصل شد هفتم زینب بنت جحش مادر وی امیمه بنت عبد المطلب است وفوتش در سنه عشرین روی نمود هشتم جویریه بنت الحارث بن ابی جراره وفاتش در پنجاه یا پنجاه وشش اتفاق وقوع پیوست نهم ام حبیبه بنت ابی سفیان بن حرب است و او در سال چهل چهار از هجرت سید ابرار از این عالم انتقال نمود دهم صفیه بنت حیی بن اخطب

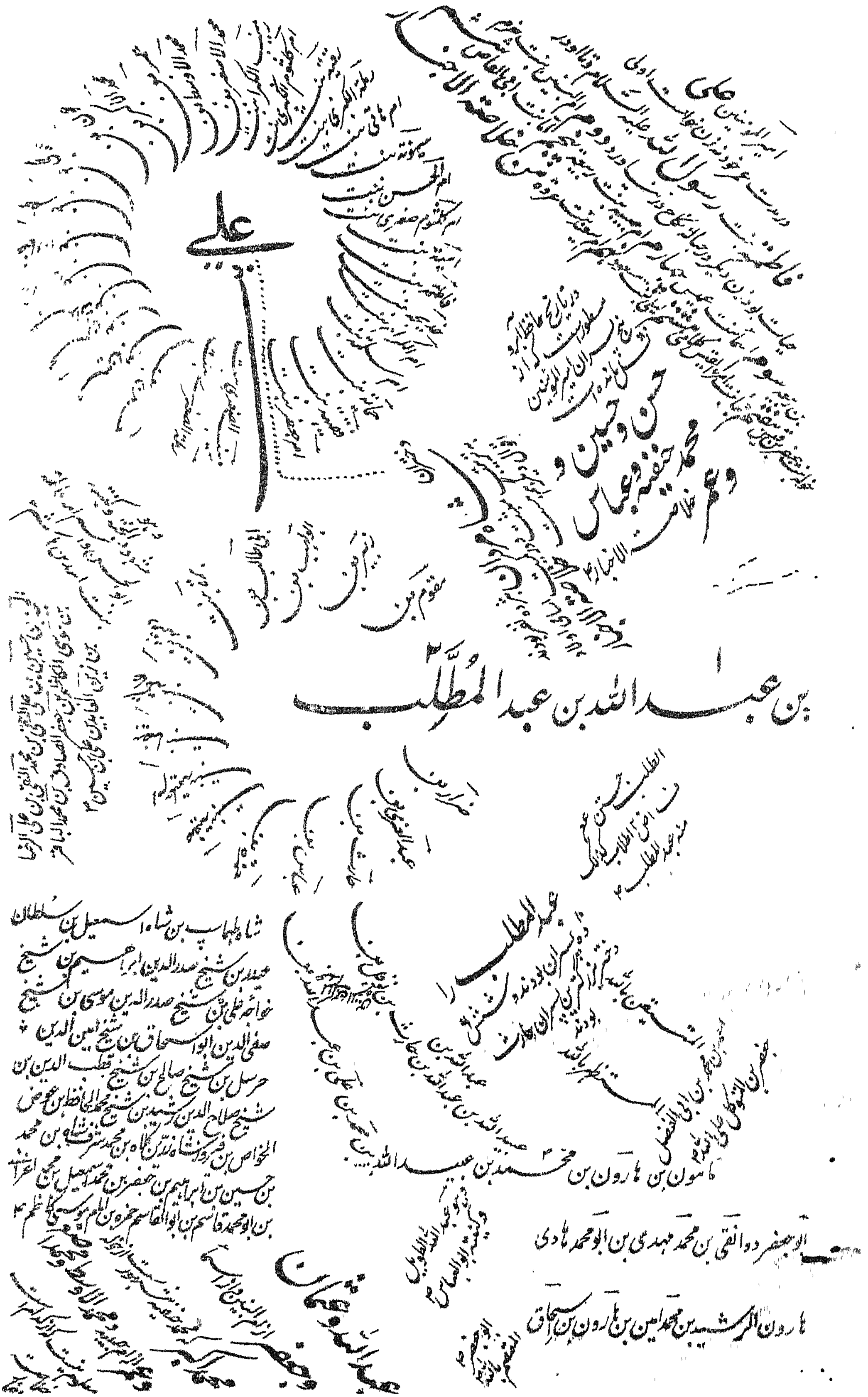
امیرالمؤمنین علی
فاطمه بنت رسول الله علیه السلام
حسن و حسین و
محمد حنفیه و عباس
و عمر
علی
بن عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالمطلب
شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان
حیدر بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ
خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ
صفی الدین ابواسحاق بن شیخ امین الدین
جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن
شیخ صلاح الدین رشید بن شیخ محمد الحافظ بن عوض
الخواص بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد شرفشاه بن محمد
بن حسین بن ابراهیم بن جعفر بن محمد اسمعیل بن محمد الاعرابی
بن ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم
مامون بن هارون بن محمد بن عبدالله
ابوجعفر دوانقی بن محمد مهدی بن ابومحمد هادی
هارون الرشید بن محمد امین بن هارون بن اسحاق

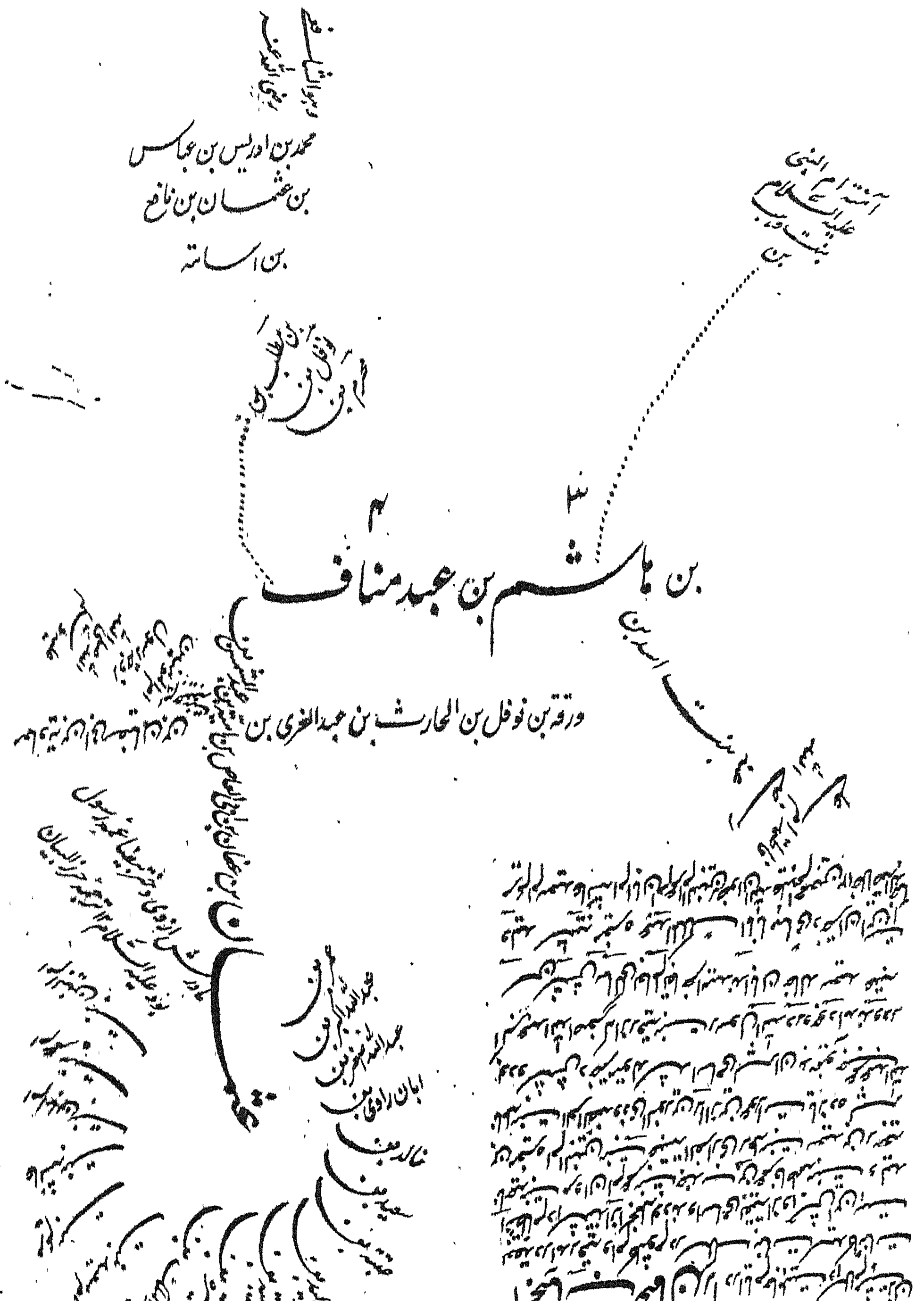
محمد بن ادريس بن عباس
بن عثمان بن نافع
بن السائب
آمنة ام النبي عليه السلام بنت وهب بن
بن هاشم بن عبد مناف
ورقة بن نوفل بن الحارث بن عبد العزى بن
ابان راوی بن
خالد بن

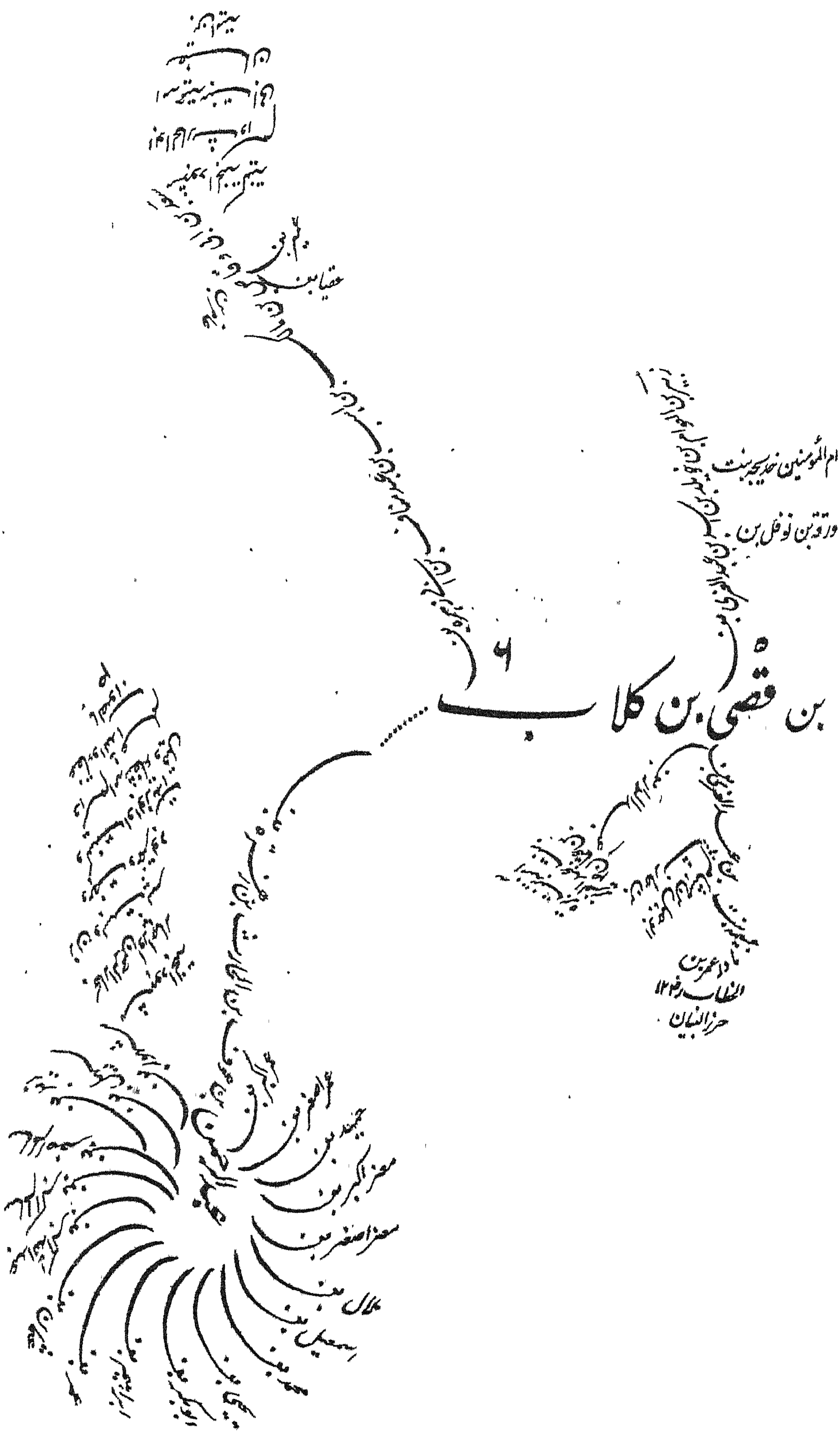
بن قصی بن کلاب
۵
۶
ام المؤمنین خدیجہ بنت
ورقہ بن نوفل بن
عقیل بن
علی اصغر بن
جنید بن
معز اکبر بن
معز اصغر بن
کمال بن
اسمعیل بن
نادر عمر بن
الخطاب رضی اللہ
حرز النبیان

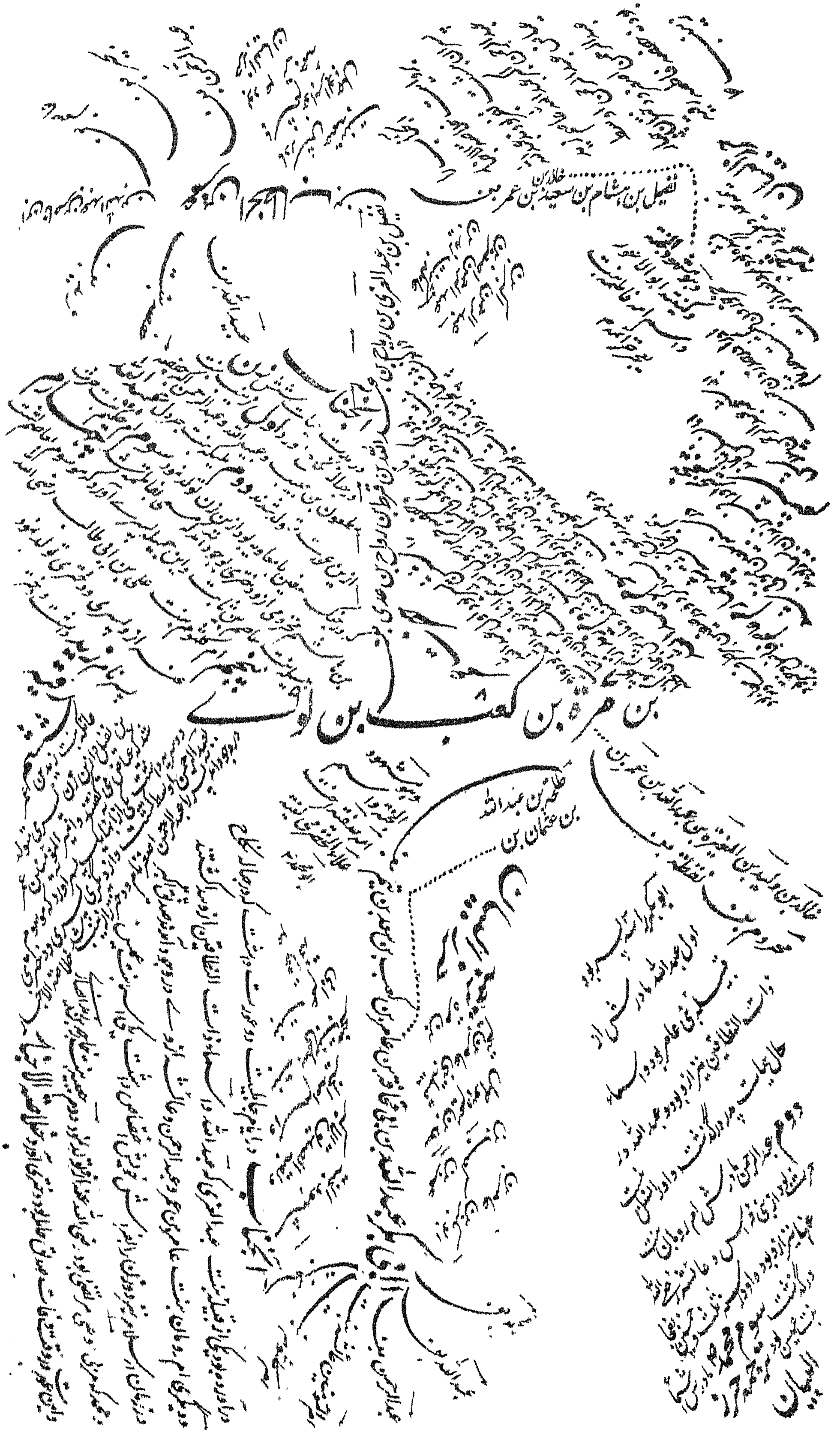
بن مرة بن کعب بن لؤی
طلحة بن عبد الله بن عثمان بن
خالد بن الولید بن المغیرة بن عبد الله بن عمر بن
ابوبکر را سه پسر بود
اول عبد الله
دوم عبد الرحمن
سوم محمد

ه

مشهود الجنة
واسمه عامر واسم امه
غنم بنت جابر وفي رواية
اميمة واسم ابيه عبد الله
واسم جده
جراح

ابو عبيدة
بن عامر بن عبد الله
بن الجراح بن اهيب
بن ضبة بن الحارث
بن

كرز بن
جابر بن حسيل الاحب
بن حبيب بن عمرو بن
شيبان بن
محارب بن

بن غالب ١٠ بن فهر ١١ بن مالك ١٢

عامر بن ثعلبة
بن الحارث

بن نضر ١٣ بن کنانة ١٤ بن خزیمة ١٥

ابو مسلم
بن عبد الرحمن بن
مسلم بن سلمة بن سالم بن الحارث
بن عبد الله بن عمر بن ربيعة بن
سعد بن عجل بن بحتم بن علي بن ابي بكر
بن نوران بن منصور بن عكرمة بن
خصفة بن

احمد
بن ابي اسحاق بن ذي
النون احمد بن علي بن بكر بن
ابيل بن ثبيتة بن جهتم بن مهيل
بن سفيان بن النذير بن هداني بن
مسلم بن بكر بن راحل بن قاسطة بن راسم
بن محجر بن هنب بن نسيين بن عمر بن
جندة بن اسد بن ربيع بن الفراس
بن

١٦ ١٧ ١٨ ١٩
بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار

[illegible]

فی
بعض النسخ
العجمیة بفتحتین و
تشدید الدال
صح

بر بست
چهار زبان
سخن گفتی و خط
نوشتی کذا فی طبقات
الناصری

بلند
آواز بود چنانچه
آواز او از دوازده
میل شنیدندی و او در
[illegible] کذا فی طبقات
[illegible] الناصری

۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳

بن مَعَدّ بن عَدنان بن أُدّ بن أُدَد

امه بنت قحطان

ایاد بن [illegible]

[illegible]

۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸
بن هميسع بن سلامان بن ثابت بن حمل بن قيذار

في
بعض النسخ
هو اليسع
۲۴

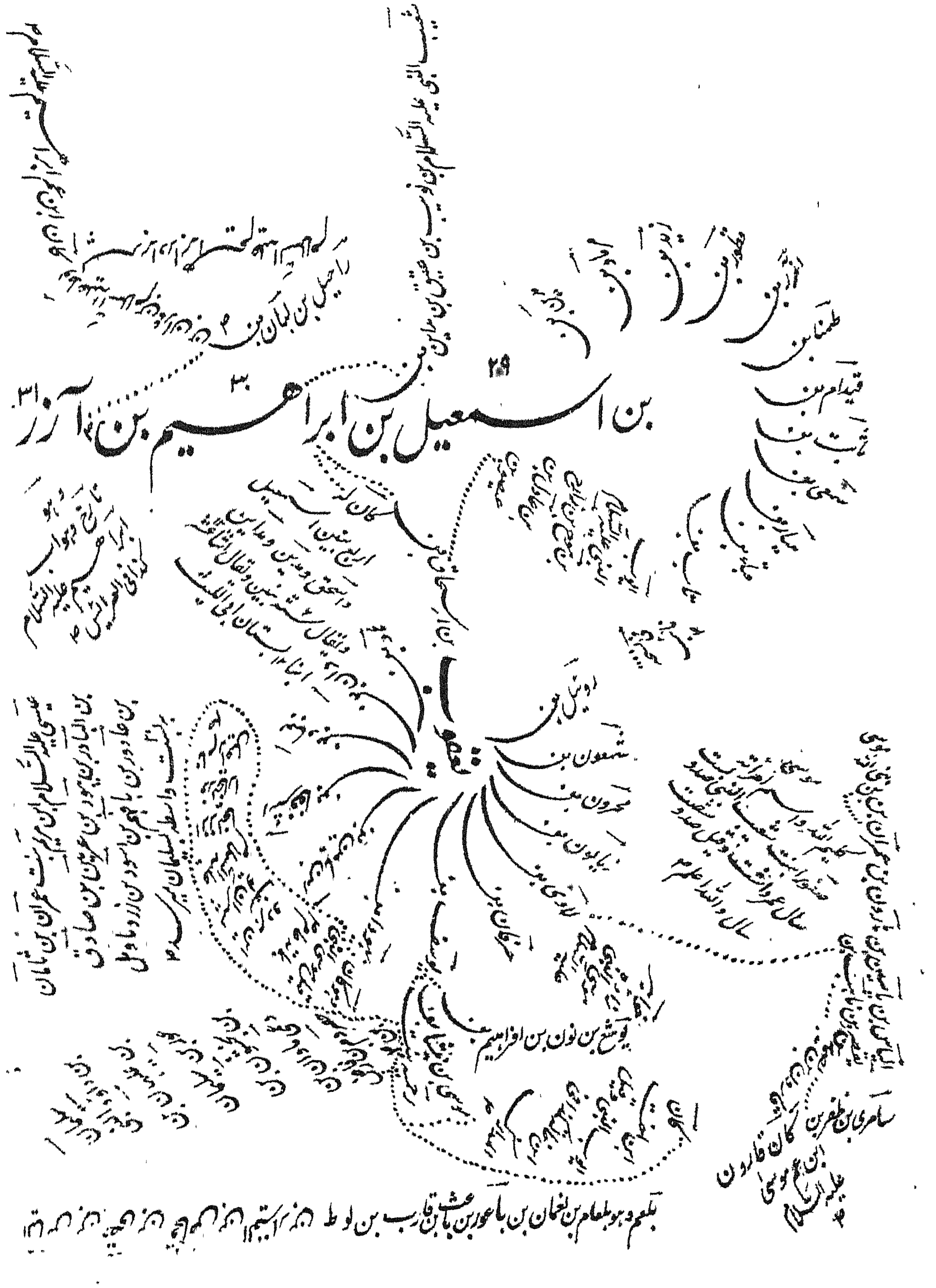
بن اسمعیل بن ابراهیم بن آزر
۲۹
۳۰
۳۱
طمنا بن
قیدام بن
روبیل بن
شمعون بن
لاوی بن
یوشع بن نون بن افراهیم
سامری بن ظفر بن
کان قارون ابن عم موسی علیه السلام
عیسی علیه السلام ابن مریم بنت عمران بن ماثان
بلعم و هو بلعام بن نعمان بن باعور بن ... بن لوط

في العرائس قال عليه الصلوة والسلام انما سمي الخضر خضراً لانه جلس على فروة بيضاء فاذا هي تهتز تحته خضراء وذكر عن مجاهد انما سمي الخضر لانه حيثما صلى اخضر حوله [illegible]

۲ وهو خضر النبی علیه السلام

بلیان بن ملکان بن

۱ اسرع بن

۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵

بن ناخور بن شاروخ بن ارغو بن فالغ

انعم بن لقمان بن باعور بن لبان بن بیقسال بن

فی بعض النسخ سروع وفی بعض النسخ مارخ وفی بعض النسخ ساروع اسرع گفتندی و ساروع اسرع ازان گفتندی که در خدمت عجلت داشت

فی نسخة ارغب وفی طبقات الناصری و فی النسخة الصحیحة للسید افاجل رعو ارغو وهو ... صح

جعفر النعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان بن ثابت بن قیس بن یزدگرد بن شهریار بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن
یزدجرد بن بهرام گور بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن اردشیر بن بابک بن مهرس بن ساسان
بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسپ بن جمن بن
کیقباد بن داراب بن طهماسپ بن نمرود ۴

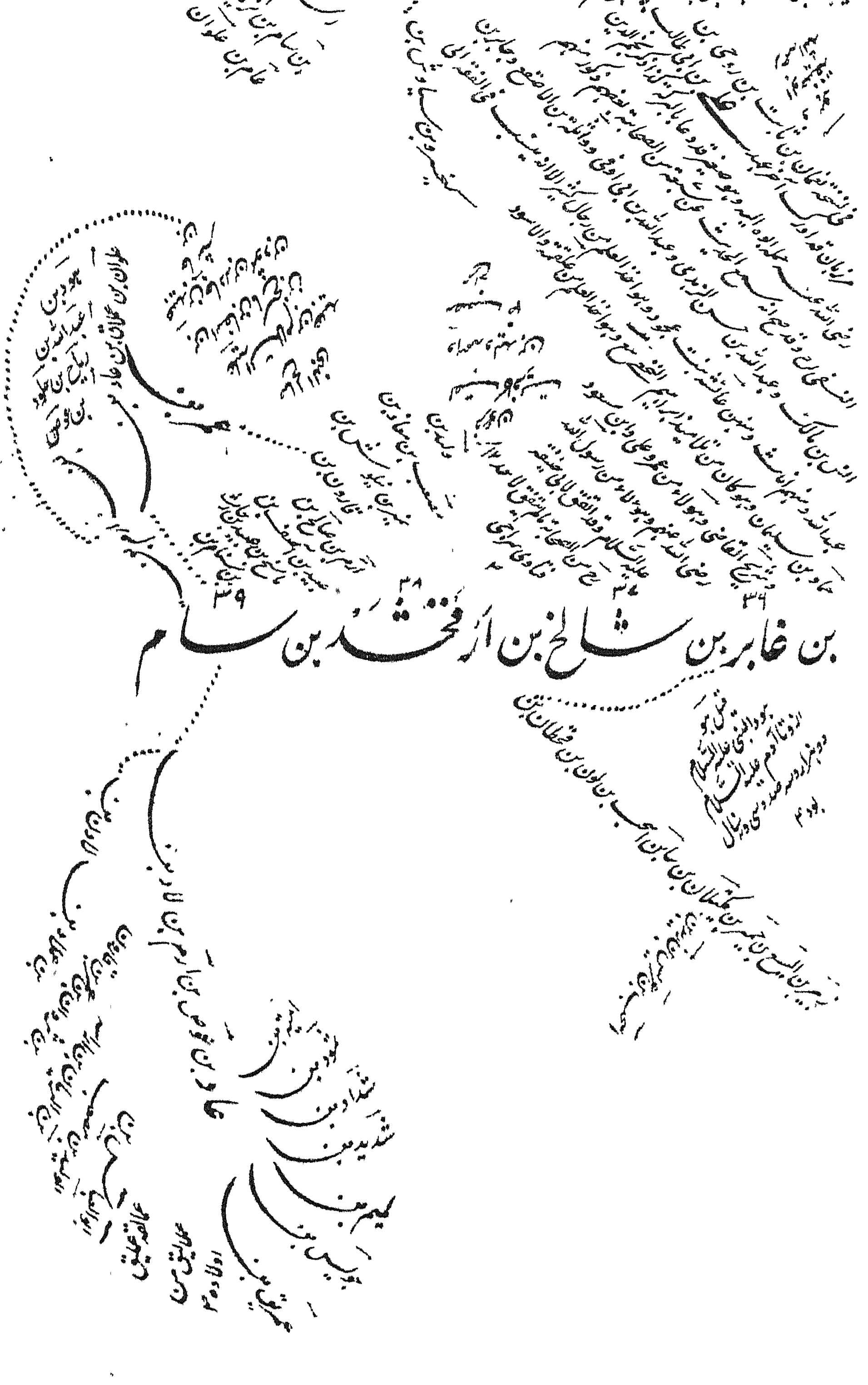

بن غابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
قبل مولود النبی علیه السلام از وفات آدم علیه السلام دو هزار و سه صد و سی و یک سال بود ۴
لود بن
شداد بن
شدید بن
عملیق بن

نقران بن حام بن ولد بن القبط
بن وبر بن نعاظ بن حام بن سل
بن جهند بن ولاد
بن غرط
بن

اسم ام النوح
قینوش بنت کامل بن محوایل
بن کیان بن اخنوخ عمر او بنهصد
و پنجاه سال بود و قیل یکهزار سال
وقیل سه هزار و پانصد سال
بود

[illegible]

بن نوح بن لامک بن متوشلح بن اخنوخ بن یارد

از آدم تا نوح علیه السلام ده تن اند
همه بر شریعت آدم بودند م

[illegible]

فرق الله
تعالی دنیاها علی
اثنین و سبعین لسانا
فجعل فی ولد سام ثمانیة عشر لسانا
وجعل فی ولد حام ستة عشر لسانا
وجعل فی ولد یافث ستة وثلثین
لسانا م

و هو ادریس
النبی علیه
السلام کذا فی
المدارک و فی تاریخ الاولاد
و عرائس القصص و سمی
ادریس لکثرة درسه الکتب
و صحف آدم علیه السلام و هو اول
من خاط الثیاب و لبس المخیط و اول
من نظر فی علم النجوم و الحساب
کذا فی العرائس م

و افلاک
از اسماء ملائک
وغیر ذلک

علّم آدم الاسماء کلها ای تعلیم کرد یعنی معلوم کردانید بآدم نامها همه م
نامها کاین طین است و این آب است و این آتش و این هوا است و آن نبات است و این کان است و آن جماد است و این حیوان است

فصل ... بیان ...

۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵

بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام

فی طبقات الناصری مهلائیل بن مهرا بن قینان

معناه ... و بر وی دو صحیفه نازل شده و عمر او نهصد و دوازده سال بود

کیومرث ... سند و ...

اورنگ زیب عالمگیر شاه بن شهاب الدین شاه جهان بن نور الدین جهانگیر شاه بن اکبر بادشاه بن نصیر الدین محمد همایون
بادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ مرزا بن سلطان ابو سعید مرزا بن سلطان محمد مرزا بن میران ❊
شاه بن صاحب قران قطب الدین والدنیا امیر تیمور کورکان بن امیر طراغائی بن امیر طرکل بن النکنز بهادر بن ایچل نویان ❊
بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بالستغر خان بن قایدو خان بن دوتمین خان
بن بوقا قاآن بن بوذنجر قاآن بن النقوا بنت جوینه بهادر بن بلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش است و او از نسل
قینان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن ای خان بن کن خان بن اغوز خان بن قرا خان بن مغل خان بن
النجه خان بن کیوک خان بن دیب یاقوی بن النجه خان بن ترک خان بن یافث بن نوح علیه السلام بن لامک بن متوشلخ بن اخنوخ
بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام از اکبرنامه

جدول مشتمله تاریخ ولادت ووفات ومدت عمر ومدفن وتعداد اولاد ونام مادران حضرت سید المرسلین وخلفاء الراشدین وائمة المهدیین مشهور بدوازده امام از کتب اهل سنت وجماعت

اسامی	تاریخ ولادت	تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	نام مادران	تعداد اولاد
سید المرسلین وخاتم النبیین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلعم	در مکه معظمه روز دوشنبه ۱۲ وقیل ۲ شهر ربیع الاول عام الفیل	روز دوشنبه وقت چاشت ۲ یا ۱۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۱ هجری	۶۳ سال	مدینهٔ منوره در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه رض	آمنه بنت وهب	سه پسر یا چهار چهار دختر
صدیق اکبر خلیفهٔ رسول الله ابو بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر رضی الله تعالی عنه	در مکه معظمه بعد دو سال از عام الفیل	شب سه شنبه ۲۲ جمادی الآخره سنه ۱۳ هجری	۶۳ سال	مدینهٔ منوره برابر دوش سرور عالم	ام الخیر بنت صخر بن عامر	سه پسر سه دختر
فاروق الاعظم ابو حفص عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه	شب یکشنبه غرهٔ محرم سنه ۱۳ از عام الفیل	مجروح شدند ۲۶ ذی حجه سنه ۲۳ هجری ومدفون شدند غرهٔ محرم	۶۳ سال	مدینهٔ منوره برابر دوش صدیق اکبر رض	حنتمه بنت هاشم بن المغیره بن عبد الله	نه پسر چهار دختر
ذو النورین ابو عبد الله عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه	سنه ۶ از عام الفیل	روز جمعه ۱۸ ذی حجه وقیل ۱۰ ذی الحجه سنه ۳۵ هجری	۸۲ سال	در حش کوکب قریب جنة البقیع	اروی بنت کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد الشمس	نه پسر هفت دختر
ابو الحسن ابو تراب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه	سنه ۳۰ از عام الفیل	مجروح شدند شب جمعه ۱۷ رمضان سنه ۴۰ هجری وفات یافتند شب یکشنبه در کوفه	۶۳ سال	صحیح آنست که قبر آن حضرت از خشم مروان بخوف خوارج پوشانیدند وقیل در صحرای برپشت کوفه	فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف	شانزده پسر وقیل نوزده وشانزده دختر
بضعة الرسول الملقب بالبتول سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها	در مکه معظمه سنه ۳۵ از عام الفیل وقیل بعد نبوت سنه ۴۱ از عام الفیل	سنه ۱۱ هجری در مدینه منوره	۲۸ سال	جنة البقیع مقبرهٔ مدینه	ام المؤمنین خیر نساء العالمین خدیجه طاهره بنت خویلد	سه پسر سه دختر
سبط اکبر ابو محمد امام حسن مجتبی رضی الله تعالی عنه	در مدینهٔ منوره ۱۵ شعبان وقیل ۱۵ رمضان سنه ۳ هجری	غرهٔ ماه ربیع الاول سنه ۴۹ هجری وقیل سنه ۵۰ هجری	۴۵ سال ششماه وقیل ۴۷ سال	جنة البقیع پهلوی فاطمهٔ زهرا رضی الله تعالی عنها	سیدة النساء فاطمهٔ زهرا رضی الله تعالی عنها	پانزده پسر هشت دختر ونسل شان از پنج پسر باقی مانده
سبط اصغر ابو عبد الله امام حسین سید الشهداء رضی الله تعالی عنه	در مدینهٔ منوره ۵ شعبان سنه ۴ هجری	روز جمعه ۱۰ محرم سنه ۶۱ هجری	۵۶ سال وپنج ماه وپنج روز	کربلاء	سیدة النساء فاطمهٔ زهرا رضی الله تعالی عنها	شش پسر سه دختر اولاد شان از امام زین العابدین باقیمانده

اسامی	تاریخ ولادت	تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	نام مادران	تعداد اولاد
امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله تعالی عنه	روز دوشنبه نهم شعبان سنه ۳۸ هجری	۱۸ محرم سنه ۹۴ هجری	۵۸ سال و قیل ۵۷ سال	جنة البقیع در قبر عم بزرگوار حضرت امام حسن رضی الله عنه	شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل	یازده پسر و سه دختر و قیل چهار دختر
ابو جعفر امام محمد باقر بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنه	روز جمعه ۳ صفر سنه ۵۷ هجری	سنه ۱۱۴ هجری و قیل سنه ۱۱۷ هجری	۶۳ سال و قیل ۵۷ سال	در جنة البقیع در قبر امام حسن رضی الله تعالی عنه	ام عبد الله دختر امام حسن رضی الله تعالی عنه	شش پسر و سه دختر و نسل شان از امام جعفر صادق باقی مانده
ابو عبد الله امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه	روز دوشنبه ۱۸ ربیع الاول سنه ۸۰ هجری و قیل سنه ۸۳ هجری	در مدینهٔ منوره روز دوشنبه ۱۵ رجب سنه ۱۴۸ هجری و قیل در شوال	۶۸ سال	در جنة البقیع در قبر امام حسن رضی الله تعالی عنه	ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله تعالی عنه	شش پسر و یک دختر
ابو الحسن و ابو ابراهیم امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه	در ابواء میان مکه و مدینه روز یکشنبه سنه ۱۲۸ هجری	روز جمعه ۵ رجب سنه ۱۸۳ هجری	۵۴ سال و قیل ۵۵ سال	مدینة السلام بغداد در مقبره که معروف است بمقابر قریش	ام ولد حمیده	سی و هفت پسر و بیست و دو دختر و نسل از چهارده پسر باقی مانده
ابو الحسن علی رضا بن موسی کاظم رضی الله تعالی عنه	در مدینهٔ منوره روز پنجشنبه ۱۱ ربیع الاول و قیل ربیع الآخر سنه ۱۵۳ هجری	روز جمعه ۲۱ رمضان سنه ۲۰۳ هجری و قیل سنه ۲۰۸ هجری	۴۹ سال و شش ماه	در بغداد بجانب قبله از قبر هارون رشید خلیفهٔ عباسی	ام ولد تکتم	پنج پسر و یک دختر
ابو جعفر محمد بن علی بن موسی کاظم و لقب وی جواد و تقی است رضی الله تعالی عنه	در مدینه روز جمعهٔ ۱۰ رجب سنه ۱۹۵ هجری	در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ هجری	۲۵ سال	در بغداد در مقابر قریش پس پشت قبر امام موسی کاظم	ام ولد خیزران و قیل ریحانه	دو پسر و دو دختر
ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی کاظم و لقب وی هادی و عسکری است رضی الله عنه	در مدینه ۱۳ رجب سنه ۲۱۴ هجری و قیل نهم ذیحجه سنه مذکور	روز دوشنبه اواخر جمادی الآخره سنه ۲۵۴ هجری	۴۰ سال	در خانهٔ وی که در سامره هست و آنرا سر من رای و عسکر نیز گویند	ام ولد سمانه	چهار پسر و یک دختر
ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی و لقب وی زکی و خالص است و وی نیز مثل پدر خود مشهور بعسکری است	سنه ۲۳۲ هجری	در ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ هجری	۲۸ سال	بسر من رای در پهلوی پدر بزرگوار خود علی عسکری	ام ولد سوسن	یک پسر مسمی بابو القاسم محمد و ملقب بحجه
ابو القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی رضا و لقب وی نزد امامیه حجت و قائم و مهدی و منتظر و صاحب الزمان است رحمه	شب پانزدهم شعبان سنه ۲۵۵ هجری	بزعم امامیه در سنه ۲۶۸ هجری در خانه سر من رای گم شده و در و منتظر مانده	*	* * * * * *	ام ولد نرجس	

بتاریخ نهم ماه ربیع الآخر سنه ۱۲۷۱ هجریه مقدسه باهتمام حسب الامر عالیشان خلاصه خاندان مصطفوی امیدوار برحمت عالم خفی و جلی سید محمد علی بن سید رحم علی مرحوم عفی الله عنهما در جزیرهٔ معموره بندر بمبئی حلیه طبع پوشید

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بار دوم از تصنیفات سند المحدثین جناب مفتی محمد عنایت احمد حشرہ اللہ فی زمرة الصالحین حضرت رسالت پناہ

تواریخ حبیب اله

۱۲۸۱ ھ

باہتمام حاجی غفران انجام عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان مبرور

مطبع مصطفائی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۸۱

فہرست کتاب مستطاب تواریخ حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

صفحہ

۶ بیان سبب تالیف
۷ باب ۱
احوال نور مبارک اور ولادت باسعادت اور طفولیت اور شباب اور آغاز نبوت سے تا ہجرت کے بیان مین
۷ فصل ۱
بیان حال نور مبارک مین تا ولادت باسعادت
۸ قصہ ابرہہ بادشاہ اصحاب فیل کی تعظیم کا نسبت عبد المطلب جد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے
۸ چاہ زمزم نکالنا عبد المطلب کا اور ذبیح ہونا عبد اللہ آپکے والد ماجد کا
۹ احوال آپ کے حمل مین رہنے کا
۹ ذکر وفات عبد اللہ والد ماجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا
۱۰ فصل ۲
بیان حال ولادت باسعادت مین
۱۰ بیان خوارق جو بوقت ولادت باسعادت ظہور مین آئے
۱۱ نکتہ عجیبہ متعلقہ بمعجزات ولادت شریفہ
۱۱ نکتہ لطیفہ آپ کے پیدا ہونے مین بروز دوشنبہ
۱۱ ذکر محفل میلاد شریف
۱۱ شاہ ولی اللہ محدث کا انوار دیکھنا محفل میلاد شریف مین
۱۲ بیان منع ذکر وفات شریف محفل میلاد شریف مین
۱۲ فصل ۳
بیان حال رضاعت ودیگر حالات زمان طفولیت مین
۱۲ ذکر تخفیف عذاب ابولہب بسبب خوشی میلاد شریف
۱۲ ذکر دودھ پلانے حضرت حلیمہ سعدیہ رض کا
۱۳ ذکر شق صدر شریف
۱۴ ذکر اس بات کا کہ شق صدر شریف چار بار ہوا ہے اور نکتہ ہر بار کا
۱۴ ذکر وفات والدہ شریفہ وکفالت عبد المطلب
۱۴ ذکر وفات عبد المطلب وکفالت ابو طالب
۱۴ ذکر استسقای ابو طالب ببرکت آنحضرتؐ
۱۵ گواہی بحیرا راہب کی واسطے آپکی نبوت کے
۱۵ فصل ۴
بیان حالات شباب تا نبوت
۱۵ حال خدیجہ رضی اللہ عنہا کا لیکے آپکا تجارت کو جانا اور سفر کے معجزات سنکے اونکا خواہان نکاح آپ سے ہونا
۱۵ بیان نسطورا راہب کی گواہی کا
۱۶ نکاح آپکا بی بی خدیجہ کے ساتھ
۱۶ بنانا قریش کا از سر نو خانہ کعبہ کو اور طی ہونا نزاع رکھنے حجر اسود کا آپ کے فیصلے سے
۱۷ فصل ۵
بیان حالات زمان نبوت مین تا معراج
۱۷ جانا آپ کا پاس ورقہ کے
۱۸ بیان مومن اور جنتی ہونا ورقہ کا
۱۸ بیان نزول سورۂ فاتحہ کا
۱۸ قصہ حضرت بلال کا اور خرید کر کے حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ کا آزاد کرنا اونکو اور نزول سورۂ واللیل حضرت ابو بکر رضؓ کی شان مین
۱۹ تقریر استدلال لطیف بر افضلیت حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ
۱۹ نزول سورۂ تبت ابی لہب کے حق مین
۲۰ حال عتبہ اور عتیبہ پسران ابولہب کا
۲۰ بیان ہجرت حبشہ کا
۲۱ اقرار نجاشی بادشاہ نصاری بنبوت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
۲۲ ارادہ کرنا حضرت ابو بکر کا واسطے ہجرت کے
۲۲ بیان اسلام حضرت عمر رضی اللہ عنہ
۲۵ ذکر شعب بنی ہاشم
۲۶ ذکر وفات ابو طالب
۲۷ ذکر وفات حضرت خدیجہ رضی اللہ عنہا
۲۷ تشریف لیجانا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا طائف کو
۲۷ گواہی عداس نصرانی کی آپ کی نبوت پر
۲۸ مسلمان ہونا جنون کا

۲۸ فصل ۶ معراج کے بیان مین
۳۱ ذکر بیت المعمور
〃 ذکر سدرۃ المنتہی
〃 ذکر رفرف
۳۲ ذکر حصول شرف دیدار و کلمات التحیات
〃 نکتہ کلمات التحیات کا
〃 سبب تخصیص التحیات کا بحالت قعود صلوٰۃ
〃 نکتۂ لطیفہ درباب گنہگاران
۳۳ ذکر فرضیت نماز پنجگانہ
۳۴ پیش ہونا پیالون کا شب معراج مین
۳۵ مشاہدہ عجائبات کا
۳۷ بیان اس بات کا کہ معراج مین آپکا تشریف لیجانا از قبیل عالم آخرت ہی
۳۷ باب ۲ احوال ہجرت کے بیان مین تا وفات
۳۷ فصل ۱ مقدمات ہجرت اور حالات راہ کے بیان مین
۳۹ ذکر ہجرت حضرت عمر رضی اللہ عنہ
۳۹ مجتمع ہونا کفار قریش کا دار الندوہ مین واسطے مشورت کے آپکے امر مین
۳۹ وجہ تسمیہ شیطان بشیخ نجدی
۴۱ بیان حال حکیم
۴۱ آپکا غار ثور مین تشریف لیجانا اور وہان کے معجزات
۴۳ فضیلت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہما قصۂ ہجرت مین
۴۳ نکتۂ عجیبہ متعلق بآیۂ لاتحزن ان اللہ معنا
۴۴ روانہ ہونا آپ کا غار ثور سے
۴۴ مرور آپ کا خیمۂ ام معبد پر
۴۵ سراقہ بن مالک کا آپکے پیچھے جانا اور زمین کا نگل جانا سراقہ کے گھوڑے کو تا بشکم
۴۶ قصۂ خسف قارون
۴۹ تحقیق لفظ ثنیات الوداع
۴۹ فصل ۲ بیان رونق افروزی مدینۂ منورہ مین تا غزوۂ بدر
۵۱ بیان اسلام عبد اللہ بن سلام کہ یہود مین بہت بڑے عالم تھے
۵۱ بیان اسلام سلمان فارسی کا
۵۳ ذکر خریدکرنے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کا بیر رومہ کو اور اسلیے بھی مبشر بجنت ہونا اونکا
۵۳ فصل ۳ غزوۂ بدر کے بیان مین
۵۵ صحابہ کا تقریرات جان نثاری کرنا بوقت گفتگو فرمانے آپ کے امر جنگ مین
۵۶ بیان علو مقام عبدیت
۵۹ دونون جوان انصاری کا حضرت عبد الرحمن بن عوف سے حال ابوجہل کا پوچھنا اور جھپٹ کے اوس لعین کا قتل کرنا
۶۱ اسیر کرنا فرشتے کا حضرت عباس کو
۶۱ پھینک مارنا آپکا مشت خاک کا اور کنکریان کا فوج پر اور بسبب اوسکے شکست کھانا کافرون کا
۶۳ کلام کرنا آپ کا کفار مقتولین بدر سے
۶۳ بیان وفات بی بی رقیہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اور نکاح مین حضرت عثمان رض کے آنا ام کلثوم کا
۶۳ بیان اس بات کا کہ پیغمبر کی دو بیٹیونکا ایک امتی کے نکاح مین آنا ایسا شرف ہی کہ سوا حضرت عثمان رض کے کسیکو حاصل نہین ہوا
۶۴ مشورت کرنا آپکا اصحاب سے معاملۂ اسیران بدر مین اور جب راے حضرت ابو بکر رض کے سبکو فدیہ لیکے چھوڑ دینا اور نازل ہونا آیات قرآنی کا باستحسان راے حضرت عمر رض کے کہ مقتضی قتل اسیران تھی
۶۶ فضیلت اصحاب بدر
۶۷ فصل ۴ نکاح حضرت بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا کے بیان مین
۶۹ ذکر حضرت غوث اعظم

ذکر ہونے امام مہدی کا امام حسن رضی اللہ عنہ کی اولاد مین اور بیان نکتون کا اس بات مین ۶۹

فصل ۵ ۷۰
غزوۂ احد کے بیان مین

ذکر مبشر بجنت ہونے حضرت طلحہ رض کا ۷۲

شہادت حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ ″

بیان مقتول ہونے اُبی بن خلف کافر کا حضور اقدس کے ہاتھ سے ۷۳

بیان بطن رابع ۷۴و۵

بیان فضیلت شہداے احد ۷۶

ذکر اس بات کا کہ شب برات کے دن ہونا غزوۂ اُحد کا جو مشہور ہے غلط ہے ۷۷

ذکر غزوہ حمراء الاسد یعنی آپ کے تشریف لیجانے کا بتعاقب ابوسفیان سنکر کہ وہ پھر آتا ہے اور چلا جانا ابوسفیان کا ۷۷

فصل ۶ ۷۸
غزوۂ بدر ثانی کے بیان مین

فصل ۷ ″
سریۂ رجیع کے بیان مین

ذکر قتل سفیان بن خالد لعین ۸۳

فصل ۸ ۸۴
قصۂ بیر معونہ کے بیان مین

فصل ۹ ۸۷
غزوۂ بنی نضیر کے بیان مین

فصل ۱۰ ۸۹
غزوۂ خندق کے بیان مین

ذکر حفر خندق بمشورۂ سلمان رضی اللہ عنہ ۹۰

چمکنا برق کا پتھر سے اور پیشین گوئی آپ کی درباب فتح یمن و فارس و شام ۹۱

قصۂ عجیب نوجوان انصاری ۹۲

بیان قضا ہونے چار نمازون کا ۹۳

حال مقتول عمرو بن عبدود پہلوان بدست حیدر کرار رضی اللہ عنہ ۹۴

حسن تدبیر نعیم رضی اللہ عنہ سے نفاق ہوجانا فیمابین قریش اور بنی قریظہ کے ۹۵

فصل ۱۱ ۹۸
غزوۂ بنی قریظہ کے بیان مین

ستون مین بندھنا ابولبابہ کا واسطے توبہ کے ۹۹

حال جان دینے ایک یہودیہ کا محبت شوہر مین ۹۹

فصل ۱۲ ۱۰۰
قتل کعب بن اشرف کے بیان مین

فصل ۱۳ ۱۰۲
قتل ابو رافع یہودی کے بیان مین

فصل ۱۴ ۱۰۴
قصۂ افک کے بیان مین

فصل ۱۵ ۱۰۷
آیت تیمم کے بیان مین

فصل ۱۶ ۱۰۸
قصۂ حدیبیہ کے بیان مین

ذکر بیعت رضوان ۱۱۱

قصہ ابو بصیر اور اونکے یارون کا ۱۱۵

فصل ۱۷ ۱۱۶
غزوۂ خیبر کے بیان مین

حضرت علی رض کا اوکھاڑنا دروازۂ قلعۂ خیبر کو ۱۱۷

ذکر فدک ۱۱۸

ذکر داخل ہونے حضرت صفیہ کا ازواج مطہرات مین ″

آنا حضرت جعفر اور دیگر مہاجران حبشہ کا ″

ذکر زہر دینے یہودیہ کا آپ کو ۱۱۹

ذکر تحریم گوشت خر و متعہ ″

فصل ۱۸ ۱۲۰
عمرۃ القضا کے بیان مین

فصل ۱۹ ″
اسلام خالد بن الولید اور عمرو بن العاص اور عثمان بن طلحہ کے بیان مین

فصل ۲۰ ۱۲۱
تحریر مکاتیب کے بیان مین

بیان حال ہرقل بوقت وصول نامۂ مبارک ۱۲۲

بیان حال ضغاطر عالم نصاری کہ آپکی خبر سنتے ہی مسلمان ہوگیا ۱۲۴

بیان حال نجاشی بوقت وصول نامۂ مبارک ۱۲۵

فصل ۲۱ ۱۲۷
سریۂ حضرت ابوعبیدہ کے بیان مین جس مین سمندر نے عنبر ماہی لشکر کو تحفے کے لیے دی تھی

فصل ۲۲ ۱۲۷
غزوۂ موتہ کے بیان مین

فصل ۲۳ ۱۲۹
غزوۂ فتح مکہ کے بیان مین

قصہ خط حاطب بن بلتعہ ۱۳۱

قصۂ عجیب ۱۳۵

۱۳۷ بیان استدلال شیعہ درباب فضیلت حضرت علی رضٓ
〃 بیان اونکا جنکے لیے آپ نے حکم فرمایا تھا جہان پاؤ مار ڈالو
۱۳۸ حال عکرمہ بن ابی جہل
۱۳۹ بیان اسلام وحشی
۱۴۰ بیان اسلام عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح کا
۱۴۰ فائدہ نافعہ
۱۴۰ بیان اسلام کعب بن زہیر
۱۴۲ بیان اسلام ہبار بن اسود کا
۱۴۲ بیان اسلام ہند عورت
۱۴۲ بیان اسلام فرتنا د قتل دیگر زنان
۱۴۳ فصل ۲۴ غزوۂ حنین کے بیان مین
۱۴۴ ذکر غزوۂ اوطاس کا
۱۴۵ فصل ۲۵ وفود کے بیان مین
۱۴۶ ذکر مسیلمۂ کذاب
۱۴۷ فصل ۲۶ غزوۂ تبوک کے بیان مین
۱۴۸ بھیجنا آپ کا حضرت خالد کو مع لشکر کے دومۃ الجندل کو اور گرفتار ہونا اکیدر حاکم دومۃ الجندل کا
۱۴۹ حال مسجد ضرار
۱۵۰ قصہ تین اصحاب مخلصین کا کہ بعذر ہمراہی سے رہ گئے تھے
۱۵۳ فصل ۲۷ فرضیت حج اور امیر الحاج ہونے حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کے بیان مین
۱۵۳ قصہ منادی بعض امور
۱۵۴ فصل ۲۸ مباہلے کے بیان مین
۱۵۵ بیان معنی مباہلہ
۱۵۵ فصل ۲۹ حجۃ الوداع کے بیان مین
۱۵۶ بیان احرام حضرت علی رضی اللہ عنہ
۱۵۶ بیان افراد و قران و تمتع کا
۱۵۸ فصل ۳۰ وفات شریف کے بیان مین
۱۶۰ توجیہ کلام شاہ عبد العزیز صاحب دربارۂ شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
۱۶۴ ارادہ فرمانا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا واسطے لکھدینے عہد خلافت کے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کو
۱۶۶ بیان خوبی مسواک اور خاتمہ بخیر ہونے ملتزم مسواک کا
۱۶۷ بیان تاکید نماز و رعایت غلام و کنیز
۱۶۸ ماتم پرسی کے واسطے آنا خضر علیہ السلام کا بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے
۱۶۸ ذکر سقیفۂ بنی ساعدہ
۱۶۹ ذکر غسل جسد اطہر
۱۷۰ ذکر دفن جسد اطہر
۱۷۱ بیان شرف زیارت قبر شریف
۱۷۲ باب ۳ حلیۂ شریفہ اور اخلاق کریمہ اور معجزات کے بیان مین
۱۷۲ فصل ۱ حلیۂ شریفہ کے بیان مین
۱۷۲ نکتۂ ملاحت رنگ مبارک
۱۷۴ بیان نورانیت جسم شریف و سر عدم سایہ
۱۷۴ بیان خوشبوے عرق شریف
۱۷۵ بیان اون چیزونکا جو دنیا مین سے آپکو پسند تھین
۱۷۵ سر اس بات کا کہ آپکو طی کا روزہ جائز تھا امت کو جائز نہین
۱۷۶ فصل ۲ اخلاق کریمہ کے بیان مین
۱۷۶ قصہ یہودی کا کہ بسبب آپ کے حلم کے مسلمان ہوگیا
۱۷۸ حکایت زاہر دہقان رضی اللہ عنہ
۱۷۹ مسئلۂ قیام برائے تعظیم
۱۸۰ ذکر شجاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
〃 بیان سخاوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
〃 فصل ۳ معجزات کے بیان مین
۱۹۴ خاتمہ شفاعت کبریٰ کے بیان مین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہزاران ہزار حمد جناب رب العزت کو جسنے سب سے پہلے نور اپنے حبیب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کا پیدا کیا اور سارے عالم کو اوس نور سے ہویدا کیا اور درود نامعدود نثار جناب محبوب رب العالمین سید المرسلین جنکی ہدایت سے گم گشتگان بادیۂ ضلالت راہ پر آئے اور اونکے آل و اصحاب پر جنکی سعی و کوشش سے دین قوی ہوا اور اکاسرہ اور قیاصرہ تھرّائے بعد حمد اور صلوۃ کے کہتا ہی نیاز مند درگاہ رب صمد المعتصم بذیل سید الانبیاء محمد عنایت احمد غفر لہ الاحد کہ مطلع ہونا احوال برکت اشتمال جناب حبیب خدا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم پر موجب سعادت و ہزاران برکت ہی جیسا کہ وارد ہی عِنْدَ ذِکْرِ اَوْلِیَاءِ اللّٰہِ تَنْزِلُ الرَّحْمَۃُ یعنی وقت ذکر اولیاء اللہ کے رحمت نازل ہوتی ہی پس وقت ذکر سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم کے بہت زیادہ رحمت نازل ہوتی ہی اور بھی خدا تعالی نے فرمایا ہی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰہَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ وَاللّٰہُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی تو کہہ ای محمد اگر دوست رکھتے ہو تم خدا کو تو میری راہ پر چلو اور میرے تابع ہو تا کہ خدا تمھین دوست رکھے اور تمھارے گناہ بخش دے اور اللہ بہت بخشنے والا ہی نہایت مہربان اور ظاہر ہی کہ پیغمبر صاحب کا اتباع اور آپ کے طریقے پر چلنا بغیر اطلاع کے آپکے حالات سے ممکن نہین پس مطلع ہونا آپکے حالات پر سبب ہی محبت کے

[illegible] ف اکاسرہ جمع ہی کسری کی یعنی بادشاہ فارس اور قیاصرہ جمع ہی قیصر کی یعنی بادشاہ روم ۱۲ منہ [illegible]

مقبول اور محبوب خدا ہونیکا اور سبب ہی گناہون کے بخشے جانے کا لہذا راقم حروف کہ بزنگ تقدیر سے فی الحال جزیرۂ پورٹ بلیر انڈمین مین وارد ہی اور کوئی کتاب کسی طرح کی پاس اپنے نہین رکھتا بپاس خاطر شفیق غمگسار مصدر عنایت برحال زار حکیم محمد امیر خان صاحب نیٹو ڈاکٹر کے یہ رسالہ بیان تواریخ حبیب آلہ صلی اللہ علیہ وسلم مین سنہ ۱۲۸۵ ہجری مین لکھتا ہی اور نام تاریخی اسکا تواریخ حبیب آلہ ہی عہ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ یہ رسالہ مشتمل ہی تین باب اور ایک خاتمے پر باب اول مین حالات نور مبارک اور ولادت باسعادت اور طفولیت اور شباب اور آغاز نبوت سے تا ہجرت کا بیان ہی باب دوم مین ہجرت سے تا وفات کے حالات کا بیان ہی باب سوم مین حلیۂ شریفہ اور اخلاق کریمہ اور معجزات کا بیان ہی خاتمے مین شفاعت کبریٰ کا بیان ہی اور ہر باب کو فصلون پر منقسم کیا ہی اور ہر حال کے شروع پر لفظ حال لکھدیا ہی

باب اول احوال نور مبارک اور ولادت باسعادت اور طفولیت اور شباب اور آغاز نبوت سے تا ہجرت کے بیان مین

فصل اول بیان حال نور مبارک مین تا ولادت باسعادت

حدیث مین وارد ہی اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ یعنی سب سے پہلے اللہ جل جلالہ نے میرے نور کو پیدا کیا اور کتب اخبار مین وارد ہی کہ اللہ تعالیٰ نے سب سے پہلے آپکے نور کو پیدا کر کے سارے عالم کو اوس نور سے جلوۂ ظہور مین لایا آسمان اور زمین اور ستارے اور چاند اور سورج اور سب انبیا اور اولیا پرتو اوسی نور کے ہین در حقیقت محمدی سب کا منشا ہی حدیث مین آیا ہی کہ آپنے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ۱۲ فرمایا مین پیغمبر تھا اوس وقت مین کہ آدم پانی اور مٹی مین تھے یعنی خدائے تعالیٰ نے سب سے پہلے پیغمبری جناب محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کو عنایت کی اگرچہ ظہور آپ کا اس عالم مین سب سے بعد ہوا بعد پیدائش آسمان اور زمین وغیرہ کے جب خدا تعالیٰ کو منظور ہوا کہ زمین مین اپنا ایک خلیفہ یعنی نائب رکھے اور زمین کو اوس سے آباد کرے اور نور محمدی کی روشنی دنیا مین پھیلائے تب اللہ جل جلالہ نے آدم علیہ السلام کو پیدا کیا اور نور محمدی اونکی پیشانی مین چمکا پھر آدم علیہ السلام سے وہ نور منتقل ہوا طرف شیث علیہ السلام کے کہ اشرف اولاد تھے اور بعد حضرت آدم کے اون کے جانشین اور پیغمبر ہوئے بعد ازین وہ نور اصلاب عہ طاہرہ اور ارحام طیبہ مین منتقل ہوتا چلا آیا

لہ بعد ازین جناب مستطاب [illegible] صلی اللہ علیہ و آلہ [illegible] اس کتاب کے مولود [illegible] اوس بلا سے [illegible] وطن مین [illegible] مضامین [illegible] بحروف [illegible] سے مطابق [illegible] منہ رحمۃ

عہ اوی در [illegible] قبول و نماز [illegible] سے والا و [illegible]

عہ اصلاب [illegible] پشتین پاک [illegible] شکم پاک [illegible] نسب [illegible] آپ کے [illegible] اور سب [illegible] پاک [illegible]

یہانتک کہ عبداللہ والد ماجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو پہونچا انبیا مین سے حضرت ادریس اور حضرت نوح اور حضرت ابراہیم اور حضرت اسمعیل علیہم السلام آپکے اجداد مین ہین اور ہمیشہ اجداد آپکے ببرکت نور مبارک کے رئیس عظیم اور معظم اور مکرم رہے اور عظمت و برکت اوس نور کی اون کے چہرون سے ظاہر ہوتی تھی حال جب ابرہہ بادشاہ اصحاب فیل کا خانہ کعبہ کے منہدم کرنے کو مکے پر چڑھ آیا تھا عبدالمطلب جد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے چند آدمی قریش کے ساتھ لیکے جبل ثبیر پر چڑھے اوسوقت نور مبارک عبدالمطلب کی پیشانی مین گول بطور ہلال کے نمود ہوکے خوب درخشان ہوا یہانتک کہ شعاع اوسکی خانۂ کعبہ پر پڑی عبدالمطلب نے یہ بات دیکھکر قریش سے کہا کہ پھر چلو یہ نور اس طرح میری پیشانی مین جو چمکا یہ دلیل ہے اس بات کی کہ ہم لوگ غالب رہین گے اور عبدالمطلب کے اونٹ ابرہہ کے لشکر کے لوگ پکڑ لیگئے عبدالمطلب ون اونٹون کے چھڑانے کو اوسکے پاس گئے اونکی صورت دیکھتے ہی اوسنے باین جہت کہ عظمت اور مہابت نور شریف کی اونکے چہرے سے نمایان تھی اونکی نہایت تعظیم کی اور تخت سے اوتر بیٹھا اور اونکو اپنے برابر بٹھلالیا اور اون سے پوچھا کہ کس مطلب کے لیے آئے ہو اونھون نے اپنے اونٹون کے واسطے کہا اوسنے فوراً حکم دلادینے اونٹون کا دیا اور کہا کہ تمھاری عزت اور عظمت میرے دل مین ایسی آئی ہے کہ اگر خانۂ کعبہ کے محفوظ رکھنے کیواسطے تم کہتے تو مین اوسکو منہدم نکرتا عبدالمطلب نے کہا کہ اوس گھر کا خدا آپ ہی اوسے بچالیویگا میرے کہنے کی حاجت نہین چنانچہ ایسا ہوا جب لشکر اوس بادشاہ کا مع ہاتھیون کے خانۂ کعبہ کے ڈھانے کو چلا اللہ تعالی نے طیر ابابیل کو بھیجا کہ سارے لشکر کو کنکریون سے ہلاک اور تباہ کر دیا بالجملہ ایسی عظمت نور مبارک کی تھی کہ بسبب اوسکے بادشاہ ہیبت مین آجاتے تھے اور تعظیم اور تکریم کرتے تھے حال عبدالمطلب نے خواب مین جگہ چاہ زمزم کی دیکھی تھی چاہ زمزم کی اصل تو حضرت اسمعیل ع سے ہے جب ونکی ماں ہاجر کو اور اونھین حضرت ابراہیم علیہ السلام اس جنگل مین کہ بے آب و دانہ تھا بحکم خدا چھوڑ گئے تھے ایک مشک پانی کی اور تھوڑے چھوہارے دیگئے تھے بعد ختم ہو جانے پانی کے جب حضرت اسمعیل بیقرار ہوئے تب حضرت جبرئیل ع کے پر مارنے سے یہ پانی نکلا اور حضرت ہاجرہ نے اوسکو گھیر دیا تھا کہ صورت کنوئین کی ہوگئی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ اگر ہاجرہ پانی کو نہ گھیر دیتی تو سارا عالم اوسکا پانی پیتا بعد زمانہ اسمعیل علیہ السلام کے ایک مدت تک وہ کنوان رہا پھر پٹ گیا

قصہ اصحاب فیل کی تعظیم کا عبدالمطلب جد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ع

ثبیر [illegible] نام ایک پہاڑ کا [illegible] مکہ [illegible] فی القاموس

چاہ زمزم ظاہر کرنا عبدالمطلب کا

اور ذبح ہونا [illegible] والد ماجد کا

اور جگہ اوسکی معلوم نتھی عبدالمطلب نے خواب مین وہ جگہ دیکھ کے ارادہ کھودنے کا کیا قریش مانع ہوئے اور لڑنے کو طیار ہوئے اور عبدالمطلب کا کوئی معین نتھا اولاد بھی اونکی ایسی نتھی جو کام آوے صرف ایک بیٹا اونکے تھا وہ اور عبدالمطلب قریش سے لڑے اور بفضلہ تعالی غالب آئے اور چاہ زمزم کھودنا شروع کیا اوسدن بسبب نہونے زیادہ اولاد کے عبدالمطلب کو رنج ہوا تب اونھون نے منت کی کہ جو میرے دس بیٹے ہون اور چاہ زمزم مین کھود کے نکالون ایک بیٹے کو قربانی کرون خدائے تعالی نے عبدالمطلب کو دس بیٹے دیے اور چاہ زمزم بھی عبدالمطلب کے کھودنے سے نکل آیا تب اونھون نے چاہا کہ ایک بیٹے کو قربانی کرین تعیین کے لیے قرعہ ڈالا عبداللہ کا نام نکلا عبدالمطلب عبداللہ کا ہاتھ پکڑ کر قربانی کی جگہ لائے اور چاہا کہ قربان کرین سب قریش مانع ہوئے اور عبداللہ بسبب چمکنے نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۱۲ کے اونکی پیشانی مین بہت خوبصورت تھے سب اونھین چاہتے تھے بھائی بھی نہین چاہتے تھے کہ عبداللہ ذبح ہون ایک کاہنہ کے پاس اس قصے کو لیگئے اوس نے کہا کہ قرعہ اس طرح ڈالو کہ دس اونٹون کا نام لکھو اور عبداللہ کا نام لکھو اگر اونٹون کا نام نہ نکلے تو دس اونٹ اور بڑھاؤ اور بڑھاتے جاؤ یہانتک کہ اونٹون کے نام پر قرعہ نکلے عبدالمطلب نے ایسا ہی کیا ہر بار عبداللہ کا نام قرعے مین نکلتا تھا یہانتک کہ نوبت سو اونٹون کی پوہنچی تب اونٹونکا نام نکلا عبدالمطلب اونٹون کو قربان کر کے نذر سے ادا ہوئے حدیث مین جو آیا ہی اَنَا ابنُ الذَّبِیحَین مین بیٹا دو ذبیحونکا ہون ایک ذبیح سے حضرت اسمٰعیلؑ مراد ہین اور دوسرے سے عبداللہ والد ماجد آپ کے **حال** جب نور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا عبداللہ سے منتقل ہوکر پاس آمنہ والدۂ ماجدہ آپ کے آیا اور آپ حمل مین ہوئے بہت خیر و برکت اوس سال مین شامل حال قریش کے ہوئے قحط دفع ہوا مینہ برسا زمین سرسبز ہوئی حتی کہ قریش نے اوس سال کا نام سنۃ الفتح والابتہاج رکھا یعنی سال فتح اور خوشی کا اور دو مہینے حمل پر گذرے تھے کہ عبداللہ آپ کے والد کا مدینے مین انتقال ہوا شام کو قافلۂ قریش کے ساتھ تجارت کو گئے تھے وہان سے پھرتے ہوئے مدینے مین اپنے ماموؤن کے پاس بیمار ہوکے ٹھہر گئے تھے کہ وفات پائی ایام حمل مین آپ کی والدۂ شریفہ کو کوئی تکلیف و گرانی جیسے حمل والی عورتون کی کو معلوم ہوتی ہی معلوم نہین ہوئی اور اونھین ایام مین آپکی والدۂ ماجدہ نے خواب مین دیکھا کہ ایک شخص کہتا ہی تیرے حمل مین ایسا شخص ہی کہ سردار ہی عالم کا جب پیدا ہو نام اوسکا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۱۲ رکھیو اور بوقت ولادت آپ کے یہ کہی

احوال ایام حمل آمنہ

وفات عبداللہ والد ماجد جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

والدہ نے دیکھا کہ ایک نور اون سے نکلا جس سے اونھین مکانات شام کے نظر پڑے حدیث صحیح مین آیا ہی کہ آپ نے فرمایا کہ مین دعا ہون ابراہیم کی اور بشارت عیسیٰؑ کی اور جو دیکھا میری مان نفسوان کے دیکھنے سے یہی نور مراد ہی اور دعاے ابراہیمؑ سے وہ دعا مراد ہی جو سورہ بقرہ مین مذکور ہی رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ترجمہ ای رب ہمارے اور قائم کر اونمین ایک پیغمبر اون مین سے کہ پڑھے اونپر تیری آیتین اور سکھاوے اونھین کتاب اور حکمت اور پاکیزہ کرے اونھین بیشک تو ہی زبردست حکمت والا جب حضرت ابراہیمؑ اور اسمٰعیلؑ نے خانہ کعبہ مکے مین بنایا بعد فراغت کے اوسکی بنا سے یہ دعا مانگی تھی اور بشارت عیسیٰ علیہ السلام سے وہ بشارت مراد ہی جو انجیل مین ہی اور سورہ صف مین اوسکا ذکر آیہ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَّأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهٗ أَحْمَدُ مین ہی

۲ بقرہ

یعنی خوشخبری دینے والا ہون ایک پیغمبر کی کہ آئیگا میرے بعد نام اوسکا احمد ہوگا ۱۲ منہ رحمہ اللہ

فصل دوسری بیان حال ولادت باسعادت مین

بارھوین تاریخ ربیع الاول کے اوسی سال مین جس مین قصہ اصحاب فیل واقع ہوا تھا بروز دوشنبہ بوقت صبح صادق جناب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا ہوئے اور سارا عالم آپ کے نور سے روشن ہوا اور بہت سے عجائب و خوارق عادات اوس رات مین ظہور مین آئے ازانجملہ[۱] یہ کہ فاطمہ بنت عبد اللہ والدہ عثمان بن ابی العاص نے بیان کیا کہ شب ولادت باسعادت مین مین پاس آمنہ والدہ ماجدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے تھی مین نے دیکھا ستارے آسمان سے لٹک آئے تھے اور زمین حرم سے ایسا قریب ہو گئے تھے کہ گمان ہوتا تھا زمین پر گر پڑینگے اور[۲] ازانجملہ یہ کہ سارے بت روے زمین کے اوسوقت سرنگون ہو گئے اور یہ بات سواے اہل اسلام کے زردشتیون کی تاریخ مین بھی لکھی ہی زردشتی مجوسی ہین کہ زردشت کو پیغمبر جانتے ہین اور[۳] ازانجملہ یہ کہ آگ فارس کی کہ گبران آتش پرست نے باہتمام تمام ہزار برس سے روشن رکھی تھی بجھ گئی اور[۴] ازانجملہ یہ کہ نوشیروان بادشاہ فارس کا ایوان زلزلے مین آیا اور

معجزہ ۱

معجزہ ۲

معجزہ ۳

معجزہ ۴

چودہ کنگرے اوسکے گر پڑے نکتہ ستارون کے متصل ہونے مین زمین سے اشارہ اس بات کی طرف تھا کہ سب انوار زمین کی طرف بسبب آپکی ولادت کے متوجہ ہوئے اور زمین روشنی سے مالامال ہو جائے گی اور بتون کا سرنگون ہونا اشارہ اسبات کی طرف ہے کہ بسبب اس مولود مسعود کے بت پرستی موقوف ہو جائے گی اور آگ کا بجھ جانا اشارہ اس بات کی طرف ہے کہ آتش پرستی بسبب آپ کے باطل ہو جائیگی اور نوشیروان کے محل مین زلزلہ آنا اور چودہ کنگرون کا گرنا اشارہ اس بات کی طرف ہے کہ سلطنت خاندان نوشیروان کی کہ اوس زمانے مین اتنی بڑی سلطنت زمین پر کوئی نتھی جاتی رہیگی اور چودہ بادشاہ اوسکے خاندان مین اور ہونگے چنانچہ ایسا ہی ہوا اور سب ملک نوشیروانیون کا حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے عہد مین اہل اسلام کے تصرف مین آیا اور یزدجرد اوس خاندان کا بادشاہ حضرت عثمان رض کے وقت مین ہلاک ہوا پھر اون مین کوئی بادشاہ نہوا نکتہ پیدا نہونا آپ کا بروز جمعہ یا بماہ رمضان یا اور کسی دن مین جو متبرک مشہور ہین اس مین یہ نکتہ ہے کہ یہ بات نہ کہی جاوے کہ آپ کو برکت دن اور مہینے سے حاصل ہوئی بلکہ ایسے دن اور مہینے مین پیدا ہوئے کہ اوسکو برکت آپ کے سبب سے حاصل ہوئی ماہ ربیع الاول روز دوشنبہ کو آپ کے سبب سے شرف عظیم حاصل ہوا ف حرمین شریفین اور اکثر بلاد اسلام مین عادت ہے کہ ماہ ربیع الاول مین محفل میلاد شریف کرتے ہین اور مسلمانون کو مجتمع کرکے قصہ مولد شریف پڑھتے ہین اور کثرت درود کی کرتے ہین اور بطور دعوت کے کھانا یا شیرینی تقسیم کرتے ہین سو یہ امر موجب برکات عظیمہ ہے اور سبب ہے ازدیاد محبت کا ساتھ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بارہوین ربیع الاول کو مدینہ منورہ مین یہ محفل متبرک مسجد شریف مین ہوتی ہے اور مکہ معظمہ مین مکان ولادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مین شاہ ولی اللہ محدث نے فیوض الحرمین مین لکھا ہے کہ مین حاضر ہوا اوس مجلس مین جو مکہ معظمہ مین مکان مولد شریف مین تھی بارہوین ربیع الاول کو اور قصہ ولادت شریف اور خوارق عادات وقت ولادت کا پڑھا جاتا تھا مین نے دیکھا کہ یکبارگی کچھ انوار اوس مجلس سے بلند ہوئے مین

اون انوار مین تامل کیا تو مجھے معلوم ہوا کہ وہ انوار تھے ملائکہ کے جو ایسے محافل متبرکہ مین حاضر ہوا کرتے ہین اور بھی انوار تھے رحمت الٰہی کے انتہی سو مسلمانون کو چاہیے کہ بمقتضاے محبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم محفل شریف کیا کرین اور اوس مین شریک ہوا کرین مگر شرط یہ ہے کہ بہ نیت خالص کیا کرین ریا اور نمایش کو دخل نہ دین اور یہ بھی احوال صحیح اور معجزات کا حسب روایات معتبرہ بیان ہو اکثر لوگ جو اس محفل مین فقط شعر خوانی پر اکتفا کرتے ہین یا روایات واہیۂ نامعتبر سناتے ہین خوب نہین ہے اور بھی علمانے لکھا ہے کہ اس محفل مین ذکر وفات شریف کا نچاہیے اسلیے کہ یہ محفل واسطے خوشی میلاد شریف کے منعقد ہوتی ہے ذکر غم جانکاہ اسمین محض نازیبا ہے حرمین شریفین مین ہرگز عادت ذکر قصہ وفات کی نہین ہے

منع ذکر وفات شریف
در محفل میلاد شریف

فصل تیسری بیان حال رضاعت و دیگر حالات زمان طفولیت مین

سات روز تک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دودھ اپنی والدہ ماجدہ کا پیا بعد اسکے ثویبہ نے دودھ پلایا ثویبہ کونڈی ابولہب کی تھی کہ ابولہب نے اوسے بوقت پونہچانے خبر ولادت شریف کے آزاد کیا تھا حضرت عباس رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ مین نے ابولہب کو بعد موت کے خواب مین دیکھا اور حال پوچھا اوسنے کہا کہ عذاب شدید مین مبتلا ہون مگر ہمیشہ شب دوشنبہ کو درمیان انگشت شہادت اور وسطی سے کہ باشارے اون سے مینے ثویبہ کو بسبب پونہچانے بشارت ولادت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کے آزاد کیا تھا کچھ پانی مجھے چوسنے کو ملجاتا ہے کہ اوس سے ایک گونہ عذاب مین تخفیف ہوتی ہے علماے محدثین نے بعد لکھنے اس روایت کے لکھا ہے کہ جب ابولہب سے کافر کو جسکی مذمت قرآن شریف مین بتصریح وارد ہے بسبب خوشی کے ولادت شریف سے تخفیف عذاب ہوئی تو جو مسلمان خوشی ولادت شریف سے ظاہر کرے خیال کرنا چاہیے کہ اوسکو کیسا ثواب عظیم ہوگا اور کیا کیا برکات شامل حال اوسکے ہونگے بعد ثویبہ کے حلیمہ سعدیہ نے آپکو دودھ پلایا قریش کا دستور تھا کہ لڑکون کو دودھ پلانے والیون کو دیدیا کرتے تھے اور وہ اپنے گھر لیجاکے دودھ پلایا کرتی تھین اور

ذکر تخفیف عذاب
ابولہب بسبب خوشی
میلاد شریف

ذکر دودھ پلانے
حضرت حلیمہ سعدیہ کا

بعد ختم ایام رضاعت کے پاس ماں باپ کے پونہچا دیا کرتی تھین اور ماں باپ لڑکون کے دودھ پلانیوالیون کو نقد و جنس دیکر رضامند کرتے تھے سو حضرت حلیمہ اپنے وطن سے کہ نواح طائف مین تھا ساتھہ اور عورتون کے مکے کو واسطے لینے لڑکون کے آئین اور عورتون نے آپکو یتیم سمجھہ کر نلیا یہ سعادت نصیب حلیمہ سعدیہ کے ہوئی اور بہت برکات بسبب آپکے شامل حلیمہ کے ہوئین مادہ خر سواری حلیمہ کی بسبب لاغری کے چل نہین سکتی تھی جب آپ ساتھہ حلیمہ کے اوسپر سوار ہوئے ایسی تیز رفتار ہو گئی کہ سب قافلے کی سواریون سے آگے جاتی تھی اور جب حلیمہ کے گھر آپ پونہچے بہت فراخی عیش حلیمہ کو حاصل ہوئی بکریان اونکی خوب تازہ فربہ ہو گئین اور قوم قحط مین مبتلا تھی اونکی مویشی جنگل سے بہوکھی آتی تھین اور لاغر تھین وہ لوگ اپنے چرواہون سے کہتے تھے کہ تم بھی بکریون کو وہین چراؤ جہان حلیمہ کی بکریان چرتی ہین دیکھو وہ کیسی سیر آتی ہین اور تازہ و فربہ ہین **حال** آپ پستان راست کا شیر پیا کرتے تھے اور پستان چپ اپنے بھائی رضاعی حلیمہ کے بیٹے کے لیے ہمیشہ چھوڑ دیتے تھے ایسی عدالت آپکی جبلت مین تھی اور لڑکپن مین کبھی آپ نے بول و براز کپڑے مین نہین کیا بلکہ دونو کے وقت مقرر تھے کہ اوسی وقت رکھنے والے آپکو اوٹھا کر جا ضرور پیشاب کرا لیتے تھے اور کبھی ستر عورت آپکا برہنہ نہین ہوتا تھا اور جو کپڑا اتفاقاً اوٹھہ جاتا تو فرشتے فوراً ستر چھپا دیتے **حال** چاند آپ کے اشارے کے موافق جھک جاتا اور آپکو رونے سے بہلاتا چنانچہ کتب احادیث مین بروایت حضرت عباس ثابت ہے اور صابونی محدث نے اس حدیث کو حسن باب معجزات مین لکھا ہے **حال** جب آپ پانون چلنے لگے اور دو برس کے ہوے حضرت حلیمہ کے لڑکون کے ساتھہ جنگل کو جہان مویشی اونکے چرتے تھے تشریف لیجاتے تھے ایکدن آپ وہین تشریف رکھتے تھے کہ دو فرشتے آئے اور اونھون نے آپکو چت لٹا کے سینۂ مبارک کو تا بناف چاک کیا اور دل مبارک کو نکال کے دھویا اور سکینہ سے کہ ایک چیز عالم قدس کی بصورت پسی ہوئی دوا کے تھی پر کیا اور پھر اپنی جگہ پر رکھکے شگاف سینہ کو سی دیا اور مطلق تکلیف آپکو معلوم نہوئی یہ حال دیکھہ کے بیٹا حلیمہ کا گھبرا کے پاس حلیمہ کے گیا اور کہا

ذکر شق صدر

معجزہ

کہ ہمارے بھائی کے دلانے کا دو آدمیون نے آکر پیٹ چاک کیا یہ بات سنکر حلیمہ جلدی سے وہان پونہچین دیکھا کہ آپ بیٹھے ہین اور رنگ مبارک کاہیدہ اور متغیر ہوگیا ہی آپ سے حال پوچھا آپ نے بیان کیا پھر اپنے ساتھ آپکو گھر لے آئین ف شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ العزیز نے تفسیر سورۂ الم نشرح مین لکھا ہی کہ شق صدر مبارک چار بار واقع ہوا اول جب آپ حلیمہ کے گھر تھے دوسری بار قرب زمانۂ جوانی مین جب آپ دس برس کے ہوئے تیسری بار قبل نزول وحی کے چوتھی بار شب معراج مین اور نکتہ اسمین یہ لکھا ہی کہ پہلی بار شق کرنا اسلیے تھا کہ آپکے دل سے حب لہو و لعب جو لڑکون کے دل مین ہوتی ہی نکال ڈالین اور دوسری بار اسلیے کہ جوانی مین آپکے دل مین رغبت ایسے کامون کی جو بمقتضاے جوانی خلاف مرضی الٰہی سرزد ہوتے ہین نرہے اور تیسری بار اسلیے کہ آپکے دل کو قوت تحمل وحی کی ہو اور چوتھی بار اسلیے کہ آپکے دل کو طاقت مشاہدۂ عالم ملکوت اور لاہوت کی ہو فقط حلیمہ سعدیہ احوال شق صدر شریف کا دیکھکے ڈرین اور آپکو مکے مین آپکے گھر پونہچا دیا

حال جب آپ چھہ برس کے ہوئے آپکی والدۂ شریفہ نے انتقال کیا پاس اپنے اقارب کے مدینے کو گئین تھین وہان سے پھرتے ہوئے موضع ابوا مین وفات پائی اور وہین مدفون ہوئین عبد المطلب دادا آپکی پرورش کے کفیل ہوئے اور بیٹون سے زیادہ چاہتے تھے ہزار جان سے آپ پر عاشق تھے آپکے صغر سن مین ہی کہ آپ آٹھ برس کے تھے اونکا بھی انتقال ہوا ابو طالب چچا آپکے متکفل ہوئے اور بہت محبت اور تعظیم سے آپکو رکھتے آپ نے بکمال رشد اور تہذیب سے نشو و نما پایا

حال آپکے صغر سن مین ایکبار مکۂ معظمہ مین خشک سالی ہوئی ابو طالب آپ کو اپنے ساتھ میدان مین لیگئے اور ببرکت آپکے استسقا کیا یعنی مینہ برسنے کی دعا مانگی اللہ تعالیٰ نے اپنے حبیب کی برکت سے خوب مینہ برسایا کہ عالم سیراب ہوگیا اور قحط دفع ہوگیا اسی باب مین قصیدہ ہی ابو طالب کا جسکا یہ شعر ہی

وَاَبْیَضَ یُسْتَسْقَی الْغَمَامُ بِوَجْھِہٖ ✤ ثِمَالُ الْیَتَامٰی عِصْمَۃٌ لِلْاَرَامِلِ ✤ یعنی سفید رنگ

و ذکر اسباب شق
کہ شق صدر شریف
چار بار ہوا ہی
اور نکتہ ہر بار کا

ذکر وفات عبد المطلب و کفالت ابو طالب
و ذکر وفات
والدہ شریفہ
کفالت عبد المطلب
[illegible]

گوراگورا پانی مانگتا ہو اپنے مونھ سے جاے پناہ ہی یتیمون کی اور عصمت ہی بیوہ عورتون کی یہ قصیدہ بہت بڑا ہی اور بہت مدح جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اس مین مذکور ہی **حال** اکمرتبہ آپ ابو طالب کے ساتھ بارہ برس کی عمر مین سفر تجارت شام کو گئے راہ مین بحیرا راہب نصاری کے صومعے کے پاس اتفاق قیام آپ کا ہوا راہب مذکور نے آپ کو علامات نبوت سے پہچانا اور قافلے کی دعوت کی اور ابو طالب سے کہا کہ پیغمبر سردار سب عالمون کے ہین اور اہل کتاب یہود اور نصاری انکے دشمن ہین انکو ملک شام مین نہ لیجاؤ مبادا اونکے ہاتھ سے انھین گزند پہنچے سو ابو طالب نے مال تجارت وہین بیچا اور بہت نفع پایا اور وہین سے مکے کو پھر آئے ترجمہ مشکوۃ شریف مین بروایت ترمذی اور حاکم لکھا ہی کہ اون دنون سات آدمی منجملہ نصاری شام کے یہ حال دریافت کرکے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا مرور اس راہ سے ہوگا واسطے قتل آپ کے اوس طرف آئے تھے بحیرا نے اون سے کہا کہ وہ پیغمبر برحق ہین تم اونکی اطاعت کرو اور جب خدا کو منظور ہی کہ اونکو رتبۂ عالی دے تمہارے ٹالنے سے نہین ٹلیگا اور تم اونھین مار نہین سکتے تب اس ارادے سے باز رہے

فصل چوتھی بیان حالات شباب تا نبوت

جب آپ جوان ہوئے اون امور سے جو جوانون مین خلاف تہذیب ہوتے ہین منزہ تھے اور صدق و امانت و دیانت اور جملہ صفات حمیدہ اور اخلاق پسندیدہ سے موصوف تھے اور قریش آپ کو محافل لہو و لعب مین بلاتے آپ ہرگز شریک نہوتے تھے اور سب قریش کو آپکے صدق و امانت کا اقرار تھا یہانتک کہ آپ کو محمد امین کہتے تھے **حال** پچیس برس کی عمر مین مال بی بی خدیجہ کا کہ ایک عورت مالدار قریش مین تھین لیکے آپ واسطے تجارت کے تشریف لیگئے اس سفر مین نسطورا راہب نے آپکو پہچانا اور بیان کردیا کہ یہ پیغمبر آخر الزمان ہین جنکا ذکر اگلے انبیا کی کتابون مین ہی میسرہ غلام خدیجہ کا آپ کے ساتھ تھا اوسنے بہت معجزات آپکے سفر مین دیکھے اور آکر خدیجہ سے بیان کیا اور خود خدیجہ نے دیکھا جس وقت کہ آپ اوس سفر سے

[illegible]

[illegible]

بیان نسطورا کی گواہی

پھرے ہوئے آتے تھے وہ بالا خانے کے غرفے مین بیٹھی تھین وہان سے آپ آتے
نظر پڑے آپ پر دو فرشتے سایہ کیے تھے میسرہ نے بیان کیا کہ مین نے سارے سفر
مین ایسا ہی حال دیکھا حضرت خدیجہؓ نے یہ حال سن کے خواہش نکاح کی آپکے ساتھ
کی اور ابو طالب اسبات سے مطلع ہوئے اور بعد تقرر نکاح کے اشراف و اعیان
قریش کو ساتھ لیکے حضرت خدیجہ کے مکان پہنچگئے اونکی جانب سے مہتمم نکاح ورقہ بن نوفل
برادر عم زاد اونکے تھے ابو طالب نے خطبۂ نکاح پڑھا اور فضائل و مناقب آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کے بہت سے بیان کیے اور نکاح منعقد کیا **حال** قریش
نے خانۂ کعبہ کو کہ بسبب صدمات سیل و باران وغیرہ کے بنا اوسکی ضعیف ہوگئی تھی
از سر نو بنا کیا آپس مین اونکے تنازع ہوا کہ حجر اسود کو خانۂ کعبہ مین اوسکی جگہ پر کون
رکھے اور بخیال حصول فخر اور شرف کے ہر ایک یہی چاہتا تھا کہ حجر اسود کو مین رکھون
قریب تھا کہ اون مین ہتھیار چلے آخر سب کی رائے اس بات پر قرار پائی کہ کل صبح کو
سب سے پہلے جو مسجد حرام مین آوے اوسکے حکم کے موافق عمل کرنا چاہیے صبح
کو سب سے پہلے آپ وہان تشریف لائے قریش آپکو دیکھ کے بہت خوش ہوئے اور
کہا کہ یہ امین ہین جو یہ حکم دین اوس پر ہم سب راضی ہین اللہ جل جلالہ نے آپ کو
عقل بھی بہت کامل عنایت فرمائی تھی آپ نے بمقتضائے عقل سلیم ایسا فیصلہ کیا کہ
سب قریش نہایت رضامند ہوئے آپ نے فرمایا کہ جس جگہ اب حجر اسود رکھا ہے
وہان سے ایک چادر مین کرکے اوسے اوٹھاوین اور اوس چادر کو ہر قبیلۂ قریش
کا ایک آدمی تھام لے اسی طرح اوٹھا کے متصل دیوار کعبۂ معظمہ کے جہان رکھنا
منظور ہے رکھین پس اوس اوٹھانے مین تو سب شریک ہوئے اور ہر ایک کو شرف
حاصل ہوا بعد ازین سب آدمی مجھے واسطے رکھنے حجر اسود کے اپنے موقع پر وکیل
کردین چونکہ فعل وکیل بمنزلۂ فعل موکل کے ہوتا ہے اس طرح شرف رکھنے حجر اسود کا اپنے

[illegible]
نکاح آنحضرت کا بی بی خدیجہؓ کے ساتھ

قریش کا از سر نو خانۂ کعبہ کو
بنانا اور تنازع واسطے حجر اسود
آپکا فیصلہ

موقع پر بھی ہر ایک کو حاصل ہوگا قریش نے بدل و جان اس فیصلے کو قبول کیا اور مطابق اوسکے عمل مین لائے

فصل پانچوین بیان حالات زمان بعثت مین تا معراج

جب عمر شریف قریب چالیس برس کے پہونچی اور زمانۂ نبوت قریب ہوا آپ کو خواب صحیح نظر آنے جو کچھ آپ خواب مین دیکھتے مانند سپیدۂ صبح کے ظہور مین آتا اور خلوت آپنے اختیار کی کئی روز کا توشہ ساتھ لیکے غار حرا ع۱ مین جا بیٹھتے اور عبادت الٰہی مین مشغول رہتے دوشنبے ع۲ کے دن آٹھوین ربیع الاول کو غار حرا مین جبرئیل علیہ السلام آپ کے پاس آئے اور وحی الٰہی لائے آپ سے کہا کہ پڑھو آپنے کہا مین پڑھا نہین ہون پھر اونھون نے آپسے معانقہ کرکے آپ کو خوب دبوچا بقدر غایت طاقت آپ کے اور چھوڑ کے آپ سے پھر کہا کہ پڑھو آپنے پھر کہا کہ مین پڑھا نہین ہون پھر آپ کو دبوچا اسی طرح تین بار کیا پھر اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ○ مَا لَمْ يَعْلَمْ تک پڑھایا بسبب نزول وحی کے آپ کے بدن کو بہت تکلیف ہوئی اور آپ دولتخانے مین تشریف لائے اور فرمایا مجھے اوڑھالو حضرت بی بی خدیجہ نے آپ کو اوڑھا لیا پھر آپنے فرمایا کہ مجھے اپنی جان کا خوف ہے حضرت خدیجہ نے کہا کہ خداے تعالیٰ تمھین ضائع نکریگا اور آپ کے صفات حمیدہ بیان کرکے کہا کہ تم غریبون کی مدد کرتے ہو مفلس بیمایون کے لیے مال کی سبیل کردیتے ہو نوائب حق یعنی ایسے کامون مین جنمین حق کی تائید ہو مدد کرتے ہو پھر آپ کو پاس ورقہ بن نوفل کے کہ برادر عمزاد اوسکے تھے لے گئین وہ کتب سابقہ پڑھے تھے اون سے حال بیان کیا اونھون نے کہا کہ یہ وہی فرشتہ ہے جو موسیٰ علیہ السلام کے پاس آیا تھا تم اس امت کے پیغمبر ہو کاش مین جوان ہوتا اون دنون مین جب کفار تمھین نکال دینگے آپنے پوچھا کہ یہ لوگ کیا مجھے نکال دینگے ورقہ نے کہا کہ ہان اور اسی طرح جو ایسی بات لاتا ہے جیسے تمپر نازل ہوئی لوگ اوسکے دشمن ہو جاتے ہین پھر اونھین دنون ورقہ کا انتقال ہو گیا **ف** آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے حضرت خدیجہ رضی اللہ عنہا نے ورقہ کا حال پوچھا اور کہا کہ اوسنے تصدیق

ع۱ حرا [illegible] ایک پہاڑ ہے [illegible]

ع۲ [illegible] روایت [illegible] بن کثیر [illegible] عبد البر نے اختیار کیا [illegible]

جانا آپ کا پاس ور

مومن ہونا ورقہ کا

نزول سورۂ فاتحہ

تو آپ کی کی تھی مگر زمانۂ ظہور نبوت اور اتباع احکام کو نہین پایا آپ نے فرمایا کہ مین نے اوسے سفید کپڑے پہنے خواب مین دیکھا اگر نجات اوسکی نہوتی اور مسلمانون مین محسوب نہوتا تو سپید کپڑے پہنے نظر نہ آتا **حال** ابتدائے نبوت مین سورۂ فاتحہ نازل ہوئی ایکدن حضرت جبرئیل نے آکر سورۂ فاتحہ آپ کو سکھادی اور بھی طریقہ وضو نماز کا بتایا اور زمین مین پر مارکے پانی نکالا اور وضو کیا اور آپنے بھی وضو کیا اور دو رکعت نماز آپ نے حضرت جبرئیلؑ کے ساتھ پڑھی **حال** سب سے پہلے جو انان احرار مین ایمان لائے ابو بکر صدیقؓ اور عورتون مین حضرت خدیجہؓ اور لڑکون مین حضرت علیؓ اور غلامون مین حضرت بلالؓ اور غلامان آزاد مین حضرت زید بن حارثہ بعد ازین حضرت عثمانؓ اور حضرت سعد بن ابی وقاص اور طلحہ اور زبیر اور عبد الرحمن بن عوف ایمان لائے اور روز بروز لوگ اسلام مین داخل ہونے لگے **حال** پہلے آپ دعوت اسلام پوشیدہ کرتے تھے یہان تک کہ آیۂ فاصدع بما تؤمر نازل ہوئی یعنی جو تجھین حکم ہے اوسکو صاف کھلے کھلے باعلان بیان کرو تب آپ نے دعوت اسلام آشکارا شروع کی اور جب کفار نے مذمت بتون کی سنی نہایت دشمن ہوئے اور مسلمانون کو ایذا دینے لگے حضرت بلال امیہ بن خلف کافر کے کہ ایک سردار قریش مین تھا غلام تھے وہ اونکو نہایت تکلیف دیتا گرم ریت اور پتھرون مین باندھ کر دوپہر کو ڈالتا اور کہتا توحید سے منحرف ہوکر لات اور عزیٰ کی الوہیت کا قائل ہو وہ شدت تکلیف سے بیہوش ہوجاتے مگر جب ہوش آتا احدٌ احدٌ کہتے یعنی مانتا ہون ایک ہی خدا کو حضرت ابو بکر صدیقؓ نے اونھین ایک اپنا غلام اور بہت مال دیکر امیہ بن خلف سے خرید کر کے آزاد کیا اور یہ شرط کی کہ خدمت مین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی رہین اونھون نے کہا کہ مین خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خدمت مین رہونگا آپ شرط کرین یا نکرین اور اسی طرح حضرت صدیق نے اور کئی لونڈی غلامون کو خرید کرکے آزاد کیا اور بہت مال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے خرچ مین صرف کیا پیغمبر صلی اللہ

قصہ حضرت بلال حبشی کا

اور حضرت ابو بکر صدیقؓ کا اونکو
خرید کر آزاد کرنا اور
سورۂ واللیل حضرت صدیقؓ کی شان مین

علیہ وسلم نے فرمایا کہ کسی کے مال نے مجھے ایسا نفع نہین دیا جیسا ابو بکر کے مال سے
نفع دیا اسی لیے سورۂ واللیل خداے تعالی نے حضرت ابو بکر کی شان مین نازل فرمائی او
اونکی بہت تعریف کی اور اونکو اتقی یعنی بڑا پرہیزگار فرمایا اور جس طرح آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سے وعدہ رضامند کردینے کا سورۂ والضحی مین فرمایا وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ
رَبُّكَ فَتَرْضٰی بطفیل آپ کے سورۂ واللیل مین حضرت ابو بکرؓ سے وعدہ کیا وَلَسَوْفَ
یَرْضٰی **ف** علمانے افضلیت حضرت ابو بکرؓ صدیق پر سورۂ واللیل سے استدلال لطیف
کیا ہی باین وضع کہ اس سورے مین خداے تعالی نے ابو بکرؓ صدیق کو اتقی فرمایا وَسَیُجَنَّبُهَا
الْاَتْقَی الَّذِیْ یُؤْتِیْ مَالَهٗ یَتَزَکّٰی یعنی دور رکھا جائے گا دوزخ سے وہ بڑا پرہیزگار
جو دیتا ہی مال اپنا واسطے حاصل کرنے پاکیزگی کے یعنی ابو بکر صدیق اور سورۂ حجرات مین
خداے تعالی نے فرمایا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ یعنی بڑا بزرگ تم مین خداے تعالی
کے نزدیک اتقی تم مین کا ہی دونو آیتون کے ملانے سے حاصل ہوا کہ خداے تعالی کے
نزدیک اس امت مین اکرم و افضل ابو بکرؓ صدیق ہین حال جب آیۂ وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ
الْاَقْرَبِیْنَ نازل ہوئی یعنی ڈرا اپنے کنبے والے نزدیکون کو آپنے کوہ صفا پر چڑھ کر
ایک ایک قبیلۂ قریش کو پکارا لوگ جمع ہوئے آپ نے فرمایا کہ اگر مین تمھین خبر دون
کہ اس پہاڑ کی پشت پر ایک لشکر آیا ہی اور تمھین قتل کیا چاہتا ہی تم یقین جانو گے
اونھون نے کہا کہ ہم بیشک یقین جانین گے اس لیے کہ تم سے ہمیشہ سچ ہی سنا ہی
جھوٹ کبھی نہین سنا آپ نے فرمایا کہ تمھین عذاب سخت سے ڈراتا ہون یعنی عذاب آخرت
سے یہ سن کے ابو لہب نے کہا تَبًّا لَّكَ سَائِرَ الْیَوْمِ اَلِهٰذَا جَمَعْتَنَا خرابی
ہو جیو تمھین سارے دن کیا اسی کام کے لیے ہمین اکٹھا کیا تھا اور وہ سب متفرق ہو گئے
سورۂ تَبَّتْ یَدَا اَبِیْ لَهَبٍ تبھی نازل ہوئی اور اوس مین اوسکو اور اوسکی جورو حَمَّالَةَ
الْحَطَبِ کو جہنمی فرمایا حمالۃ الحطب کے معنی ہین لکڑی اوٹھانے والی بسبب خست کے لیے

سر پر لکڑی کا گٹھا جنگل سے لایا کرتی تھی لہذا حمالۃ الحطب اوسکا لقب ہوا آپ سے مثل
ابولہب کے وہ بھی بہت دشمنی رکھتی تھی آپ کی راہ مین واسطے ایذا رسانی کے کانٹے
ڈالدیا کرتی تھی بعد نزول سورۂ تبت کے ایکدن ایک پتھر لیکے مسجد حرام مین کہ آپ اور
حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ وہان بیٹھے تھے آئی خداے تعالی نے اوسکی آنکھون کو آپکے
دیکھنے سے اندھا کردیا صرف ابوبکر صدیق رضؓ کو اوسنے وہان بیٹھا پایا اون سے کہا مینے سنا ہے
کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے میری ہجو کہی ہے اگر مین اونھین یہان پاتی تو یہ پتھر اونکے سر سے مارتی اور پھر گئی
یہ معجزہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا ہوا کہ خداے تعالی نے حمالۃ الحطب کو آپکے دیکھنے سے اندھا
کردیا اور اوسکے شر سے آپکو بچایا **حال** عتبہ اور عتیبہ ابولہب کے دو بیٹے تھے رقیہ اور ام کلثوم
صاحبزادیان اون دونو کے نکاح مین تھین جب سورۂ تبت نازل ہوئی ابولہب نے اپنے
دونو بیٹون سے کہا کہ اگر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ۱۲ کی بیٹیون کو تم طلاق نہ دوگے تو مجھسے اور تمسے کچھ علاقہ نہین
دونو نے باپ کے کہنے پر عمل کیا اور عتبہ نے روبرو آپکے جا کے کلمات اور حرکات
بے ادبی کے کیے آپنے فرمایا اللّٰھُمَّ سَلِّطْ عَلَیْہِ کَلْبًا مِّنْ کِلَابِکَ یا اللہ اپنے
کتون مین سے ایک کتا اوسپر مسلط کردے ابولہب مع اوسکے ایکبار شام کو بقصد تجارت
گیا راہ مین ایک منزل مین سنا کہ یہان شیر لگتا ہے ابولہب نے قافلے کے لوگون سے کہا کہ مجھے
اپنے اس بیٹے پر محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ کی دعا کا خوف ہے سب نے سارے قافلے کا اسباب جمع کرکے ایک اونچا سا
ٹیلہ قائم کرکے عتبہ کو اوسپر بٹھایا اور آپ سب نے اوسکے گرد اگرد سوئے رات کو شیر آیا اور
عتبہ کو مار کر چلا گیا وہ تدبیر اونکی کچھ کام نہ آئی عجب حال کفار کا تھا کہ دلون مین راستی
اور مستجاب الدعوات ہونا آپ کا منقوش تھا مگر بسبب شقاوت ازلی کے ایمان نہین لاتے تھے
حال کفار مسلمانون کو بہت تکلیف دیتے تھے یہان تک کہ چند مسلمانون نے باجازت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کے طرف حبشہ کے ہجرت کی حضرت جعفر بن ابیطالب اور حضرت عثمان بن عفان رضؓ
مع زوجہ اپنی رقیہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بھی گئے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

معجزہ ۹

حال عتبہ اور عتیبہ پسران ابولہب کا

معجزہ ۱۰

ف صرف عتبہ کیطرف شیر کا متوجہ ہونا اور بیچ والے آدمیون کو کہ گرد اگرد عتبہ کے سوتے تھے مطلق نہ چھیڑنا صاف دلیل اس بات پر ہے کہ وہ شیر بحکم خدا واسطے پورا کرنے بات اوسکے پیغمبر کی آیا تھا ۱۲ منہ رحمہ

ہجرت حبشہ کا بیان

سے اونکے حق مین فرمایا کہ بعد لوط علیہ السلام کے ہجرت عثمانؓ کی مع زوجہ اپنی کے خدا کے واسطے ہوئی ہی حبشہ مین نجاشی بادشاہ جو تھا اور مذہب نصاری رکھتا تھا اوسنے مسلمانون کو وہان اچھی طرح جگہ دی کفار قریش کا اس بات سے بہت دل جلا اور اونھون نے اپنی جانب سے کئی شخصون کو کہ اون مین عمرو بن عاص بھی تھا تحف وہدایا لیکے پاس نجاشی کے بھیجا باین غرض کہ مسلمانون کو اپنے پاس جگہ نہ دے وہ لوگ تحف وہدایا لیکے پاس نجاشی کے پونہچے اور مطلب عرض کیا نجاشی نے مسلمانون کو دربار مین ہمراہ فرستادگان قریش بلایا حضرت جعفر نے جانب اہل اسلام سے گفتگو کی اور کہا کہ ہم لوگ گمراہی مین مبتلا تھے اور بتونکو پوجتے تھے اور حلال حرام کچھہ نہین جانتے تھے اور محض جاہل تھے خداے تعالی نے اپنے فضل عمیم سے اپنا پیغمبر بھیجا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم اور اپنا کلام پاک اونپر نازل فرمایا اور علوم اولین وآخرین اونکو عنایت کیے کہ اونکے سبب سے ہم لوگ راہ راست پر آئے اور وہ سب بھلے کامون کا حکم کرتے ہین اور سب برے کامون سے منع کرتے ہین نجاشی نے کہا کہ جو کلام اونپر اوترا ہی اوس مین سے کچھہ پڑھو حضرت جعفر نے سورہ مریم ابتدا سے پڑھی جب اس آیت پر پونہچے فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا نجاشی بادشاہ کو کمال رقت ہوئی یہان تک کہ آنسو اوسکی داڑھی پر بہے اور کہا کہ یہ کلام اور جو کلام موسیؑ پر اوترا تھا دونو کی روشنی ایک روشندان سے ہی اور اہل اسلام سے کہا کہ بخوشی میرے ملک مین رہو اور کفار کے مدعا کو رد کیا کفار نے عرض کیا کہ یہ لوگ حضرت عیسی علیہ السلام کے حق مین بھی خلاف مذہب بادشاہ کے کہتے ہین نجاشی نے اہل اسلام سے پوچھا حضرت جعفر نے کہا کہ ہم اونکے حق مین یہ کہتے ہین کہ وہ بندہ خدا ہین اللہ تعالی نے بحکم کلمہ کن اونکو بغیر باپ کے مریم طاہرہ کے پیٹ سے پیدا کیا اور پیغمبر کیا اور متعلق اس بات کی آیتین پڑھین نجاشی نے کہا کہ انجیل مین صفت عیسیؑ کی ایسی ہی لکھی ہی جیسی تم نے بیان کی مرحبا تمھین اور اونھین جنکے پاس سے تم آئے ہو وہ بیشک پیغمبر خدا ہین تعریف اونکی انجیل مین ہی اور عیسی علیہ السلام نے بشارت اونکی

اقرار نجاشی کا بارہ نبوت جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وسلم

دی ہی قسم خدا کی جو کام بادشاہی کا مجھ سے متعلق نہوتا تو مین اونکی خدمت مین حاضر ہوتا اور اونکو وضو کراتا اور تحفے قریش کے پھیر دیے اور آدمی بھیجے ہوئے قریش کے محروم وہان سے پھرے اور اہل اسلام بخوشی مقیم رہے **حال** حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے ارادہ ہجرت کا حبشہ کو کیا تھا اور مکے سے نکل کر برک الغماد تک کہ چار منزل مکّے سے ہی پہونچے مالک بن دغنہ[له] کہ سردار قوم قارہ کا تھا ملا اور اوسنے حال دریافت کرکے کہا کہ تم ایسے آدمی نہین ہو کہ مکے سے نکل جاؤ مینے تمھین اپنی پناہ مین لے لیا اور مکان پہ اونھین پہونچاکر حال پناہ دینے کا شرفاے قریش سے ظاہر کیا کفار نے کہا بایں شرط ہمین منظور ہی کہ یہ قرآن گھر سے باہر اور بآواز بلند نہ پڑھا کرین قرآن سنکے ہمارے لڑکے بالے فریفتہ ہوتے ہین حضرت ابو بکر صدیقؓ نے چند روز ایسا ہی کیا بعد اوسکے بیرون صحن خانہ مین ایک مسجد[عه] بنا کی تہجد مین اور نمازون مین قرآن مجید بآواز بلند پڑھنا شروع کیا اور ابو بکر صدیقؓ کی یہ عادت تھی کہ جب قرآن مجید پڑھتے بے اختیار اونھین رقت ہوتی ہمسایے کی عورتین اور لڑکے مجتمع ہوکے سننے لگے محلے کے کفار نے رئیس پناہ دہندہ کو یہ حال کہلا بھیجا اوس نے آکر ابو بکر صدیقؓ سے کہا کہ خلاف عہد کرتے ہو میری پناہ قائم نرہیگی ابو بکر صدیقؓ نے کہا مجھے سواے خدا کے اور کی پناہ مین رہنا منظور نہین ہی وہ اپنی پناہ توڑکر چلا گیا اور ابو بکر صدیقؓ اپنے گھر با مان الٰہی محفوظ رہے **حال** جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور مسلمانان ہمراہی آپ کے اکثر چھپے رہتے تھے اور اونتالیس کو شمار اہل اسلام کی پہونچی تھی آپ ارقم کے گھر مین تھے عمر بن الخطاب اور ابو جہل بن ہشام قریش کے دو بڑے سردار تھے آپ نے دعا فرمائی یا اللہ دین اسلام کو عزت دے اسلام عمر بن الخطاب یا ابو جہل بن ہشام سے سو حضرت عمرؓ کے حق مین وہ دعا قبول ہوئی اور دوسرے دن حضرت عمرؓ مشرف باسلام ہوئے قصہ اونکے اسلام کا یہ ہی کہ ایکدن ابو جہل لعین نے ایک مجمع مین کہ عمر بن الخطاب بھی اوس مین تھے متصل خانۂ کعبہ کے کہا کہ جو کوئی

ارادہ ابو بکر صدیقؓ کا ہجرت حبشہ کا

اسلام حضرت عمر رضی اللہ عنہ

[له] دغنہ بفتح دال مہملہ و کسر غین معجمہ و نون مفتوحہ روایت حدیث مین ہی اور مشہور دُغُنَّہ ہی تشدید نون ضم دال مہملہ و غین معجمہ اور قارہ بقاف مفتوحہ بتخفیف را ایک قبیلہ ہی اولاد ہون بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس سے کذا فی فتح الباری ۱۲ منہ

[عه] عینی شرح بخاری نے تصریح کی ہی کہ یہ مسجد پہلی مسجد اسلام مین بنی ہوئی ۱۲ منہ

محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ کا سر کاٹ لاوے مین اوسکو سو اونٹ اور چالیس ہزار درہم دون حضرت عمرؓ نے کہا کہ مین یہ کام کرسکتا ہون ابوجہل نے لات وعزیٰ کی سو اونٹ دینے کے لیے بشرط مذکور قسم کھائی اور کعبے مین جاکے ہبل کو گواہ کیا عمر بایں قصد روانہ ہوئے راہ مین ایک شخص سے کہ نعیم بن عبداللہ نام تھا ملاقات ہوئی وہ مشرف باسلام ہوچکا تھا اوسنے پوچھا کہان جاتے ہو عمر نے کہا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ کے قتل کو اوسنے کہا بنی ہاشم کے انتقام سے کیسے بچوگے عمر نے کہا معلوم ہوتا ہے کہ تمنے بھی دین بدلا ہے اگر ایسا ہو تو پہلے تمھین ہی قتل کرون اوس نے کہا مین آباکے دین پر ہون نیت یہ رکھی کہ حضرت ابراہیم واسمعیلؑ کے دین پر ہون اور ظاہر مین یہ معلوم ہوا کہ آبائے مشرکین کے دین پر ہے پھر اوس شخص نے کہا تمھاری بہن اور سعید بن زید بہنوئی تمھارے بھی مسلمان ہوگئے ہین پہلے اپنے گھر سے قتل شروع کرو عمر نے کہا کیسے معلوم ہو کہ وہ مسلمان ہوئے ہین کہا تمھارے ہاتھ کا ذبیحہ نہ کھائینگے یہ بات سنکے عمر طیش کھاکر اپنی بہن کے گھر کو پھرے اوسوقت اونکے گھر مین خبابؓ صحابی تھے اور سورۂ طٰہٰ کہ اونھین دنون نازل ہوئی تھی عمر کی بہن اور بہنوئی کو پڑھا رہے تھے اور کیواڑ دروازے کے بند تھے عمر نے کیواڑ کھلوائے خبابؓ چھپ رہے اور جس صحیفے مین سورۂ طٰہٰ لکھی تھی اوسے چھپا دیا اور عمر نے آکر پوچھا کہ کیا پڑھتے تھے اونھون نے کہا باتین کرتے تھے پھر عمر نے ایک بکری ذبح کی اور گوشت اوسکا بھون کر بہن بہنوئی کو کھانے کو کہا اونھون نے عذر کیا عمر کو اونکے اسلام کا یقین ہوا اور اونکو مارنا شروع کیا یہانتک کہ اونکی بہن کا سر اور منہ خون آلودہ ہوگیا اونھون نے بیتاب ہوکر کہا چاہو مارو چاہو چھوڑو ہم تو محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ پر ایمان لائے ہین اور وہ پیغمبر برحق ہین عمر نے دین اسلام مین اونکی مضبوطی دیکھی اور بہن کے سر اور خون کو دیکھ کے رحم کھایا الگ ہوگئے ایک گوشے مین جا بیٹھے تھوڑی دیر کے بعد کہا جو تم

سلہ خباب بای موحدہ نام صحابی

پڑھتے تھے میرے پاس تو لاؤ تب اوس صحیفے کو جس مین سورۂ طٰہٰ تھی نکالا عمر نے چاہا کہ ہاتھ مین لیکر پڑھین اونکی بہن نے کہا کہ تم نجاست شرک سے آلودہ ہو اور اسکو نہین چھوتے ہین مگر پاکیزہ لوگ تب عمر نے غسل کیا پھر سورۂ طٰہٰ کو ہاتھ مین لیکر سرے سے پڑھا جب اس آیت کو پونہچے اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى عمر نے اوس کلام معجز نظام سے متاثر ہوکے کہا کیا اچھا کلام ہے اور کیا پاکیزہ بیان ہے خباب عمر کا حال تاڑ سمجھ کے نکل آئے اور کہا کہ کل جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تمہارے یا ابوجہل کے اسلام کے لیے دعا فرمائی تھی سو مین جانتا ہون تمہارے لیے وہ دعا قبول ہوئی بعد اسکے عمر خباب کے ہمراہ ارقم کے گھر جہان آپ تشریف رکھتے تھے گئے آپ خبر پاکے دروازے پر نکل آئے اور عمر سے بغل گیر ہوکر اونھین خوب دبایا کہ بند بند عمر کا ہل گیا اور فرمایا کہ اے عمر مسلمان ہوجا عمر نے کہا اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اَللّٰهُ اَكْبَرُ باواز بلند فرمایا سب کے مسلمانون نے جو گھر مین تھے آواز تکبیر کی بلند کی اور بہت خوش ہوئے حضرت عمرؓ نے پوچھا کہ سب کتنے آدمی مسلمان ہوچکے ہین آپنے فرمایا کہ تم سے چالیس کا عدد پورا ہوا ہے حضرت عمرؓ نے کہا یا رسول اللہ مشرکین عبادت لات و عزّٰی کی علانیہ کرتے ہین ہم لوگ خدائے وحدہٗ لاشریک کی عبادت کیون پوشیدہ کرین اور اوسی وقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ ہوکے سب مسلمانون کو ساتھ لیکے مسجد حرام مین آئے اور برملا بجماعت نماز ادا کی اور اوسی دن سے مسلمانون کو بہت قوت و عزت ہوئی صحیح بخاری مین عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ سے روایت ہے مَا زِلْنَا اَعِزَّةً مُنْذُ اَسْلَمَ عُمَرُ یعنی ہم ہمیشہ باعزت رہے جب سے اسلام لائے عمر **ف** صحیح بخاری مین حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ ایک دن مین ایک بتخانے مین تھا اور مشرکین نے بت کے لیے قربانی کی بت کے پیٹ مین سے آواز آئی یَا جَلِیْحُ اَمْرٌ نَّجِیْحٌ رَجُلٌ فَصِیْحٌ یَقُوْلُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اے شخص ایک

ف ترجمہ اللہ کوئی لائق پرستش کے نہین سوا اوسکے اوسکے اچھے اچھے نام ہین

معجزہ

کام کی بات ہی ایک مرد فصیح کہتا ہی لا الہ الا اللہ لوگ یہ آواز سنکے بھاگ گئے مین ٹھہر رہا دوسری بار پھر مین نے وہی آواز سنی پھر اونھین دنون معلوم ہوا کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم طرف لا الہ الا اللہ کے دعوت کرتے ہین بعض کتب تواریخ مین یہ قصہ روز اسلام عمرؓ کا لکھا ہی اور صحیح بخاری سے یہ معلوم ہوتا ہی کہ اوس سے پہلے کا قصہ ہی بہرکیف ایک یہ معجزہ آنحضرتؐ کا حضرت عمرؓ نے قبل اسلام مشاہدہ کیا

حال ابو طالب جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی بہت حمایت کرتے تھے اور بسبب اونکی حمایت کے کفار آپ پر باوصف کمال عداوت کے قابو نہین پاتے تھے اور ہمیشہ ابو طالب سے اس باب مین کہتے تھے مگر ابو طالب اونکی نہین سنتے تھے ایک مرتبہ سب کفار نے مجتمع ہوکر ابو طالب سے کہا یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو ہمارے حوالے کردو یا تم سے ہم لڑینگے ابو طالب نے آپکا حوالے کردینا قبول نکیا کفار نے ارادہ مصمم آپکے قتل کا کیا ابو طالب آپ کو لیکر مع سارے بنی ہاشم اور بنی مطلب کے ایک شعب یعنی گھاٹی مین واسطے محافظت کے جا رہے اور کفار نے آپ سے برادری قطع کی اور بہت کوشش کی اس بات مین کسی طرح کوئی بنی ہاشم اور بنی مطلب سے سلوک نکرے بلکہ بنیون اور سوداگرون کو منع کردیا تھا کہ ان لوگون کے پاس کچھ چیز نہ بھیجین اور ایک کاغذ عہدنامہ قطع علاقے کا ان لوگون سے لکھکے خانۂ کعبہ مین لٹکا دیا تین سال تک آنحضرت اور بنی ہاشم اور بنی مطلب اوس شعب مین نہایت تکلیف مین مبتلا رہے آخرکار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو بوحی الٰہی اس بات سے اطلاع ہوئی کہ کیڑے نے کاغذ عہدنامے کو جو کعبے مین لٹکایا تھا بالکل کھالیا سوائے نام اللہ کے جہان کہین اوس مین تھا ایک حرف نہین چھوڑا آپنے یہ حال ابو طالب سے کہا ابو طالب نے شعب سے نکل کر یہ بات قریش سے بیان کی اور کہا کہ اوس کاغذ کو دیکھو اگر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا بیان غلط نکلے تو ہم اونھین تمھین دیدینگے اور اگر صحیح نکلے تو اتنا تو ہو کہ تم اس قطع رحم اور عہد بد سے باز آؤ قریش نے کعبے پر سے اوتار کے اوس کاغذ کو دیکھا فی الواقع کیڑے نے سوائے نام اللہ کے سب حرفون کو کھا لیا تھا تب قریش اوس ظلم سے باز آئے اور عہدنامے کو چاک کر ڈالا

اور ابو طالب ساتھ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بنی ہاشم و بنی مطلب کے شعب سے نکل آئے **ف** عبد مناف کے چار بیٹے تھے ہاشم مطلب عبد الشمس نوفل جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہاشم کی اولاد مین ہین اس طرح کہ ہاشم کے بیٹے عبد المطلب اور عبد المطلب کے عبد اللہ اور عبد اللہ کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور مطلب کی اولاد مین بنی المطلب ہین امام شافعی رحمۃ اللہ اونھین مین سے ہین عبد الشمس کی اولاد مین بنی امیہ ہین امیہ عبد الشمس کا بیٹا تھا حضرت عثمان بنی امیہ مین ہین اور نوفل کی اولاد مین حضرت جبیر بن مطعم صحابی اور سعید بن جبیر تابعی ہین بنی مطلب حالت کفر مین بھی مثل بنی ہاشم کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ رہے اسی سبب سے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے جب حصہ ذوی القربی کا تقسیم فرمایا بنی مطلب کو بھی دیا اور اولاد عبد الشمس اور اولاد نوفل کو نہین دیا حضرت عثمان اور جبیر بن مطعم نے اس باب مین عرض کیا اور کہا کہ بنی ہاشم کی ترجیح کا ہمین انکار نہین اسلیے کہ خدا ے تعالی نے آپ کو اون مین پیدا کیا ہی مگر بنی مطلب اور ہم آپ سے ایک سی قرابت رکھتے ہین اونکی ترجیح کی کیا وجہ ہی آپ نے فرمایا کہ بنی مطلب اور بنی ہاشم مثل ذات واحد کے ہین یعنی ہمیشہ باہم رہتے ہین ترجیح کی یہ وجہ ہی

حال وفات ابو طالب

حال ہمیشہ آپ ابو طالب کو دعوت طرف اسلام کے کرتے تھے اور باوصف آنکہ اونکے دل مین خوب حقیت ملت اسلام کی ثابت تھی اسلیے کہ باپ دادے کے مذہب کو چھوڑ دینا عار سمجھتے تھے اونھون نے اسلام قبول نکیا حتی کہ زمانہ اونکی موت کا پہونچا آپنے کہا اے چچا ایکبار کلمہ لا الہ الا اللہ کہ لو تو مجھے خدا ے تعالی سے تمھاری شفاعت کا ٹھکانا ہو ابو طالب نے نمانا اور عار بیجا سے بچنے کو نار اختیار کی **ف** صحیح بخاری مین ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ ابو طالب کو کچھ آپکے سبب سے نفع ہوا وہ آپکی بہت حمایت کرتے تھے آپنے کہا کہ وہ ٹخنون تک آگ مین ہی اور اگر مین نہوتا وہ دوزخ کے تلے کے درجے مین ہوتا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو ابو طالب کی وفات کا کہ وہ بہت حمایت آپ کی کرتے تھے

بہت رنج ہوا اور اوسی سال مین یعنی دسوین سال مین ۱۲ حضرت خدیجہؓ کا بھی انتقال ہوا اور اون کے انتقال کا بھی آپ کو بڑا رنج ہوا اس لیے اوس سال کا نام عام الحزن رکھا **ف** حضرت خدیجہؓ کا بہت بڑا رتبہ تھا حتی کہ حدیث مین وارد ہی کہ زبانی حضرت جبرئیلؑ کے خدا تعالی نے حضرت خدیجہؓ کو بشارت بہشت کی اور سلام کہلا بھیجا تھا کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے پونچایا بعد وفات حضرت خدیجہؓ کے آپ کے دو نکاح قرار پائے ایک بکر یعنی کنواری ۱۲ یعنی عایشہ بنت ابی بکر صدیقؓ سے کہ وہ اون دنون مین چھ برس کی تھین مکے مین اونکا نکاح ہوا اور مدینے مین جب نو برس کی ہوئین زفاف ہوا دوسری ثیب یعنی سودہؓ بنت زمعہؓ اونسے مکے مین نکاح ہوا اور آپ کے ساتھ مدینے مین آئین اور ہمیشہ ازواج مطہرات مین ہین **حال** جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوت اسلام مین بہت کوشش کرتے تھے مگر کفار مکہ بہت تکلیفین دیتے تھے اور راہ راست پر نہین آتے تھے ایکبار آپ طائف کو تشریف لیگئے اور وہان کے لوگون کو طرف اسلام کے دعوت کی تین شخص وہان سردار تھے عبد یا لیل اور مسعود اور حبیب اونسے اور سب وہان کے شرفا سے اسلام کے لیے کہا اونھون نے قبول نکیا بلکہ وہان کے سفلے لوگون کو سکھا کے آپکو بہت تکلیف پونچائی آپ وہان سے بہت ملول ہو کے پھر آئے مکے اور طائف کی راہ مین عتبہ اور شیبہ کا کہ سرداران قریش مین سے تھے ایک باغ تھا اوس مین آپ جب پوست یعنی درخت انگور کے سایے مین ٹھہرے اوسوقت عتبہ اور شیبہ بھی اپنے باغ مین تھے اونھون نے اپنے غلام کے ہاتھ کہ عداس نام نصرانی تھا بمقتضائے قرابت رحم کہا کے انگور بھیجے آپنے کھانے سے پہلے کہا بسم اللہ الرحمن الرحیم عداس نے کہا کہ اس بستی مین تو مینے یہ نام کبھی نہین سنا آپنے پوچھا کہ تو کہان رہتا ہی اور کہا نینوی شہر مین آپنے کہا میرے بھائی یونس کی بستی مین عداس نے پوچھا کہ یونس تمھارے بھائی کیسے ہوئے آپ نے فرمایا یونس بھی پیغمبر تھے مین بھی پیغمبر ہون عداس نے آپ کا نام پوچھا آپنے فرمایا محمد عداس نے کہا کہ مینے تمھارا وصف انجیل مین اور توریت مین پایا ہی مدت سے مین تمھارے مبعوث ہونے کا منتظر تھا اور مسلمان ہو گیا اور ہاتھ پانون آپکے چومے جب عتبہ اور شیبہ کے

پاس پونہچا اونھون نے ہاتھ پانون چومنا اوسکا دور سے جہان نشستہ تھے وہین سے دیکھا تھا کہا کہ اس شخص نے تجھے فریب دیا اوس نے کہا کہ پیغمبر ہین ساری زمین پر اون سے کوئی بہتر نہین جب آپ بطن نخلہ مین کہ ایک دن کی راہ پر مکے سے ہی پونہچے رات کو وہان رہگئے آپ قرآن مجید نماز مین پڑھتے تھے سات یا نو جن نینوی کے وہان پونہچے اور کلام الله سن کے ٹھہر گئے جب آپ نماز پڑھ چکے وہ ظاہر ہوے آپ نے اونھین اسلام کی طرف دعوت کی وہ سب بے توقف مسلمان ہوگئے اور اونھون نے اپنی قوم کو جاکے اسلام کی طرف دعوت کی سورۂ احقاف مین آیۂ وَاِذْ صَرَفْنَآ اِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ مین اسی قصے کی طرف اشارہ ہی پھر آپ مکے کو تشریف لیگئے اور بدستور ہدایت خلق الله اور دعوت اسلام مین مشغول ہوئے

فصل چھٹی معراج کے بیان مین

ایام اقامت مکے مین گیارہوین سال نبوت سے معراج ہوئی آپ اُمّہانی بنت ابی طالب کے گھر تشریف رکھتے تھے چھت شق ہوئی اور حضرت جبرئیل ع تشریف لائے اور آپ کو اوٹھا کے مسجد حرام مین لے گئے اور وہان سینہ مبارک اور شکم کو شق کیا اور آب زمزم سے دل مبارک کو اور سب اندرون سینہ اور شکم کو دھویا اور سونے کا طشت ایمان اور حکمت سے بھر کے لائے تھے اوس سے آپ کے دل کو پر کیا بعد ازین براق کو جنت سے لائے تھے اور وہ جانور تھا خچر سے قد مین کچھ نیچا اور دراز گوش سے اونچا آپ کی سواری کے واسطے پیش کیا ایسا تیز رفتار تھا کہ جہان تک نگاہ پہونچتی تھی ایک قدم اوسکا ہوتا تھا جب آپنے سوار ہونے کا قصد کیا براق شوخی کرنے لگا حضرت جبرئیل ع نے کہا اے براق تو کیون شوخی کرتا ہی تجھپر ایسا شخص سوار ہوتا ہی کہ الله تعالی کے نزدیک اوسکا سب سے زیادہ رتبہ ہی براق شرما کے پسینا پسینا ہو گیا صحیح ترمذی مین یہ روایت اسی طرح مذکور ہی اور بعضے کتب تواریخ مین لکھا ہی کہ براق نے درخواست کی کہ قیامت کے دن آپ میری ہی پشت پر سوار ہون اور آپ نے اوسکی اس درخواست کو قبول فرمایا

مسلمان ہونا جنون کا
ف
[illegible]
حضرت جبرئیل اور دو فرشتے [illegible]
بھی [illegible]
اشارہ اس بات کی طرف [illegible]
[illegible]
ع
[illegible]
چنانچہ کلام الله [illegible]
اور معراج آنحضرت [illegible]
[illegible]
نزدیک [illegible] ۱۲ منہ

پھر آپ سوار ہوئے اور حضرت جبرئیلؑ ہمراہ تھے اور مسجد اقصی یعنی بیت المقدس کو تشریف لیگئے وہان ارواح انبیاے کرام کی حاضر تھین آپ نے امام ہوکے بموجب حکم خدا تعالی کے دو رکعت نماز پڑھی بعد ازین سب پیغمبر حمد الٰہی بجا لائے حضرت ابراہیم اور موسی اور داؤد اور سلیمان اور عیسی علیہم السلام نے حمد الٰہی مین خطبۂ بلیغ پڑھا اور اوس مین نعمتین جو اون سے علاقہ رکھتی تھین بیان کین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بھی حمد الٰہی مین نعماے متعلقہ بذات خود بیان فرمائین جنسے افضلیت آپ کی سب انبیاے کرام پر ثابت ہوتی تھی چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام نے اون صفات کو سن کے انبیاے کرام کو خطاب کرکے کہا بِهٰذَا فَضَّلَكُمْ مُحَمَّدٌ بسبب انھین صفات کے محمد تم سے افضل ہوئے بعد ازین آپ آسمان کو تشریف لیگئے جب پہلے آسمان پر پہونچے دروازہ حضرت جبرئیلؑ نے کھلوایا فرشتے نے جو دربان فلک تھا پوچھا کون ہے کہا جبرئیل کہا تمھارے ساتھ کون ہے کہا محمد صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم کہا کیا وہ بلائے گئے ہین کہا ہان کہا مَرْحَبًا بِهٖ فَنِعْمَ الْمَجِيْءُ جَاءَ خوشی ہو اونھین اچھا آنا آئے اور دروازہ کھولا آپ آسمان اول مین داخل ہوئے وہان حضرت آدم علیہ السلام کو دیکھا حضرت جبرئیلؑ نے کہا کہ یہ تمھارے باپ آدم ہین انھین سلام کرو آپ نے سلام کیا حضرت آدمؑ نے جواب سلام دیا اور کہا مَرْحَبًا بِالْاِبْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ خوشی ہو جو فرزند نیک اور نبی نیک کو اور آپ نے دیکھا کہ کچھ گوری گوری صورتین حضرت آدم کے سیدھی طرف سے نظر آتی تھین اور کچھ صورتین کالی کالی اونکے بائین طرف نظر آتی تھین جب حضرت آدمؑ داہنی طرف دیکھتے خوش ہو جاتے اور جب بائین طرف دیکھتے ناخوش ہوتے حضرت جبرئیلؑ نے بیان کیا کہ داہنی طرف اونکی اولاد نیک کی صورتین نظر آتی ہین جو بہشتی ہین اسلیے اونھین دیکھ کر حضرت آدمؑ خوش ہو جاتے ہین اور بائین طرف اونکی اولاد بد کی صورتین نظر آتی ہین جو دوزخی ہین اسلیے اونھین دیکھ کر ناخوش ہو جاتے ہین پھر دوسرے آسمان پر تشریف لیگئے وہان بھی حضرت جبرئیلؑ نے دروازہ کھلوایا فرشتہ دربان

سے پوچھا کون ہی کہا جبرئیل کہا کون ساتھ ہی کہا محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہا کیا بلائے گئے ہین کہا ہان کہا
مَرْحَبًا بِهٖ فَنِعْمَ الْمَجِيْءُ جَآءَ خوشی ہو اونھین اچھا آنا آئے اور وہان آپ نے حضرت
یحیی اور عیسی علیہما السلام کو دیکھا حضرت جبرئیل ع نے کہا یہ یحیی اور عیسی ہین انھین سلام
کرو آپ نے سلام کیا اون دونو صاحبون نے جواب سلام دیا اور کہا مَرْحَبًا بِالْاَخِ
الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ خوشی ہو جیو برادر نیک اور نبی نیک کو بعد ازین تیسرے آسمان پر
آپ تشریف لیگئے اور حضرت جبرئیل ع نے بدستور دروازہ کھلوایا وہان کے دربان نے بھی
ویسی گفتگو کی جیسے دربان آسمان اول و دوم نے کی تھی اور اوس آسمان پر حضرت یوسف
علیہ السلام سے ملاقات ہوئی آپ نے فرمایا اونھین ایک شطر حسن کا ملا ہی شطر کے
معنی ہین نصف اور بھی ایک حصہ یعنی نصف حسن حضرت یوسف کو ملا اور نصف سارے عالم کو
یا ایک حصہ کامل حسن کا اونھین ملا حضرت جبرئیل ع نے کہا یہ یوسف ع ہین انھین سلام کرو
آپنے سلام کیا اونھون نے جواب سلام دیا اور کہا مَرْحَبًا بِالْاَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ
پھر چوتھے آسمان پر تشریف لیگئے اور حضرت جبرئیل ع اور فرشتہ دربان سے حسب سابق گفتگو
ہوئی اور وہان حضرت ادریس ع سے ملاقات ہوئی اور اونسے سلام و جواب مرحبا حسب سابق
ہوا مگر اونھون نے آپ کو اَلْاَخُ الصَّالِحُ کہا حالانکہ وہ آپ کے اجداد مین ہین قیاس
مقتضی اس بات کو ہی کہ اَلْاِبْنُ الصَّالِحُ کہتے مثل حضرت آدم اور حضرت ابراہیم علیہما السلام کے
علمانے اسکی توجیہ مین یہ بات لکھی ہی کہ حضرت ادریس ع نے براہِ تعظیم آپ کو اَلْاَخُ الصَّالِحُ کہا
فقط بعد ازین آپ پانچوین آسمان پر تشریف لیگئے اور بعد گفتگوے معمولی دربان و جبرئیل علیہما السلام
کے اوس آسمان مین جب داخل ہوے حضرت ہارون علیہ السلام سے ملاقات ہوئی
اون سے سلام و جواب مرحبا بدستور سابق ہوا بعد ازین چھٹے آسمان کو آپ تشریف
لیگئے وہان بھی دربان سے گفتگو مثل سابق ہوئی اور سلام اور جواب و مرحبا بھی مثل
سابق ہوا اور جب وہان سے بڑھے تو حضرت موسی علیہ السلام روئے اور کہا کہ میرے بعد

یہ نوجوان پیغمبر ہوا اور اسکی امت کے آدمی میری امت سے زیادہ بہشت مین جائینگے مقصود اونکا تاسف تھا اپنی امت کے حال پر کہ بسبب نافرمانیون کے زیادہ بہشت مین جانے سے محروم رہے بعد ازین ساتوین آسمان کو تشریف لیگئے اور بعد کھلوانے دروازے کے اور ہونے گفتگو حسب سابق کے اوس آسمان پر حضرت ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام سے ملاقات ہوئی کہ بیت المعمور سے پیٹھ لگائے بیٹھے تھے آپ نے فرمایا کہ بیت المعمور مین ہر روز ستر ہزار فرشتے نئے داخل ہوتے ہین کہ پھر اوس مین نہین آتے اور حضرت جبرئیل ؑ نے کہا کہ یہ باپ تمہارے ابراہیم ؑ ہین انھین سلام کرو آپ نے سلام کیا اونھون نے جواب سلام دیا اور کہا مرحبًا بالابن الصّالح والنبیّ الصّالح بعد ازین سدرۃ المنتہی کے پاس تشریف لیگئے وہ بیری کا درخت ہے بڑا عظیم الشان آپ نے فرمایا کہ اوسکے پتے ایسے ہین جیسے ہاتھی کے کان اور اوسکے بیر ایسے جیسے مٹکے ہجر کے ہجر ایک شہر کا نام ہے وہان کے مٹکے بہت بڑے ہوتے ہین اور آپ نے فرمایا کہ اوسپر بیشمار پتنگے سونے کے تھے یعنی فرشتے اس صورت کے آپ نے آگے جانیکا قصد کیا حضرت جبرئیل ؑ وہان ٹھہر گئے آپنے سبب پوچھا کہا کہ مجھے یہان سے اوپر جانے کی طاقت نہین ہے ؏ اگر یک سرِ موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * اگر بال بھر مین اوپر اوڑون روشنی تجلی کی جلاوے پر میرے کتب سیر مین لکھا ہے کہ وہان سے براق کو آپنے چھوڑا وہان رفرف سبز آیا کہ روشنی اوسکی آفتاب کی روشنی پر غالب تھی اوسپر آپ کو بٹھایا رفرف لغت مین بچھونے کو کہتے ہین پس وہ رفرف مسند سبز زرین نورانی تھا مثل تختِ روان کے آپ کو اوسپر سوار کیا اور وہ آپ کو کرسی وغیرہ سب مکانات آسمانی اور حجب نورانی طے کراکے عرش تک لے گیا حال اللہ جلّ جلالہ سے آپ کو ایسا قرب حاصل ہوا کہ کبھی کسی نبی کو حاصل نہین ہوا اور نہ کوئی فرشتہ اس قرب کو کبھی پہونچا اور اللہ تعالی نے آپ سے کلام کیا اور آپ کو دیدار مبارک اپنا دکھلایا

بیت المعمور

سدرۃ المنتہی

ذکر رفرف

حب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شرف قرب اتم اور دیدار سے مشرف ہوئے آپنے بالہام ربانی کہا اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ سب عبادتین زبانی اور بدنی اور مالی اللہ کے لیے ہین اللہ جل جلالہ نے فرمایا اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ سلام تمپر اے پیغمبر اور رحمت خدا کی اور برکتین اوسکی پھر آپ نے فرمایا اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ سلام ہمپر اور خدا کے نیک بندون پر فرشتون نے کہا اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ ہم گواہی دیتے ہین کہ کوئی لائق عبادت کے نہین سوائے اللہ کے اور گواہی دیتے ہین کہ محمد بندے اوسکے ہین اور رسول اوسکے نکتہ آپ کا اوسوقت التحیات للہ آخر تک کہنا ایسا ہوا جیسا بوقت حاضر ہونیکے حضور بادشاہ مین کورنش و تسلیمات بجا لاتے ہین اور خدائے تعالی کا السلام علیک آخر تک فرمانا ایسا جیسے بادشاہ اپنے مقرب کا سلام بکمال مہربانی و توقیر لیتے ہین پھر آپ کا السلام علینا آخر تک کہنا ایسا ہوا جیسے مقربان بادشاہی جو عالی ہمت ہوتے ہین بوقت توجہ بادشاہی اپنی طرف اور لوگون کو یاد کرتے ہین کہ وہ بھی مشمول مراحم شاہی ہوجائین پھر ملائکہ کا اشہد ان لا الٰہ الا اللہ آخر تک کہنا ایسا ہی جیسے حاضران دربار شاہی کسی امیر مقرب پر عنایت خاص و عزت یا اختصاص دیکھکے بادشاہ کی مدح و ثنا اور اوس امیر کی تعریف اور مستحق تقرب ہونا بیان کرتے ہین چونکہ نماز معراج المومنین ہی واسطے یاددہی حال معراج جناب سید الرسل صلی اللہ علیہ وسلم کے حکم ہوا کہ نماز کے قعود مین یہ سب عبارت پڑھی جاوے قعود نماز کی سب ہیأتون مین بندے کی توقیر پر زیادہ دلالت کرتاہی کہ گویا بادشاہ کے حضور سے بندے کو بسبب کمال عنایت کے اجازت بیٹھنے کی حاصل ہوئی اسی جہت سے پڑھنا التحیات کا کہ بوقت کمال توقیر جناب سید الرسل صلی اللہ علیہ وسلم کے عبارت اوسکی حاصل ہوئی تھی قعود مین مقرر ہوا نکتہ ثانیہ بعضے گنہگارون کے دل مین یہ خلجان ہوتاہی کہ جناب

ذکر حصول شرف دیدار و کلمات التحیات

نکتہ کلمات التحیات کا

سبب تخصیص التحیات کا بحالت قعود صلوٰۃ

نکتہ دیگر متعلق دربارہ گنہگاران

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے ایسے وقت کرامت مین عباد صالحین کو بالخصوص یاد فرمایا گنہگارون کا ذکر نکیا جواب اسکا بعضے بزرگون نے خوب لکھا ہی وہ یہ ہی کہ ممکن نہ تھا کہ ایسے وقت مین آپ گنہگارون کو یاد نکرتے آپ رحمۃ للعالمین سے تھے اور نظر عنایت آپ کی گنہگارون پر زیادہ تھی سو آپ نے اوس مقام قرب وحضور مین گنہگارون کو صالحین سے پہلے یاد فرمایا اسطرح کہ ایکطرح رتبہ اونکا صالحین سے بڑھ گیا یعنی آپ نے اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا بصیغہ متکلم مع الغیر فرمایا سلام ہم سب پر اَلسَّلَامُ عَلَیَّ سلام مجھ پر بصیغہ متکلم واحد نفرمایا سو گنہگارون کو آپ نے بنظر غریب پروری اپنے ساتھ شامل کر لیا اور صالحین سے پہلے اونھین یاد کیا

؎ کہ مستحق کرامت گناہگار انند

حال اللہ جل جلالہ نے اوس رات مین ایسے علم اور وحی بخشی آپکو عطا فرمائے کہ زبان بیان اونکے اظہار سے کوتاہ ہی خود خداے تعالی نے مبہم رکھا ہی فرمایا ہی فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِہٖ مَآ اَوْحٰی پس وحی بھیجی خداے تعالی نے طرف بندے اپنے کے جو کچھ کہ وحی بھیجی اور اللہ تعالی نے پچاس وقت کی نماز آپ کی امت پر فرض کی آپ وہان سے پھرے جب چھٹے آسمان پر حضرت موسی علیہ السلام کے پاس آئے اونھون نے پوچھا کہ تمھاری امت پر کیا فرض ہوا آپ نے کہا پچاس وقت کی نماز ہر روز حضرت موسی نے کہا کہ تمھاری امت سے پچاس وقت کی نماز ہرگز نہو سکے گی مین نے معاملہ بنی اسرائیل کا خوب بھگتا ہی اور بہت تدبیرین اونکی ہدایت اور اطاعت کی کرتا رہا ہون مجھے حال خوب معلوم ہی تم اپنے رب کے پاس پھر جاؤ اور خداے تعالی سے اپنی امت کے لیے تخفیف چاہو آپ نے بموجب مشورہ موسی علیہ السلام کے کیا اور خداے تعالی نے دس نمازون کی تخفیف کی چالیس رکھین پھر جب حضرت موسیٰ کے پاس آئے اونھون نے پھر تقریر مثل سابق کے کی اور آپ پھر گئے اور دس کی پھر تخفیف ہوئی اسی طرح ہر بار تخفیف ہوتے ہوتے دس کو پہنچی اور پھر بموجب مشورہ حضرت موسی علیہ السلام کے جب مراجعت فرمائی خداے تعالی نے پانچ وقت کی نماز رکھی پھر حضرت موسی علیہ السلام نے کہا کہ تمھاری امت سے پانچ وقت کی

ذکر فرضیت نماز

نماز بھی نہو سکے گی پھر جاؤ اور خدا یتعالی سے تخفیف چاہو آپ نے فرمایا کہ مین نے یہانتک اللہ جل جلالہ کے حضور مین بار بار عرض کیا کہ اب مجھے عرض کرنے مین شرم آتی ہی مین نے پانچ وقت کی نماز قبول کر لی اوسی وقت عرش سے ندا آئی اَمْضَیْتُ فَرِیْضَتِیْ وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِیْ پورا کیا مین نے فرض اپنا اور تخفیف کی اپنے بندون سے یعنی ہر نیکی کا دس گونہ ثواب ہوتا ہی پس پانچ نمازین بحساب ثواب کے پچاس ہین جتنی کہ خدا یتعالی نے پہلے فرض کی تھین اور بندون کو آسانی ہو گئی کہ پانچ ہی نمازین پڑھین گے اور پچاس کا ثواب پاوینگے **ف** صحیح بخاری مین تو فرض ہونا پچاس نمازون کا شب معراج مین اور حسب شرح سابق تخفیف ہو کے پانچ کا رہنا مذکور ہی روزون کا ذکر نہین اور بعض کتابون مین فرض ہونا چھ مہینے کے روزون کا اور تخفیف ہو کے ایک مہینے کے رہنا بھی مذکور ہی **ف** آپ کے سامنے شب معراج مین تین پیالے پیش ہوئے ایک دودھ کا اور ایک شہد کا اور ایک شراب کا آپ نے دودھ کا پیالہ لیا حضرت جبرئیل ع نے کہا اِخْتَرْتَ الْفِطْرَةَ تم نے اختیار کیا فطرت اسلام کو دودھ کو اللہ تعالی نے بہت لطیف اور نافع بنایا ہی مدار حیات آدمی کا کھانے اور پینے پر ہی سو دودھ بجاے کھانے اور پانی دونون کے ہو جاتا ہی پس دودھ مادۂ حیات جسمانی ہی جس طرح ایمان مادۂ حیات روحانی ہی سو دودھ صورت مثالی تھی ایمان اور اسلام کی آپنے اوسکو اختیار کیا تا کہ آپ کی امت مین ایمان و اسلام قائم رہے بعضے روایات مین پیش ہونا پیالون کا پاس سدرة المنتہی کے مذکور ہی اور بعضے روایات مین بیت المقدس مین دونون روایتون کی تطبیق کے لیے بعضے علمانے لکھا ہی کہ دونون جگہ پیش ہوئے **ف** شب معراج مین آپ نے بہشت اور دوزخ کی بھی سیر کی اور بہت امور عجیبہ مشاہدہ کیے مگر کتب تواریخ مین اکثر امور عجیبہ جو مذکور ہین اون کا نشان کتب معتبرہ حدیث مین نہین مشکوۃ شریف کی کتاب الرویا مین بروایت

پیش ہونا پیالون کا شب معراج مین

مشاہدہ بہشت

بخاری ایک حدیث ہی جس مین خواب مین مشاہدہ کرنا آپ کا اوس جنس کے امور کو مذکور ہی جسے شب معراج مین لوگ ذکر کرتے ہین اس مقام پر وہ حدیث ذکر کیجاتی ہی حال جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صبح کو بعد نماز لوگون سے پوچھا کرتے تھے کہ تم نے کوئی خواب دیکھا ہی جو کوئی بیان کرتا آپ اوسکی تعبیر ارشاد کرتے ایک دن آپ نے لوگون سے حسب معمول پوچھا کسی نے کوئی خواب بیان نکیا آپ نے فرمایا کہ رات مین نے دیکھا کہ میرے پاس دو شخص آئے اور مجھے اوٹھا کے لیچلے ایک میدان صاف مین پہنچے وہان دیکھا کہ ایک شخص بیٹھا ہی اور اوسکے پاس ایک شخص کھڑا ہی اور اوسکے ہاتھ مین ایک آنکڑا ہی اوس آنکڑے کو اوس بیٹھے کے منہ مین ڈال کے ایک طرف کا گلپھڑا اوسکا چیرتا ہی پشت تک پھر آنکڑے کو نکال کے دوسرا گلپھڑا چیرتا ہی پشت تک اتنے دیر مین پہلا گلپھڑا اوسکا درست ہو جاتا ہی آپ نے پوچھا یہ کون ہین ہمراہیون نے کہا آگے چلو آپ آگے چلے دیکھا کہ ایک آدمی چت لیٹا ہی اور ایک آدمی اوسکے سر کے پاس کھڑا ہی اور اس زور سے پتھر اوسکے سر مین مارتا ہی کہ سر اوسکا پچی ہو جاتا ہی دماغ پاش پاش ہو جاتا ہی اور پتھر لڑھک جاتا ہی وہ شخص اوس پتھر کے اوٹھانے کو جاتا ہی جب تک وہ پھر اوٹھا کے لاتا ہی اوس لیٹے آدمی کا سر درست ہو جاتا ہی پھر وہ پتھر مارتا ہی اور سر کو پچی کر دیتا ہی اور پتھر لڑھک جاتا ہی اور وہ پتھر کو اوٹھانے کو جاتا ہی اور پھر سر درست ہو جاتا ہی پھر پتھر مارتا ہی آپ نے دونون ہمراہیون سے پوچھا کہ یہ کون ہین اونھون نے کہا آگے چلو آگے چلے دیکھا کہ ایک غار اوپر سے تنگ بھیتر سے کشادہ مثل تنور کے اور اوس مین آگ جلتی ہی اور کچھ مرد ننگے اور کچھ عورتین ننگی ہین آگ اونھین جلاتی ہی اور آگ کے زور سے وہ تلے سے اوپر اوٹھتے ہین اتنا کہ قریب نکلنے کے ہو جاتے ہین پھر بھیتر کو چلے جاتے ہین آپنے پوچھا یہ کون ہین دونون ہمراہیون نے کہا آگے چلو آگے چلے دیکھا کہ ایک نہر ہی خون کی اور ایک آدمی

اوسکے بیچ مین ہی اور باہر نکلنا چاہتا ہی اور کنارے پر ایک آدمی ہی کہ اوسکے ہاتھہ مین
پتھر ہین اوسنے بھیتر والے آدمی کو مار کے پھیر دیتا ہی آپ نے پوچھا کہ یہ کون ہین
دونون ہمراہیون نے کہا آگے چلو آگے چلے دیکھا کہ ایک باغ سبز ہی اوس مین ایک
بڑا درخت ہی اوسکی جڑ مین ایک بڈھا ہی اور کچھہ لڑکے اور قریب وہان سے ایک
شخص آگ جلا رہا ہی آپ کو دونون آدمی درخت پر چڑھا لیگئے درخت کے بیچ مین ایک گھر
مین داخل کیا بہت خوب اور خوشنما اور زیبا نہایت قابل تعریف کے اوس مین کچھہ
مرد ہین بڈھے اور جوان اور عورتین اور لڑکے بعد اسکے اوس گھر سے نکال کے
درخت پر اوپر کو چڑھایا اور ایک اور گھر مین داخل کیا کہ پہلے گھر سے بھی اچھا تھا دیکھا
کہ اوس مین بڈھے اور جوان ہین آپ نے اون دونون شخصون سے کہا کہ تم دونون
نے ساری رات مجھے پھرایا بیان تو کرو حقیقت ان چیزون کی جو دیکھین اونھون نے
کہا جسکے گلپھڑے چیرے جاتے ہین وہ شخص ہی جو جھوٹھہ بولتا ہی اور جھوٹھی بات اوسکی
مشہور ہو جاتی ہی اور جس آدمی کا سر پتھر سے کچلا جاتا تھا وہ ہی جو قرآن مجید یاد کرے
اور رات کو سو رہے قرآن نہ پڑھے اور دن کو اوسکے موافق عمل نکرے قیامت تک
اوسکے ساتھہ ایسا ہی معاملہ ہوگا اور مرد اور عورتین برہنہ جو آگ مین جلتے غار مثل
تنور مین نظر پڑین وہ زناکار مرد اور عورتین ہین اور خون کی ندی والا آدمی سودخوار
ہی اور بڈھا جو درخت کی جڑ مین دیکھا حضرت ابراہیم ہین اور لڑکے اولاد لوگون
کی اور آگ جلانے والا فرشتہ داروغہ دوزخ مالک تھا اور پہلا گھر جو دیکھا عام مومنین
کا گھر ہی بہشت مین اور دوسرا گھر اوس سے اچھا شہدا کا گھر ہی اور ہم دونون جبرئیل
اور میکائیل ہین سر اوٹھا کے دیکھو دیکھا تو ایک ابر سفید سا نظر پڑا کہا یہ تمھارا گھر ہی
آپ فرماتے ہین کہ مین نے کہا مجھے چھوڑ دو مین اپنے مکان مین داخل ہون کہا
ابھی تمھاری عمر باقی ہی بغیر اوسکے پورا کیے تم اس گھر مین داخل نہین ہو سکتے جال

بعد قرب تمام جناب خالق کریم وحصول شرف کلام و دیدار و دیگر نعماے عظیمہ آپ نے مراجعت فرمائی مشہور ہی کہ بستر مبارک ہنوز گرم تھا اور زنجیر حجرے کی ہنوز ہلتی تھی اور روضۃ الاحباب مین زمانۂ آمد و رفت تین ساعت لکھا ہی پس اس عالم مین اثر توقف اور طول سیر کا معلوم نہیں ہوتا تھا حضرت شیخ مجدد الف ثانی و دیگر صوفیۂ کرام نے لکھا ہی کہ معراج مین آپ کا تشریف لیجانا از قبیل عالم آخرت ہی کہ اوس عالم مین بڑی گنجایش ہی ایک لمحے مین صدہا سال کے کام ہو سکتے ہین **حال** صبح کو آپ نے اس حال کو بیان فرمایا کفار نے جھٹلایا اور ٹھٹھا کرنے لگے بعضون نے اون مین سے جھپٹ کے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ سے کہا کہ تم اب بھی محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو سچا کہوگے وہ کہتے ہین کہ رات مین بیت المقدس اور سب آسمانون کی سیر کر آیا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے کہا کہ اگر وہ یہ بات کہتے ہین تو بیشک سچے ہین اور آپ کے حضور مین حاضر ہوکے احوال معراج سنکے بخوبی تصدیق کی اسی سبب سے اونکا لقب صدیق ہوا چنانچہ حاکم نے روایت کی ہی اور بعضے ضعیف الایمان مرتد ہو گئے **حال** کافرون نے کہا کہ آسمانون کا حال تو ہمین معلوم نہین مگر بیت المقدس کو ہم نے دیکھا ہی اور خوب جانتے ہین کہ تم وہان کبھی نہین گئے ہو بھلا نقشہ بیت المقدس کا اور شرح اوسکے مکانات کی تو بیان کرو آپ شب مین تشریف لیگئے تھے اور کچھہ ضرورت آپ کو نقشے کے دریافت کرنے کی تھی باین جہت آپ کو نقشے کے بیان مین تامل ہوا خدایتعالی نے بیت المقدس کو آپ کے سامنے کردیا آپنے دیکھکر بخوبی نقشہ بیان کردیا کافر لاجواب ہوے اور آپ نے اونکے قافلے کا کہ بجانب شام تجارت کو گیا تھا حال بیان کیا کہ وہ پھرے ہین بدھ کے روز مکے مین داخل ہونگے اوس دن قافلہ قریب شام تک نہ آیا اسد تعالی نے دن کو اتنا بڑھا دیا کہ قافلہ مکے مین داخل ہوگیا بالجملہ خدایتعالی نے ہر طرح اس عطیۂ عظمی کی صورت تصدیق کی نمایان کی

بیان اس بات کہ معراج مین آپ کا تشریف لیجانا از قبیل عالم آخرت ہے

معجزہ ۱۲

معجزہ ۱۳

[illegible]

باب دوم احوال ہجرت کے بیان مین تا وفات

فصل اول مقدمات ہجرت اور حالات ا ھ کے بیان مین

جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبائل عرب کو جو موسم حج مین واسطے حج کے آتے دعوت اسلام کی فرماتے اور اپنی رفاقت کے لیے کہتے سو یہ سعادت نصیب بنی انصار مدینہ کے تھی ایک سال مین کہ گیارہوان سال نبوت کا تھا کچھ لوگ قوم انصار کے آئے تھے آپ نے اونکو دعوت اسلام کی کی اونھون نے مدینے کے یہود سے سنا تھا کہ ایک پیغمبر عنقریب پیدا ہونگے اور وہ انصار سے مغلوب رہتے تھے اور کہتے تھے کہ جب وہ پیغمبر پیدا ہونگے ہم اونکے ساتھ ہو کے تمھین قتل کرینگے انصار نے آپ کی دعوت سنکے کہا کہ یہ وہی پیغمبر معلوم ہوتے ہین جنکا ذکر یہود کرتے ہین لیکن ایسا نہو کہ یہود ہم سے پہلے اون سے آملین اور چھ آدمی اون سے مشرف باسلام ہوئے اور اقرار کیا کہ سال آیندہ مین ہم پھر آوینگے مدینے مین جا کے اونھون نے آپ کا ذکر کیا اور ہر گھر مین آپکا ذکر پونہچا بارہوین سال بارہ آدمی نے آکے آپ سے ملاقات کی پانچ پہلون مین کے اور سات اور اونھون نے احکام اسلام اور اطاعت پر بیعت کی آپ نے حسب درخواست اونکے مصعب بن عمیر کو واسطے تعلیم قرآن مجید اور شرائع اسلام کے مدینے کو بھیجدیا مصعب نے تعلیم قرآن و شرائع اور دعوت اسلام کی شائع کی اور اکثر آدمی انصار مین کے مسلمان ہوگئے تھوڑے اون مین سے باقی رہے تیرہوین سال مین ستر آدمی مع رفقا کے انصار مین سے آئے اور مشرف باسلام ہوئے اور عہد و پیمان آپ کے ساتھ کیا کہ آپ جو مدینے کو تشریف لیجاوینگے ہم خدمت گذاری مین کوتاہی نکرینگے اور جو کوئی دشمن آپ کا مدینے پر چڑھ آوے گا ہم اوس سے لڑینگے اور جان نثاری مین قصور نکرینگے یہ دونون بیعتین بیعت عقبہ اولی اور بیعت عقبہ ثانیہ کہلاتی ہین عقبہ کے معنی ہین گھاٹی کے ایک گھاٹی پر یہ بیعتین ہوئی تھین لہذا بیعۃ العقبہ کہلاتی ہین پہلی اولی دوسری ثانیہ بعد بیعت عقبہ ثانیہ کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اصحاب کو اجازت ہجرت مدینہ طیبہ کی فرمائی اور اصحاب نے روانہ ہونا شروع کیا خفیہ روانہ ہوئے مگر حضرت عمر بن الخطاب

رضی اللہ عنہ شمشیر حمائل کرکے مسلح ہو کے خانۂ کعبہ پر آئے اور طواف کیا اور بعد اوس کے جماعت کفار کو خطاب کرکے کہا خراب ہون وہ لوگ جو پتھرون کو پوجتے ہین پھر کہا جسکو اپنی جورو کا بیوہ کرنا اور اپنی اولاد کا یتیم کرنا منظور ہو میرا سامنا کرے یہ کہکر مدینے کو روانہ ہوئے کسی کو قریش مین سے طاقت اس بات کی نہوئی کہ اون کا مقابلہ کرے سب صحابہ ہجرت کر گئے سوائے ابوبکر صدیقؓ اور علی مرتضیٰؓ کے کوئی باقی نرہا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے پوچھا آپ نے اونھین بشارت دی کہ تم میری رفاقت مین چلوگے ابوبکر صدیقؓ یہ بات سنکر بہت خوش ہوئے حال ایک دن سرداران کفار قریش مثل ابوجہل وغیرہ دار الندوہ مین کہ متصل خانۂ کعبہ کے ایک مکان تھا اور مشورت کے لیے قریش وہان مجتمع ہوا کرتے تھے واسطے مشورے کے آپ کے امر مین مجتمع ہوئے ابلیس لعین بصورت ایک پیر مرد کے وہان آموجود ہوا کفار قریش اوسکے آنے کو مخل سمجھے اسواسطے کہ مشورہ تنہائی مین کرنا چاہتے تھے شیطان نے کہا مین ساکن نجد ہون اور مجھے معلوم ہی جس باب مین تم مشورہ کیا چاہتے ہو مین مرد تجربہ کار ہون اس امر مین صلاح نیک دونگا کفار یہ بات سن کے خوش ہوئے اور اوسکے آنے کو غنیمت سمجھے اصطلاح مین شیطان کو شیخ نجدی جو کہتے ہین منشا اوسکا یہی قصہ ہی بعد ازین کفار نے مشورہ پیش کیا اور کہا کہ محمد نے ہمین بہت عاجز اور تنگ کیا ہی ہمین کافر کہتے ہین ٹھکانا ہمارا دوزخ بتاتے ہین معبودون کو ہمارے برا کہتے ہین ہماری جماعت مین تفرقہ ڈال دیا بعید نہین کہ اپنے تابعین اور رفقا کے زور سے ہم سے لڑنے کا قصد کرین اونکے لیے ایسی تدبیرین سوچو کہ بالکل دفع ہو جاوین ایک شخص له نے اون مین سے کہا کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ کو ایک کوٹھری مین قید کردو ایک علیحدہ جگہ کہ کوئی اون سے ملنے نپاوے فتنہ اونکا تو یہی ہی کہ لوگ اون کا کلام سنکے فریفتہ ہو جاتے ہین جب اون سے کوئی ملنے نپاویگا یہ فتنہ موقوف ہو جاویگا شیخ نجدی نے کہا یہ رائے پسندیدہ نہین بنی ہاشم اور سب تابعین محمد کے اس باب مین مزاحم ہونگے

روانگی ہجرت حضرت عمرؓ

مجمع ہونا کفاران قریش کا دارالندوہ مین واسطے مشورہ ایذای آپ کے

وجہ تسمیہ شیطان بہ شیخ نجدی

له وہ ہشام بن عمرو تھا ۱۲ معالم

اور نوبت قتال اور جدال کی پونہچے گی بعد ازان ایک شخص نے کہا کہ میری راے مین یہ ہی کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو یہان سے نکال دو یہان نہ رہین گے ہم اونکے شر سے محفوظ رہین گے شیخ نجدی لعنۃ اللہ علیہ نے کہا کہ یہ راے بھی ناصواب ہے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان آوری اور ساحر البیانی معلوم ہے جہان جائین گے لوگون کو مسخر کرلین گے اور تابعین اونکے اون سے جا ملین گے زور پیدا کرکے ہم پر چڑھ آئین گے اور ہنگامہ آراے جدال و قتال ہونگے بعد ازان ابوجہل نے یہ راے نکالی کہ ہر قبیلۂ قریش مین سے ایک ایک آدمی منتخب ہو اور رات کو سب مجتمع ہوکے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے مکان پر جاکے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو قتل کرین بنی ہاشم سارے قبائل قریش سے طاقت مقاومت کی نہین رکھتے بالضرورۃ دیت یعنی خونبہا پر راضی ہو جائین گے اور ہم لوگ دیت بے تکلف ادا کردین گے ابلیس لعین نے اس امر کو نہایت پسند کیا اور اسباب پر مشورہ ختم کرکے عزم بالجزم اس امر کا کرکے وہان سے اوٹھے اللہ جل جلالہ نے اس سب مشورے کی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر پونہچائی آیۃ وَاِذْ یَمْکُرُ بِكَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِیُثْبِتُوْكَ اَوْ یَقْتُلُوْكَ اَوْ یُخْرِجُوْكَ ط وَیَمْکُرُوْنَ وَیَمْکُرُ اللّٰهُ ط وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ ○ مین اسی بات کا ذکر ہے اور حکم نازل ہوا کہ تم مدینے کو ہجرت کر جاؤ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دوپہر کے وقت ابو بکر صدیق رض کے گھر تشریف لیگئے اور اون سے تنہائی مین حال بیان کیا اور کہا کہ تم رفیق ہوا ابو بکر صدیق رض نے عرض کیا کہ مینے دو اونٹنیان اسی سفر کے لیے خریدی ہین آپ نے فرمایا کہ اون مین سے ایک مجھے اوس قیمت کو دو جس قیمت کو تم نے لی ہے ابو بکر صدیق رض نے کہا کہ آپ کے ویسے ہی نذر ہے آپ نے فرمایا نہین یہ تو ہم بقیمت ہی لین گے حضرت ابو بکر رض نے کہا بہت خوب ف باآنکہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مال ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کو بے تکلف خرچ کرتے تھے اپنا ہی مال سمجھتے تھے اس اونٹنی کی قیمت دینے مین کیون اصرار کیا سبب اسکا محدثین نے یہ لکھا ہے کہ آپ نے چاہا کہ اس عبادت عظمی مین صرف مال اپنی ذات کا ہی ہو حال رات کو آپ دولتخانے مین تھے کہ جماعت

ف وہ ابوالبختری تھا ۱۲ معارج

ف ترجمہ اور جبکہ مکر کرتے تھے کافر لوگ کہ تجھکو قید کرین یا قتل کرین یا نکالدین اور داؤ کرتے تھے وہ اور داؤ کرتا تھا اللہ اور اللہ کا داؤ سب سے بہتر ہے ۱۲

نکتہ اس بات کا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے بوقت ہجرت حضرت ابوبکر صدیق رض کی اونٹنی بقیمت کیون لی اور نکا مال ابوبکر کا بلا تکلف خرچ کرتے تھے

کفار نے آپکے دروازۂ مبارک گھیر لیا اور وہان مجتمع ہوئے آپ نے حضرت علی رضی اللہ عنہ کو اپنے بستر پر لٹا دیا اور ردائے مبارک کو اونھون نے اوڑھ لیا اور اونسے آپ نے فرمایا کہ کفار تمھین کچھ ضرر نہ پونہچا سکین گے اور آپکے پاس جو لوگون کی امانتین تھین حضرت علی رضؓ کو دیدین اور اونسے کہا کہ یہ مالکون کو پونہچاکے مدینے مین آئیو اور آپ دروازے سے نکلے اور اول سورۂ یٰس فَاَغْشَیْنٰھُمْ فَھُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ تک پڑھکے ایک مٹھی خاک جماعت کفار پر پھینک ماری ہر کافر کے سر اور منہ پر اور آنکھون مین پونہچی اور آپ صاف نکل گئے کسی کو نظر نہ آئے تھوڑی دیر کے بعد ایک شخص کہ وہ شیطان تھا وہان موجود ہوا اور پوچھا کہ کس فکر مین کھڑے ہو اونھون نے کہا کہ بقصد محمد کھڑے ہین شیطان نے کہا کہ وہ تمھاری آنکھون مین اور سرون پر خاک ڈالکے چلے گئے ہر ایک نے جو اپنے چہرے اور منہ پر ہاتھ پھیرا اثر خاک کا پایا ف لکھا ہی کہ جو کفار اوسوقت مجتمع تھے اور خاک اونپر پونہچی سب بحالت کفر روز بدر مقتول ہوئے سوائے حکیم بن حزام کے کہ وہ مشرف باسلام ہوئے اور روز بدر مقتول نہین ہوئے بلکہ اونکی عمر ایک سو بیس برس کی ہوئی ساٹھ برس بحالت کفر گذرے تھے اور ساٹھ برس اور زندہ رہے پھر کفار نے دروازے کی درزون سے جو دیکھا تو حضرت علی رضؓ کو آپکے بستر پر چادر اوڑھے لیٹا دیکھا سمجھے کہ آپ لیٹے ہین بالآخر مکان کے بھیتر گھسے حضرت علی رضی اللہ عنہ کھنکھاسکے بستر پر سے اوٹھ کھڑے ہوئے اون سے پوچھا کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہان ہین اونھون نے کہا کہ مجھے نہین معلوم پھر وہ حضرت علی رضؓ سے کچھ متعرض نہوئے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی تلاش مین مشغول ہوئے حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دولتخانے سے نکل کے ابوبکر صدیق رضؓ کے گھر تشریف لیگئے اور اونکو ساتھ لیکے پیادہ روانہ ہوئے آپنے جوتا پانون سے نکال ڈالا تھا اور اونگلیون سے چلتے با این خیال کہ نشان قدم معلوم نہو آپکے پانو زخمی ہوگئے ابوبکر صدیق رضؓ نے آپکو کندھے پر سوار کیا اور غار ثور تک پونہچا دیا ثور ایک

[illegible] حکیم بن [illegible] صحابی [illegible]

پہاڑ ہی متصل مکہ کے جب متصل غار کے پونہچے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے آپ سے کہا کہ آپ باہر ٹھہرین مین جاکے غار کو صاف کر ڈالون کہ پہاڑون کے غار اکثر حشرات سے خالی نہین ہوتے پھر ابوبکر صدیقؓ غار مین گھسے اور اپنی چادر کو پھاڑ کے اوسکے جب سوراخ بند کیے ایک سوراخ باقی رہا اوس مین حضرت صدیقؓ نے اپنے پانون کی ایڑی لگا دی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو غار مین بلایا آپ بھیتر تشریف لیگئے اور ابوبکر صدیقؓ کے زانو پر سر مبارک رکھہ کر سو رہے سانپ نے حضرت صدیقؓ کے پانون مین کاٹا اونھون نے جنبش نکی باین خیال کہ آپ کی نیند مین خلل نہ پڑے لیکن بسبب شدت تکلیف کے حضرت صدیقؓ کی آنکھون سے آنسو نکل پڑے اور رخسار مبارک پر گرے آپ جاگ اوٹھے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے عرض کیا کہ مجھے سانپ نے کاٹا آپ نے آب دہن مبارک کاٹنے کی جگہ پر لگا دیا فوراً حضرت صدیقؓ اچھے ہوگئے حال بعد آپ کے غار مین داخل ہونیکے مکڑی نے جالا غار کے منہ پر پور دیا اور ایک کبوتر کے جوڑے نے آکے غار مین انڈے دیکے سینا شروع کیا صبح کو کفار تلاش کرتے ہوئے لب غار تک پونہچے اور اس طرح جا کھڑے ہوئے کہ حضرت صدیقؓ کو اونکے پانون نظر پڑے ابوبکر صدیقؓ کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے لیے کمال حزن و قلق ہوا اور عرض کی اگر یہ لوگ اپنے پانون کی طرف دیکھین گے تو ہمین دیکھ لین گے آپ نے فرمایا لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰہَ مَعَنَا یعنی رنج مت کرو بیشک اللہ ہمارے اور تمہارے دونون کے ساتھ ہی کفار نے جب مکڑی کے جالے کو اور کبوترون کے جوڑے کو دیکھا اونھون نے کہا کہ اگر کوئی آدمی اس غار مین گھسا ہوتا یہ مکڑی کا جالا ٹوٹ گیا ہوتا اور کبوتر جنگلی وحشی جانور ہی اس غار مین نہ ٹھہرتا بعضون نے کہا کہ یہ جالا تو ہم نے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی پیدائش سے پہلے دیکھا تھا ویسا ہی ہے اور یہ کہکر کفار پھر گئے اللہ تعالی نے اپنے حبیب کی محافظت کے لیے تار عنکبوت اور جانور وحشی سے ایسا کام لیا کہ صد ہا زرہ آہنی اور جوانان جنگی سے

معجزہ

معجزہ

لطائف قصۂ ہجرت مین اللہ جل جلالہ نے حضرت علی اور حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہما کو بہت فضیلت عنایت فرمائی حضرت علی رضی اللہ عنہ کو تو یہ کہ محل خوف جان مین بجاے آپ کے لیٹے اور داد جان نثاری کی دی بعضے علما نے لکھا ہی کہ آیہ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ ۗ وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۝ یعنی اور بعضے آدمی بیچتے ہین جان اپنی خدا کی رضامندی کی تلاش مین اور اللہ بہت مہربان ہی بندون پر حضرت علیؓ کی شان مین اس قصۂ ہجرت مین نازل ہوئی ہی اور حضرت ابوبکر صدیق رضی کی فضیلت تو ظاہر ہی کہ سارے سفر ہجرت مین حق خدمتگزاری اور جان نثاری جیسا کہ چاہیے بجا لائے اور آیۂ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بالاتفاق ابوبکر صدیقؓ کی ہی شان مین نازل ہوئی ہی اللہ تعالی نے حضرت ابوبکرؓ کو بہ تخصیص صاحب رسول اللہ فرمایا اور بزبان اپنے حبیب کے معیت خاصۂ الٰہیہ کی بشارت دی

ف اہل تحقیق نے لکھا ہی کہ حضرت موسیٰ علیہ السلام نے جب فرعون نے اون کا تعاقب کیا تھا اور اصحاب موسیٰ نے کہا تھا اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ یعنی بیشک ہم پکڑے جائین گے فرمایا كَلَّا ۚ اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ سَيَهْدِيْنِ ۝ یعنی کوئی نہین بتحقیق میرے ساتھ رب میرا ہی عنقریب مجھے ہدایت کرے گا اس مقولے مین اور مقولہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا مین بڑا فرق ہی حضرت موسیٰ علیہ السلام نے اپنے اصحاب کو زجر کیا کہ حرف كَلَّا محاورۂ عرب مین واسطے زجر کے ہی اور معیت الٰہی اپنے ہی ساتھ بیان کی مَعِيَ بصیغۂ واحد فرمایا اصحاب کو اس سے نصیبہ ندیا اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کلام کو کلمۂ تسلی و محبت سے شروع کیا کہ لَا تَحْزَنْ مت کڑھو اور معیت خاصۂ الٰہی سے اپنے صاحب کو بھی مشرف کیا کہ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بیشک اللہ ہمارے تمہارے دونون کے ساتھ ہی اور اس سے علو شان جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا نسبت حضرت موسیٰ کے

فضیلت [illegible] ابوبکر صدیق [illegible] رضی اللہ عنہما

[illegible] معیت [illegible] ان [illegible]

اور حضرت ابو بکرؓ کا نسبت اصحاب موسی علیہ السلام کے پایا جاتا ہے مشکوٰۃ شریف مین
حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ اونھون نے کہا کہ اگر ابو بکر صدیقؓ میری ساری
عمر کے اعمال حسنہ لے لین اور بدلے اونکے ایک رات اور ایک دن کے اپنے اعمال
دے دین تو مین راضی ہون رات ہجرت کی اور سب قصہ حضرت عمرؓ نے حضرت ابو بکرؓ
کی رفاقت اور جان نثاری کا اور اوس رات مین سانپ کے کاٹنے کا بیان کیا اور
دن وہ دن کہ بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اطراف مدینے کے اکثر لوگ مرتد ہو گئے اور
کچھ لوگ زکوٰۃ دینا نہین مانتے تھے ابو بکر صدیقؓ نے نہایت کوشش کرکے از سر نو
دین کو قائم کیا اس سے بھی کمال مقبولیت عمل شب ہجرت حضرت ابو بکرؓ کی معلوم ہوتی ہے
تین دن تک آپ نے غار ثور مین تشریف رکھی عامر بن فہیرہ کہ حضرت ابو بکرؓ کے
غلام آزاد تھے متصل غار کے بکریان چراتے تھے وہ دودھ بکریون کا آپ کو اور
حضرت ابو بکرؓ کو پلا جاتے تھے اور عبد اللہ بیٹے ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کے کہ جوان
تھے مکے مین قریش کی مجالس مین جاکے خبرین دریافت کرکے رات کو آپکے حضور
مین آکے بیان کر دیتے تھے بعد تین دن کے آپ اور حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ اور
عامر بن فہیرہ اونٹنیون پر سوار ہوکے براہ ساحل روانہ ہوئے عبد اللہ بن اریقط دئلی
کو راہبری کے لیے ساتھ لیا اونٹنیان اوسی کے سپرد تھین اور اوس روز حسب الحکم
در غار پر حاضر لایا تھا کفار مکے نے اشتہار دیا تھا کہ جو کوئی محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو پکڑ لاے یا قتل
کرے اوسکو ہم سو اونٹ اور ابو بکرؓ کو پکڑ لا دے یا قتل کرے اوسے بھی سو اونٹ
دینگے اور جو دونون کو پکڑ لادے دو سو اونٹ پاوے حال جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مع رفقا ایک دن خیمہ ام معبدؓ پر پہونچے ام معبد ایک عورت تھی
شرفاے عرب مین خیمہ اوسکا راہ مدینے مین واقع تھا آپ نے ام معبد سے گوشت
اور چھوہارے طلب کیے اوسکے پاس نکلے ایک بکری آپنے گوشہ خیمے مین دیکھی آپنے

لہ اریقط بضم ہمزہ وفتح راے مہملہ ویاے ساکنہ وکسر قاف ۱۲ منہ

عہ دئلی بضم دال وہمزہ مکسورہ ولام ۱۲

روانہ ہونا آنحضرت کا غار سے

عہ معبد بفتح میم وسکون عین وفتح با دال ۱۲

مرور آنحضرت کا ام معبد پر

معجزات

ام معبد سے کہا اجازت دو تو اس بکری کا دودھ دوہ لین ام معبد نے کہا کہ اس بکری کے دودھ مطلق نہین مدت گذری کہ یہ جنی نہین اور بسبب لاغری کے جنگل کو چرنے کے لیے بھی نہین جا سکتی آپ نے فرمایا کہ کیسی ہی ہو تم دوہنے کی اجازت تو دو ام معبد نے اجازت دی آپ نے اوسکے تھن کو ہاتھ لگایا اور بسم اللہ کہی فوراً تھن اوسکے دودھ سے بھر گئے اور آپ نے دوہنا شروع کیا ایک بڑا برتن جس مین آٹھ نو آدمی سیر ہو کے پی لیوین بھر دیا اور پہلے آپ نے ام معبد کو پلایا اوس نے خوب سیر ہو کر پیا پھر آپ کے ساتھ کے آدمیون نے خوب سیر ہو کے پیا پھر آپ نے پیا پھر دودھ کے اوس برتن کو بھر دیا اور وہان سے روانہ ہوئے شام کو ابو معبد شوہر ام معبد جو آئے وہ دودھ دیکھ کے نہایت متعجب ہوئے ام معبد نے کہا کہ یہ برکت ایک مہمان عزیز کی ہے اور آپ کا حال بیان کیا ابو معبد اور ام معبد بعد ازین مشرف باسلام ہوئے اور صحابہ مین داخل ہوئے **ف** مواہب لدنیہ مین ہے کہ وہ بکری جسے ام معبد کے گھر مین آپ نے دوہا تھا حضرت عمرؓ کے زمانے تک جیتی رہی اور دودھ دیتی رہی یہان تک کہ زمانہ رمادہ مین کہ حضرت عمرؓ کے عہد مین ایک بڑا قحط ہوا تھا صبح و شام دودھ دیتی تھی اور پردۂ زمین مین ذرا بھی دودھ نتھا **حال** مکہ معظمہ مین بروز مرور آپکے خیمۂ ام معبد پر اشعار عربی سنے گئے اون مین مضمون آپ کے گذر جانے کا خیمۂ ام معبد پر اور خائب اور خاسر رہنا کفار قریش کا مذکور تھا **حال** سراقہ بن مالک بن جعشم کہ ایک شخص سرداران عرب مین سے تھا اور ایک جھیل کے کنارے پر اوسکا گھر تھا اوس نے مضمون شہرۂ کفار قریش سنا تھا کسی نے اوس سے جا کے کہا کہ ابھی چند شخص اونٹون پر سوار ادھر سے گئے ہین شاید وہی ہون جنکی قریش کو تلاش ہے سراقہ نے بطمع انعام قریش ارادہ اونکے تعاقب کا کیا اور باین خیال کہ کوئی اور پیش قدمی نکرے دھوکھا دینے کو کہا کہ یہ لوگ وہ نہین بلکہ فلانے قبیلے مین کے

۵ غائب و د
پانیوالا اور نقصا
منہ زحمۃ اللہ

سراقہ بن مالک
آپ کے پیچھے
زمین کا نکلی
کے گھوڑے

لوگ ہین بعد ازین گھوڑا طیار کرا کے ایک ٹیلے کے نیچے منگوایا اور کمان و ترکش لیکے مسلح ہو کے روانہ ہوا اور گھوڑا جھپٹا کے قریب آپ کے پہونچا حضرت ابوبکرؓ نے کہ ہر طرف واسطے محافظت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے دیکھتے چلتے تھے سراقہ کو دیکھ کے کہا یا رسول اللہ ایک سوار آپہونچا آپنے دیکھا اور سراقہ کے لیے بددعا کی اور یکبارگی زمین نے سراقہ کے گھوڑے کو پیٹ تک نگل لیا پانون گھوڑے کے زمین مین غائب ہو گئے سراقہ نے حضور مین عرض کیا کہ مین جانتا ہون کہ تم دونون صاحبون کی بددعا سے میرے گھوڑے کا یہ حال ہوا آپ مجھے اس بلا سے بچاوین مین عہد کرتا ہون کہ اب پھرتے ہوئے جو کوئی تمھاری تلاش کو آتا ہوا ملیگا اوسکو مین پھیر دونگا آپنے دعا کی زمین نے سراقہ کے گھوڑے کو چھوڑ دیا سراقہ کہتا ہے کہ مجھے اوسیوقت خیال ہوا کہ خدا تعالی آپکو غلبہ دیگا اور مین متصل آپ کے گیا اور مینے آپ سے درخواست کی کہ مجھے آپ امان نامہ لکھ دیجیے کہ جب اللہ تعالی آپ کو غالب کرے تو مین محفوظ رہون آپنے حضرت عامر بن فہیرہ کے ہاتھ سے امان نامہ لکھوا دیا اور سراقہ اوسوقت اگرچہ مسلمان نہوئے لیکن بعد اسکے مشرف باسلام ہوئے اور صحابہ مین داخل ہوئے سراقہ نے پھرتے ہوئے حسب عہد ہر شخص کو جو آپ کی تلاش کے لیے جاتا تھا پھیر دیا اور کہا کہ تمھارے جانیکی حاجت نہین ہے مین دیکھ آیا ہون ف یہ معجزہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا کہ زمین نے آپ کے دشمن کے گھوڑے کو دھنسا لیا مثل معجزہ حضرت موسی علیہ السلام کے بنسبت قارون کی ہوا کہ زمین نے اوسکو بسبب عداوت حضرت موسی علیہ السلام کے دھنسا لیا مختصر قصہ اوسکا جیسا کہ تفسیر بیضاوی وغیرہ مین مذکور ہے یہ ہے کہ جب موسی علیہ السلام نے قارون کو حکم ادائے زکات کا دیا قارون کو یہ حکم بہت ناگوار ہوا مال کی اوسے بہت محبت تھی حضرت موسیؑ نے ہزار درم مین سے ایک درم زکات دینے کو کہا اوس مین بھی بہت مال صرف ہوتا تھا قارون کو موسی علیہ السلام سے عداوت ہوئی اور اوسنے

معجزہ ۱۷

قصہ خسف قارون

ایک عورت کو کہ زنا سے حاملہ ہوئی تھی بہت روپیہ دیکے اس بات پر آمادہ کیا کہ مجمع بنی اسرائیل مین کہدے کہ مجھہ سے موسی سنے زنا کیا اور یہ حملِ زنا اونھین کا ہی حضرت موسیٰ عید کے دن وعظ کہہ رہے تھے اور احکام حد و قصاص بیان کرتے تھے اوس مین اونھون سنے کہا کہ جو کوئی زنا کرے اور نکاح اوسکا نہوا ہو ہم اوسکے سو درے مارینگے اور جو زنا کرے اور نکاح اوسکا ہوا ہوا اوسے ہم سنگسار کرینگے قارون سنے کہا کہ ای موسیٰ جو تمھین سنے ایسی بات کی ہو حضرت موسیٰؑ سنے کہا کہ مین ایسی بات کرون تو مجھپر بھی حد اسی طرح جاری ہو قارون سنے کہا کہ فلانی عورت یہ کہتی ہی کہ تم سنے اوس سے زنا کیا اور اوس عورت کو پیش کیا حضرت موسیٰؑ سنے اوس عورت سے کہا کہ سچ سچ بیان کر اوس سنے کہا کہ قارون سنے مجھے روپیہ دیکر تمپر تہمت لگانے کو سکھایا اور تم پاک اور بری ہو اسپر موسی علیہ السلام کا جلال جوش مین آیا اور زمین سے حضرت موسی علیہ السلام سنے کہا خُذِیْہِ یعنی لے لے قارون کو اوسی وقت قارون کو زمین سنے ٹخنون تک دھنسا لیا قارون سنے عاجزی کرنی شروع کی اور کہا ای موسیٰؑ مجھے بچاؤ مگر حضرت موسیٰؑ کا جلال ایسا زور مین تھا کہ ہرگز نمانا اور پھر کہا خُذِیْہِ زمین سنے گھٹنون تک قارون کو دھنسا لیا قارون گڑگڑایا لیکن حضرت موسیٰؑ خُذِیْہِ فرماتے رہے اور زمین قارون کو دھنساتی رہی یہان تک کہ بالکل اوسے دھنسا لیا پھر خدایتعالی سنے حکم کیا کہ گھر قارون کا اور سارا خزانہ اوسکا قارون سکے سرپر رکھکے بھی دھنسا دیا **ف** ان دونون معجزون کی کیفیت وقوع مین بھی افضلیت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اور ظہور شانِ رحمۃ للعالمین کا آپکے معجزے مین عیان ہی کہ آپ سنے سراقہ کے التجا کرتے ہی اوسے خسف زمین سے نجات دی بلکہ اوسے ہمیشہ کے لیے امان نامہ لکھوا دیا اور حضرت موسیٰؑ سنے قارون کی تضرع وزاری پر کچھہ التفات نکیا اللہ جل جلالہ سنے بھی حضرت موسیٰ

کو وحی بھیجی کہ اگر مجھے قارون ایکبار بھی پکارتا مین اوسے نجات دیتا تمھین پکارتا رہا تم نے کچھہ نسنا **ف** افضلیت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی حضرت موسی علیہ السلام پر یا کسی اور پیغمبر پر جو بیان کیجاوے اوس مین ضرور ہی کہ اس بات کا لحاظ رہے کہ کسی طرح تحقیر اوس پیغمبر کی نہ نکلے تحقیر پیغمبر کی کفر ہی شاعر لوگ اکثر اس بلا مین مبتلا ہو جاتے ہین اور صرف افضلیت کے بیان سے تحقیر لازم نہین آتی خود خدا تعالی فرماتا ہی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وہ رسول لوگ فضیلت دی ہم نے بعضون کو اون مین سے بعضون پر **حال** جب آپ متصل مدینے کے پہنچے بریدہ بن الخصیب اسلمی مع ستر سوارون کے آپ کو ملے آپنے پوچھا تم کون ہو اونھون نے کہا بریدہ بن الخصیب آپ نے بطور تفاول کے فرمایا بَرَدَ اَمْرُنَا خنک اور ٹھنڈا ہوا کام ہمارا اور قبیلے کا نام اسلم سن کے آپ نے تفاولاً فرمایا سَلِمْنَا سلامت رہے ہم پھر آپ نے پوچھا قبیلۂ اسلم مین سے کس قوم کے ہو اونھون نے کہا کہ بنی سہم کی آپ نے فرمایا کہ خَرَجَ سَهْمُكَ حاصل ہوا حصہ تیرا یعنی اسلام سے تجھے نصیب ملا بریدہ آئے تو بارادۂ بد تھے حسب شہرۂ کفار قریش آپ سے تعرض پہنچانیکی نیت تھی لیکن جمال مبارک دیکھ کے اور کلام پاک سن کے مسخر ہو گئے اور مع سب ہمراہیون کے ایمان لائے پھر اونھون نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ مناسب معلوم ہوتا ہی کہ بوقت داخل ہونے آپ کے مدینے مین آپکے ساتھ نشان ہو اور اپنی پگڑی کو ایک لکڑی مین لپیٹ کے نشان بنایا آپنے اونھین کو نشان بردار کیا کہ آپکے جلو مین نشان لیکے چلے سبحان اللہ کیا قدرت خدا ہی کس سرکشی سے آئے اور کیسے تابعدار ہو کے ساتھ چلے **حال** مدینے کے لوگ بخیال تشریف آوری آپکے ہر روز واسطے استقبال کے نکلکے راہ پر آتے اور قریب دوپہر کے پھر جاتے بروز داخل ہونے آپ کے بھی حسب عادت واسطے استقبال کے آئے تھے اور بسبب ہو جانے دیر کے پھر چلے تھے کہ یکبارگی ایک یہود نے ایک ٹیلے پر سے آپکی سواری دیکھی اور

چلکے پھرنے والون سے کہا یَا مَعَاشِرَ الْعَرَبِ هٰذَا جَدُّكُمْ ای گروہ عرب یہ مطلب تمھارا ہی وہ لوگ پھرے اور آپ کے ساتھ ہوگئے مدینۂ طیبہ مین داخل ہوئے کمال خوشی اہل مدینہ کو حاصل ہوئی لڑکیان انصار کی گاتی تھین **شعر**

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ   وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلّٰهِ دَاعٍ

طلوع کیا بدر نے ہمپر ثنیات الوداع سے واجب ہوا شکر ہمپر جبتک دعا کرے اللہ سے کوئی دعا کرنیوالا ف ثنیات الوداع کے معنی ہین گھاٹیان رخصت کی اہل مدینہ رخصت کرنیکے لیے مسافر کو جو بجانب مکہ جاتا تھا اون گھاٹیون تک جایا کرتے تھے لہذا وہ ثنیات الوداع کہلائین قاموس مین اسیطرح ہی اور بعضے اہل لغت اور محدثین نے لکھا ہی کہ ثنیات الوداع مدینے سے شام کی جانب ہی نہ مکے کی جانب اور شعر مذکور مدینے کی لڑکیون نے بوقت معاودت آپکے غزوہ تبوک سے گایا تھا اور صحیح بخاری سے ہونا ثنیات الوداع بجانب شام ثابت ہوتا ہی

بلکہ لفظ ثنیہ

فصل دوسری بیان حال رونق افروزی مدینۂ طیبہ مین تا غزوۂ بدر

جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ مین پہونچکر محلۂ قُبا بضم قاف ۱۲ مین منازل بنی عمرو بن عوف مین ٹھہرے اور وہ دن دوشنبہ بارھوین ربیع الاول کی تھی چودہ دن آپ وہان رہے حضرت علیؓ بعد ادا کرنے امانتون آپ کے تیسرے دن محلۂ قبا مین حضور مین جا ملے قبا محلہ تھا کنارہ شہر مدینہ پر مسجد قبا جسکا ذکر اس آیت مین ہی لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ ط یعنی بیشک وہ مسجد جسکی بنیاد ہوئی تقوی پر پہلے ہی دن سے لائق ہی اس بات کے کہ تم اوس مین نماز پڑھو وہین ہی اور جب تک آپ وہان رہے اوسی مسجد مین نماز پڑھتے رہے حال پھر آپ نے اندر شہر مدینے کے تشریف رکھنے کا ارادہ کیا لوگ شہر کے کمال متمنی اس بات کے تھے اور ہر ایک کی آرزو تھی کہ آپ ہمارے محلے مین تشریف رکھین جب آپ سوار ہوئے ہر قبیلے کے لوگ ساتھ ہوئے اور وہی درخواست برزبان تھی آپنے فرمایا کہ اونٹنی میری مامور ہی جہان یہ بیٹھ جاوے گی وہین

مین مقیم ہوونگا اونٹنی چلتے چلتے وہان آبیٹھی جہان منبر مسجد شریف ہی متصل اوس جگہ کے گھر حضرت ابو ایوب انصاری کا تھا وہان اسباب آپکا اوتار کے رکھا گیا اور آپ حضرت ابو ایوب کے گھر ٹھہرے وہ شامول کی اولاد مین سے تھے شامول سردار اون چارسو عالمون کا تھا جو مصاحب تبع حمیری بادشاہ یمن کے تھے اہل سیر نے لکھا ہی کہ بادشاہ موصوف کا گذر زمین پاک مدینہ پر اوس زمانے مین ہوا کہ مدینہ ہنوز آباد نتھا وہان ایک چشمہ جاری تھا اون عالمون کو معلوم ہوا کہ یہ جگہ ہجرتگاہ پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم کی ہوگی وہین وہ لوگ رہ گئے اور بستی آباد کی انصار اونھین کی اولاد مین ہین بادشاہ نے یہ حال دریافت کر کے چاہا کہ خود بھی وہان رہ جاوے مگر بسبب بکھیڑے سلطنت کے نہ رہ سکا اون لوگون کو بہتسے دینار دیا اور ایک ایمان نامہ بنام جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکھ کے شامول کو دیا کہ تم اپنی اولاد کو وصیت کیجیو کہ جو اون مین سے جناب پیغمبر آخر الزمان کو پاوے میرا اسلام اور یہ نامہ پہونچا دیوے حضرت ابو ایوب کے گھر مین وہ نامہ چلا آتا تھا اونھون نے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پہونچا دیا حضرت ابو ایوب سے شامول تک اکیسوین پشت تھی اور جس گھر مین آپ ٹھہرے یہ گھر بھی اوسی بادشاہ نے بنوا دیا تھا کہ جب آپ تشریف لاوین وہان ٹھہرین آپ نیچے کے مکان مین ٹھہرے اور ابو ایوب کے عیال و اطفال بالاخانے پر رہے پھر ابو ایوب اور اونکی زوجہ ام ایوب کو خیال ہوا کہ یہ بات بے ادبی کی ہی اور رات بھر اس خیال سے نسوئے صبح اصرار کر کے آپ کو بالاخانے پر مقیم کیا اور خود تلے رہنے لگے

حال جس زمین مین اونٹنی بیٹھی تھی وہ دو یتیمون کی تھی کہ اسود بن زرارہ کی پرورش مین تھے دس دینار کو ابو بکر رضی اللہ عنہ کے مال سے وہ زمین آپنے خریدی حجرات شریفہ اور مسجد شریف اوسی زمین مین بنی کتب حدیث مین وارد ہی کہ مسجد شریف کی تعمیر مین آپنے ایک پتھر رکھکر ارشاد کیا حضرت ابو بکرؓ سے کہ تم ایک پتھر اس پتھر سے ملا کر رکھو اور حضرت عمرؓ سے متصل پتھر حضرت ابو بکرؓ کے اور حضرت عثمانؓ سے متصل پتھر حضرت عمرؓ کے پتھر

[illegible]

رکھواکے فرمایا هٰؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِي یہ لوگ خلیفہ ہون گے میرے بعد سو مطابق اسی پیشین گوئی کے واقع ہوا اور آپ ساتھ اصحاب کے تعمیر مسجد کے کام مین برابر شریک رہتے تھے حال بعد تشریف آوری آپ کے مدینے مین عبد اللہ بن سلام کہ ایک بڑے عالم یہود مین سے تھے آپکی ملاقات کے لیے آئے اور آپ سے سوال کیا کہ پہلی علامت قیامت کی کیا ہوگی اور پہلی غذا اہل جنت کی کیا ہوگی اور لڑکا کس سبب سے مان کی جانب مشابہت پیدا کرتا ہی اور کس سبب سے باپ کی جانب آپنے فرمایا پہلی نشانی قیامت کی ایک آگ ہوگی کہ لوگون کو مشرق سے مغرب کو ہانک لیجاوے گی اور پہلی غذا اہل جنت کی جگر گوشہ مچھلی کا ہوگا کہ اوسکے کباب بہشتیون کو کھلائے جائینگے اور جب نطفہ مان کا غالب ہوتا ہی لڑکا مشابہت مان کی جانب رکھتا ہی یعنی مان کے یا کسی قرابتی جانب مان کے مثل مامون یا خالہ کے مشابہ ہوتا ہی اور جو نطفہ باپ کا غالب ہوتا ہی لڑکا مشابہ باپ یا اوسکے اقارب کے ہوتا ہی عبد اللہ بن سلام نے سوالون کا جواب سن کے کہا کہ کتب سابقہ مین بھی ایسا ہی لکھا ہی اور ایمان لائے پھر اونھون نے عرض کیا کہ یہود بڑے جھوٹے اور مفتری ہین اگر میرے اسلام پر مطلع ہونگے مجھے برا کہینگے مین چھپکے بیٹھتا ہون آپ قبل اطلاع میرے اسلام سے میرا حال اون سے پوچھین اور وہ الگ چھپکے جا بیٹھے اور یہود حاضر ہوئے آپنے اون سے پوچھا کہ تم مین عبد اللہ بن سلام کیسا آدمی ہی اونھون نے کہا خَيْرُنَا وَابْنُ خَيْرِنَا وَسَيِّدُنَا وَابْنُ سَيِّدِنَا آپنے فرمایا کہ جو وہ مسلمان ہوجاوے اونھون نے کہا خدا کی پناہ ایسی بات کبھی نہو گی پھر آپ نے عبد اللہ بن سلام کو بلایا اونھون نے نکل کے کہا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ تب یہود بہت ناخوش ہوئے اور کہنے لگے شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا اور بہت برا اونھین کہا حضرت عبد اللہ بن سلام نے کہا مجھے اسی بات کا خوف تھا حال سلمان فارسی کہ اصل مین مجوسیان فارسی مین سے تھے

اور بہت عمر اونکی ہوئی اور دین مجوسی چھوڑکر دین نصاری اونھون سے اختیار کیا تھا اور زبانی علماے یہود اور نصاری سے خبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی اور یہ بات کہ آپ مدینے مین ہجرت کرکے آوینگے سن کے مدینے مین آ رہے تھے کئی جگہ بکے تھے اون دنون ایک یہود کے غلام تھے حضور مین حاضر ہوئے اور کچھ چیز پیش کی اور کہا کہ صدقہ ہی آپنے فرمایا مین صدقہ نہین کھاتا مجھپر حرام ہی پھر دوسرے دن آئے اور کچھ چیز پیش کرکے کہا کہ یہ ہدیہ ہی آپنے لے لی اور ایک دن جا کے پشت شریف پر مہر نبوت کو بھی دیکھ لیا اور فوراً مسلمان ہوگئے کہ اونھون نے منجملہ علامات نبی آخر الزمان یہ بات معلوم کی تھی کہ وہ صدقہ نکھاوینگے ہدیہ قبول کرینگے اور اونکی پشت پر مہر نبوت ہوگی پھر آپ نے حضرت سلمان سے کہا کہ اپنی آزادی کا فکر کرو اونھون نے مالک سے اپنی آزادی کے لیے بکتابت کہا اوسنے چالیس اوقیہ[ف] سونے پر مکاتب کیا اور یہ شرط کی کہ تین سو ۳۰۰ درخت چھوہارے کے لگا دین اور جب وہ بار اور ہون تب آزاد ہون آپنے دست مبارک سے چھوہارے کے درخت لگائے وہ سب اوسی سال مین بار اور ہوئے ایک درخت فقط حضرت عمر رض نے لگایا تھا وہ بار اور نہوا آپنے اوسے اوکھیڑ کر اپنے ہاتھ سے لگا دیا وہ بھی بار اور ہوا اور بقدر ایک بیضے کے سونا غنیمت مین آیا تھا آپنے سلمان کو دیا اور فرمایا کہ اسے دیکے آزاد ہو جاؤ سلمان نے عرض کیا کہ چالیس اوقیہ چاہیین یہ کیا کفایت کریگا آپنے زبان مبارک اوس سونے پر پھیر دی اور دعاے برکت کی سلمان کہتے ہین مینے جو اوسے تولا چالیس اوقیہ تھا نہ کم نہ زیادہ اور سلمان ادا کرکے آزاد ہوگئے اور حضور اقدس کی خدمت مین رہے **حال** مدینے کے باہر دو طرف دو محلے تھے یہود کے ایک بنی قریظہ دوسرے بنی نضیر کا اون مین کے لوگ بھی آپکی ملاقات کو اور حال دریافت کرنے کو آئے حیی بن اخطب یہود مین ایک سردار تھا اوسکی بیٹی صفیہ ہے کہ وہ بعد فتح خیبر کے ازواج مطہرات مین داخل ہوئین روایت ہی کہ باپ اور چچا میرا اوقت آئے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے مدینے مین آپکی ملاقات کو

معجزہ ۸

معجزہ ۹

[ف] اوقیہ عربی مین وزن سات مثقال کو کہتے ہین چنانچہ قاموس مین ہی اور مثقال ساڑھے چار ماشہ کا ہوتا ہی پس سات مثقال سے ساڑھے اکتیس ماشہ ہوے یعنی ۲ تولہ ۷ ماشہ پس چالیس اوقیہ سونا ۱۰۵ تولہ ہوا کہ ہندوستان کا مروج تول سے قریب ڈیڑھ سیر کے ہوتا ہی ۱۲ منہ

گئے جب پھر کے آئے اس طرح لیٹ گئے جیسے کوئی بہت تھکا ہوتا ہے اور ایک نے دوسرے
پوچھا کہ یہ وہی پیغمبر ہین جنکا ذکر توریت وغیرہ کتب سابقہ مین ہے اوس نے کہا کہ واللہ یہی ہین
پوچھا کہ تیرا کیا ارادہ ہے کہا کہ جب تک تنمون مین دم ہے مخالفت مین کوتاہی نکرونگا سبحان اللہ
کیا قدرت ہے خدا کی سب علماے یہود و نصاری کو آپکی پیغمبری کا یقین تھا لیکن بہتیرون کو
بسبب شامت حسد کے اور تکبر اور حب جاہ کے کہ بنی اسمٰعیل مین اور ناخواندون مین پیغمبر کیون
ہوے اور اگر ہم ان پر ایمان لاوین ہماری شیخی جاتی رہے ایمان نہ لائے اور جنکی
قسمت مین سعادت ابدی تھی جیسے عبداللہ بن سلام ایمان لائے اور نصاری مین سے
کئی نامی بادشاہ ایمان لائے جیسے نجاشی بادشاہ حبشہ اور اکیدر بادشاہ دومۃ الجندل حال
مدینہ طیبہ مین بیر رومہ کا پانی بہت شیرین تھا اور کنوون کا پانی کھاری تھا اور بیر رومہ کا
مالک ایک یہودی تھا وہ پانی بیچا کرتا تھا اس سبب سے مسلمانون کو پانی کی تکلیف تھی جناب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ جو شخص بیر رومہ کو خرید کر کے ڈول مسلمانون کے
اوس مین جاری کر دے اوسکے لیے جنت ہے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ نے اوس کنوئین کو
اپنے خالص مال سے خریدا اور وقف کر دیا اور تدبیر خریدنے کی یہ کی کہ پہلے نصف بارہ
ہزار درم کو خرید لیا اور وقف کر دیا سو جسدن باری حضرت عثمان کی ہوتی یہ مفت پانی دیتے
اور دوسرا اپنی باری کے دن بیچتا لوگون نے اوسکی باری کے دن پانی بھرنا موقوف
کر دیا حضرت عثمان رض کی باری مین سب بقدر حاجت بھر لیتے ناچار ہو کے اوس نے بھی اپنا
حصہ حضرت عثمان رض کے ہاتھ بیچ ڈالا اور حضرت عثمان رض نے وہ بھی وقف کر دیا اور کنوئین
مین بے تکلف ڈول مسلمانون کے جاری ہو گئے اور حضرت عثمان رض
حسب وعدہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مستحق جنت ہوئے

ذکر خرید
عثمان رضی اللہ عنہ
اور بیر

فصل تیسری غزوۂ بدر کے بیان مین

بعد ہجرت کے جہاد کا حکم نازل ہوا اور آپنے قتال کفار سے شروع کیا اور اون کے قتل

اور غارت کے لیے سپاہ بھیجنے لگے جس جہاد مین کہ آپ بنفس نفیس تشریف لیگئے اوسکو اہل سیر غزوہ کہتے ہین اور جو لشکر آپ نے بھیجدیا آپ تشریف فرما نہوے اوسے سریہ کہتے ہین بتفصیل ہر غزوہ و سریہ کا حال لکھنا دشوار ہی مشہور غزوات کا حال لکھا جاتا ہی اشرف و عمدہ ترین غزوات غزوۂ بدر ہی کہ باعث ترقی عظیم اسلام کا ہوا شرح اوس غزوے کی یہ ہی کہ حضور اقدس مین خبر پونہچی کہ ابو سفیان مع قافلہ تجارت شام سے معاودت کیا چاہتا ہی آپ بنفس نفیس مع جماعت مہاجرین و انصار کے کہ تین سو تیرہ تھے بقصد اوس قافلے کے نکلے ابو سفیان نے خبر پاکے ضمضم غفاری کو اجیر کر کے مکے کو بھیجا اور ابو جہل وغیرہ سرداران قریش کو کہلا بھیجا کہ اگر خیر قافلے کی چاہین مدد لیکے آوین اور قافلے کو بچا لیجاوین یہ خبر سن کے ابو جہل بہت طیش مین آیا اور لشکر مع سامان جنگ اوس نے جمع کیا سواران اسپ و شتر اور پیادے اور کر و فر تمام سے روانہ ہوا اور جمیع قبائل قریش مین سے اعیان و اشراف حتی کہ عباس بن عبد المطلب بنی ہاشم مین سے کہ ہنوز مسلمان نہوئے تھے حسب قاعدۂ حمیت برادری ساتھ ہوئے اگرچہ ابو سفیان نے قافلے کو دوسری راہ سے نکال کر آدمی مکے کو بھیجکر ابو جہل وغیرہ کو کہلا بھیجا تھا کہ اب حاجت مدد لانیکی نہین لیکن اللہ جل جلالہ کو منظور ہوا کہ سرداران کفار کو فی النار کرے اور شوکت اسلام علی وجہ الکمال ظاہر کرے لہذا ابو جہل لعین نے لشکر لیجانے پر اصرار کیا اور کہا محمد نے نہایت شورش کی ہی اونکی شورش کو بالکل دفع کرنا ضرور ہی اور ابو سفیان کہ بہت اصرار کفر پر اون دنون رکھتا تھا باآنکہ خود ممانعت کہلا بھیجی تھی کے مین قافلے کو پونہچا کے خود چھپ کے شریک ابو جہل واسطے حاصل کرنے عار شکست و نکبت کے ہوا اور چند زخم لڑائی مین کھائے اور اللہ جل جلالہ نے آپ کو وحی بھیجی کہ خدا تعالی تمکو ظفر دیگا یا قافلے پر یا لشکر پر اور آپ کے اصحاب لشکر والون کا یہ جی چاہتا تھا کہ قافلے سے مقابلہ ہو اسلیے کہ لشکر جماعت کثیرہ باسامان و سلاح تھا اور مسلمان بے سامان تھے اور قافلہ

قلیل بے سلاح تھا لیکن اللہ تعالی کو اپنی قدرت کاملہ دکھانی اور اسلام کی نصرت عظیمہ کرنی منظور تھی لہذا قافلہ نکل گیا لشکر سے ہی مقابلے کی ٹھہری لشکر کفار مسلمانون کے لشکر سے چند تھا کیونکہ زیادہ مسلمان تین سو تیرہ تھے اور کفار ایک ہزار لیکن کفار کو مسلمان دونے ہی نظر پڑے اور مسلمانون کا رعب کافرون کے دل مین سما گیا حال جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدر مین پہونچے آپ نے اصحاب کو ہر کافر کی جاے قتل کو نشان دیا تھا کہ یہان فلانا مارا جاویگا اور یہان فلانا حضرت عمرؓ راوی حدیث کہتے ہین کہ قسم ہے خدا کی کسی نے اون مین سے ایک بالشت بھی تجاوز نہین کیا حال اپنے لشکر بے سامان دیکھکر دعا فرمائی کہ الٰہی یہ ننگے ہین انھین کپڑا دے الٰہی یہ بھوکھے ہین انھین کھانا دے الٰہی یہ پیادے ہین انھین سواری دے راوی حدیث کہتے ہین کہ کوئی ہم مین سے بعد فتح کے ایسا نرہا جسکے پاس سواری اور کپڑا اور نقد و جنس بوفور نہو حال قبل پہونچنے لشکر کفار کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابہ سے بطور مشورے کے لڑائی کے باب مین تذکرہ کیا پہلے حضرت ابوبکرؓ نے پھر حضرت عمرؓ نے باتین مناسب عرض کین آپ بہت خوش ہوئے اور اونکے لیے دعاے خیر فرمائی حضرت مقداد نے کہا کہ ہم ایسا نہ کہین گے جیسے بنی اسرائیل نے حضرت موسی سے کہا تھا فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ ۝ یعنی جا کے تو اور تیرا رب لڑلے ہم تو یہین بیٹھے ہین بلکہ ہم یہ عرض کرتے ہین ہم آپ کے ساتھ آگے پیچھے دائین بائین ہر طرف سے لڑینگے اور جہان تک آپ ہمین لیجائین گے ساتھ جاوینگے چونکہ انصار نے بوقت بیعت عقبہ یہ عہد کیا تھا کہ جو کوئی آپ پر مدینے مین چڑھ آویگا اوس سے لڑینگے یہ نہین کہا تھا کہ ہم آپ کے ساتھ نکل کے لڑینگے آپ نے ایسی تقریر کی جس سے انصار سمجھے کہ آپ کو موافق اوس معاہدے کے یہ خیال ہے کہ شاید ہم باہر مدینے کے آپ کے شریک نہونگے اونھون نے عرض کیا کہ ہرچند کہ ہمارا معاہدہ

معجزہ ۱۲

معجزہ ۱۳

صحابہ کا نصرت و جان نثاری کی بابت گفتگو فرمانا [illegible]

مرافقت کا بوقت چڑھہ آنے دشمن کے مدینے پر تھا لیکن جب ہم آپ پر ایمان لائے اور آپکو نبی برحق جانتے ہین اب ہماری جان آپکی جان پر فدا ہے آپ کہین ہون اگر آپ ہمین حکم دین تو ہم سمندر مین گھس جاوین اور کسی طرح دشمن سے لڑائی مین ہمین عذر نہین اور بوقت جنگ انشاء اللہ تعالی آپ ہماری جان نثاری سے راضی ہونگے صحابہ رضی اللہ عنہم کی تقریرات جان نثاری سن کے آپ بہت راضی ہوئے حال کتب[له] حدیث مین وارد ہے کہ بوقت مقابلہ لشکر کفار اور ملاحظہ کر و فر ان کے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سجدے مین گرے اور بکمال زاری اللہ جل جلالہ کی جناب مین عرض معروض کرنے لگے یہان تک کہ آپ نے کہا کہ یا اللہ اگر تو چاہے گا تو بعد آج کے دن کے عبادت تیری موقوف ہو جائیگی یعنی پردہ زمین پر ہم ہی لوگ تیری عبادت کرنیوالے ہین اگر تیری مشیت مقتضی اسبات کو ہوگی کہ کفار غالب آوین اور ہم لوگ فنا ہو جاوین تو تیری پرستش بالکل موقوف ہو جائیگی حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ بس کیجیے اللہ تعالی نے آپ سے وعدہ کیا ہے فتح کا اللہ تعالی بیشک آپ کو فتح دیگا تب آپ اوٹھ کھڑے ہوئے اور یہ آیت پڑھی سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّوْنَ الدُّبُرَ یعنی قریب ہے کہ بھاگ جائیگی یہ جماعت اور پشت پھیریگی اور مطابق پیشین گوئی آیت موصوفہ کے ہوا

ف بحسب ظاہر اس مقام پر یہ شبہہ ہوتا ہے کہ جب خدا یتعالی نے آپ سے وعدہ فتح و ظفر کا کیا تھا پھر آپکے اتنے اضطراب و تضرع و زاری کی کیا وجہ تھی اور بھی بحسب ظاہر حضرت ابوبکر صدیق کا توکل قوی معلوم ہوتا ہے جواب اس شبہے کا یہ ہے کہ نظر جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات اللہ جل جلالہ پر تھی کہ قادر مطلق ہے اور غنی بے پروا چاہے سو کرلے اور نظر حضرت ابوبکر صدیقؓ کی صفات پر کہ وعدہ وعید از قبیل صفات ہین پس مقام آپکا ہے ارفع ہے یعنی بہت بلند اور مقام عبدیت حضرات صوفیہ کے نزدیک سب مقامات سے اعلی ہے اور قرآن مجید مین علو مقام عبدیت کی طرف اشارہ واضح ہے اسواسطے کہ مواقع کمال قرب و عظمت مین

[له] یہ روایت بخاری شریف مین ہے ۱۲

[illegible]

بیجے

اللہ تعالی نے آپ کو بلفظ عبد ہی تعبیر کیا ہی مثلا بیان حال معراج مین سورۂ اسرا مین
فرمایا سُبْحَانَ الَّذِيْٓ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا
الَّذِيْ بٰرَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيَهٗ مِنْ اٰيٰتِنَا ۭ یعنی پاک ہی وہ ذات جو لیگیا اپنے بندے
کو مسجد حرام یعنی مسجد کعبے سے طرف مسجد اقصی یعنی بیت المقدس کے جسکے گرداگرد ہم نے
برکت رکھی ہی تاکہ دکھاوین اوسے ہم آیتین اور نشانیان اپنی عظمت و قدرت کی یعنی آسمان
پر لیجاوین اور مقام قرب عظیم پر پہونچاوین اور سورۂ نجم مین فرمایا فَاَوْحٰٓى اِلٰى
عَبْدِهٖ مَآ اَوْحٰى ۝ یعنی پس وحی بھیجی اللہ تعالی نے طرف بندے اپنے کے جو کچھ
کہ وحی بھیجی ظاہر ہی کہ مقام معراج سب مقامات سے اشرف و اعلی ہی ایسے مقام پر بلفظ عبد تعبیر
کرنا صاف اشارہ ہی طرف اس بات کے کہ مقام عبدیت سب مقامون سے اعلی ہی اور سر
اس مین یہ ہی کہ عبد کو ایسا علاقہ مولی سے ہوتا ہی کہ کسی کو کسی سے نہین ہوتا جان و مال عبد کا
سب مولی کا ہوتا ہی اور خود کسی تصرف کا مالک نہین ہوتا مولی کا ہی اوس مین ہر طرح کا تصرف
نافذ ہوتا ہی یہ بات نہ پسر کو پدر سے حاصل ہی نہ نوکر کو آقا سے اور عبدیت مقتضی اسبات
کو ہی کہ عبد ہر آن مین مولی سے خائف رہے اور اپنا کچھ حق اوسپر نہ سمجھے کیسا ہی تقرب
رکھتا ہو اور ہمیشہ اپنی حاجتمندی اور عاجزی ظاہر کرتا رہے اور اوسکی مہربانی اور
وعدہاے انعام پر غرہ نہو اور اوسکی عظمت و جلال کو بھول نجاوے سو دعا فرمانا آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کا اور کمال تضرع اور زاری کرنا ناشی اسی مقام عبدیت سے تھا کہ ارفع
مقامات ہی اور یہی سر ہی درخواست نزول رحمت کاملہ کا صیغہاے درود مین آپ پر
حال آنکہ یقینا آپ پر رحمت کاملہ نازل تھی اور ہمیشہ نازل رہیگی اور یہی دعا منگوانا واسطے
حصول مقام محمود کے کہ دعا ما بعد اذان مین ہی وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَّحْمُوْدَاࣙ الَّذِيْ
وَعَدْتَّهٗ یعنی اور قائم کر اونکو مقام محمود مین جسکا تو نے اون سے وعدہ کیا ہی حال آنکہ
خدا تعالی نے صاف وعدہ حصول مقام محمود کا آپکے لیے فرمایا ہی عَسٰٓى اَنْ يَّبْعَثَكَ

رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ۝ یعنی قریب ہی کہ قائم کریگا تجھے رب تیرا مقام محمود مین اور خود اوس دعا مین بھی اوس مقام کے موعود ہونیکا ذکر ہی سو دعا منگوانا اوسکے لیے محض بمقتضاے عبدیت ہی حال جس جگہ لشکر اسلام جا کے رات کو مقیم ہوا وہان زمین ریت کی تھی اور پانون جمتے نہ تھے اور پانی نہ تھا اور پیاس غالب ہوئی اور وضو کی حاجت تھی اور رات کو بعضے اہل لشکر کو احتلام ہو گیا اس جہت سے لشکر اسلام کے لوگ پریشان خاطر تھے آپنے مینہ کے لیے دعا فرمائی خوب مینہ برسا کہ زمین جمکے سخت ہو گئی پانون ٹھہرنے لگا اور لوگ نہا لیے اور ظروف اپنے پانی سے بھر لیے حال زمانہ سابق مین دستور تھا کہ بیشتر وقت جنگ میدان مین ایک ایک دو دو آدمی طرفین سے نکل کر لڑتے تھے سو سب سے پہلے عتبہ اور شیبہ پسران ربیعہ اور ولید پسر عتبہ کفار کی جانب سے میدان جنگ مین آئے اون کے مقابلے مین تین آدمی پہلے شجاعانِ انصار مین سے نکلے کفار نے کہا کہ ہمکو اپنے اخوانِ قریش سے مبارزت منظور ہی تب حضرت علیؓ اور حضرت حمزہؓ اور عبیدہؓ بن حارث اونکے مقابلے مین گئے حضرت علیؓ مقابل شیبہ کے ہوئے اور حضرت حمزہؓ مقابل عتبہ کے اور ان دونون صاحبون نے تو جاتے ہی اپنے مقابل کو مار لیا اور عبیدہؓ نے اپنے حریف کو کہ ولید تھا زخمی کیا اور آپ بھی زخمی ہوئے حضرت علیؓ نے اپنے حریف سے فارغ ہو کے ولید کو بھی قتل کیا اور تینون صاحب مظفر و منصور لشکر اسلام مین پھر آئے ف عتبہ اور شیبہ کے سبقت کی وجہ یہ لکھی ہی کہ بوقت روانہ ہونے لشکر کے مکے سے یہ دونون ہمراہی سے جی چراتے تھے اور ہرگز نہین چاہتے تھے کہ لڑائی کے لیے جاوین اور سبب اس کا یہ تھا کہ ایکبار عداس اونکا غلام نصرانی جو جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ہاتھ پر جب آپ طائف سے پھرے تھے باغ مین مسلمان ہو گیا تھا اونہین اس لڑائی مین جانے سے مانع تھا اور کہتا تھا کہ ان سب لوگون کو واسطے قتل کے خدا لیے جاتا ہی اس سبب سے عتبہ اور شیبہ اس لڑائی مین شامل ہوئے

معجزہ ۲۲

کا پارہ (یعنی جوش ۱۲) تھے اور نفرت کی باتین اس لڑائی اور سفر سے کرتے تھے ابوجہل نے اونھین تہمت
نامردی کی لگائی اور ہر بار ایسے ہی طعنے کیے اسی سبب سے اون دونون نے لڑائی مین
پیش قدمی کی حال اُمیہ بن خلف بھی اس لڑائی مین شریک ہونا نہین چاہتا تھا سبب اسکا
یہ تھا کہ سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ بعد ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے مکے مین وارد
ہوئے اور امیہ سے اونسے دوستی تھی اوسکے گھر ٹھہرے امیہ کے ساتھ وہ طواف
خانۂ کعبہ مین مشغول تھے کہ ابوجہل لعین وہان آیا اوس نے چلا کے امیہ سے کہا کہ تم
انسے کیون اخلاص و محبت کرتے ہو ان لوگون نے تو دین بدلنے والون کو اپنے
پاس جگہ دی ہی حضرت سعد رض نے چلا کے بطور زجر کے کہا کہ اگر تم ہمارا یہان کا آنا بند کروگے
تو ہم تمھین روکین گے ایسی جگہ سے کہ تمھین بڑی مشکل پڑے گی یعنی شام کے سفر سے
کہ قریش واسطے تجارت کے وہان براہ مدینہ جایا کرتے تھے امیہ نے کہا کہ چلا کے
اس سے بات مت کرو کہ یہ یہان کا سردار ہی حضرت سعد نے کہا کہ مین نے آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سے سُنا ہی کہ ابوجہل تیرا قاتل ہی یعنی باعث قتل سو جب ابوجہل نے ترغیب و تحریص
واسطے قتال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے قصۂ بدر مین شروع کی مقولہ حضرت سعد کا امیہ
کو یاد آیا اور ڈرا کہ کہین مطابق اوسکے اس سفر مین ظہور مین نہ آوے اور جانے مین اوس نے
عذر کیا حتی کہ ابوجہل اوسکے پاس سرمہ دانی لیگیا اور کہا تم مرد نہین عورتون کی طرح سنگھار
کرکے گھر مین بیٹھو اور بہت طعن و تشنیع کی باتین کین یہان تک کہ اوسکو ساتھ لیگیا مگر ہر روز
اوسکا ارادہ سفر مین یہ رہا کہ لشکر سے الگ ہوسکے تو پھر جاوے جورو نے اوسکی بوقت
سفر اوسے مقولہ حضرت سعد کا یاد دلایا تھا اوس نے کہا تھا کہ مین دو تین دن مین پھر آونگا
لیکن اتفاق نہوا اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے جو خبر دی تھی ظہور مین آئی حال
مشکوۃ شریف مین حضرت عبدالرحمن بن عوف سے روایت ہی کہ اونھون نے کہا کہ مین نے
بروز بدر اپنی داہنی طرف اور بائین طرف دونون جوانون کو دیکھا مین دل مین خوش نہوا

معجزہ ۳

دونون جوان کہ حضرت عبدالرحمن کے ... حال

کرنا تجربہ کارون کا ساتھہ ہی کچا ساتھہ ہوا اتنے مین ایک نے اونمین سے مجھہ سے پوچھا کہ ای چچا تم ابوجہل کو پہچانتے ہو مین نے کہا پہچانتا ہون تمھارا کیا مطلب ہی اوس نے کہا مین نے سنا ہی کہ وہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو برا کہتا ہی اگر مین اوسے دیکھہ پاؤن تو اوس سے جدا نہون جبتک کہ ہم دونون مین ایک مر نہ لیوے بعد اسکے دوسرے نے بھی اسی طرح پوچھا اور وہی بات بیان کی وہ دونون جوان انصاری تھے معاذؓ اور معوذ بیٹے عفراء کے عفراء اونکی ماں کا نام ہی اسی نسبت سے مشہور ہین حضرت عبدالرحمن کو اونھون نے چچا بسبب بڑے ہونے کے براہ تعظیم کہا حقیقت مین اونکے بھتیجے تھے حضرت عبدالرحمن کہتے ہین کہ مین اونکی باتین سنکر خوش ہوا اتنے مین مینے ابوجہل کو گھوڑا میدان مین کوداتے دیکھا مینے اون دونون جوانون سے کہا کہ یہ ہی وہ جسے تم پوچھتے ہو یہ سنتے ہی وہ دونون تلوارین میان سے نکال کے مانند باز کے جھپٹے اور ابوجہل سے بھڑ گئے یہان تک کہ اوسکو گرا دیا حدیث مین وارد ہی کہ بعد فتح جب اون دونون نے دعوی قتل ابوجہل کا کیا آپنے دونون کی تلوارین دیکھہ کے فرمایا کہ تم دونون نے قتل کیا اور سَلَب ابوجہل کا معاذ کو دلایا بعد ازین معوذ پھر لڑائی کو گئے اور شہید ہوئے ف سَلَب بفتحتین کہتے ہین سلاح وغیرہ اسباب کو جو مقتول کے پاس ہو امام شافعی کے نزدیک سلب کا مستحق ہمیشہ قاتل ہی ہوتا ہی اور غنیمت کے ساتھہ ملاکے سلب کی تقسیم نہین ہوتی اور امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ کے نزدیک جب امام لڑائی مین کہدے کہ جو جسکو مارے سلب اوسکا پاوے تب سلب قاتل ہی کا ہوتا ہی ورنہ مثل غنیمت کے تقسیم ہو جاتا ہی اور جنگ بدر مین آپنے یہ بات فرمائی تھی اور اکثر لڑائیون مین فرما دیا کرتے تھے **حال** اللہ تعالی نے لشکر اسلام کی مدد کے لیے فرشتون کو بھیجا پہلے ایک ہزار پھر تین ہزار بعد ازان پانچ ہزار قرآن مجید مین مذکور ہین اور کتب احادیث مین مذکور ہی کہ بعضون نے لشکر فرشتون کا پہاڑ پر سے دیکھا مشکوۃ شریف مین روایت ہی کہ ایک صحابی ایک کافر کے پیچھے بقصد قتل

[illegible] اور معوذ [illegible] معاذ بن عمرو [illegible] معاذ بن حارث اور ماں دونون کی ایک تھی جسکا نام عفراء اور معوذ [illegible]

جاتے تھے اونھون نے آواز سنی اُقْدُمْ یَا حَیْزُوْمُ بڑھ ای حیزوم اور ایک کوڑے مارنے کی آواز سنی کہ پھر اوس کافر کو آپنے آگے مرا پایا ناک اوسکی پھٹ گئی تھی کوڑے کے اثر سے وہ جگہ نیلی ہوگئی تھی حضور اقدس مین اس بات کا ذکر ہوا آپنے فرمایا کہ وہ فرشتہ مرد آسمانِ سوم کا تھا اور حیزوم فرشتے کے گھوڑے کا نام ہے حضرت عباس کو جس شخص نے اسیر کیا تھا بہت حقیر تھا ہرگز طاقت مقاومت حضرت عباس کی نہین رکھتا تھا آپ نے فرمایا اوس سے کہ تونے عباس کو کیسے اسیر کیا اوسنے کہا کہ ایک شخص نے میری مدد کرکے اونھین اسیر کردیا اور اوس شخص کو نہ مینے پہلے دیکھا تھا نہ پھر دیکھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ وہ فرشتہ تھا اور اکثر صحابہ نے دیکھا کہ کفار کے سر اونکے سامنے گرتے تھے اور سر کاٹنے والا نظر نہین آتا تھا حال عین گرمی ہنگامۂ جنگ مین آپنے ایک مٹھی خاک اور کنکریون کی لیکے کافرون کی طرف پھینک ماری اور فرمایا شَاهَتِ الْوُجُوْهُ یعنی برے ہوئے یہ منہ وہ خاک اور کنکریان کافرون کے موہنون مین جا لگین اور اوسکے وہان پہونچتے ہی تیزی کفار کی کند ہوگئی اور ذرہ دیر نگذری تھی کہ وہ بھاگ گئے ایسی تاثیر نمایان جو پھینک مارنے مشت خاک اور کنکریون مین ہوئی اوسکے حال مین اللہ جل جلالہ نے یہ آیت نازل فرمائی وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى ۚ یعنی نہین پھینک مارا تمنے جسوقت کہ پھینک مارا لیکن اللہ نے پھینک مارا یعنی ایسی تاثیر قوی کہ ایک مشت خاک اور کنکریون سے لشکر جرار کا موہنہ پھیر دیا طاقت بشری سے باہر ہے لہذا یہ تاثیر تمہاری قوت سے کہ بشری ہے نہین ہوئی بلکہ قدرت و قوت ایزدی سے ہوئی کہ اوسنے تمہارے ہاتھ پر ظہور پکڑا بالجملہ شکست عظیم نصیب کافرون کے ہوئی ستر آدمی بڑے بڑے سردار مثل ابو جہل کے تھے قتل ہوئے اور ستر اسیر ہوئے حال بعد فتح کے ابو جہل کے حال کی آپنے تفتیش فرمائی تب یہ حال اوسکے مقتول ہونیکا

ل حیزوم بفتح حای مهمله و سکون یای تحتیه و زای معجمه مفتوحه و واو ساکنه و میم در آخر کلمه فی القاموس ۱۲ منه

معجزه ۵

معجزه ۶

معجزه ۲

آپ کو معلوم نہوا تھا آپنے عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کو اوسکا حال دریافت کرنیکو بھیجا اونھون نے میدان جنگ مین جاکے دیکھا کہ وہ لعین پڑا تھا اور ایک رمق جان اوس مین باقی تھی حضرت ابن مسعود اوسکے سینے پر چڑھ بیٹھے اوس کافر نے انھین دیکھکر کہا کہ ای بکری چرانے ولے بہت اونچی جگہ تو بیٹھا ہے پھر اوس نے کہا کہ میرا حال تو جو ہوا سو ہوا مگر یہ تو بتاؤ کہ فتح کسکی ہوئی حضرت ابن مسعود نے کہا کہ اللہ تعالی نے اپنے رسول کو فتح دی اور کفار کو شکست دی اور ذلیل اور خوار کیا بعد ازین ابن مسعود نے ارادہ اوسکے سر کاٹنے کا کیا اوس لعین نے کہا کہ میرا سر کندھون کے اتصال سے کاٹیو تاکہ سرون مین جو رکھا جاوے بڑا معلوم ہو لوگ جانین کہ سردار کا سر ہے ابن مسعود رضی اللہ عنہ نے اوس لعین کا سر کاٹ لیا اور حضور مین لاکے ڈال دیا آپ بہت خوش ہوئے اور سجدۂ شکر بجا لائے اور آپنے فرمایا کہ یہ فرعون اس امت کا تھا اور ابن مسعود کو آپ نے تلوار ابو جہل کی عنایت فرمائی

ف جس طرح کہ نبی اس امت کے بلند رتبہ تھے بہ نسبت حضرت موسیٰؑ کے فرعون آپکی امت کا شقاوت مین بلند رتبہ تھا بہ نسبت فرعون حضرت موسیٰؑ کے اوس فرعون نے مرتے وقت کلمۂ اسلام و ایمان کہا گو قبول نہین ہوا اور اس امت کے فرعون نے مرتے وقت بھی کلمات کفر اور تکبر کے کہے حال بروز بدر بعد فتح کے امیہ بن خلف کو کہ سرداران قریش مین تھا اور وہی پہلے حضرت بلال کا مالک تھا جو واسطے ترک دین اسلام کے تکلیف دیتا تھا عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ نے بسبب دوستی سابق کے اوسکو اور علی اوسکے بیٹے کو اپنے ساتھ لیلیا دو زرہین جو اونھین اوس لڑائی مین ملین تھین وہ دونون ہاتھ مین لیے تھے امیہ نے کہا کہ تم ان زرہون کو ڈال دو ہمین بچالو تمھین زیادہ فائدہ ہوگا حضرت عبدالرحمن نے وہ زرہین ڈال دین اور ایک ہاتھ سے امیہ کا ہاتھ اور دوسرے ہاتھ سے علی بن امیہ کا ہاتھ پکڑ لیا اور اون دونون

کو ساتھہ لیے چلے جاتے تھے کہ حضرت بلال نے دیکھا وہ چلائے کہ ای مسلمانون یہ دشمن خدا ہی امیہ بن خلف ایسا نہو کہ یہ بچ جاوے مسلمانون نے جھپٹ کے اوسے اور اوسکے بیٹے کو قتل کیا حضرت عبدالرحمن کہا کرتے تھے خدا رحمت کرے بلال کو میری زرہین اونھون نے کھودین اور میرے اسیرون کو قتل کروایا **حال** بعد فتح کے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے دھڑ کفار مقتولین کے چاہ بدر مین ڈلوا دیے بعد ازین متصل اوس کنوین کے آپ نے کھڑے ہو کے ایک ایک کا نام لیکے پکارا اور فرمایا ہم نے تو جو خدا تعالی نے ہم سے وعدہ کیا تھا ٹھیک پایا تم نے بھی جو کچھ خدا تعالی نے تم سے وعدہ کیا تھا پایا حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ آپ ایسے جسمون سے کلام کرتے ہین جن مین روح نہین آپ نے فرمایا کہ وہ تم سے زیادہ سنتے ہین **حال** بعد فتح کے آپ رونق افروز مدینہ ہوئے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کو آپ واسطے تیمارداری حضرت رقیہ صاحبزادی کے کہ منکوحہ حضرت عثمان کی تھین اور بیمار تھین مدینے مین چھوڑ گئے تھے اور اونسے فرمایا تھا کہ تمھین ثواب کامل حاضر ہونے اس غزوے کا ملے گا لہذا حضرت عثمان بدریین مین محسوب ہوئے اور ایک حصہ پورا غنیمت بدر کا آپنے حضرت عثمان کو دیا جب آپ مدینے مین پونہچے اوس سے ایکدن پہلے بی بی رقیہ کا انتقال ہوا لوگ اونکی تجہیز و تکفین کر کے دفن مین مشغول تھے کہ زید بن حارثہ نے مدینے مین پہونچ کے بشارت فتح کی پونہچائی اور آپ نے بعد ازین ام کلثوم صاحبزادی کا نکاح حضرت عثمان سے کر دیا اسی سبب سے حضرت عثمان ذوالنورین کہلاتے ہین قسطلانی نے شرح صحیح بخاری مین لکھا ہی کہ یہ شرف کہ پیغمبر کی دو بیٹیان ایک امتی کے نکاح مین آئین ہون سوائے حضرت عثمان کے امم ماضیہ مین بھی کسیکو حاصل نہین ہوا اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عثمان سے اسقدر راضی تھے کہ آپ نے بعد وفات حضرت ام کلثوم کے فرمایا کہ اگر میری تیسری بیٹی ہوتی تو مین عثمان سے نکاح کر دیتا **حال** ستر آدمی جو اسیر ہو آئے تھے اون مین حضرت عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بھی تھے آپنے مسلمانون سے

کلام ... مقتولین

وفات بی بی رقیہ بنت رسول اللہ صلعم

نکاح ... بی بی ام کلثوم

بیان ذوالنورین [illegible]

فرمایا تھا کہ عباس بکراہت لشکر کفار کے ساتھ آئے ہین جو کوئی اونھین پاوے قتل نکرے سو فرشتے نے بھی اس حکم کو مانا کہ اونھین اسیر کروا دیا قتل نکیا جیسا کہ اوپر گذرا حضرت عباس اوس وقت تک اگرچہ مسلمان نہوئے تھے لیکن بسبب محبت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے مسلمانون کے خیرخواہ تھے سب اسیرون کے ہاتھ بندھے تھے حضرت عباس کے ہاتھ بہت سخت بندھے تھے رات کو وہ کراہتے تھے آپ اونکی آواز سنکے بیقرار ہوئے حتی کہ آپ کو نیند نہ آئی ایک صحابی نے یہ حال دریافت کرکے حضرت عباس کے ہاتھ کے بند کو ڈھیلا کر دیا کہ وہ خاموش ہوئے آپ نے یہ بات سنکے اور سب اسیرون کے ہاتھون کے بند کو ڈھیلا کرا دیا حال اسیران بدر کے معاملے مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اصحاب سے مشورہ کیا حضرت عمر نے کہا یہ لوگ ایمۃ الکفر ہین یعنی کافرون کے سردار ہین سب کو قتل کیجیے کہ ہیبت اسلام کی خوب ظاہر ہو اور جنکے اقارب اہل اسلام مین ہین اونکو اونھین کے اقارب کو واسطے قتل کے دیجیے عقیل کو اونکے بھائی علی کو دیجیے اور عباس کو اونکے بھائی حمزہ کو دیجیے اور میرے فلانے قریب کو مجھے دیجیے کہ ہم سب قتل کرین اور متحقق ہو جاوے کہ محبت خدا اور رسول کی ہم پر اقارب کی محبت سے غالب ہے اور حضرت ابوبکر نے کہا کہ یہ لوگ فدیہ لیکے چھوڑ دیے جاوین شاید کہ آیندہ یہ لوگ مسلمان ہو جاوین اور اب مسلمانون کی بسبب مال فدیے کے تقویت ہوگی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ دل آدمیون کے اللہ تعالی نے بعضے نرم بنائے ہین اور بعضے سخت اور مثال عمر کی انبیا مین سے نوح اور موسی ہین کہ نوح علیہ السلام نے دعا مانگی رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِيْنَ دَيَّارًا ○ ای پروردگار میرے مت چھوڑ زمین پر کافرون سے کوئی گھر بنانیوالا اور موسی علیہ السلام نے دعا مانگی رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰى اَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ

مشورت کرنا آنحضرت کا اصحاب سے بیچ معاملہ اسیران بدر کے مین اور رای ابوبکر کے بیچ فدیہ لیکر چھوڑ دینا اور نازل ہونا آیات قرآنی کا باستحسان رای حضرت عمر کی بیچ قتل اسیران کی

اے رب ہمارے مٹا دے اونکے مالون کو اور سخت کر اونکے دلون کو کہ وہ ایمان نلاوین جب تک نہ دیکھین عذاب دردناک کو اور مثال ابوبکر کی انبیا مین سے ابراہیم علیہ السلام اور عیسی علیہ السلام ہین حضرت ابراہیمؑ نے فرمایا مَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ج وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ جو میرا تابع ہو وہ میرا ہی اور جسنے میرا کہا نمانا پس بیشک تو بڑا گناہ بخشنے والا ہی بڑا مہربان اور حضرت عیسی کا مقولہ اپنی امت کے حق مین یہ ہی اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ج وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ یعنی تو اگر اونھین عذاب کرے تو وہ تیرے بندے ہین اور اگر بخش دے تو تو زبردست ہی حکمت والا چونکہ آپ کے مزاج مین بہت حلم تھا کہ آپ رحمۃ للعالمین تھے آپکو راے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کی پسند ہوئی اور آپ نے فدیہ لیکے اسیرونکو چھوڑ دیا اسپر عتاب الٰہی نازل ہوا اور یہ آیت آئی لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ یعنی اگر نہوتا ایک حکم لکھا ہوا خدایتعالی کی جانب سے کہ پہلے ہوچکا ہی بیشک پہونچتا تمھین اوس مین جو لیا تم نے عذاب بڑا یعنی خدایتعالی نے پہلے سے یہ حکم لکھ رکھا ہی کہ خطاے اجتہادی مین مواخذہ نہین ہوتا اور حکم فدیہ لینے کا تم نے باجتہاد دیا کہ اوس مین خطا ہوئی لہذا تم سے مواخذہ نہوا آپ بعد نزول اس آیت کے رونے لگے اور آپ نے فرمایا کہ اگر عذاب نازل ہوتا تو سواے عمر اور سعد بن معاذ کے کہ اونکی بھی راے مثل حضرت عمر کے تھی کوئی نہ بچتا **ف** اس مقام پر علما نے یہ مسئلہ نکالا ہی کہ انبیاے کرام حکم باجتہاد بھی دیتے ہین اور اوس مین خطا بھی ہوتی ہی لیکن خدایتعالی انبیا کو خطا پر قائم نہین رکھتا فورًا اوسپر مطلع کر دیتا ہی **ف** اگرچہ اوسوقت اوس حکم پر عتاب ہوا اسواسطے کہ اوس زمانے مین واسطے جمانے رعب اور ہیبت کے حکمِ قتل مناسب تھا لیکن بعد ازین اس شریعت مین حکم فدیہ لینے کا آگیا اور آیت مذکور الصدر سے پہلے خدایتعالی نے ارشاد بھی فرمایا ہی کہ جب تک نبی خوب خونریزی کفار کی نکر لے تب تک اسیر دن سے

فدیہ لینا بجا ہے اسیسے بھی معلوم ہوا کہ بعد خونریزی کفار اور راسخ ہو جانے ہیبت و رعب اسلام کے فدیہ لینا نامناسب نہین **حال** حضرت عباس نے فدیے مین اپنی بے مایگی کا عذر کیا اور کہا ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم شرم کی بات ہی کہ تمہارا چچا قریش مین مال فدیے کے لیے ہاتھ پھیلاوے آپ نے فرمایا کہ بوقت پیش آنے اس سفر کے تم جو سونا ام الفضل اپنی زوجہ کے پاس رکھ آئے ہو وہ کیا ہوا حضرت عباس نے کہا بیشک تم نبی برحق ہو اوس سونے کی کسیکو خبر نہین بیشک خدایتعالی نے تمھین اوسکی خبر دی اور اوسی وقت حضرت عباس ایمان لائے لیکن رہنا حضرت عباس کا مکے مین مصلحت تھا اسیلیے آپ نے وہین اونکو پھر جانے کی اجازت فرمائی **حال** منجملہ اسیران بدر حضرت ابو العاص داماد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے کہ بی بی زینب ایک دختر آپ کی اونکے نکاح مین تھین اونکے فدیے مین بی بی زینب نے کچھ زیور بھیجا اوس مین ایک حمائل تھی حضرت بی بی خدیجہ کی کہ اونھون نے اپنی بیٹی کے جہیز مین دی تھی آپ کو وہ حمائل دیکھ کے خدیجہ کو یاد کرکے رقت آئی اور اصحاب سے آپ نے کہا کہ اگر تمھاری مرضی ہو تو یہ زیور واپس کیا جاوے اصحاب نے یہ بات بدل وجان قبول کی آپ نے ابو العاص سے یہ وعدہ کیا کہ مکے پہونچتے ہی حضرت بی بی زینب کو مدینے مین پونہچا دین اور اونھین رخصت کیا **ف** جمیع حاضرین بدر کا بہت بڑا رتبہ ہے اور باقی صحابہ سے افضل ہین اور سب بہشتی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور خلفاے راشدین اہل بدر کی بہت توقیر کرتے تھے صحیح بخاری مین ہی کہ حضرت جبرئیل نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بیان کیا کہ جس طرح تمہارے اصحاب مین اہل بدر عالی رتبہ ہین بنسبت باقی اصحاب کے اسی طرح جو ملائکہ کہ جنگ بدر مین حاضر ہوے وہ اشرف اور اعلی ہین بنسبت اور ملائکہ کے نکتہ اہل بدر کی وجہ فضیلت یہی ہی کہ اونسے تائید دین متین کی ہوئی ایسے موقع پر کہ بیخ دین کی قائم ہو گئی ہمراہی جناب رسول اللہ

معجزہ ۲۸

فضیلت اصحاب بدر

صلی اللہ علیہ وسلم کے اور اوس سے معلوم ہوا کہ تایید دین متین افضل عبادات ہی

فصل چوتھی نکاح حضرت بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا کے بیان مین

منجملہ احوال سنین ہجرت کے نکاح حضرت فاطمۂ زہرا رضی اللہ عنہا کا ہی ساتھ حضرت علی رضی اللہ عنہ کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیٹیون مین حضرت فاطمہؓ کو بہت چاہتے تھے اور خدا یتعالی کے نزدیک بھی وہ زیادہ مقبول تھین آپنے ارشاد کیا کہ فاطمہ بہشت کی سب عورتون کی سردار ہین جب وہ جوان ہوئین حضرت ابوبکرؓ اور بھی حضرت عمرؓ نے اونکے نکاح کی درخواست کی آپنے فرمایا وہ چھوٹی ہی اور حضرت عثمانؓ بسبب ہونے ایک بہن حضرت فاطمہؓ کے اون کے نکاح کی درخواست نہین کر سکتے تھے اور حضرت علیؓ کو بسبب بے مقدوری کے جرأت اوس درخواست کی نتھی حضرت ابوبکر صدیقؓ نے حضرت علیؓ سے واسطے درخواست کے کہا اونھون نے اپنی بےمقدوری کا عذر کیا اور یہ بھی کہا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میری درخواست قبول فرماوین یا نفرماوین حضرت ابوبکر صدیقؓ نے فرمایا کہ تمھاری درخواست منظور ہوگی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قرائن مزاج سے یہ بات اونھون نے پائی ہوگی حضرت علیؓ واسطے درخواست نکاح بی بی فاطمہؓ کے حضور اقدس مین گئے اور حضرت فاطمہؓ کی خواستگاری کی آپنے مرحبا کہا اور خوش ہوئے بعد ازین حکم خدا یتعالی کا پونہچا کہ نکاح فاطمہؓ کا علیؓ سے کردو آپنے حضرت علیؓ کی درخواست پذیرا فرمائی اور حضرت علیؓ نے کہا کہ مہر کے قابل میرے پاس کچھ نہین ہی آپنے پوچھا کہ تمھارے پاس کیا کیا اسباب ہی اونھون نے بیان کیا کہ ایک زرہ اور ایک گھوڑا ہی آپنے زرہ کے بیچنے کا حکم دیا اور گھوڑے کے لیے ارشاد کیا کہ تمھین جہاد کی ضرورت ہی اوسے مت جدا کرو زرہ حضرت عثمانؓ نے چارسو اسی درم کو خرید لی اور زر قیمت ادا کرکے وہ زرہ بھی حضرت علیؓ کو پھیر دی

کر اسے بھی آپ رکھیے حضرت علیؓ نے سب دراہم زرہ کی قیمت حضور مین لائے آپ نے ایک مٹھی حضرت بلال کو دی کہ ان درمون کی خوشبو فاطمہ کے لیے لے آؤ اور باقی آپنے حضرت ام سلمہؓ کو دیکر فرمایا کہ اس سے جہیز یعنی خانہ داری کا سامان بی بی فاطمہ کا کردو ایک پلنگ دو نہالی کتان کی دو چادر یزدی اور ایک تکیہ اور دو بازوبند چاندی کے اور ایک مشک پانی بھرنے کی اور دو گھڑے مٹی کے اور چند چیزین اسی قسم کی طیار ہوئین پھر آپ نے شرفا و اعیان مہاجرین و انصار کو ایک دن جمع کرکے خطبہ پڑھکر نکاح حضرت فاطمہؓ کا ساتھ حضرت علیؓ کے کردیا اور مہر چار سو دینار چاندی کے باندھے جو حساب سے ڈیڑھ سو تولہ ہوتے ہین اور نکاح سے پہلے خود حضور نے حضرت بی بی فاطمہ سے استیذان کیا تھا یعنی پوچھا تھا کہ تمھارا نکاح علی سے کردین وہ خاموش رہی تھین اور خاموشی اونکی اذن قرار پائی جیسا کہ حکم ہی کہ سکوت بکر کا بوقت استیذان ولیِ اقرب کے اذن ہی حصن حصین مین ہی کہ بعد ازان کہ بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا کو آپ نے رخصت کردیا آپ اونکے گھر تشریف لیگئے اور پہلے حضرت فاطمہؓ سے پانی منگوایا وہ ایک قعب مین پانی بھر لائین آپ نے اوس پانی مین کُلّی ڈالی پھر حضرت فاطمہؓ سے کہا کہ آگے آؤ وہ آگے آئین آپنے پانی اونکے سر و سینے پر چھڑکا اور پھر حضرت فاطمہؓ سے کہا پیٹھ پھیرو اونھون نے پیٹھ پھیری آپنے پانی اونکی پیٹھ پر چھڑکا اور دعا کی اَللّٰھُمَّ اِنِّیْۤ اُعِیْذُھَا بِکَ وَذُرِّیَّتَھَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ الٰہی تیری پناہ مین کرتا ہون فاطمہ کو اور اوسکی اولاد کو شیطان مردود سے پھر آپنے فرمایا پانی لاؤ حضرت علیؓ کہتے ہین مین سمجھا مجھے حکم ہی مین قعب مین پانی لایا آپ نے پانی مین کُلّی ڈال کے حضرت علی کے اول سر و سینے پر پھر درمیان دونون شانون کے چھڑکا اور مثل حضرت فاطمہؓ کے اونکے لیے بھی دعا کی اور بوقت نکاح آپنے دونون صاحبون کے لیے خیر و برکت کی دعا کی اور پیدا ہونے

بکثرت طیبین اور طاہرین کے اونکی اولاد مین سے دعا فرمائی آپ نے فرمایا جمع اللّٰہ شملکما واسعد جدکما وبارک علیکما واخرج منکما کثیرًا طیبًا یعنی خدا تعالی تم دونون کو بخوبی اکٹھا رکھے اور تمھارا بخت بڑا کرے اور تم پر برکت کرے اور تم مین سے بہت طیب پاکیزہ پیدا کرے اور بعد نکاح کے ایک طبق چھوہارون کا منگواکے حکم دیا کہ لوٹ لو ف دعا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خدا تعالی نے قبول فرمائی اور بنی فاطمہ مین ایسے طیبین طاہرین پیدا ہوئے کہ اور کسی کی اولاد مین نہین ہوئے ایمہ اطہار و کبار اولیاء اللہ مثل حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز کے کہ قدم اونکا سب اولیا کی گردن پر ہے اور یہ بات کہ میرا قدم سب اولیا کی گردن پر ہے حضرت ممدوح نے بحکم الٰہی کہی تھی اور سب اولیاء اللہ اونکے علوشان کے معترف تھے شیخ محی الدین العربی نے فتوحات مکیہ مین بیان مقامات و مراتب تصرفات اولیا مین حضرت کو بہت بلند رتبہ اور قوی التصرف لکھا ہے امام مہدی خاتم الخلفاء الراشدین والایمۃ المجتہدین بھی بنی فاطمہ سے ہونگے امام حسن رضی اللہ عنہ کی اولاد مین ف ہونا امام مہدی کا امام حسنؓ کی اولاد مین اس مین دو نکتے ہین ایک یہ کہ حضرت ابراہیمؑ کے بڑے بیٹے اسمعیلؑ تھے اور اونسے چھوٹے اسحقؑ سو جس طرح حضرت اسحقؑ کی اولاد مین سب انبیا ہوئے اور اشرف الانبیا خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم حضرت اسمعیلؑ خلف اکبر کی اولاد مین ہوئے اسی طرح سبط اصغر حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ کی اولاد مین اور ایمہ اطہار ہوئے خاتم الایمہ والخلفاء الراشدین امام مہدی سبط اکبر حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ کی اولاد مین ہوئے دوسرا یہ کہ امام حسن رضی اللہ عنہ نے حسبۃً للہ واسطے محفوظی امت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے مقتولی اور خونریزی سے خلافت کو چھوڑ دیا تھا اوسکے صلے مین اللہ تعالی نے اونکی اولاد مین خاتم الخلفا کو پیدا کیا جو ساری زمین کے بادشاہ

طبق خرما

ذکر ہونے
امام حسن کی
مین اور یہ
کا اسی

ہوے گے اور امور دینیہ اور رفاہ امت محمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ و السلام اون سب کے عہد مین علی وجہ الکمال ظہور مین آوینگی جس طرح حضرت اسمعیل علیہ السلام اپنی جان و حیات سے خدا کے لیے در گذرے تھے اور ذبح ہونے کے لیے اپنے آپ کو دیدیا تھا اللہ جل جلالہ نے اونکی اولاد مین خاتم النبیین ایسے پیدا کیے کہ جان جہان ہوئے اور سبب اونکے حیات طیبہ اور حیات ابدی کروڑون اشخاص نے حاصل کی اور تا بقاے عالم فیض اونکا رہیگا

فصل پانچوین غزوہ اُحُد کے بیان مین

سنہ ۳

منجملہ غزوات مشہورہ غزوۂ اُحد ہی شرح اوسکی یہ ہی کہ کفار قریش نے کہ بڑا رنج بسبب شکست کھانے اپنے بدر مین اور قتل مقتولین کے رکھتے تھے ایک لشکر بھاری مرتب کر کے بقصد انتقام مدینے پر فوج کشی کی مرضی مبارک مدینے سے باہر جانے کی نتھی قصد یہ تھا کہ شہر مین قائم رہکے فوج اعدا کو بوقت آنے اونکے دفع کرین اکثر صحابہ مثل حضرت حمزہ و سعد بن عبادہ و دیگر مردم اَوس و خزرج کا یہ مشورہ ہوا کہ باہر نکل کے لڑین ہرچند کہ بعض اصحاب انصار نے یہ بات بھی کہی کہ ہم نے پہلے سے یہ بات تجربہ کی ہی کہ جب کوئی لشکر مدینے پر چڑھ آیا ہی اور مدینے مین ہی قائم رہکے مدافعت کی ہی تو خواہی نخواہی فتح اہل مدینہ کی ہوئی ہی اور باہر نکل کے لڑائی مین اہل مدینہ کی فتح نہین ہوئی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مرضی ہرگز باہر تشریف لیجانیکی نتھی لیکن اصحاب موصوفین نے کمال مبالغہ اسی بات مین کیا کہ باہر نکل کے ہی لڑنا چاہیے حتی کہ آپ برخلاف مرضی دولتخانے مین جا کے سلاح جنگ پہن کے باہر تشریف لائے اوسوقت اصحاب یہ سوچے کہ برخلاف مرضی مبارک اصرار مناسب نہین لہذا حضور مین عرض کیا کہ اگر آپ کا دل باہر جانے کو نہین چاہتا تو بہتر ہی کہ مدینے مین ہی ٹھہر کے لڑائی کیجاوے آپنے فرمایا کہ جب پیغمبر سلاح جنگ بدن پر لگا لے تب روا نہین کہ قبل جنگ بے حکم الٰہی سلاح کھولے اب مین ہتیار نہین اوتارونگا

اور آپ باہر کو روانہ ہوئے اور فرمایا کہ تم اگر ثابت قدم رہو گے خدا تعالی تمھین فتح دیگا اور متصل جبل اُحد کے دونون لشکرون کا مقابلہ ہوا لشکر اسلام کی پشت پر ایک شگاف دو پہاڑون مین تھا اودھر سے اندیشہ اس بات کا تھا کہ دشمن پشت پر سے آکے حملہ کرین لہذا آپ نے عبد اللہ بن جبیر رضی اللہ عنہ کو ساتھ پچاس تیراندازون کے وہان متعین کیا اور کہا کہ اوس درے کی تم خبر رکھو اگر کفار اودھر سے قصد کرین تم تیرباران کر کے دفع کیجیو اور کسی حال مین خواہ ہماری فتح ہو خواہ شکست تم اوس جگہ سے مت ہٹیو اور لڑائی شروع ہوئی شجاعانِ لشکر اسلام نے داد مردانگی کی دی اور خون کفار سے اوس میدان کو لالہ زار کر دیا اور کئی مرتبہ جانب درے سے کفار نے حملہ کرنا چاہا مگر بسبب تیراندازی ہمراہیان عبد اللہ بن جبیر رضی اللہ عنہ کے قابو نہ پایا بالآخر کفار کو ہزیمت ہوئی یہان تک کہ ہندہ وغیرہ عورتین جو جانب کفار تھین ایسی پریشان ہو کے بھاگین کہ اونکی پنڈلیان کھل گئین خلخال نظر پڑے لشکر اسلام سے آگے بڑھا اور لوگ غنیمت مین مشغول ہوئے تب ہمراہیان عبد اللہ بن جبیر بھی آگے بڑھے بہتیرا عبد اللہ بن جبیر رضی اللہ عنہ نے منع کیا نہ مانا کل دس آدمی اونکے ساتھ رہ گئے تب خالد بن الولید نے کہ اوس زمانے مین کافر تھے درے کی جانب سے مع انبوہ کفار فراریون کے حملہ کیا سعید بن جبیر رضی اللہ عنہ مع اپنے ہمراہیون کے شہید ہوئے اور پشت لشکر اسلام سے یکبارگی فوج کفار نے ایسا غلبہ کیا کہ اہل اسلام حیران ہو گئے اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو بھی صدمہ زخمون کا پہونچا چہرۂ مبارک خون آلودہ ہوا دندانِ مبارک سامنے کا پتھر لگنے سے شہید ہوا اور ابن قمیہ ایک کافر آپ تک پہونچ گیا اور اوسنے آپکے تلوار ماری آپ بسبب صدمۂ زخم کے اور بھی اس سبب سے کہ آپ دو زرہین پہنے تھے بہت بوجھ آپ پر تھا ایک غار مین گر پڑے اور ابن قمیہ نے پکار کے کہا کہ مین نے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو قتل کیا اور شیطان نے بھی

جعال بن سراقہ کی صورت بنکر سارے لشکر مین اس خبر کو مشہور کیا کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم مقتول ہوئے تب اکثر مسلمانون کے پانؤن اوٹھہ گئے اور صورت ہزیمت کی واقع ہوئی چند اصحاب مہاجرین وانصار مثل حضرت ابوبکر وعمر وعلی وطلحہ واسید بن حضیر وغیرہ رضی اللہ عنہم قائم رہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اوس دن دو زرہین پہنے تھے نیچے جگہہ سے اوپر آپ نے چڑھنا چاہا وہان ایک پتھر تھا بسبب ضعف کے کہ زخمون سے آپ کو ہوگیا تھا اور بسبب بوجھہ زرہون کے آپ اوس پتھر پر نہ چڑھ سکے حضرت طلحہ تلے بیٹھ گئے اور کہا کہ آپ میرے کندھون پر پانؤن رکھکر چڑھ جاوین آپ نے ایسا ہی کیا اور آپ حضرت طلحہ سے بہت راضی ہوئے اور فرمایا اَوْجَبَ طَلْحَةُ یعنی طلحہ نے اپنے لیے جنت واجب کرلی حضرت بی بی فاطمہؓ بھی وہان جاپہنچین اونھون نے بوریے کا ٹکڑا جلاکے زخم مین بھرا تب خون بند ہوا حلقے خود کے رخسار مبارک مین گھس گئے تھے حضرت ابوعبیدہ بن جراح نے اپنے دانتون سے زور کرکے اون حلقون کو نکالا پہلے ایک حلقے پر دانتون کو جماکے نکالا بسبب شدت زور کے ایک دانت اونکا ٹوٹ گیا پھر دوسرے حلقے پر دانتون کا زور کرکے نکالا دوسرا دانت بھی ٹوٹ گیا اون سے بھی حضرت بہت راضی ہوئے

ذکر بشارت جنت حضرت طلحہ کا

حال اوس ہنگامے مین ستر آدمی اصحاب مین سے شہید ہوئے سید الشہداء حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ عم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بھی شہید ہوئے شرح اونکے قصۂ شہادت کی یہ ہے کہ جنگ بدر مین حضرت حمزہ کے ہاتھہ سے کہ شجاع صفدر تھے خوب شجاعت وکافرکشی ظہور مین آئی تھی طعیمہ بن عدی اور عتبہ باپ ہند زوجۂ ابوسفیان کا انھین کے ہاتھہ سے مارا گیا تھا اسی سبب سے جبیر بن مطعم نے کہ بھتیجا طعیمہ کا اور مالک وحشی کا تھا وعدہ آزادی کا درصورت قتل کرنے حضرت حمزہ کے اور ہند نے وعدہ انعام کا وحشی حبشی سے کیا تھا اور وہ وحشی بھی حربہ لگانے مین

شہادت حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ

خوب مشاق تھا سو وحشی سے صحیح بخاری مین روایت ہی کہ بروز اُحد معرکے مین مینے دیکھا حضرت حمزہؓ کو کہ مانند شیر کے حملہ آور ہین اور میری طرف کو آتے ہین مین بھاگا اور کترا کے ایک پتھر کی آڑ مین چھپ رہا اونھون نے مجھے نہین دیکھا جب میرے برابر پہونچے مین نے اوسی کمین سے حربہ اپنا پھینک کر مارا اونکے زیر ناف لگا وہ میری طرف جھپٹے دو چار قدم چلکے گر پڑے مین سمجھا کہ زخم کام کر گیا پھر مینے پاس جاکے حربہ اپنا نکال لیا ہند خبر قتل حمزہ کی پاکے بہت خوش ہوئی اور نعش کے پاس پہونچ کے مُثلہ کیا یعنی ناک و کان کاٹے اور اعضاے تناسل بھی کاٹ ڈالے اور پیٹ چیر کے جگر حضرت حمزہ کا نکال کے دانتون سے چبایا **حال** حضرت یمان والد حُذیفہ رضی اللہ عنہما کے بھی جنگ اُحد مین شہید ہوئے گھبراہٹ مین مسلمانون کی تلوارین اونپر پڑین حذیفہ رضی اللہ عنہ بہتیرا کہتے رہے میرا باپ ہی میرا باپ ہی کسی کے دھیان مین نہ آیا **حال** اُبی بن خلف کہ کفار قریش مین ایک سردار تھا اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے بہت عناد رکھتا تھا ایک گھوڑا اوسنے پالا تھا اور کہتا تھا آپ سے جب کہ آپ مکے مین تھے کہ مینے یہ گھوڑا تمھارے قتل کے لیے پالا ہی مین اسپر سوار ہو کر تمھین قتل کرون گا آپ نے اوس سے فرمایا تھا کہ مین ہی تجھے انشاء اللہ تعالی قتل کرون گا بروز اُحد وہ گھوڑا کوداتا ہوا آپ کے قصد پر آیا صحابہ نے چاہا کہ آپ تک پہونچنے سے پہلے اوسے دفع کرین آپ نے فرمایا کہ آنے دو جب وہ متصل آیا آپ نے ایک صحابی سے نیزہ لیکے اوسکے گلے مین آہستہ سے مار دیا ایک زخم خفیف پوست خراش لگا وہ چلاتا بھاگا جب لشکر مین پہونچا لوگون نے کہا کہ تیرے کچھ زخم ایسا نہین لگا ہی کیون ایسا چلّاتا ہی اوس نے کہا تم نہین جانتے کسکے ہاتھ کا زخم ہی محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے ہاتھ کا زخم ہی اگر وہ مجھ پر تھوک بھی مارتے بیشک مرجاتا بعد ازین وہ راہ مین موضع سرف مین واصل جہنم ہوا بیہقی نے

مقتول ہونا ابی کا حضور انور سے

معجزہ ۲۹

روایت کی ہی حضرت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ سے کہ ایکبار مین رات کو بطن[سلہ] رابغ مین جہان ابی بن خلف مرا تھا چلا جاتا تھا دیکھا کہ ایک شخص آگ کی زنجیرون مین بندھا ہوا چلاتا ہی کہ مجھے پانی دو اور ایک نگہبان اوسکے ساتھ ہی وہ کہتا ہی خبردار اسے پانی نہ دینا یہ قتل کیا ہوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ہاتھ کا ابی بن خلف کافر ہی **حال** حضرت علی رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ معرکۂ جنگ مین جب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو نہ دیکھا تب مجھے گمان ہوا کہ اللہ جل جلالہ نے بسبب ناخوشی کے ہم سے اپنے پیغمبر کو آسمان پر اوٹھا لیا اور مینے کہا کہ اب زندگی مین کیا لطف ہی اور تلوار لیکے کفار کے غول مین بہ نیت حصول شہادت گھس گیا اور تلوار مارتے مارتے غول کو پریشان کر دیا اور یکبارگی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نظر پڑے حضور مین پہونچکر حیات تازہ حاصل کی **حال** جو صحابہ کہ غزوۂ احد مین بھاگے اونکا قصور اللہ جل جلالہ نے معاف فرمایا اسلیے کہ وہ لوگ مخلص جان نثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے یہ قصور اون سے بمقتضاے بشریت ہو گیا تھا قرآن مجید مین آیت عفو کی موجود ہی **حال** آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور جو اصحاب وہان موجود تھے پہاڑ پر چڑھ گئے کافرون نے بھی چڑھنا چاہا آپ نے دعا مانگی کہ الہی یہ چڑھ نہ سکین خدا تعالی نے اونھین روک دیا کہ وہ چڑھ نہ سکے

معجزہ ۳۰

بعد ازین ابو سفیان نے کہ افسر لشکر کفار وہی تھا پکار کے پوچھا کہ محمد ہین آپنے صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا کہ جواب نہ دو پھر اوسنے پوچھا کہ تم مین ابو بکر ہین آپنے فرمایا کہ جواب نہ دو پھر اوسنے حضرت عمر کو پوچھا آپ نے تب بھی جواب دینے سے منع کیا تب ابو سفیان نے چلا کے کہا کہ معلوم ہوتا ہی یہ تینون شخص مارے گئے حضرت عمر کو تاب نہ رہی اور اونھون نے چلا کے کہا کہ بفضلہ تعالی یہ تینون شخص زندہ ہین تیرے ادبر رنج اور بلا ڈالنے کو پھر کہا کہ سال آیندہ بمقام بدر ہمارے تمھارے لڑائی ہوگی آپنے

[سلہ] نام ابطن رابغ موضع [illegible] مین کوئی [illegible] ہی نام ہی ای وادی کا [illegible] ابی کا [illegible] مین ہی [illegible] بیہقی [illegible] ہی ۱۲ منہ

فرمایا کہ کہدو بہت اچھا پھر ابوسفیان نے کہا اُعلُ ہُبَلُ بلند ہو تو اے ہُبل آپنے اصحاب سے کہا جواب دو عرض کیا کہ کیا جواب دین فرمایا کہو اَللّٰہُ اَعلیٰ وَاَجَلّ صحابہ نے یہی کہا پھر ابوسفیان نے کہا عُزّٰی لَنَا وَلَا عُزّٰی لَکُم عزی ہماری ہی اور تمھاری عزی نہین آپ نے فرمایا جواب دو صحابہ نے پوچھا کہ کیا جواب دین آپ نے فرمایا کہو اَللّٰہُ مَولٰنَا وَلَا مَولٰی لَکُم اللہ ہمارا مولیٰ ہی اور تمھارا کوئی مولیٰ نہین پھر ابوسفیان نے کہا کہ مقتولین مین تم مُثلہ پاؤگے یعنی ناک اور کان اور اعضا کٹے ہوئے سو مینے یہ حکم نہین دیا تھا اور مین اس بات سے ناخوش بھی نہین ہوا پھر ابوسفیان مع اپنے لشکر کے مکے کو پھر گیا **حال** بعد مراجعت کفار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اوپر سے اوترے اور مقتولین مین حضرت حمزہ کو اوس حالت سے دیکھ کے بہت ملول ہوئے اور مقتولین کو بے غسل وکفن اونھین خون آلودہ کپڑون سے دفن کر دیا اور ایک ایک قبر مین دو دو شہیدون کو دفن کیا اور جسکو قرآن شریف زیادہ یاد تھا اوسے آگے کیا بعد ازین مدینے کو معاودت فرمائی مدینے مین احوال جنگ سن کے بہت غم ہو رہا تھا اور نسبت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے جو خبر مشہور ہوئی اوسکا صدمہ جان اہل مدینہ پر کہ عاشق زار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے زیادہ از حد تھا اور سب کو تفتیش آپکی ہی صحت وسلامتی کی تھی اپنے عزیز وقریب کا کسی کو ایسا خیال نہ تھا حتی کہ ایک بی بی انصاری کہ نام اونکا کبشہ بنت رافع تھا سعد معاذ کی مان اور اون کا بیٹا عمرو بن معاذ اوس لڑائی مین شہید ہوا تھا وہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہی دریافت حال کے لیے بیتاب تھین جب خبر آپکے عود فرمانیکی سنی کہا مجھے قرار نہو گا جب تک مین جمال مبارک اپنی آنکھ سے نہ دیکھ لون اور جھپٹ کے راہ مین پونہچین اور جمال مبارک دیکھ کے کہا کُلُّ مُصِیبَةٍ بَعدَكَ یَا رَسُولَ اللّٰہِ جَلَلٌ ہر مصیبت بعد آپ کی سلامتی کے اے پیغمبر خدا بے حقیقت تھی آپ نے اون سے تعزیت اونکے بیٹے عمرو بن معاذ

ع نمبر [illegible]

کی کری اور فرمایا کہ تجھے بشارت ہو کہ تیرا بیٹا بہشت مین ہی اور سب شہیدون کے اقارب کو یہ خوشخبری سنا دو کہ اونکے اقارب جو شہید ہوئے بہشت مین ہین کبشہ نے کہا کہ جب یہ حال ہی تو جاے خوشی ہو آپ پس ماندون کے لیے دعا فرمائیے آپنے فرمایا اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ حُزْنَ قُلُوْبِهِمْ وَاَجُرْ مُصِيْبَتَهُمْ **حال** اللہ جل جلالہ نے شہداے احد کے لیے آیتین بھیجین اس مضمون کی کہ وہ زندہ ہین خدا کے نزدیک اونھین مردہ مت سمجھو خدا تعالی کے پاس سے وہ رزق پاتے ہین اور سبب اون نعمتون کے جو اللہ تعالی نے اونھین دی ہین خوش ہین اور حدیث صحیح مین آیا ہی کہ اللہ تعالی نے شہدا کی ارواح کو سبز طائر کے قالب مین رکھکر اجازت دی ہی کہ بہشت مین جہان چاہین سیر کرین جو چاہین کھاوین اور رات کو سونے کی قندیلون مین کہ سایۂ عرش مین ہین جاتی مین اور بھی حدیث صحیح مین وارد ہی کہ اللہ جل جلالہ نے شہدا کو حضور مین بلاکے اون سے کلام کیا عبد اللہ والد جابر رضی اللہ عنہ سے بالمشافہہ کلام کیا اور پوچھا کہ اگر تمھین کسی چیز کی خواہش ہو تو بیان کرو تمھین دیجاوے اونھون نے عرض کیا کہ ہمین سب عمدہ نعمتین بہشت کی ملتی ہین ہمین اب کس چیز کی خواہش ہو ایکبات کی البتہ خواہش ہی کہ ہم پھر دنیا مین بھیجے جاوین اور تیرے لیے پھر شہید ہون اللہ تعالی نے فرمایا کہ دنیا مین دوسری بار جانا نہین ہو سکتا لہذا یہ آرزو تمھاری حاصل نہوگی تب اونھون نے کہا ہمارا حال ہمارے بھائیون کو پہونچا دیا جاوے تب اللہ تعالی نے یہ آیتین نازل کین وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا آخر تک **حال** اور حضرت جابر سے روایت ہی کہ اونھون نے کہا کہ والد میرے بہت مقروض تھے اور چھوہارے باغ مین جو پیدا ہوئے اون سے مین نے چاہا کہ قرض ادا ہو جاوے لیکن میری دانست مین وہ واسطے اداے قرض کے کافی نتھے لہذا مین نے حضور مین عرض کیا کہ اگر آپ تشریف لے چلین تو غالبًا بلحاظ آپ کے

ف ترجمہ یا اللہ دور کر
رنج اون کے دلون کا اور
بدلا دے اون کی مصیبت کا ۱۲
منہ رحمۃ اللہ علیہ

بیان فضیلت
شہداے احد

قرض والے کچھ رعایت کرین آپ تشریف لائے قرض والے آپکو دیکھ کے اور بھی تقاضے مین گرم ہوئے آپ نے یہ حال ملاحظہ فرمایا اور گرد بڑے خرمن کے تین بار پھرے پھر اوس خرمن کے پاس بیٹھ گئے اور قرض والون کو پیمانے سے ناپ ناپ کے دینا شروع کیا ایک ہی خرمن سے سب قرض ادا ہو گیا ایک حبہ باقی نرہا اور وہ خرمن بھی ویسا ہی تھا جیسا پہلے سے تھا سبحان اللہ کیا عظمت اور برکت تھی جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم کی کہ جابر رضی اللہ عنہ سب خرمنون سے ادا ہو جانا قرض کا دشوار سمجھتے تھے بسبب برکت آپ کے ایک ہی خرمن سے سب قرض ادا ہو گیا اور اوس خرمن سے بھی کچھ کم نہوا **ف** یہ جو عوام مین مشہور ہی کہ چہاردہم شعبان کو جسکی شام کو شب برات ہوتی ہی غزوۂ اُحد واقع ہوا اور آپ نے بسبب ٹوٹنے دانت کے اوس دن حلوا کھایا تھا محض غلط ہی کسی مورخ نے یہ بات نہین لکھی ہی بلکہ وقوع اس غزوے کا ساتوین یا گیارہوین شوال مین ہی البتہ شب برات مین آپنے واسطے شہداے اُحد کے استغفار کیا ہی جیسا کہ اہل بقیع کے لیے بھی استغفار کیا ہی پس شب برات مین شہداے اُحد اور اور اموات کے لیے استغفار کرنا اور اونکو ثواب پہنچانا مطابق سنت کے ہی

حال بعد رونق افروزی آپکے مدینہ طیبہ مین خبر پہنچی کہ ابوسفیان بعد پھرنے کے پشیمان ہوا اور کہنے لگا کہ غلبہ ہم نے پایا تھا محمد کا کام کیون تمام نہین کیا اب وہ مع لشکر پھر آتا ہی آپ نے یہ خبر سنتے ہی حکم دیا کہ لشکر بتعاقب ابوسفیان روانہ ہو اور خود بنفس نفیس مع لشکر روانہ ہوئے اور اونہین لوگون کو ہمراہ لیا جو شریک غزوۂ احد تھے باآنکہ وہ لوگ خستہ اور زخمی تھے حسب الحکم بمردانگی روانہ ہوئے آیۂ اَلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا لِلّٰہِ وَالرَّسُوْلِ مِنْۢ بَعْدِ مَآ اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ عَظِیْمٌ ۝ اونکی شان مین ہی ابوسفیان نے جب یہ حال سنا ڈر گیا اور ہمراہیون نے اوسکے کہا کہ نام فتح کا ہوگیا ہی

معجزہ ۲۱

ذکر اسکا [illegible] سے دن حلوا خوانی [illegible] جو مشہور ہی [illegible]

ذکر غزوۂ [illegible] یعنی [illegible] تعاقب ابوسفیان [illegible] ۵ [illegible]

پھرتے مین کہین ایسا نہو کہ بات اولٹ جاوے ابوسفیان نے مدینے کی طرف رخ نکیا اور بعجلت مکے کو روانہ ہوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چند منزل تعاقب کرکے باشوکت و عظمت مدینۂ طیبہ کو واپس تشریف لائے منزل حمراء الاسد تک آپ تشریف لیگئے تھے لہذا یہ سفر غزوہ حمراء الاسد کہلاتا ہے

فصل چھٹی غزوہ بدر ثانی کے بیان مین

ابوسفیان اُحد سے پھرتے وقت کہگیا تھا کہ سال آیندہ مین بدر پر پھر لڑائی ہوگی جب وہ زمانہ قریب ہوا اور ابوسفیان لڑائی کے لیے بدر تک نہ آسکا اوسنے چاہا کہ ایسی صورت ہو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بھی بدر پر نجاوین تاکہ اون سے خجالت نہو اوس نے ایک شخص کو کہ نعیم بن مسعود نام تھا مدینے کی طرف بھیجا کہ اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر پونہچاوے کہ ابوسفیان نے بہت لشکر جمع کیا ہی اور بدر پر آیا چاہتا ہی اوس شخص نے مدینے مین آکے اہل اسلام سے وہ بات کہی اونھون نے سنکے کہا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ہمین اللہ کافی ہی اور وہ اچھا کام بنانے والا ہی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مع لشکر کہ ڈیڑھ ہزار آدمی تھے بدر کو تشریف لیگئے ابوسفیان مارے ڈر کے نآیا اور آپ نے مع لشکر چند روز وہان مقام کیا اور وہان اصحاب نے تجارت اموال بہت نفع حاصل کیا چنانچہ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سے منقول ہی کہ ہر دینار پر مجھے ایک دینار نفع ہوا پر وہان سے خوش وخرم بے جنگ مع نفع پھر آئے یہ آیتین اَلَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَّقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ○ فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ ○ اسی حال کے بیان مین ہین

فصل ساتوین سریۂ رجیع کے بیان مین

جب مشرکین غزوہ اُحد سے پھر کے مکے مین پونہچے سفیان بن خالد ہذلی لحیانی کچھ لوگ

سنہ ۴

ترجمہ وہ لوگ کہ جنھین کہا لوگون نے کہ آدمیون یعنی ابی سفیان وغیرہ نے لشکر جمع کیا ہی تمھارے لیے سو تم اون سے ڈرو سو اون کا ایمان زیادہ ہوا اور اونھون نے کہا کہ اللہ ہمین بس ہی اور وہ اچھا کارساز ہی پھر وہ لوٹ آئے ساتھ نعمت اور فضل اللہ کی نہین پہنچی اونھین کچھ برائی اور پیروی کی رضا مندی اللہ کی اور اللہ صاحب فضل بڑے کا ہی ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

سنہ

قبیلۂ عضل اور قارہ کے ساتھ لیکے واسطے تہنیت فتح کے پاس قریش کے مکے مین آیا
دہان اوسنے سُنا کہ سلافہ بنت سعد طلحہ بن ابی طلحہ کی زوجہ نے کہ اوسکے چار بیٹے
اور شوہر اُحد مین مارے گئے تھے یہ شہرت دی ہی کہ جو کوئی عاصم بن ثابت کا سر لا دے
مین اوسے سو اونٹ بہت اچھے دون عاصم کے ہاتھ سے اوسکے دو بیٹے مارے گئے
تھے اس لیے سلافہ نے نذر کی تھی کہ مین عاصم کے کاسۂ سر مین شراب پیونگی سفیان
بن خالد کو سو اونٹون کی طمع ہوئی اوسنے اپنے گھر پھر کے سات آدمی عضل اور قارہ کے
مدینے مین بھیجے اونھون نے بموجب کہنے سفیان کے یہ فریب کیا کہ ظاہر مین مسلمان
ہوگئے اور حضور اقدس مین عرض کیا کہ ہمارے ساتھ اپنے اصحاب مین سے چند
آدمی ساتھ کر دیجیے کہ ہماری قوم کو قرآن مجید سکھا دین اور کوشش اس بات مین کی کہ
عاصم کو آپ ساتھ کر دین اور ثابت بن ابی الافلح عاصم کے باپ کے گھر جاکر ٹھہرے اور
عاصم سے بہت محبت کا اظہار کیا اون سے کہتے کہ اگر جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تمھین ہمارے ساتھ کر دین تو بہت خوب ہی آخر کار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نے دس آدمی اونکے ساتھ کر دیے اور عاصم کو اونکا سردار کر دیا وہ دسون
آدمی ساتھ اون ساتون کے روانہ ہوئے جب درمیان عسفان اور مکے
کے آئے ایک نے اون ساتون مین سے جاکے سفیان بن خالد کو خبر دی
وہ دو سو آدمی لیکر چڑھ آیا عاصم مع اپنے ساتھیون کے فدفد پر کہ ایک اونچا
ٹیلا تھا چڑھ گئے جب دشمن اونکے قریب پونہچے عاصم نے اپنے ساتھیون سے
کہا کہ حصول شہادت کو غنیمت سمجھو اور سب لڑائی کے لیے مستعد ہوئے کافرون
نے کہا کہ ہم سے لڑنے کا قصد نکرو تم ہم سے مقابلہ نہین کر سکتے عاصم نے
کہا کہ ہمین مارے جانے کا ڈر نہین دین کے لیے سر دینا ہمارا کام ہی کفار نے
عاصم سے کہا کہ جلدی نکرو اور اپنی جان کو ہلاک نکرو ہم تمھین امان دینگے

[illegible]

عاصم نے کہا کہ مین مشرک کی امان لینا نہین چاہتا اور مین نے سنا ہی کہ سلافہ نے
قسم کھائی ہی کہ میرے کاسہ سر مین شراب پیے یا اللہ تو ہمارے حال کی اپنے پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر دے سو اللہ جل جلالہ نے یہ دعا اونکی قبول کی اور
اون کے حال کی آپ کو خبر دی اور عاصم نے پہلے تیر کفار کے مارے جب تیر
ختم ہو گئے نیزے سے لڑے جب نیزہ ٹوٹ گیا تب تلوار لی اور یہان تک لڑے
کہ شہید ہوئے اور دعا کی کہ الٰہی مینے تیرے دین کی حمایت کے لیے جان دی تو میرے
بدن کو بچا کہ کفار کے ہاتھ نہ لگے بعد ازین کفار نے چاہا کہ اونکا سر کاٹ لین تاکہ
سلافہ کے پاس لیجادین خدا تعالی نے شہد کی مکھی کا لشکر بھیجا پاس بدن مبارک حضرت
عاصم کے اونھون نے جھرمٹ باندھا کسی کافر کو پاس پھٹکنے نہ دیا جب رات ہوئی خدا تعالی
نے ایک سیلاب ایسا بھیجا کہ بدن حضرت عاصم کا بہا لے گیا کافر خائب و خاسر
رہے جب سلافہ کے پاس سفیان بن خالد نے آدمی بھیجا کہ سو اونٹ بھیجدے ہم نے
عاصم کو قتل کیا سلافہ نے کہلا بھیجا کہ میری شرط یہ تھی کہ عاصم کا سر یا عاصم کو جیتا لے آؤ
سو تم نے دونون باتون مین سے ایک بات بھی نکی مین اونٹ ہرگز نہ دونگی حال
باقی عاصم کے ساتھیون کا یہ حال ہوا کہ چھ شخص اور لڑ کے شہید ہو گئے اور خبیب بن عدی
اور عبد اللہ بن طارق اور زید بن دثنہؓ یہ تین صاحب کافرون کے بہکانے سے
اون کی امان مین آ کے پہاڑ پر سے اوترے کفار نے بدعہدی کر کے اونکے ہاتھ
کمان کے چلے سے باندھے عبد اللہ بن طارق نے جب غدر اونکا دیکھا جھٹکے ہاتھ اپنے
کھول کے تلوار کھینچی اور کفار سے قتال شروع کیا کافر اونکے حملۂ شیرانہ سے حیران
ہو گئے اور پتھر برسا کے اونھین شہید کیا اور حضرت خبیب و زید کو کفار اسیر کر کے
لے گئے خبیب کو حارث بن عامر بن نوفل کے بیٹون نے سو اونٹ دے کے
مول لیا تھا کہ عوض اپنے باپ کے کہ خبیب کے ہاتھ سے مارا گیا تھا قتل کرین

معجزہ

عہ [illegible]

عہ [illegible]

اور زید کو صفوان بن اُمیہ نے بعوض پچاس اونٹ کے لے لیا اس لیئے کہ عتبہ اپنے باپ کے عوض کہ زید نے اوسے قتل کیا تھا مار ڈالے دونون صاحب مکے مین بماہِ ذی قعدہ پونہچے تھے بانتظار گذر جانے اشہر حرم کے انھین قید رکھا صحیح بخاری مین ہی کہ خبیب نے ایکبار استرہ واسطے بال کی لینے کے حارث کے ایک بیٹے سے مانگ لیا تھا اوسی حالت مین ایک لڑکا اوسکا خبیب کے پاس جا پونہچا خبیب نے اوسے اپنے زانو پر بٹھلا لیا اوس عورت کو ڈر ہوا کہ یہ قیدی ہی کہین میرے بیٹے کو مار نڈالے خبیب نے کہا کہ مت ڈرو مین ایسا نکرون گا بچے کو قتل نکرونگا وہ عورت کہتی ہی کہ مینے خبیب سے بہتر کوئی قیدی نہین دیکھا مینے خبیب کو حالت قید مین انگور کھاتے دیکھا اور اون دنون مکے مین کوئی میوہ نتھا اور خبیب زنجیرون مین قید تھے وہ انگور رزق الٰہی غیبی تھا کہ خدا تعالی نے خبیب کو بھیجا تھا بعد گذر جانے ماہہاے حرام کے موضع تنعیم مین کہ خارج حرم سے ہی خبیب اور زید دونون کو سولی دی خبیب نے کفار سے کہا کہ مجھے اتنی مہلت دو کہ مین دو رکعت نماز پڑھ لون کفار نے مہلت دی حضرت خبیب نے دو رکعت نماز پڑھ لی مقتولانِ بے گناہ کے لیے یہ نماز اونھون نے سنت قائم کر دی بعد ازان اونھون نے یہ شعر پڑھے ؎

وَلَسْتُ اُبَالِي حِيْنَ اُقْتَلُ مُسْلِمًا   عَلٰى اَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلّٰهِ مَصْرَعِي
وَذٰلِكَ فِي ذَاتِ الْاِلٰهِ وَاِنْ يَّشَأْ   يُبَارِكْ عَلٰى اَوْصَالِ شِلْوٍ مُّمَزَّعِ

ترجمہ مجھے کچھ پروا نہین جبکہ مین مارا جاتا ہون مسلمان کسی کروٹ پر ہو خدا کے لیے میرا مارا جانا اور یہ قتل میرا خدا کے لیے ہی اور اگر خدا تعالی چاہے برکت کرے عضو پارہ پارہ کے ٹکڑون مین خبیب کو سولی پر چڑھایا اور قبلے سے مُنہ پھیر دیا خبیب نے کہا کہ کچھ مضائقہ نہین ہی فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پھر خبیب نے

معجزہ

کہا کہ اگر تم دین اسلام چھوڑ دو تو ہم تمھین چھوڑ دین خبیب نے کہا کہ اگر تمام روی زمین
مجھے دین تو بھی مین اسلام سے نہ پھرون ایک جان کیا سو جان اسلام کے
قربان کافرون نے کہا کہ تمھارا جی چاہتا ہی کہ تمھارے بدلے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو سولی ہو اور
تم اپنے گھر سلامت چلے جاؤ خبیب نے کہا کہ میرا دل ہرگز نہین چاہتا کہ مین گھر مین
ہون اور جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے پانوٗن مین ایک کانٹا چبھے پھر مقتولان
بدر کی اولاد و اقارب چالیس آدمی نے نیزے ہر طرف سے حضرت خبیب کے
مارنے شروع کیے اوسوقت مُنہ حضرت خبیب کا قبلے کی طرف ہو گیا اونھون نے
کہا شکر خدا کا جس نے میرا منہ اوس قبلے کی طرف کر دیا جو اوس نے اپنے رسول
کے لیے اور مسلمانون کے لیے پسند کیا ہی اور حضرت خبیب نے کہا کہ الٰہی یہان
سب دشمن ہین کوئی دوست نہین کہ میرا اسلام تیرے دوست کو پونہچا دے
تو ہی میرا اسلام اپنے حبیب کو پونہچا زید بن اسلم رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ
مین مجلس شریف مین ساتھ ایک جماعت اصحاب کے حاضر تھا آپ پر آثار وحی
ظاہر ہوئے بعد ازان آپ نے فرمایا کہ خبیب کو کافرون نے قتل کیا اور یہ
جبرئیل امین اوسکا سلام مجھے پونہچاتے ہین پھر آپ نے فرمایا علیہ السلام
ورحمة اللہ پھر حضرت زید کو سولی دی اونھون نے بھی پہلے دو رکعت نماز
پڑھی اور جیسے گفتگو کفار نے حضرت خبیب سے کی تھی ویسے ہی اون سے
بھی کی اور ویسا ہی جواب پایا حضرت خبیب کی نعش کو سولی پر ہی لٹکا رکھا
حال جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اصحاب سے فرمایا کہ کوئی ہی
خبیب کی نعش کو سولی پر سے اوتار لائے حضرت زبیر اور مقداد رضی اللہ عنہما
نے اس کام کا اقرار کیا اور روانہ ہوئے دن کو چھپ رہتے اور رات کو چلتے
یہان تک کہ پاس نعش کے پونہچے چالیس آدمی محافظت کے لیے اطراف دار مین

سوتے تھے اونھون نے آہستہ خبیب کو سولی پر سے اوتارا اور گھوڑے پر رکھکے
لے چلے چالیس دن اونکے قتل سے گذرے تھے بدن اونکا ویسا ہی تازہ تھا
اور زخمون سے خون ٹپکتا تھا اور مشک کی خوشبو آتی تھی صبح کو قریش نے خبر پائی
ستر سوار دوڑائے جب پاس اون دونون صاحبون کے پہنچے حضرت زبیر نے
نعش خبیب کی زمین مین رکھدی فوراً زمین اوسے نگل گئی حضرت خبیب کو بلیع الارض
اسی لیے کہتے ہین حضرت زبیر نے کفار کی طرف منہ کرکے کہا کہ مین زبیر بن العوام
ہون اور مان میری صفیہ بنت عبدالمطلب ہے اور یہ میرے رفیق مقداد بن الاسود ہین
تمھارا جی چاہے تو تیرون سے لڑلو اور کہو اوترکے تلوار نیزے سے لڑلین
اور چاہو پھر جاؤ کفار پھر گئے حضرت زبیر اور مقداد نے حضور اقدس مین جاکے
حال عرض کیا جبرئیل نے مجلس شریف مین آکے بیان کیا کہ تمھارے اون دونون
یارون کی فرشتون مین تعریف ہو رہی ہے **حال** آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو
عاصم اور اونکے ہمراہیون کے قتل کا بڑا رنج ہوا اور عبداللہ بن اُنیس انصاری
کو واسطے قتل سفیان بن خالد ملعون کے مامور کیا وہ سفیان کو پہچانتے تھے
آپ نے اوسکی شکل بیان فرمائی اور ارشاد کیا کہ اوسکے دیکھتے ہی تمھارے
دل مین خوف آوے گا عبداللہ بن اُنیس نے اجازت لی کہ جو جی مین آوے
اوسکے سامنے کہین اور تلوار لیکے روانہ ہوئے بعد قطع منازل بطن عُرَنہ مین
پہنچے وہان اوس کافر کو دیکھا اور موافق نشانہائی جناب رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کے پہچانا اور اوسکے پاس گئے اوسنے پوچھا تم کون ہو عبداللہ نے
کہا کہ مین قوم خزاعہ مین سے ہون مینے سُنا کہ آپ لشکر محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ سے لڑنے کو طیاری
کرتے ہین مین بھی حاضر ہوا ہون کہ شریک ہون اور بہت خوشامد کی باتین
کہین کہ سفیان بہت راضی ہوا عبداللہ اوسکے خیمہ مین داخل ہوئے اور موقع پاکر

معجزہ

[illegible]

[illegible]

سر اوسکا کاٹ کے مدینے کو روانہ ہوئے اور راہ مین ایک غار مین چھپ رہے خدا تعالی کے حکم سے اوس غار مین مثل غار ثور کے مکڑی نے جالا پور دیا جب سفیان کی قوم کو خبر ہوئی عبد اللہ کی تلاش مین چھپٹے بہتیرا تلاش کیا نپایا پھر گئے عبد اللہ غار سے نکلکے روانہ ہوئے اور منازل قطع کرکے حضور اقدس مین پہونچے سر اوس لعین کا زیر پاے مبارک ڈالدیا آپ اور اصحاب بہت خوش ہوئے لکھا ہی کہ آپ نے ایک عصا عبد اللہ بن انیس کو دیا اور فرمایا کہ یہ عصا بہشت مین تجھ مین رکھیو اس طرح اونکو آپنے خوشخبری جنت کی دی وہ عصا عبد اللہ کے ہر وقت ساتھ رہتا تھا یہانتک کہ بوقت مرگ اونھون نے اپنے ساتھ کفن مین رکھوا لیا

فصل آٹھوین قصہ بیر معونہ[1] کے بیان مین

ابو براء عامر بن مالک بن جعفر کہ مشہور بملاعب الاسنہ تھا نجد کا رہنے والا قوم بنی عامر مین سے وہ حضور اقدس مین حاضر ہوا آپنے اوسے اسلام لانے کے لیے ارشاد کیا وہ مسلمان تو نہوا مگر دین اسلام کی اوسنے تعریف بہت کی اور کہا مین مسلمان ہو جاتا مگر مجھے قوم کا خیال ہی آپ کچھ لوگ میرے ساتھ کر دین کہ وہ میری قوم کو دعوت اسلام کرین اگر وہ مسلمان ہو جاوینگے مجھے کچھ تامل نہو دیگا آپ نے فرمایا کہ مجھے اہل نجد کا ڈر ہی اوس نے کہا کہ کچھ ڈر نہین مین اپنی پناہ مین لے لونگا آپ نے ستر آدمی اپنے اصحاب مین سے کہ قراء کہلاتے تھے یعنی قرآن مجید پڑھنے والے اونکے ساتھ کر دیے اکثر وہ انصار مین سے تھے اور بعضے مہاجرین وہ لوگ بہت بزرگ اور مقبول اصحاب مین تھے دن کو لکڑی اور پانی ازواج مطہرات کے حجرون مین پہونچاتے اور رات کو نماز اور ذکر اور تلاوت قرآن مجید مین مشغول رہتے منذر بن عمرو کو اونپر امیر کیا اور ایک نامہ رؤساے نجد اور بنی عامر کو لکھ کے اوسے دیدیا عامر بن مالک کا ایک بھتیجا تھا عامر بن طفیل بن مالک اوسکو اہل اسلام سے کمال عداوت تھی جب یہ اصحاب بیر معونہ مین پہونچے اونٹ عمرو بن امیہ ضمری[2] اور حارث بن صمہ[3]

---

[1] بیر معونہ بفتح میم و ضم عین مہملہ و نون ایک جگہ ہی بلاد ہذیل مین درمیان مکہ اور عسفان کے ۱۲ منہ

[2] ضمری منسوب ہی ضمرہ کی طرف بفتح ضاد معجمہ و سکون میم و را ضمرہ ایک شخص کا نام ہی بنی ضمرہ اوسی کی اولاد مین ۱۲ کذا فی القاموس

[3] صمہ بکسر صاد مہملہ و تشدید میم ۱۲ منہ

کو دیے کہ چراگاہ کو پہنچاوین اور خط حرام بن ملحانؓ کو دیا کہ بنی عامر کو پہونچاوین حرام
دو آدمی اور ساتھ لے کے خط پہونچانے کو پاس عامر بن طفیل کے گئے حرام جب متصل
اوس قوم کے پونہچے اپنے ساتھیون سے کہا کہ مین پہلے جاتا ہون اگر مجھے امان ہو تم
بھی آئیو اور وہان جا کے حرام نے کہا کہ مین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا
پیغام لیکے آیا ہون مجھے اداے رسالت کے لیے امان دیتے ہو ایک کافر نے حرام کے
پس پشت سے آ کے ایسا نیزہ مارا کہ دوسری طرف سے نکل آیا حرام نے کہا فُزْتُ وَرَبِّ
الکعبۃ یعنی مین مقصود کو پہونچ گیا قسم ہے مالک کعبے کی اور عامر بن طفیل نے بنی عامر
سے واسطے لڑائی کے ساتھ اصحاب موصوفین کے کہا اونھون نے بپاس امان عامر بن مالک
کے قبول نکیا تب اوس کافر نے قبائل سُلَیم اور عُصَیَّہ اور رِعل و ذکوان کے پاس
آدمی بھیج کے بلایا اور لشکر انبوہ لیکر بیر معونہ کو جا کے گھیر لیا وہ اصحاب سب
لڑے یہان تک کہ سب شہید ہو گئے حضرت عامر بن فُہیرہؓ کہ غلام حضرت ابوبکر
کے تھے اور حضرت ابوبکرؓ نے ابتداے اسلام مین اونکو خرید کر کے آزاد کر دیا تھا اور
ہجرت مین وہ بھی رفیق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے بھی شہید ہوئے اور اونکی یہ
کرامت اوسوقت نمایان ہوئی کہ فرشتے اونکی نعش کو آسمان پر لیگئے سب کافرون نے
یہ بات دیکھی **حال** حارث بن صمۃ اور عمرو بن امیہ جب اونٹ چراگاہ سے پھیر کے
لائے دور سے غبار اپنے لشکر کی جگہ پر اور جانور اوڑتے ہوئے اور کافرون کے
سوارون کو کھڑا دیکھا آپس مین مشورہ کیا عمرو بن امیہ نے کہا کہ چل کے اس حال کی
جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر کرین حارث نے کہا نہین شہادت مفت ملتی ہے
کاہیکو چھوڑین اور لڑے یہان تک کہ دو کافر حارث نے قتل کیے بالآخر کافرون نے
دونون کو اسیر کیا اور جان کی پناہ دی اسیر بھی حارث نے دو آدمی اور قتل کیے
اور شہید ہوئے اور عمرو بن امیہ کو عامر بن طفیل نے پیشانی کے بال کاٹ کر چھوڑ دیا

ملحان بکسر میم [illegible]
[illegible]
قبیلون کے نام ہیں

معجزہ ۳۶

اوسکی ما کے ذمے ایک غلام کا آزاد کرنا تھا اوس مین چھوڑنا عمرو بن امیہ کا محسوب کیا عامر بن طفیل نے عمرو بن امیہ سے ایک ایک مقتول کو اہل اسلام کے پوچھا عمرو نے ہر ایک کا حال بیان کیا کہا تمھارے یارون مین کوئی گم تو نہین ہی عمرو نے کہا کہ عامر بن فہیرہ رضی اللہ عنہ نہین ہین کہا وہ کون تھے عمرو نے کہا کہ وہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے سابقین اصحاب مین تھے عامر بن طفیل نے کہا کہ مینے دیکھا کہ اونکو بعد قتل کے آسمان پر اوٹھا لیگئے **حال** قاتل حضرت عامر بن فہیرہ کا کہ ایک شخص بنی کلاب مین سے تھا جابر بن سلمی نام وہ کہتا ہی کہ مینے نیزہ عامر کے مارا اور وہ پار ہو گیا عامر نے کہا فُزْتُ وَاللّٰہِ یعنی پا لیا مینے قسم خدا کی اور مینے دیکھا کہ عامر کو آسمان پر لیگئے مینے عامر کے کلام مین تامل کیا کہ کس چیز کو پا لیا ضحاک بن سفیان کلابی سے جا کے پوچھا اونھون نے کہا کہ مطلب یہ ہی کہ جنت کو پا لیا مین نے ضحاک سے کہا کہ اسلام مجھے تلقین کرو اور مین بسبب مشاہدۂ احوال حضرت عامر کے مسلمان ہو گیا ابو براء عامر بن مالک کو اس قصے سے کہ اوسکی امان مین اوسکے بھتیجے نے فتور ڈالا بہت رنج ہوا اور اونھین روزون مین وہ مر گیا اور عامر بن طفیل کے سر مجلس ربیعہ بن ابی براء نے نیزہ مارا اوس سے تو وہ نہ مرا مگر طاعون سے کہ ایک پھوڑا بڑی قسم کا اوسکے نکلا تھا مر گیا اوسنے براہِ حماقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو کہلا بھیجا تھا کہ یا تو ملک مجھے بانٹ دو کہ ملک زمین نرم یعنی دیہات کا اور جنگل تمھارے حصے مین رہے اور شہر میرے حصے مین یا مجھے اپنا خلیفہ بعد وفات کے کرو نہین تو مین بڑا لشکر لاکے تم سے لڑون گا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اَللّٰھُمَّ اکْفِنِیْ عَامِرًا یا اللہ تو خود کام تمام کر دے عامر کا مجھ تک نوبت نہ آوے تب وہ طاعون سے مر گیا **حال** عمرو بن امیہ ضمری وہان سے پھرے راہ مین دو شخص مشرک بنی عامر کے اونھین ملے عمرو نے ان

معجزہ

دونون کو قتل کیا دل مین سمجھے کہ یہ بھی ایک طرح کا انتقام ہی عامر بن طفیل سے جسنے سب اصحاب بیر معونہ کو قتل کرایا تھا اور وہ دونون مشرک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی امان مین تھے اس بات کی عمرو بن امیہ کو خبر نتھی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اس قتل کی نسبت کہ بخطا واقع ہوا دیت تجویز کی اور بنی عامر اور یہود بنی نضیر ہم عہد تھے لہذا آپ کو منظور ہوا کہ بمشورت اونکے اس معاملۂ دیت کو طے کرین اور یہ امر سبب شورش بنی نضیر کا ہوا

فصل نوین غزوۂ بنی نضیر کے بیان مین

بعد تشریف آوری آپکے مدینے مین یہود بنی قریظہ و بنی نضیر نے کہ ہر واحد اونمین سے ایک محلے مین باہر مدینے کے رہتے تھے آپ سے عہد باندھا تھا کہ ہم آپکے ساتھ موافق رہین گے کچھ بدخواہی نکرین گے اور آپ کے دشمن کی مدد نکرینگے بعد قتل کرنے عمرو بن امیہ ضمری کے دو مشرک بنی عامر کو جیسا کہ اوپر ذکر ہوا آپ واسطے مشورت معاملۂ دیت کے محلۂ بنی نضیر مین تشریف لیگئے اور اون سے اوس معاملے مین کہا اونھون نے کہا کہ آپ ہمارے یہان تشریف لائے ہین ہم آپکی ضیافت کرینگے آپ تشریف رکھین بعد فراغت کھانے سے اس امر مین عرض کرینگے اور آپ کو ایک دیوار کے تلے بٹھلایا پھر اون ملاعین نے یہ تجویز کی کہ دیوار سے ایک پتھر لڑھکا کر آپ کو قتل کرین اللہ تعالی نے بوساطت جبرئیل علیہ السلام کے آپ کو اس بات سے مطلع کردیا آپ وہان سے اس طرح اوٹھے جس طرح کوئی قضائے حاجت کے لیے اوٹھتا ہی اور مدینے کو روانہ ہوئے اصحاب ہمراہی بھی جب آپکی معاودت مین دیر ہوئی اور معلوم کیا کہ آپ تشریف لیگئے مدینے کو چلے گئے آپنے بنی نضیر کو کہلا بھیجا کہ تم نے ارادہ فاسد میرے لیے کیا تھا غدر اور نقض عہد تمہاری طرف سے متحقق ہوا اسلیے تمھین یہ حکم ہی کہ یہان سے نکل جاؤ دس دنکی مہلت ہی بعد دس دن کے جو ملے گا اوسکی گردن ماری جائیگی یہود نے نمانا لڑائی کے لیے طیار ہوئے

تب آپ نے بنی نضیر پر لشکر کشی کی اونکی گڑھی کو جا گھیرا اور محصور کرکے اونکی عافیت تنگ کی **حال** یہود کو درخت خرما کہ متصل اونکی گڑھی کے تھے بہت محبوب تھے مثل اولاد کے باین خیال کہ اگر یہ درخت کاٹ ڈالے جاوین تو اونکی روح پر صدمہ ہوگا آپ نے حکم درختون کے کاٹنے کا دیا اصحاب نے درخت کاٹنے شروع کیے بعضون نے قسم عمدہ درخت کاٹے باین نیت کہ اونکے کٹنے سے کافرون کو رنج ہوگا اور بعضے اصحاب نے بُری قسم کے کاٹے باین نیت کہ اونکو یقین کامل اس بات کا تھا کہ اہل اسلام کی فتح ہوگی اور سب اموال بنی نضیر کے اہل اسلام کے قبضے مین آوینگے عمدہ قسم مسلمانون کے لیے بچ رہے اللہ تعالی کو دونون فعل بمقتضاے حسن نیت پسند ہوئے اور دونون کو خدا تعالی نے اپنا حکم فرمایا مَا قَطَعْتُمْ مِّنْ لِّيْنَةٍ اَوْ تَرَكْتُمُوْهَا قَآئِمَةً عَلٰٓى اُصُوْلِهَا فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِيُخْزِيَ الْفٰسِقِيْنَ ۝ جو کاٹی تمنے ایک قسم درخت خرما کی یا چھوڑی قائم اپنی جڑون پر سو بحکم خدا ہی اور اسلیے کہ رسوا کرے نافرمانون کو اور صحیح بخاری مین ہی کہ آپنے درختون کے جلانے کا بھی حکم دیا تھا چنانچہ کچھہ درخت وہان جلاے بھی گئے اسی باب مین حضرت حسان بن ثابت کا یہ شعر ہی ـــ وَهَانَ عَلٰى سَرَاةِ بَنِيْ لُؤَيٍّ ؛ حَرِيْقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيْرُ ترجمہ آسان ہوا سرداران بنی لوی پر آگ لگا دینا بویرہ مین کہ شرارے اوسکے اوڑتے تھے بُوَیرہ اوس جگہ کا نام ہی جہان درخت خرما بنی نضیر کے تھے اور لوی ہمنے سے ایک جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اجداد مین ہین بنی لوی اونکی اولاد **حال** انصار کے دو قبیلے تھے اوس اور خزرج اون مین ہمیشہ باہم لڑائی رہتی تھی اور بنی قُرَیْظَہ اَوس سے ہم عہد تھے اور بنی نضیر خزرج سے اور ہر ایک اپنے معاہد کی مدد کیا کرتے تھے عبد اللہ بن ابی بن سلول منافق خزرج مین سے تھا اس لیے درپردہ اوسنے بنی نضیر سے وعدہ مدد کا کیا تھا اور حالت جنگ مین اور

مستطیر [illegible] ۱۲

پہلے سے بہت تسلی کی باتین کیا کرتا تھا مگر مدد نکر سکا جب بنی نضیر بہت تنگ ہوئے اونھون نے درخواست کی کہ اب ہمین نکل جانے دو آپ نے فرمایا کہ اب یہ بات منظور نہین مگر اس طرح کہ ہتیار سب چھوڑ جاوین اور جس قدر اسباب اون کے چارپاؤن پر لد سکے لیکے مع عیال و اطفال جلاوطن ہو جاوین مطابق اوسکے یہود نامسعود وہان سے نکل گئے مکانون مین سے کوئی کواڑ یا کڑی یا کچھ اور چیز جو بہت اچھی جانی مکان توڑ کے نکال لیگئے اور بسبب عجلت جانیکے مسلمانون سے بھی اونھون نے مدد لی مسلمانون نے بھی مکانات اونکے توڑکے اونکی چیزین نکالدین هُوَ الَّذِيٓ أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَّخْرُجُوا وَظَنُّوٓا أَنَّهُمْ مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللّٰهِ فَأَتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ آیت مین اوسی قصے کا بیان ہی اور وہ لوگ جلاوطن ہوکے بعضے خیبر مین جا بسے بعضے شام مین اور بعضے

فصل دسوین غزوۂ خندق کے بیان مین

شرح غزوۂ خندق کی یہ ہی کہ حیی بن اخطب کہ بنی نضیر مین بڑا مفسد تھا مع چند اشرار یہود بعد جلاے وطنی کے خیبر مین جا رہا اور شب و روز اس فکر مین رہتا تھا کہ اہل اسلام سے انتقام لے اسلیے وہ اور چند مفسد کہ سب قریب بیس آدمی کے تھے مکے کو گئے اور قریش کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی لڑائی کے لیے بوعدہ اپنی مدد اور ہمراہی کے آمادہ کیا اور اس بات پر باہم اونکے عہد مستحکم ہوا ابو سفیان نے چار ہزار آدمی مسلح جمع کیے اور مکے سے روانہ ہوا اور حیی وغیرہ یہود قبیلہ غطفان کو گئے اور اونکو بھی باین وعدہ کہ ایک سال کے چھوہارے خیبر کے تمھین دینگے آمادہ پیکار سید ابرار صلی اللہ علیہ وسلم کیا عیینہ بن حصن فزاری کہ سردار غطفان کا تھا مع اپنے قبیلے اور چند قبائل کے

کہ اوسکے ہم عہد تھے منزل مرّ الظّہران مین ابو سفیان سے جا ملے سب اشرار کہ دس ہزار ہو گئے تھے مدینے کو روانہ ہوئے خبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو پہنچی صحابہ سے آپنے مشورہ کیا حضرت سلمان نے عرض کیا کہ مینے ملک فارس مین دیکھا ہی کہ جب کسی شہر پر بھاری لشکر چڑھ آتا ہی جسکے مقابلے کی اونھین طاقت نہین ہولی گرد شہر کے خندق کھود لیتے ہین اور اوسکی پناہ مین لڑتے ہین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو یہ بات پسند ہوئی اور آپنے خندق کھودنے کا پاس مدینے کے بجانب کوہ سلع[۱] کے حکم دیا اور طرفین مدینے کی شہر پناہ کی دیوار اور عمارتون سے محکم تھین اس غزوے کو غزوۂ خندق اسی سبب سے کہتے ہین اور غزوۂ احزاب بھی کہتے ہین باین جہت کہ احزاب جمع حزب کی ہی بمعنی جماعت کے چونکہ کفار جماعتون کو لیکر چڑھ آئے تھے لہذا یہ غزوہ غزوۂ احزاب کہلایا

حال خندق کے کھودنے مین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب کے ساتھ شریک تھے اور سب اصحاب مہاجرین و انصار خندق کھودنے مین بڑی محنت کرتے تھے اور آپ کا یہ حال تھا کہ بھوک کے سبب سے آپنے پیٹ پر پتھر باندھے تھے حضرت جابر نے یہ حال دیکھا اور اپنے گھر گئے اور اپنی زوجہ سے کہا کہ مینے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو بھوکا پایا کچھ تدبیر آپکے کھانا کھلانے کی کرنی چاہیے اونھون نے ایک صاع جو کا آٹا نکالا اور گوندھ کے خمیر کیا اور ایک بکری کا بچہ ذبح کرایا حضرت جابر نے جاکے چپکے سے حضور مین عرض کیا کہ تھوڑا کھانا مینے پکوایا ہی آپ تشریف لیے چلین آپنے چلاّ کے فرمایا کہ ای اہل خندق تمھارے لیے جابر نے دعوت کا کھانا پکوایا ہی جلد چلو اور آپ نے جابر سے ارشاد فرمایا کہ جب تک مین نہ پہنچون ہانڈی نہ اوتارین اور آٹا نہ پکاوین حضرت جابر نے بڑھکر اپنی زوجہ سے کہا کہ کھانا تھوڑا ہی اور آپ سب اہل خندق کو لیے آتے ہین اونھون نے کہا کہ آپ بہتر سمجھتے ہین اور حضرت جابر نے حکم سنا دیا کہ ہانڈی قبل از تشریف آوری آپ کے نہ اوتار لیجیے

ذکر حفر خندق بمشورہ سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

[۱] سلع بفتح سین مہملہ و سکون لام و عین مہملہ پہاڑیست متصل بمدینہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

آٹا نہ پکائیو آپ تشریف لائے اور کھانے کے پاس جا کے آٹے مین اور ہانڈی مین آپ دہن مبارک ڈال دیا اور دعاے برکت کی پھر آپ نے جابر رضی اللہ عنہ سے کہا کہ ایک روٹی پکانے والی اور بُلا لو اور گوشت کی ہانڈی چولہے پر رہنے دو اوسمین سے گوشت نکال نکال کے پیالون مین دو پھر آپ نے کھلانا شروع کیا سب لوگ ہزار آدمی تھے خوب سیر ہو کے کھایا اور ہانڈی گوشت کی ویسے ہی جوش مارتی تھی جیسے پہلے سے تھی اوس مین گوشت ذرا کم نہوا اور آٹا بھی اوتنا ہی رہا جتنا تھا سبحان اللہ کیا برکت تھی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی کہ پونے چار سیر آٹے کی روٹی اور ایک بکری کے بچے کے گوشت سے اتنے بہت آدمیون نے سیر ہو کے کھایا اور کھانا اوتنا ہی رہا **حال** خندق کھودنے مین ایک پتھر ایسا آیا کہ صحابہ اوسکے توڑنے سے عاجز ہوئے حضور خود وہان تشریف لیگئے اور پھاوڑا یا کُدال آپ نے اوس پتھر پر مارا وہ ایک تہائی ٹوٹ گیا اور اوس مین سے ایک بجلی چمکی جس سے آپ کو عمارات ملک شام کی نظر پڑین آپ نے فرمایا اللہ اکبر خدایتعالی نے ملک شام مجھے دیا پھر آپ نے دوسری بار پتھر پر کدال مارا پھر بجلی چمکی اور اوس مین آپ کو عمارت فارس کی نظر پڑین آپ نے فرمایا اللہ اکبر خدایتعالی نے ملک فارس مجھے دیا پھر آپ نے کدال پتھر پر مارا پھر بجلی چمکی اور عمارات ملک یمن نظر پڑین آپ نے فرمایا اللہ اکبر خدایتعالی نے ملک یمن مجھے دیا اور وہ پتھر پاش پاش ہو گیا **ف** یہ پیشین گوئی جو آپ نے فرمائی مطابق اوسکے واقع ہوا ملک یمن تو آپ کی حیات مین ہی قبضے مین آپ کے آیا تھا مگر بسبب ارتداد مرتدین اور دعوی نبوت اسود عنسی کے اوس مین خلل ہو گیا تھا حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ کے عہد مین وہ خلل رفع ہو گیا اور ملک شام اور فارس مین جہاد حضرت ابو بکر کے عہد مین شروع ہو گیا تھا اور کچھ کچھ ملک اہل اسلام کے قبضے مین آگیا تھا حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے عہد مین کل

معجزہ

[illegible]

معجزہ ۹

ملک مین اور کل ملک شام اور کل ملک فارس اہل اسلام کے قبضے مین آیا **حال** حیی ابن اخطب یہودی واسطے موافق کرنے بنی قریظہ کے ساتھ ابوسفیان اور احزاب کے محلہ بنی قریظہ مین گیا راہ مین سے ہی ابوسفیان نے حیی کو واسطے اس کام کے روانہ کیا تھا کعب سردار بنی قریظہ نے پہلے تو بہت اظہار ناخوشی کا اوسکے آنے سے کیا بلکہ اوسکو اپنے مکان کے اندر آنے کا اذن نہین دیتا تھا اور دروازہ نہین کھولتا تھا اور سنتے ہی اوسکی آواز کے کہا کہ یہ بڑا منحوس ہے اپنی قوم کا تو ستیاناس کھویا اب ہمارے تباہ کرنے کو آیا ہے لیکن اوسکے مکر و فریب کی باتون مین آکے پہلے تو دروازہ کھولا پھر نقض عہد پر ساتھ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اور موافقت کفار پر مستحکم ہوا اور کفار قریش اور احزاب کو کہلا بھیجا کہ ہم تمھارے ساتھ ہین اور سب بنی قریظہ احزاب کے ساتھ متفق ہوئے **حال** بعد مرتب ہونے خندق کے آپنے وہان لشکر اپنا قائم کیا اور لڑائی کا اہتمام کیا مشکوٰۃ شریف مین بروایت حضرت ابوسعید خُدری وارد ہے کہ ایک نوجوان انصاری کہ حضرت ابوسعید خدری کے مکان کے سامنے اوسکا مکان تھا باین سبب کہ اوسکا نیا بیاہ ہوا تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے اجازت لیکر خندق پر سے دوپہر کو آیا کرتا تھا ایکدن بوقت چلنے اوسکے آپ نے فرمایا خالی ہاتھ مت جاؤ کچھ ہتیار لیلو مجھے بنی قریظہ کا خوف ہے اوس جوان نے نیزہ اپنا لے لیا جب گھر پہونچا کیا دیکھتا ہے کہ زوجہ اوسکی دروازے پر کھڑی ہے جوان نے بمقتضاے غیرت چاہا کہ اپنی زوجہ کے نیزہ مارے اوسنے کہا کہ جلدی نکرو اندر جاکے دیکھو کہ کس چیز نے مجھے نکالا ہے جوان اندر مکان کے گیا دیکھا کہ اوسکے بچھونے پر ایک بڑا سانپ بیٹھا ہے جوان نے اوس سانپ کو نیزہ مار کے نیزے مین پرو لیا اور سانپ نے تڑپ کے جوان کو کاٹ کھایا پھر معلوم نہوا کہ وہ سانپ پہلے مرا یا وہ جوان پہلے صحابہ نے

قصہ عجیب نوجوان انصاری

عرض کیا کہ یا رسول اللہ دعا کیجیے کہ یہ جوان زندہ ہو جاوے آپ نے فرمایا کہ جاؤ تجہیز و تکفین کرکے دفن کردو پھر آپ نے فرمایا کہ مکانون مین ایک قسم کے سانپ ہوتے ہین کہ عوام کہلاتے ہین جب سانپ مکان مین نمود ہو تو دیکھتے ہی نہ مار ڈالو تین دن اوسے کہدو کہ پھر نہ نکلیو پھر اگر وہ دکھلائی دے تو اوسے مار ڈالو **ف** آپ نے جوان سے چلتے وقت ہتھیار لیلینے کو جو فرمایا اوسکا یہ بھی ایک نفع ہوا کہ جوان کو مکان پر پہونچتے ہی ہتھیار کی حاجت ہوئی حال جب لشکر کفار کا آپونہچا خندق دیکھکے بہت متحیر ہوا اس لیے کہ عرب نے تو یہ صورت کبھی دیکھی نتھی اور متصل خندق کے خیمہ زن ہوکے تیر و سنگ سے لڑتے رہے اور ہمیشہ خندق پر حملہ کرتے رہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور لشکر اصحاب اخیار بھی تیر و سنگ سے لڑتے رہے اور اونکے حملون کو دفع کرتے رہے کتب حدیث مین ہی کہ ایک بار بسبب اونکے یورش کے کہ آپ اونکی مدافعت مین مشغول رہے چار وقت کی نمازین آپ کی قضا ہوگئین کہ آپ نے ترتیب قضا کین یعنی مقدم نماز کو پہلے اوسکے بعد والی مثلاً ظہر کی قضا کی پھر عصر کی پھر مغرب کی اور ایکبار عصر کی نماز آپ کی قضا ہوگئی آپ نے فرمایا مَلَأَ اللّٰہُ بُیُوتَھُمْ وَقُبُورَھُمْ نَارًا کَمَا شَغَلُونَا عَنِ الصَّلٰوۃِ الْوُسْطٰی صَلٰوۃِ الْعَصْرِ یعنی خدا تعالی کافرونکے گھرون اور قبرون کو آگ سے بھرے جیسا اونھون نے ہمین نماز وسطی سے کہ نماز عصر ہی باز رکھا **ف** وسطی کے معنی عربی مین بیچ والی کے بھی ہین اور افضل کے بھی **آیت** حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوۃِ الْوُسْطٰی مین مفسرین نے لفظ وسطی کو دونون طرح تفسیر کیا ہی اور اس بات مین کہ نماز وسطی کون ہی بڑا اختلاف ہی ہر نماز کی طرف لوگ گئے ہین مگر حنفیہ کے نزدیک ترجیح اسی بات کو ہی کہ نماز عصر ہی چنانچہ اشباہ و النظائر مین لکھا ہی اور حدیث جو اوپر مذکور ہوئی

[illegible]

صاف اس مطلب پر دال ہی اور رنج والی ہونے نماز عصر کی یہ وجہ ہی کہ ایک طرف اوسکے دو دن کی نمازین ہین یعنی فجر اور ظہر اور دوسری طرف اوسکے دو رات کی نمازین یعنی مغرب و عشا اور فضیلت نماز عصر کی یہ وجہ ہی کہ حدیث صحیح مین وارد ہی کہ جسکی نماز عصر کی فوت ہو گویا کہ لڑکے بالے اوسکے اور گھر بار اوسکا سب چھن گیا

حال عمرو بن عبد وُد ایک بڑا پہلوان شجاع مشہور تھا حتی کہ لوگ اوسے ہزار مرد کے مقابل کہتے تھے اور ایک بار قافلۂ قریش پر کہ تجارت کو گیا تھا قزاق آپڑے کہتے ہین کہ پچاس سے تھے اور عمرو بن عبد وُد نے تنہا اونکے مقابل ہوکے حملہ کیا سب بھاگ گئے جنگ بدر سے زخمی ہوکر بھاگ گیا تھا اور اوسنے عہد کیا تھا کہ جب تک محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے انتقام نہ لے لون گا تیل سر مین نڈالون گا سو عمرو مذکور خندق پر یورش کرکے آیا اور ایک جگہہ تنگ خندق کی پاکے اودھر سے خندق کے اندر گھس آیا اور اوس نے مبارز یعنی مقابل واسطے لڑائی کے طلب کیا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت حیدر کرار اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ کو اوسکی مبارزت کے لیے بھیجا اور اونکے لیے دعاے محفوظی اور غالب آنیکی فرمائی اور ذوالفقار اونکو عنایت فرمائی جب حضرت علیؓ عمرو بن عبد وُد کے مقابل ہوئے انھین دیکھ کے وہ بہت ہنسا حضرت علیؓ نوجوان کم عمر تھے کہنے لگا تم لڑکے ہو تمپر مین کیا ہاتھ ڈالون اور تمھارے باپ ابو طالب سے اور مجھہ سے دوستی تھی تم میرے بھتیجے ہوتے ہو مین نہین چاہتا کہ تمھین قتل کرون حضرت علیؓ نے فرمایا کہ میرا جی تو چاہتا ہی کہ خدایتعالی کی رضا کے لیے تجھے قتل کرون پھر جھپٹ کے حضرت علیؓ اوس سے بھڑ گئے اور آپس مین ہتیار چلنا شروع ہوا اوسکی تلوار حضرت علیؓ نے سپر پر لی مگر اس زور سے اوسنے ہاتھ مارا تھا کہ سپر کٹ گئی اور تھوڑا اثر اوسکا سر مبارک حضرت علیؓ مین پہونچا اور حضرت علیؓ نے ایسی تلوار ماری کہ سر اوسکا دور جا کر گرا حضرت علیؓ

ذکر مقتولی عمرو بن عبدود پہلوان بدست حیدر کرار

نعرۂ اللہ اکبر بلند کیا پہلے مکان مبارزت مین گرد اوڑی تھی کہ لشکر اسلام سے حال
نظر نہین پڑتا تھا جب آواز تکبیر کی سُنی آپ خوش ہوئے اور کفار احزاب کو بڑا رنج ہوا
گویا اونکی کمر ٹوٹ گئی **حال** جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے واسطے تفرقہ
ڈالنے کے احزاب مین یہ تدبیر سوچی کہ ایک ثلث پیداوار خرماے مدینہ کا قبیلہ غطفان[۱]
اور فزارہ[۲] کو دیوین تاکہ وہ قریش سے الگ ہوکے اپنے گھرون کو پھر جاوین وہ
بھی اس بات پر راضی ہوئے صحابہ سے آپ نے اس باب مین مشورہ کیا انصار
نے عرض کیا کہ ان کفار کی کیا حقیقت ہی کہ دندان طمع خرماے مدینہ پر دراز کرین جب
ہم مشرک تھے تب تو اونکا حوصلہ یہ نتھا اب ہمین خداتعالی نے عزت اسلام کی دی
اب ہم کیون ایسی ذلت اختیار کرین ہم کبھی ایک چھوہارا اونھین نہ دینگے ہمارے
پاس اونکے لیے سوا تلوار کے نہین ہی آپ نے فرمایا کہ مینے یہ تجویز اسلیے کی کہ سارے
عرب نے ایک کمان سے تم پر تیر مارنا شروع کیا مینے چاہا کہ اونکی جماعت متفرق کردون
لیکن تمھاری مصلحت نہین ہی پس کچھ ضرورت نہین **حال** ایک شخص کہ اعزۂ قبیلہ غطفان
مین سے تھے اور نُعیم[۳] بن مسعود اونکا نام تھا حضور مین آکے مشرف باسلام ہوئے
اور اونھون نے عرض کیا کہ مین ایک تدبیر خلاف ڈالنے کی لشکر قریش اور بنی قریظہ
مین کرسکتا ہون اگر حضور مجھے اجازت دین کہ جو میرے جی مین آوے سو کہون
میرے اسلام کی اونھین خبر نہین اور میرا اونھین اعتبار ہی میری بات اون مین
اثر کرجائیگی آپ نے اجازت فرمائی وہ پہلے بنی قریظہ مین گئے اور اون سے
بہت التیام اور نیکخواہی کی باتین کین وہ اونکی ملاقات سے بہت راضی ہوئے
پھر نعیم نے کہا کہ تم جو قریش سے اور غطفان سے موافق اور محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے تم نے نقض
عہد کیا بیجا کیا اگر قریش محمد صلی اللہ علیہ وسلم کا کام تمام نکرین اور پھر جاوین تو محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ تمپر فوج کشی کرکے
تمھارا کام تمام کرینگے اور تمھین تنہا اون سے مقابلے کی طاقت نہین یہود نے کہا

---

[۱] غطفان بفتح غین [illegible]
[۲] [illegible]
[۳] نعیم بضم نون [illegible] اور بنی قریظہ [illegible]
[۴] نعیم بضم نون [illegible]

کہ اب اسکی کیا تدبیر ہی نعیم نے کہا کہ اب میری صلاح یہ ہی کہ تم قریش اور غطفان کو کہلا بھیجو کہ تمھین دو چار سردار یا اولاد سردارون کی بطور اَوَل عه کے دیوین کہ تمھارے پاس رہین تا کہ جب محمد تمھارا قصد کرین بضرورت حفظ اپنے سردارون یا اونکی اولاد کے قریش و غطفان کو تمھاری مدد کے لیے آنا ضرور ہو اگر وہ اس بات کو مان لین تو سمجھ لو کہ دل سے اونکو تمھارا خیال ہی نہین تو وہ دل سے تمھارے دوست نہین یہود بنی قریظہ نے اس صلاح کو بہت پسند کیا اور کہا ہم قریش سے اب یہی پیغام کرینگے بعد ازین نعیم وہان سے اوٹھ کے قریش کے پاس آئے اور ان سے پہلے اپنا اخلاص اور نیکخواہ ہونا ظاہر کر کے کہا کہ بنی قریظہ کی ہم نے ایک خبر سنی ہی تم سے بنظر خیر خواہی بیان کرتے ہین وہ یہ ہی کہ بنی قریظہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے دربردہ مل گئے ہین اور اونھون نے اقرار کیا ہی کہ ہم قریش کی اب مدد نکرینگے اور محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے اونھین کہلا بھیجا ہی کہ تمھاری طرف سے دل ہمارا تب صاف ہوگا جب تم قریش مین سے کچھ عمدہ آدمی ہمارے ہاتھ گرفتار کرا دوگے سو بنی قریظہ نے محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے وعدہ کیا ہی کہ کسی بہانے سے ہم سرداران قریش مین سے چند آدمی طلب کر کے تمھارے حوالے کر دینگے سو اگر وہ تم سے آدمی طلب کرین تم ہرگز نہ بھیجو قریش نے یہ خبر سن کے نعیم کی خیر خواہی کا احسان مانا اور نعیم وہان سے اوٹھ آئے اور غطفان کے لوگون سے بھی یہی امر بیان کر دیا بعد ازان قریش نے بنی قریظہ کو کہلا بھیجا کہ ہمین یہان پڑے ہوئے بہت دن گذر گئے اب تم ہماری مدد کے لیے آؤ تو یکبارگی حملہ کرین اوسکے جواب مین بنی قریظہ کی جانب سے اوسی تقریر سے جو نعیم نے بنائی تھی پیغام آیا قریش نے سنتے ہی کہا کہ نعیم نے سچ کہا تھا حقیقت مین بنی قریظہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ سے مل گئے ہین اور صاف اس بات سے انکار ہی بنی قریظہ کو کہلا بھیجا بنی قریظہ نے کہا کہ نعیم سچ کہتا ہی حقیقت مین قریش دل سے ہمارے دوست نہین ہین

عه اول اوسے کہتے ہین
کہ کسی سردار کی اولاد یا
قریب کے لوگون کو بادشاہ یا
امیر اپنے پاس رکھے
اس خیال سے کہ وہ شخص
یعنی انکے باپ و اولاد و اقربا
سے مخالفت نکرے ۱۲ منہ

اور قرار واقعی یہود بنی قریظہ اور قریش مین بگاڑ ہو گیا **ف** حدیث مین آیا ہی کہ الحرب خُدْعَۃٌ یعنی لڑائی فریب ہی مطابق اوسکے حضرت نعیم سے واقع ہوا ایسا فریب اور جھوٹ گناہ نہین بلکہ موجب ثواب ہی ہان غدر یعنی خلاف عہد کے کرنا دشمن اور کافر سے بھی درست اور جائز نہین **حال** جب قریش اور احزاب کو زیادہ دن گذر گئے سردی شدت کی پڑنے لگی اور بسبب ناموافقت بنی قریظہ کے اونکے دل سرد ہو گئے اللہ جل جلالہ نے ایک پُروائی ہَوا نہایت تند اور تیز بھیجی جس سے خیمے کی رسیان ٹوٹ گئین میخین اوکھڑ گئین گھوڑون نے لشکر مین چھوٹ کر دُند مچایا ہانڈیان اولٹ گئین شدت سردی اور صدمہ ہوا سے سب بہت گھبرائے ارادہ پھر جانے کا مصمم ہو گیا اوس رات کو جبکہ باد تند کا لشکر کفار پر بہت صدمہ تھا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اصحاب سے فرمایا کہ کوئی جا کے احزاب کی خبر لا دے پھر آپ نے بتعین حذیفہ بن الیمان رضی اللہ عنہ کو اس کام کے لیے مامور فرمایا سردی شدت کی جو پڑتی تھی اوس سے محفوظی کے لیے دعا فرمائی حضرت حذیفہؓ کہتے ہین کہ برکت آپکی دعا کے مجھے جاتے آتے مین مطلق سردی نہ معلوم ہوئی بلکہ ایسا حال تھا کہ گویا مین حمام مین چلا جاتا ہون اور آپ نے فرمایا کہ کسی پر ہاتھ نہ ڈالیو حذیفہ رضی اللہ عنہ کہتے ہین کہ مین متصل خیمہ ابوسفیان کے جا پہونچا باہر خیمے ابوسفیان کے آگ جلتی تھی اوس سے ابوسفیان تہا تاپ رہا تھا میرے جی مین آیا کہ ابوسفیان کے تیر مارون مگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دست اندازی سے ممانعت فرمائی تھی لہذا مینے قصد نکیا ابوسفیان نے لشکر کے لوگون سے کہا کہ اس میدان مین پڑے پڑے تنگ آ گئے ہین سردی کی یہ تکلیف ہی ہواے تند نے یہ بلا نازل کی ہی یہود بنی قریظہ نے بے وفائی کی اب یہان ٹھہرنا ہرگز صلاح نہین پھر لشکر مین واسطے کوچ کے پکار دیا حضرت حذیفہ نے پھر کے یہ خبر حضور اقدس مین پہونچائی اور اوسی رات مین لشکر کفار چلا گیا سورۂ احزاب مین اس

معجزہ

غزوے کے حالات کا ذکر ہی اور اس آیت مین یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰہِ عَلَیْکُمْ اِذْ جَآءَتْکُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیْحًا وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا ط ہوا کا اور ملائکہ کا مامور ہونا واسطے دفع لشکر کفار کے مذکور ہی **حال** صحیح بخاری مین ہی جب لشکر کفار پھر گیا آپنے فرمایا اَلْاٰنَ نَغْزُوْهُمْ وَلَا یَغْزُوْنَنَا اب ہم اونپر چڑھ جاوینگے اور وہ ہم پر چڑھ کے نآوینگے سو مطابق اوس پیشین گوئی کے واقع ہوا کہ بعد غزوہ خندق کے پھر کفار آپ پر لشکر نہ لاسکے آپ ہی اون پر غزوہ فتح مین لشکر لیگئے

فصل گیارہوین غزوہ بنی قریظہ کے بیان مین

جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد فتح غزوہ احزاب کے دولتخانے مین تشریف لائے آپ نہارہے تھے کہ حضرت جبرئیل ع آئے اور آپ سے کہا کہ تم نے ہتھیار کھول ڈالے اور ہم نے ابھی نہین کھولے خدایتعالی کا حکم ہی کہ فوراً بنی قریظہ پر چڑھائی کرو آپ نے اوسیوقت روانگی لشکر کا حکم دیا اور فرمایا کہ کوئی نماز عصر نہ پڑھے مگر بنی قریظہ کے محلے مین اصحاب روانہ ہوئے راہ مین آفتاب غروب ہونے لگا بعضون نے نماز پڑھ لی اور کہا مقصود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا جلد پہونچنا ہی نماز کا قضا کرنا مقصود نہین اور بعضون نے نہ پڑھی بنی قریظہ مین پہونچکر قضا پڑھی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے حال سنکے دونون مین کسی پر عتاب نہین کیا **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ خطاے اجتہادی مین مواخذہ نہین ہوتا دونون مین سے ایک بیشک خطا پر تھے اور آپ نے عتاب نفرمایا اور نماز پڑھنے والے حنفیہ کے مشابہ ہین اور قضا کرنیوالے شافعیہ کے **حال** آپ نے مع لشکر بنی قریظہ کو گھیرا اور قافیہ اونکا تنگ کیا یہانتک کہ اونھون نے گڑھی سے اوترنا چاہا ابولبابہ انصاری سے کہ قبیلہ اوس سے تھے جو ساتھ بنی قریظہ کے ہم عہد تھا اس باب مین مشورت کی اور کہا کہ ہم اس بات پر اوترآوین کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جو ہمارے لیے حکم دین ہمین منظور ہی ابولبابہ نے

ترجمہ اے ایمان والو یاد کرو نعمت اللہ کا احسان جو کیا تم پر جب آئیں تم پر فوجیں پھر بھیجی ہم نے اون پر ہوا اور ایسی فوجیں جو تم نے نہیں دیکھیں ۱۲

صحیح بخاری میں [illegible] صلی اللہ علیہ [illegible] ۱۲

کہا بہتر ہی مگر اوسوقت آپنے گلے پر ہاتھہ رکھا اس اشارے کو کہ آپ قتل کا حکم دینگے
پھر اوسی وقت یہ سوچے کہ یہ مجھ سے بڑا قصور ہوا اور مین نے اللہ اور رسول کی خیانت کی
وہان سے روانہ ہوکے اپنے تئین مسجد شریف کے ستون مین باندھ دیا اور
کہا جب خدا تعالی میری توبہ قبول کریگا تب ہی کھلون گا پندرہ دن تک بندھے
رہے ایک لڑکی اونکی اونھین کھانا کھلا جاتی تھی اور حاجت ضروری کیلیے
کھولدیتی تھی آپ نے ابولبابہ کے بندھنے کی خبر سن کے فرمایا کہ اگر وہ ویسے ہی
میرے پاس چلے آتے تو مین اونکے لیے استغفار کرتا لیکن جب وہ ستون مسجد مین جا بندھے
جب تک خدا تعالی کا حکم نا دیگا مین نہ کھولون گا القصہ پندرہ دن وہ بندھے رہے
تب اللہ جل جلالہ نے حکم اونکی معافی قصور کا بھیجا آپ حضرت ام سلمہ کے حجرے مین
تھے کہ سحر کے وقت یہ حکم نازل ہوا اور حضرت ام سلمہ نے ابولبابہ کو پکار کے خبر دی
لوگ دوڑے کہ اونھین کھول دین ابولبابہ نے کہا کہ مجھے کوئی نکھولے مین
حضور اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے ہاتھہ سے کھلون گا جب صبح کو آپ نکلے ابولبابہ کو
اپنے دست مبارک سے کھول دیا **حال** ایام محاصرے مین ایک یہودی کی زوجہ
نے کہ شوہر سے محبت رکھتی تھی کہا افسوس ہی اب تیری جان بچتی نظر نہین آتی تیری
جدائی کا بہت قلق ہی یہودی نے کہا تجھے کیا رنج ہی محمد صلی اللہ علیہ وسلم عورتون
کو نہین مارتے ہین لونڈی کر لیتے ہین اوس نے کہا بغیر تیرے مجھے جینا پسند نہین
یہودی نے کہا کہ اگر تو یہی ہی فلانے برج کے تلے کچھ مسلمان سوتے ہین تو ادھر
پتھر لڑھکا کے ایک مسلمان کو مار ڈال اوسکے قصاص مین البتہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم تجھے قتل کرین گے
یہ صورت البتہ میری جان کے ساتھہ تیری جان کے جانیکی ہی اوس کافرہ نے ایسا ہی
کیا حضرت عائشہ کہتی ہین کہ جب بنی قریظہ قتل ہوئے ایک یہودیہ میرے حجرے مین
بیٹھی تھی ایک شخص نے اوسے باہر بلایا وہ ہنستی ہوئی اوٹھی اور کہا مجھے قتل کو بلاتے ہین

بیان ابولبابہ کا اپنے تئین ستون مین باندھنا

حال جان دینا یہودیہ کا

مینے کہا ہماری شریعت مین عورت کو قتل نہین کرتے اوسنے قصہ اپنا بیان کیا مجھے اس بات کا بڑا تعجب ہوا کہ قتل کے واسطے ہنستی اوٹھی حال بنی قریظہ نے گھبرا کے درخواست کی کہ ہم اسطرح اوترتے ہین کہ سعد بن معاذ جو ہمارے لیے حکم دین ہمین منظور ہو وہ صحابی انصاری قبیلۂ اوس مین سے تھے جو بنی قریظہ کے حلیف تھے اور اونکے غزوۂ خندق مین تیر ہاتھ کی ایک رگ مین لگا تھا کہ خون بند نہین ہوتا تھا اونھون نے جناب الٰہی مین دعا کی کہ اگر قریش سے آپ کی لڑائی باقی ہے تو مجھے مہلت دے کہ مین خوب میدان جنگ مین اون سے لڑون نہین اس تیر سے میری شہادت ہو جاوے لیکن اتنی مجھے مہلت ہو کہ مین بنی قریظہ کی بدعہدی کی سزا دیکھ لون فورًا خون بند ہو گیا جب بنی قریظہ اونکے حکم پر راضی ہوئے بنی قریظہ کو یہ خیال تھا کہ جیسے عبد اللہ بن ابی نے اپنے ہم عہدون یعنی بنی قینقاع کی رعایت کر کے جان بچائی یہ بھی رعایت کرینگے اور اس بات مین اور لوگون نے بھی حضرت سعد سے کہا لیکن اونھون نے التفات نکیا اور یہ حکم دیا کہ مرد اون مین کے قتل کیے جاوین اور عورتین لڑکے لونڈی غلام کر لیے جاوین اور مال و جایداد اونکا سب ضبط ہو آپنے فرمایا کہ تم نے مطابق حکم فرشتے کے حکم دیا اور آپ نے چار سو یہودی قریظہ کو جتنے مرد تھے قتل کروایا اور عورت لڑکون کو لونڈی غلام کر لیا اور مال منقولہ غیر منقولہ سب اہل اسلام مین حسب الحکم خداتعالی تقسیم ہوا

ہم عہد ۱۲

فصل بارہوین قتل کعب بن اشرف کے بیان مین

کعب بن اشرف ایک یہودی بڑا مالدار تھا اور وہ بھی نہایت دشمنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے رکھتا تھا اور محمد بن مسلمہ صحابی انصاری اوسکے قتل کے لیے مامور ہوئے اونھون نے اجازت حاصل کی جو کچھ جی مین آوے کہین پھر کعب بن اشرف کے پاس گئے اوس سے اون سے ایک رابطۂ قدیم تھا اوسنے پوچھا کہ کیسے آئے اونھون نے کہا کہ ضرورت کچھ قرض لینے کی ہے جیسے یہ شخص آیا ہے اور اشارہ طرف جناب رسول اللہ

بفتح میم و لام ۱۲ منہ رح

اگرچہ سنہ ۳ مین
ہوا اسکی مقام پر
قصہ ابو رافع
لکھا گیا اور غزوہ
تا غزوہ بنی قریظہ
جلون مین ایک
کے علاوہ ہے
سے متصل لکھی ہے ۱۲
رحمۃ اللہ علیہ

صلی اللہ علیہ وسلم کے کیا تب سے ہم لوگون کو بڑی زیرباری ہی ہمیشہ نئے نئے خرچ ہمارے ذمے پڑتے ہین کعب نے کہا کہ آیندہ زیادہ اوسکے رکھنے سے پشیمانی حاصل کروگے یعنی اونھین نکال کیون نہین دیتے محمد بن مسلمہ نے کہا کہ اپنے عہد اور بات کا خیال ہی اس لیے ابھی اونکا چھوڑ دینا مناسب نہین معلوم ہوتا ابھی چند روز دیکھتے ہین چونکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی محمد بن مسلمہ رضی اللہ عنہ نے شکایت کی کعب راضی ہوا بعدازین قرض کے باب مین اوسنے کہا کچھ رہن کے لیے لے آؤ آخر گفتگو مین یہ بات قرار پائی کہ محمد بن مسلمہ نے کہا کہ کچھ ہتھیار مین رہن کے لیے شام کو لے آؤن گا شام کو محمد بن مسلمہ مع ابونائلہ کہ رضاعی بھائی کعب کے تھے کعب کے مکان پر گئے وہ اوسوقت اندر مکان کے زنانے مین تھا اونھون نے اوسکو بلایا اوسنے ارادہ باہر آنے کا کیا اوسکی زوجہ نے کہا کہ تم مت جاؤ اس آواز سے خون ٹپکتا ہی صحیح بخاری مین اسی قدر ہی اور بعضے روایات مین ہی کہ اوسنے بہت مبالغہ منع کرنے مین کیا اور لپٹ گئی مگر کعب نے نمانا اور کہا کہ کچھ اندیشہ نہین میرا دوست محمد بن مسلمہ اور رضاعی بھائی میرا ابونائلہ ہی اپنے کام کیلیے آئے ہین لکھا ہی کہ وہ عورت کاہنہ تھی آواز سنتے ہی اوسے معلوم ہوا کہ یہ لوگ بارادہ قتل آئے ہین القصہ کعب باہر آیا اور محمد بن مسلمہ کے ساتھ سوا ابونائلہ کے تین آدمی اور تھے صحیح بخاری مین اون تین آدمیون کا نام ابوعبس بن بجتر اور حارث بن اوس اور عبّاد بن بشر لکھا ہی اور اوسکے آنے سے پہلے محمد بن مسلمہ رضی اللہ عنہ نے اپنے ساتھیون سے یہ صلاح کر رکھی تھی کہ مین بالون مین ہاتھ لگانے کے بہانے سے کعب کے بال پکڑون گا تب تم اوس کا سر کاٹ لیجیو جب کعب آکے بیٹھا اچھے کپڑے پہنے خوشبو لگائے تھا محمد بن مسلمہ نے کہا کہ تم تو اسوقت خوب ستھرے پاکیزہ معلوم ہوتے ہو خوشبو

خوب تمھارے بدن سے مہکتی ہی اوسنے کہا کہ میرے پاس عورتین بہت پاکیزہ ہین اسلیے اچھی اچھی خوشبو میرے لگتی ہی اونھون نے کہا کہ تمھارے سر کے بالون مین بہت اچھی خوشبو آتی ہی اگر اجازت ہو تو مین ہاتھ مین لیکے سونگھون اوسنے کہا بہت اچھا محمد بن مسلمہ نے اوسکے بال ہاتھ مین لیے اور سونگھنے لگے اور ساتھیون کو سونگھائے پھر دوسری بار سونگھنے کی اجازت لی اور پھر خوب مضبوط اوسکے بالون کو پکڑا اور ہمراہیون سے کہا کہ لو اونھون نے کعب کا سر کاٹ لیا اور حضور اقدس مین اسکے خبر کی اور سر ناپاک کعب کا آپکے قدمون کے تلے خاک مذلت پر ڈال دیا آپ بہت خوش ہوئے مدارج النبوۃ مین لکھا ہی کہ پہلا سر جو زمانۂ اسلام مین کٹ کے حضور اقدس مین آیا یہ سر تھا اور بھی مدارج النبوۃ مین ہی کہ بوقت سر کاٹنے کعب کے حارث بن اوس کے اپنے ساتھیون کی ہی تلوار سے زخم آیا تھا اور خون جاری تھا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اوس زخم کو ہاتھ سے مل دیا فوراً اچھا ہو گیا

فصل تیرہوین قتل ابو رافع یہودی کے بیان مین

ابو رافع ایک یہودی تھا سوداگر بڑا مالدار ایک گڑھی مین خیبر کے متصل رہتا تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بہت عداوت رکھتا تھا لوگون کو آپ سے لڑنیکی ترغیب دیتا تھا اور اس باب مین مدد کرتا تھا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے عبداللہ بن عتیک رضی اللہ عنہ صحابی انصاری کو چند آدمی انصار پر سردار کرکے اوسکے قتل کو بھیجا قریب شام کے عبداللہ بن عتیک رضی اللہ عنہ متصل اوسکی گڑھی کے پونہچے اور اپنے ہمراہیون سے کہا کہ تم ٹھہرو مین اکیلا جاتا ہون اگر ڈھب لگے گا تو چپکے سے گھسکے ابو رافع کا کام تمام کرونگا جب اوسکے دروازے کے پاس پونہچے معلوم ہوا کہ کوئی گدھا گم گیا تھا اوس کی تلاش کے لیے کچھ لوگ مشعل لیکے نکلے تھے یہ اون لوگون مین مل گئے جب و لوگ دروازے مین

صحیح [illegible]

[illegible]

عتیک بعین مہملہ [illegible] بر وزن [illegible] مثناۃ فوقانیہ [illegible] فعیل [illegible]

ہونے لگے یہ باہر دروازے کے سامنے اس طرح بیٹھ گئے جیسے کوئی پیشاب کو بیٹھتا ہے دربان سمجھا کہ کوئی گڑھی کا آدمی ہے کہا ای بندۂ خدا جلد آ مین کیواڑ بند کرتا ہون عبداللہ بن عتیک دروازے مین داخل ہوگئے کہتے ہین کہ مین ایک گدھے کی تھان مین چھپ رہا اور دربان نے جہان کنجیان رکھ دی تھین اون کا مینے دھیان رکھا جب وہ سو رہا مینے وہ کنجیان اوٹھا لین ابورافع کے پاس کہ بالاخانے مین تھا دیر تک قصہ گو قصہ کہتا رہا جب وہ خاموش ہوا مین بالاخانے پر گیا اور جس دروازیکو کھولتا تھا اندر سے بند کرتا جاتا تھا کہ کوئی باہر سے نا پہنچے ابورافع اپنے عیال مین سوتا تھا مجھے معلوم نہوا کہ کہان ہے مینے پکارا ای ابورافع وہ بولا اوسکی آواز پر مینے تلوار لگائی تلوار نے کچھ کام نکیا ابورافع نے ایک چیخ ماری اور مین اوس مکان سے باہر ہوگیا اور ذرا ٹھہر کے پھر مکان کے اندر جا کے مینے آواز بدل کے کہا کہ کیا ہے ابورافع کیون آواز کی اوسنے کہا کہ خرابی ہو تمھین ابھی کسی نے مجھپر حربہ کیا تب مین نے بڑھ کے اوسکے پیٹ پر تلوار رکھکے اس زور سے دبائی کہ پیٹھ کی ہڈیون تک پہونچ گئی اور مین وہان سے دروازے کھولتا ہوا چلا زینے پر سے اوترتے ہوئے چاندنی رات مین سمجھا کہ زمین آگئی پانون دھوکھے سے بڑھا کے رکھا مین گر پڑا پنڈلی کی ہڈی میری ٹوٹ گئی مینے پگڑی پھاڑ کر پٹی چوٹ پر باندھی اور دروازے سے نکل کر گڑھی کے متصل ٹھہر رہا باین ارادہ کہ جب خوب تحقیق معلوم ہولیگا کہ ابورافع مرگیا تب یہان سے چلونگا جب صبح ہوئی تب مینے سنا کہ قلعے کے برج پر نوحہ کرنیوالی عورت نے پکارا اَنْعیٰ اَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ اَهْلِ الْحِجَازِ خبر موت سناتی ہون مین ابورافع تاجر اہل حجاز کی تب مین نے وہان سے چل کے اپنے ہمراہیون کے پاس پہونچکے قتل ابورافع کی خبر دی اور کہا تم جا کے حضور اقدس مین یہ خبر پہنچاؤ مین بھی آتا ہون اور

لنگڑاتا چلا مگر یاروں سے جلد پونہچا اور حسب الحال حضور مین عرض کیا آپ بہت خوش ہوئے آپنے چوٹ کی جگہہ پر دست مبارک پھیرا فوراً پنڈلی کی ہڈی جڑ گئی پانون بالکل اچھا ہو گیا ایسا کہ گویا کبھی چوٹ نہین لگی تھی ۴ ہجرہ

فصل چودہوین قصہ افک کے بیان مین ۵ نہ

منجملہ وقائع زمان ہجرت سے کے قصہ افک ہی افک کہتے ہین جھوٹھ اور تہمت لگانیکو حضرت عائشہ کو تہمت منافقین نے لگائی تھی اور بعضے مخلصین بھی براہ نادانی اوس مین شریک ہو گئے تھے شرح اوس قصے کی یہ ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غزوۂ مریسیع مین اور اوسی کو غزوۂ بنی المصطلق بھی کہتے ہین تشریف لیگئے تھے اور حضرت عائشہ آپ کے ساتھ تھین ایک ہودے مین سوار ہوا کرتین تھین بعد فراغت کے اوس غزوے سے پھرتے وقت ایک دن رات کو قضائے حاجت کے لیے اوٹھ کے باہر گئین تھین ایک مہرہ اونکے گلے مین تھا وہ کہین ٹوٹ پڑا راہ سے اوسکی تلاش کو پھر گئین تلاش مین اوسکی دیر لگی لشکر کوچ کر گیا جو آدمی ہودے کے اوٹھانے اور اونٹ پر رکھنے کے لیے مقرر تھے اونھون نے خالی ہودے کو اونٹ پر رکھدیا حضرت عائشہ اوندنون کم عمر بہت ہلکی دبلی پتلی تھین اس سبب سے خالی بھرے ہودے کی اوٹھانیوالے کو تمیز نہوئی حضرت عائشہ مہرہ پاکے پھر کے لشکر مین جب پونہچین دیکھا کہ لشکر روانہ ہو گیا ہی بدن پر کپڑا لپیٹ کر وہان لیٹ رہین اور سو گئین ایک صحابی کہ صفوان بن معطل اونکا نام تھا اونکو آپ کا حکم تھا کہ جب لشکر روانہ ہو لے تب وہ چلین اور سب لشکر کے آخر مین اون کا ڈیرا ہوتا تھا تاکہ جو چیز رہ گئی ہو تو اوسکو لیتے آوین وہ وہان پونہچے حضرت عائشہ کو اس حالت پر دیکھہ کر اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّآ اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ چلا کے کہا حضرت عائشہ اونکی آواز سے جگ پڑین اور منہ چھپا لیا اور صفوان نے اپنی اونٹنی بٹھلائی حضرت عائشہ اوسپر سوار ہوئین صفوان نے مہار اونٹنی کی پکڑ لی اور لشکر مین حضرت عائشہ کو

پونہچادیا منافقین نے صفوان سے حضرت عائشہ کو متہم کیا عبد اللہ بن ابی سلول کہ
منافقین کا سردار تھا اوس نے مدینے مین اس قصے کو مشہور کیا اور چرچا اسکا پھیلایا
حسان بن ثابت انصاری اور مسطح بن اُثاثہ اور حمنہ بنت جحش منجملہ مخلصین بھی
اس بلا مین مبتلا ہوگئے حضرت عائشہ کو اس بات کی خبر تھی مدینے مین پہونچنے کے
بعد اونھین بخار آنے لگا کچھ افاقہ ہوا تھا کہ ایکبار وہ رات کو مسطح کی ما کے ساتھ
پاخانے کے باہر گئین تھین تب تک مکانون مین پاخانے نہین بنے تھے راہ مین مسطح
کی ما نے مسطح کو کوسا کہا تعس مسطح ہلاک ہو مسطح حضرت عائشہ نے کہا مسطح کو کیون کوستی ہو
وہ صحابی ہی کہ بدر مین حاضر ہوا تھا مسطح کی ما نے کہا کہ تمھین خبر نہین جس طوفان مین
وہ شریک ہی اور مقولہ افک والون کا بیان کیا حضرت عائشہ کے ہوش جاتے رہے
بخار زیادہ چڑھ آیا اور صبح کو جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے اجازت لیکر گھر چلی گئین
اور ما سے یہ قصہ بیان کیا اور رونا شروع کیا ایک دن اور دو رات برابر روتی رہین آنسو
تھمتے ہی نتھے صبح کو ایک عورت انصار کی وہان آئی اور اونکے ساتھ رونے مین شریک
ہوئی اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اس قصے کا رنج ہوا اور آپنے تفتیش کی عورت
خادمہ سے کہ بریرہ اونکا نام تھا پوچھا اوسنے تعریف حضرت عائشہ کی بیان کی اور کہا
کہ لڑکی ہی بیخبر خمیر کرکے رکھدیتی ہی بکری کا بچہ آکے کھا جاتا ہی یعنی کچھ دنیا کی چھل بل نہین جانتی
اور اکثر صحابہ نے بھی کلمۂ خیر ہی کہا ایکدن آپ نے خطبہ بھی اس باب مین فرمایا اور کہا کہ مین
اپنے اہل کا سوا نیکی کے اور کچھ نہین جانتا اور جس شخص کا نام لیتے ہین اوسکی آمد و رفت
میرے یہان جب ہوئی ہی میرے ہی پاس میرے سامنے ہوئی ہی لیکن چونکہ انبیاے کرام
مین شائبۂ بشریت ہوتا ہی تا زمانیکہ جناب باری سے برات حضرت عائشہ کی نازل ہوئی
آپکو ایک گونہ تردد رہا اور حضرت عائشہ کہتی ہین کہ اون دنون کچھ لطف جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کا اپنے آپ پر کم پاتی تھی جب مین ما کے گھر آئی ایکدن آپ نے وہان آکے

[illegible]

روتے دیکھ کے فرمایا کہ ای عائشہ اگر تجھ سے گناہ نہین ہوا ہی تیری پاکی خدا تعالی ظاہر کر دیگا اور اگر گناہ ہوا ہی تو توبہ کرلے اللہ غفور رحیم ہی مین نے اپنے باپ سے کہا کہ تم آپ کی بات کا جواب دو اونھون نے کہا مین نہین جانتا کہ کیا جواب دون پھر مین نے اپنی ماسے کہا کہ تم اسکا جواب دو اونھون نے بھی کچھ جواب نہ دیا اور میرے آنسو تھم گئے مینے کہا کہ مین نہین جانتی ہون کہ تم لوگون نے جو بات سنی اوسکا تمھین یقین ہو گیا ہی اگر مین کہونگی کہ مین بے گناہ ہون اور خدا تعالی خوب جانتا ہی کہ مین بے گناہ ہون تو تمھین یقین نہوگا اور اگر مین اقرار کرونگی حال آنکہ مین بیگناہ ہون تو تم لوگ یقین کروگے میرے حال کے مطابق بات یوسف کے باپ کی ہی فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ اب صبر ہی اچھا اور اللہ کی مدد چاہیے تمھاری باتون پر مارے غم کے اوسوقت حضرت یعقوب علیہ السلام کا نام اونکی زبان پر نہین آیا اسلیے اونھین یوسف کا باپ کہا حضرت عائشہ کہتی ہین کہ مین اپنی ایسی حقیقت نہین سمجھتی تھی کہ میرے لیے قرآن مجید مین وحی نازل ہو بلکہ مجھے یہ گمان تھا کہ میرے معاملے مین خواب کے طریقے پر آپ کو اطلاع میری بے جرمی کی ہو جائے گی لیکن اللہ تعالی کی کریمی کہ آپ وہین تشریف رکھتے تھے کہ وحی آپ پر نازل ہوئی بوقت نازل ہونے وحی کے آپ پر ایک حالت ہوتی تھی کہ لوگ پہچان جاتے تھے آمد وحی کو اور جاڑے کے دنون مین آپ کو عرق آجاتا تھا جب وہ حالت آپ سے منجلی ہوئی تب آپ نے ہنسکے فرمایا کہ ای عائشہ خدا تعالی نے تمھاری پاکی اور صفائی نازل فرمائی اور سورۂ نور کی آیتین اِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ آخر رکوع تک پڑھ سنائین مین شکر الٰہی بجالائی میری مانے کہا کہ آپکے پاس جاؤ مینے کہا کہ اسوقت تو مین اپنے اللہ کا ہی شکر کرتی ہون پھر آپنے جاکے اون لوگون کو جنھون نے یہ طوفان برپا کیا تھا اور وہ مین شریک تھے طلب کرکے اسّی اسّی دُرّے حد قذف کے لگوائے ف ایسے حالات کے واقع ہونے مین

ف ترجمہ بیشک
جو لوگ لائے ہین طوفان
بنایا ایک جماعت ہی
تم مین سے ۱۲ منہ

معاملات انبیا و اہل بیت مین بہت حکمتین ہوتی ہین بعضے شروح صحیح بخاری مین قصہ افک کی حکمتین شمار کی ہین اور بہت لکھی ہین منجملہ اون کے ایک یہ ہی کہ سبب ہوا نازل ہونے تعریف عائشہ رضی اللہ عنہا کا قرآن مجید مین دوسری یہ کہ جو مصیبت مومنین کو پہونچتی ہی سبب ہوتی ہی بڑے ثواب اور رفع درجات کا اور ایسی تہمت غلط محض سے متہم ہونا بڑی مصیبت ہی تیسری یہ کہ حال مومنین کا ایسے معاملات مین منکشف ہو جاوے اور خدا تعالی کے بیان سے واضح ہو جاوے کہ مسلمانون کی شان ایسے معاملات مین مقتضی اس بات کو ہی کہ کہین سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيْمٌ اور گمان نیک رکھین اور کہین یہ بات ہماری زبان پر لانیکے قابل نہین اور یہ بات کھلی کھلی جھوٹ ہی چوتھی یہ کہ ہمیشہ بیگناہ مسلمانون کو جب اونپر کوئی جھوٹی تہمت لگے ذریعہ تسلی ہو اپنے دل کے سمجھا لین کہ جب جناب مطہرہ سی پاکدامن پر لوگون نے تہمت لگائی تو ہماری کیا حقیقت ہی پانچوین یہ کہ ایسا مصیبت زدہ باقتدائے حضرت عائشہ کے صبر جمیل کرے کہ سوائے رونے کے اور عجز و نیاز کے بجناب ایزدی اور مدد مانگنے کے اوس سے اور کوئی بات حضرت عائشہ سے ظہور مین نہ آئی حال حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ اور مسطح بن اُثاثہ سے قرابت تھی وہ اونکی خالہ کے بیٹے تھے اور مفلس تھے ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے کچھہ خرچ اونکے لیے مقرر کر دیا تھا جب افک مین وہ شریک ہوئے حضرت ابو بکر صدیق نے وہ خرچ دینا موقوف کر دیا اور قسم کھائی کہ اونھین خرچ نہ دین یہ آیت اس باب مین نازل ہوئی وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ حضرت صدیق نے یہ آیت سن کے کہا کہ اللہ تعالی کی مغفرت کی ہمین تمنا ہی اور خرچ معمولی مسطح کا جاری کر دیا

[illegible]

فصل پندرھوین آیت تیمم کے بیان مین

سنہ ٦

ایک جہاد مین آپ تشریف لیگئے تھے رات کو حضرت عائشہ کا ایک مہرہ گردن کا زیور گم ہو گیا آپنے وہان توقف کیا پانی نتھا اور نماز کا وقت آگیا حضرت ابو بکر حضرت عائشہ پر خفا ہونے لگے کہ ایسی جگہ آپکو ٹھہرا دیا جہان پانی نہین ملتا مسلمانون کو نماز کے لیے حیرانی ہی اللہ جل جلالہ نے آیت تیمم کی نازل فرمائی تب اُسید؎ بن حضیر رضی اللہ عنہ نے کہ اجلۂ اصحاب انصار سے تھے کہا کہ یہ بھی ایک برکت تمھاری ہی ای آل ابی بکر کہ تمھارے سبب سے ہمیشہ کے لیے مسلمانون کے واسطے ایک حکم آسانی کا نازل ہوا پھر جب محمل کو اوٹھایا وہ گردن بند اوسکے تلے نکل آیا قدرت خدا اوس گردن بند کے تھوڑی دیر نہ ملنے مین یہی حکمت تھی کہ حکم تیمم نازل ہوا

فصل سولھوین قصۂ حدیبیہ کے بیان مین

سنہ ٦

ایک عمدہ وقائع زمان ہجرت مین قصۂ صلح حدیبیہ کا ہی شرح اوسکی یہ ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے خواب مین دیکھا کہ آپ مکے کو تشریف لیگئے ہین اور آپ نے عمرہ ادا کیا ہی آپنے یہ خواب اصحاب سے بیان کیا اصحاب تو شوق مکے اور تمنائے زیارت خانۂ کعبے سے بیقرار تھے خواب سنکے سبنے طیاری سفر مکے کی کر دی اور حضور اقدس نے بھی اور مدینۂ طیبہ سے روانہ ہوئے یہانتک کہ متصل مکے کے پہونچگئے اور قریش نے سن کے کہا کہ ہم ہرگز مکے مین آنے نہ دینگے اور اونٹنی آپ کی کہ قصوا اوسکا نام تھا اور آپ اوسپر سوار تھے مکے کے سامنے جاتی تھی کہ بیٹھ گئی صحابہ اوسے اوٹھانے لگے اور کہنے لگے کہ قصوا؎ کی عادت تو بیٹھ جانے کی نتھی آپنے فرمایا کہ اونٹنی خدا یتعالی کے حکم سے بیٹھی نہ جیسے فیل اصحاب فیل کا بیٹھ گیا تھا پھر آپ نے فرمایا کہ الٰہی قریش مجھ سے جو امور تعظیم خانے کعبے کے چاہین گے مین کوتاہی نکرون گا یہ کہکے اونٹنی کو اوٹھایا وہ اوٹھ کھڑی ہوئی پھر آپ نے وہان سے پھر کے حدیبیہ پر مقام کیا حدیبیہ؎ ایک کنوئین کا نام ہی اوسکے پاس میدان ہی

؎ اُسید بضم ہمزہ و سین مہملہ مفتوحہ و یاء و دال مہملہ بن حضیر بضم حاء مہملہ و ضاد معجمہ و یاء و راء مہملہ بصیغۂ تصغیر صحابی انصاری جلیل القدر ہین ۱۲

؎ قصوا بفتح قاف و سکون صاد مہملہ و واو و الف ممدودہ نام ناقۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

؎ حدیبیہ بضم حاء مہملہ و فتح دال مہملہ و سکون یاء [illegible] ۱۲ منتخب

معجزہ

وہان ٹھہرے **حال** بعد پہونچنے حدیبیہ کے پانی کی بہت قلت ہوگئی صحابہ نے عرض
کیا کہ سوا اتنے پانی کے کہ ایک ظرف مین اوسوقت آپکے سامنے تھا لشکر مین
مطلق پانی نہین آپنے دست مبارک اوس برتن مین رکھا پانی درمیان سے اونگلیون
کے مانند چشمون کے جوش مارنے لگا سبھون نے پانی پی لیا اور وضو کرلیا حضرت
جابر سے کہ راوی اس حدیث کے ہین لوگون نے پوچھا کہ تم سب کتنے آدمی تھے جابرؓ
نے کہا اگر لاکھ آدمی ہوتے پانی کفایت کرتا ہم پندرہ سو آدمی تھے **حال** ایک
پانی سے متعلق معجزہ مقام حدیبیہ مین یہ بھی ہوا کہ پانی چاہ حدیبیہ مین نرہا تھا آپنے
کنوئین کے کنارے پر بیٹھ کر ایک برتن مین پانی منگوا کر وضو کیا اور کلی اوس پانی
مین کر کے دعا کی اور وہ پانی کنوئین مین ڈال دیا اور فرمایا کہ تھوڑی دیر ٹھہر جاؤ
سو اوس کنوئین مین اتنا پانی ہوگیا کہ سب آدمی اور جانور سیراب ہوگئے اوسے پیتے
رہے اور جب تک لشکر وہان رہا پانی کم نہوا اور اوسی سے پیتے رہے **حال** بعد
اقامت آپکے حدیبیہ مین کفار کو اصرار اسی بات پر رہا کہ آپ کو مکے مین داخل ہونے
دین اور عمرہ نکرنے دین بُدیلؓ بن ورقار خزاعی آپکے لشکر مین آیا اور قریش کا
لشکر جمع کر کے آمادۂ جنگ ہونا بیان کیا آپ نے فرمایا کہ ہمین لڑنا ہرگز منظور
نہین ہے ہم صرف عمرہ کرنے کو آئے ہین اور قریش سے یہ کہدینا چاہیے کہ
ایک مدت قرار دیکے ہم سے صلح کرلین کہ اوس مدت تک مین اور کافرون سے
لڑتا رہون اگر مین غالب آؤن تو وہ بھی اگر چاہین اورونکی طرح میری اطاعت
کرلین اور جو مین مغلوب ہون تو مطلب اونکا حاصل ہوگا اوس نے جا کے
قریش سے کہا کہ مین نے محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ اور اونکے اصحاب کو دیکھا وہ عمرے کے لیے آئے ہین
اونکا روکنا ہرگز مناسب نہین اور پیغام آپ کا ادا کیا مگر قریش ہموار نہوئے پھر
عروہ بن مسعود ثقفی آپکے حضور مین آیا اور اس بات مین گفتگو کرنے لگا اثنائے گفتگو مین

معجزہ
[illegible]

کمین اوسنے کہا کہ ای محمدؐ یہ لوگ جو تمھارے پاس جمع ہین انکا بھروسا مت کیجیو تمھین چھوڑکے بھاگ جائینگے حضرت ابوبکر صدیقؓ کو یہ مقولہ اوسکا بہت ناگوار ہوا اونھون نے کہا اُمْصُصْ بَظَرَ اللَّاتِ اَنَفِرُّ عَنْهُ چوس بظر لات کا کیا ہم آپ کو چھوڑکے بھاگ جائینگے حضرت ابوبکر صدیقؓ نہایت غصے سے بیتاب ہوگئے لہذا فحش زبان پر لائے بظر کہتے ہین پارۂ گوشت کو جو عورت کی فرج کے اوپر ہوتا ہے ہندی مین اوسکا نام مشہور ہی عروہ نے کہا کہ یہ کسنے بات کہی پھر جب اوسنے معلوم ہوا کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے تب اوسنے کہا کہ اگر تمھارا احسان مجھہ پر نہوتا جس کا مینے بدلا نہین کیا ہی تو مین تمھین جواب دیتا حالت گفتگو مین عروہ ریش مبارک پر بار بار ہاتھہ اپنا پونھچاتا تھا مغیرہ بن شعبہؓ اوسکے ہاتھہ مین کوتھی تلوار کی مارتے تھے اور کہتے تھے کہ اپنا ہاتھہ دور رکھہ عروہ نے حضرت مغیرہ سے کہا کہ ابھی تک تیری مفسدی کی اصلاح سے مین فارغ نہین ہوا ہون اور تو مجھے ایذا دیتا ہی اور ایک قصہ ایام جاہلیت مین حضرت مغیرہ کا ایک قوم سے ایسا ہوا تھا کہ عروہ نے بمشکل اوسکی اصلاح کی اور عروہ نے احوال اصحاب کا بخوبی ملاحظہ کیا اور جاکے قریش سے کہا کہ مینے بادشاہون کے دربار اور اونکے تابعین کو دیکھا ہی جیسا محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے اصحاب کو جان نثار اور تابعدار پایا کسی بادشاہ کے تابعین کو نہین دیکھا اگر محمد صلی اللہ علیہ وسلم کا آب دہن یا آب بینی کسی پر پڑجاتا ہے اپنے بدن پر مل لیتے ہین اور آب وضو کو اس طرح تبرکاً لیتے ہین کہ قریب ہوتا ہی کہ اوسپر آپس مین کٹ مرین اور جس کام کو آپ فرماتے ہین ہر ایک جھپٹتا ہی اور چاہتا ہی کہ مین یہ حکم بجا لاؤن اور آپکی طرف تند نگاہ سے نہین دیکھتے پست آواز سے آپکے سامنے باتین کرتے ہین اور مشورت عروہ نے قریش کو صلح کی دی **حال** جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تجویز کی کہ اپنی طرف سے کوئی شخص قریش کے پاس بطور سفارت کے بھیجین حضرت عمرؓ سے جانکو بطور سفارت کہا اونھون نے عرض کیا کہ قریش کی عداوت مجھہ سے معلوم ہی مجھہ سے

سفارت یعنی ایلچی گری کا حال
[illegible] بھیجنا

معاملہ اونکا نہ بنے گا پھر حضرت عثمان رض کا بھیجنا قرار پایا اونکے قرابت دار اور حمایت کرنیوالے
قریش مین بہت تھے حضرت عثمان قریش مین پونہچے اور پیغام آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کا ادا کیا وہ اون سے بمحبت پیش آئے لیکن اس بات پر کہ عمرے کے لیے
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو مکے مین آنے دین ہرگز راضی نہوے حضرت عثمان سے
کہا کہ اگر تم چاہو طواف کر لو تمھین ہم منع نہین کرتے حضرت عثمان رض نے کہا کہ مجھ سے
ہرگز ایسا نہو گا کہ بے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے عمرہ کر لون بعضون
نے حضور مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے عرض کیا کہ عثمان رض کو خوب موقع ملا بخوشی
خاطر عمرہ کرینگے آپ نے فرمایا کہ عثمان بے ہمارے ہرگز عمرہ نکر لینگے پھر لشکر مین خبر
مشہور ہوئی کہ حضرت عثمان کو کفار نے مار ڈالا شیطان نے یہ خبر لشکر مین پکار کے کہدیا
آپ یہ خبر سنکے بہت جلال و غضب مین آئے اور ایک درخت سمرہ کے تلے بیٹھ گئے
آپنے سب اصحاب سے بیعت اس بات پر لی کہ جب تک جان باقی ہی کفار سے
لڑینگے اور منہ نموڑینگے سب اصحاب نے کمال خوشی سے بارادۂ جان نثاری بیعت
کی آپ نے باین جہت کہ یہ بیعت خدا یتعالی کی جناب مین بہت مقبول ہونیوالی تھی
اور اہل بیعت کو درجات عالیات ملنے والے تھے حضرت عثمان کو بھی اوس بیعت مین
شریک کر لیا اور فرمایا کہ عثمان خدا و رسول کے کام مین گئے ہین اور اپنا بایان ہاتھ
سیدھے ہاتھ پر رکھا اور کہا کہ یہ ہاتھ میرا عثمان کے لیے ہی اور حضرت عثمان کی جانب سے
بیعت کر لی خدا یتعالی اوس بیعت سے بہت راضی ہوا اور قرآن مجید مین اس باب
مین آیت بھیجی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
فَعَلِمَ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيْبًا
وَّمَغَانِمَ كَثِيْرَةً يَّاْخُذُوْنَهَا ط وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا ۝ تحقیق اللہ تعالی
راضی ہوا مسلمانون سے جب بیعت کرتے تھے تم سے درخت کے تلے سو جان لیا

بیعت رض [illegible]

ایک درخت خار [illegible] ۱۲ منہ

اللہ تعالی نے جو اونکے دلون مین تھا یعنی اخلاص قلبی کو پھر اوتارا اطمینان اور چین اونپر اور انعام مین دی اونکو ایک فتح نزدیک اور بہت سی غنیمتین کہ لین گے اونھین اور ہی اللہ زبردست حکمت والا **ف** فتح نزدیک سے مراد فتح خیبر ہی کہ بعد صلح حدیبیہ کے بلا فصل ہوئی اور اس بیعت کو بیعت رضوان کہتے ہین اسلیے کہ رضوان یعنی خوشنودی الہی اس بیعت کے سبب سے حاصل ہوئی اور حاضرین بیعت رضوان صحابہ مین بہت ممتاز ہین جیسے اہل بدر اور سب کے لیے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بشارت جنت کی دی ہی **حال** قریش کو جب بیعت مذکورہ کی خبر ہوئی ڈرے اور سہیل بن عمرو کو حضور اقدس مین بھیجا اور آخرکار بوساطت سہیل کے صلح ٹھہری باین شروط کہ امسال جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بغیر عمرے کے پھر جاوین سال آیندہ مین آکے عمرہ کرین مگر ہتھیار ساتھ نلاوین سواے تلوارون کے کہ وہ بھی قرابون مین ہون قراب کہتے ہین اوس غلاف کو جو میان سے اوپر ہوتا ہی اور تین دن سے زیادہ نٹھہرین اور دس برس مدت صلح کی ٹھہری اس عرصے مین فیمابین لڑائی نہو اور جو کوئی حلیف جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا ہو اوس سے قریش نلڑین نہ اوسکے مخالف کی مدد کرین اور حلفاے قریش سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایسا ہی معاملہ کرین حلیف کہتے ہین عہد موافقت باندھنے والے کو حلفا اوسکی جمع ہی اور وہان بنی بکر اور بنی خزاعہ دو قبیلے تھے خزاعہ ساتھ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہم عہد ہوئے اور بنی بکر ساتھ قریش کے اور جو کوئی قریش کیطرف کا مسلمان ہو کے مدینے کو جاوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جب قریش طلب کرین دیدین اور جو کوئی مسلمانون سے مرتد ہو کے قریش کے پاس چلا آوے اسکو قریش پھیر ندین یہ سب شروط چونکہ حسب مراد کفار قریش اور مسلمانون کے دبنے کی تھین اکثر صحابہ کو کہ مملو شجاعت وغیرت سے تھے اور نظر اونکی اون حکمتون کو جو

ایسی صلح مین تھین اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے سوچ لین تھین نہین پہونچی تھی بہت ناگوار ہوئین حتی کہ حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ نے اس بات مین بہت طیش کھایا اور حضور اقدس مین جاکے عرض کیا کہ یا رسول اللہ کیا آپ پیغمبر خدا نہین ہین آپنے فرمایا بیشک ہون عمر رضی اللہ عنہ نے کہا کہ کیا ہم حق پر اور دشمن ہمارے باطل پر نہین ہین آپ نے فرمایا کیون نہین کہا پھر ہم ایسے دبکے کیون صلح کرین یعنی آپ بیشک پیغمبر خدا ہین پھر ہم لوگ باآنکہ ہمراہی پیغمبر خدا کے اور مستوجب نصرت الٰہی کے ہین کفار سے دب کے صلح کیون کرین آپنے فرمایا کہ مین بیشک رسول خدا کا ہون اور اوسکے خلاف حکم نہیں کرتا ہون پھر اونھون نے کہا کہ آپ نے فرمایا تھا کہ ہم خانہ کعبہ کو پہونچ کے طواف کرینگے آپ نے فرمایا کہ مین نے تم سے کیا یہ کہا تھا کہ اس سال مین حضرت عمر نے کہا نہین آپنے فرمایا کہ سال آیندہ مین اوسکا ظہور ہوگا اور عمر رضی اللہ عنہ نے یہ شرط کہ ہماری طرف سے جو اون مین جا ملے اوسکو وہ پھیر ندین اور اونکے آدمی کو ہم پھیر دین سنتے ہی تعجب کرکے حضور مین عرض کیا تھا کہ آپ اس شرط پر بھی راضی ہوتے ہین آپ نے مسکرا کے فرمایا کہ ہماری طرف کا جو مرتد ہو کے اون مین جا ملیگا ہمارے کس کام کا ہے اوسکے پھیر لینے مین ہمین کیا نفع ہے اون مین کا جو ہم مین آویگا اور ہم اوسے پھیر دینگے اللہ تعالیٰ اوسکی کچھ سبیل کر دیگا حضرت عمر نے پھر جاکے ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سے گفتگو کی اور اونسے بعینہ وہی جواب سُنا ہر بات کا جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا تھا حال صلحنامہ لکھنے کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت علی سے ارشاد فرمایا کہا کہ لکھو بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سہیل نے کہا کہ ہم رحمٰن کو نہین جانتے بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ لکھو مسلمانون نے کہا ہم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ہی لکھین گے بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ نہ لکھین گے آپ نے فرمایا کہ باسمک اللھم ہی لکھ دو اور

کہا لکھو هٰذَا مَا قَاضٰی عَلَیْہِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ وَالْقُرَیْشُ یہ صلحنامہ ہی فیما بین
محمد رسول اللہ اور قریش کے سہیل نے جو بانی صلح تھا کہا کہ ہم محمد کو اگر رسول اللہ
جانتے تو اونکو خانۂ کعبہ سے نہ روکتے رسول اللہ مت لکھو بلکہ محمد بن عبد اللہ لکھو آپنے
فرمایا کہ مین رسول اللہ بھی ہون اور ابن عبد اللہ بھی ہون حضرت علی سے کہا کہ
لفظ رسول اللہ محو کرکے بن عبد اللہ لکھدو حضرت علی نے کہا کہ مین لفظ رسول اللہ
کا محو نکرونگا پھر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنے دست مبارک سے لفظ رسول اللہ
کو محو کرکے بن عبد اللہ لکھدیا آپ امی تھے اوسوقت لکھدینا آپ کا ان الفاظ کو بطور
معجزے کے ہوا پھر صلحنامے کو مرتب کرکے اوسپر گواہیان طرفین کے اشخاص کی
کرالین حال سُہیل بن عمر بانی صلح کا بیٹا کہ ابو جندل اوسکا نام تھا مسلمان ہوگیا تھا
اور اوسکے باپ نے اوسے مکے مین پابزنجیر کر رکھا تھا وہ بھاگ کے لشکر اسلام مین
آیا سُہیل نے کہا کہ اسے ہمین دیدو تب صلح قائم رہیگی نہین تو صلح نہین رہیگی آپنے
ابو جندل کو دیدیا ابو جندل نے مسلمانون سے کہا کہ ای جماعت مسلمین مسلمان کو
مشرکین کے حوالے کیے دیتے ہو اہل اسلام خلاف شرط صلح کے کچھہ کرنسکے اور حوالہ
بجبرا کیا کہ اونکے لیے کوئی سبیل کرے حال بعد اختتام صلح کے آپنے حکم دیا کہ
اونٹ ہدی کے تئین قربانی کر ڈالو اور بال مونڈ ڈالو صحابہ نے کہ اس صلح سے
بہت دلتنگ اور کمال ملول تھے قربانی کے لیے اوٹھنے اور سر مونڈانے مین تاخیر کی
آپ اس تاخیر سے ملول ہوکے زنانے مین تشریف لے گئے حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا
سے انکے ساتھ تھین سبب ملال کا پوچھا آپ نے بیان فرمایا اونھون نے عرض کیا
کہ آپ اپنی ہدی قربانی فرمادین اور حجامت بنوائین بعد اوسکے پھر کسی کو مجال
تخلف نہوگی آپنے نکلکے اپنی ہدی کو قربانی فرمایا اور حجام کو بلایا تب سب
اصحاب نے اپنی اپنی ہدی کو قربانی کیا اور سر مونڈایا حال بعد فراغت کے قربانی ہدی

معجزہ ۱۴۵

اور حلق سے آپ نے بجانب مدینہ کوچ فرمایا راہ مین سورۂ انا فتحنا نازل ہوئی اور اوس سورت مین خدایتعالی نے بشارت فتح مکے کی اور فتح خیبر کی اور رضامندی بیعت سے اور بہت تعریف اصحاب کی نازل فرمائی اور وعدہ جنت کا اونکے لیے نازل فرمایا اور آپ بہت خوش ہوئے راہ مین اونٹ پر سوار اس سورت کو بخوش الحانی کمال خوشی سے پڑھتے تھے اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِيْنًا بیشک ہم نے فتح دی تمھین فتح ظاہر اکثر مفسرین کے نزدیک اس سے فتح مکہ مراد ہی کہ بعد ہونے نقض عہد کے اسی صلح حدیبیہ کے امور مین آپ نے لشکرکشی کی اور مکہ فتح ہوا اور بعضے مفسرین نے لکھا ہی کہ اس فتح سے صلح حدیبیہ ہی مراد ہی کہ وہ سبب بہت فتوحات اور برکات کا ہوئی

قصہ ابو بصیر اور اونکے یارون کا

حال وہ شرط صلح جو اصحاب کو بہت ناگوار تھی یعنی یہ کہ جو مکے سے مسلمان ہوکے آوے اوسکو بوقت طلب کفار کے حوالے کرین ایک عجب رنگ لائی ایک شخص کہ ابو بصیر نام تھا مسلمان ہوکے مدینے مین پہونچا کفار قریش نے دو آدمی اوسکے لینے کو بھیجے آپ نے ساتھ کر دیا راہ مین مسجد مقام ذی الحلیفہ مین کھانا کھانے بیٹھے ابو بصیر نے اون دونون مین سے ایک کی تلوار دیکھکر کہا کہ تمھاری تلوار تو بہت اچھی معلوم ہوتی ہی دیکھون تو سہی اوس نے تلوار دیکھنے کو دی ابو بصیر نے اوسی تلوار سے اوسکے مالک کو قتل کیا اور دوسرے کا ارادہ کیا وہ بھاگا بھاگتے بھاگتے مسجد شریف مین پہونچا آپ نے دیکھ کے فرمایا کہ ڈرا ہوا معلوم ہوتا ہی اوس نے کہا میرا ساتھی مارا گیا اور میرا بھی یہی حال ہوگا اتنے مین ابو بصیر بھی وہان پہونچے آپ نے فرمایا کہ عجب لڑائی کا بھڑکانے والا ہی خوب ہوتا جو کوئی اوسکا ہوتا یعنی مددگار اس ارشاد مین یہ ایما تھا کہ بھاگ جاوے اور مکے مین جو مسلمان کافرون کے پاس ہین وہ اوس سے جا ملین وہ سمجھا کہ اگر مین ٹھہرون گا آپ مجھے بیشک پھر پھیر دین گے وہ وہان سے چلدیا اور ایک جگہ پر کہ اودھر سے قافلے قریش کے گذرا کرتے تھے جا بیٹھا

پھر جو مکے مین مسلمان ہوا وہین پونہچا ابو جندل بھی وہین جا ملے یہانتک کہ ستر آدمی اور بعضے کہتے ہین تین سو آدمی ابو بصیر کے ساتھ ہوگئے اودھر سے جو قافلہ کفار قریش کا نکلتا لوٹ لیتے کفار کو مار ڈالتے قریش بہت تنگ ہوئے اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی حضور مین کہلا بھیجا کہ ہم شرط اپنی سے درگذرے آپ ہماری قرابت کا لحاظ کرکے بطور صلۂ رحم یہ مہربانی کرین کہ اون لوگون کو وہان سے بلوا لین آپ نے بلا بھیجا جسوقت نامۂ مبارک بحکم طلب پونہچا ابو بصیر جو سب سے پہلے پونہچے تھے اور سردار اس جماعت کے تھے اوسوقت حالت نزع مین تھے اونھون نے ہاتھ مین لے لیا اور جان بحق تسلیم کی اور سب مسلمان مدینے مین حاضر ہوئے

فصل سترہوین غزوۂ خیبر کے بیان مین

سنہ ۶ حسب مواہب
سنہ ۷ روضۃ الاحباب

بعد رونق افروزی حضور اقدس کے مدینے مین حکم طیاری کا واسطے غزوۂ خیبر کے نافذ ہوا اور صحابہ مین چرچا ہوا کہ خدایتعالی نے فتح خیبر کا اور غنائم کثیرہ کا وعدہ کیا ہے یہود جو مدینے مین باقی تھے بہت جلے جسکا کسی مسلمان پر قرض آتا تھا اوس نے تقاضا شدید کیا عبد اللہ بن ابی حدرد صحابی انصاری پر ابو شحم یہودی کے پانچ درم آتے تھے اوس نے تقاضا کیا صحابی موصوف نے کہا کہ خدایتعالی نے فتح خیبر کا وعدہ کیا ہے جب وہان کے غنائم مین سے مجھے مال ملیگا تب تیرا قرض بھی ادا کرون گا اوس یہودی نے کہا کہ خیبر کا حال اور جگہ کا سا نہ سمجھو خیبر مین دس ہزار مرد جنگی ہین صحابی نے خوب اوس یہودی کو زجر کیا اور کہا کہ مردود تو ہمین ہمارے دشمنون سے ڈراتا ہے وہ حضور اقدس مین نالشی ہوا عبد اللہ سے مقولہ اوس یہودی کا حضور اقدس مین عرض کیا آپ نے زیر لب کچھ فرمایا پھر عبد اللہ سے ارشاد کیا کہ قرض اسکا ادا کردو اوسیوقت عبد اللہ رض نے ایک کپڑا اپنے کپڑون مین سے بیچا بقیمت تین درم اور دو درم ایک صحابی سے قرض لیکر قرض اوسکا ادا کیا سلمہ بن اسلم نے کپڑا اوتھین دیا وہ کپڑا پہنکے

غزوۂ خیبر کو گئے وہان بہت غنیمت اونکے ہاتھ آئی اور ایک عورت قریبہ اوسی ابوشحم
یہودی کی اونھین ملی اونھون نے اوسے بہت قیمت کو بیچا حال آپ مع لشکر
خیبر پر جا پونہچے خیبریون کو پہلے سے خبر پہونچ گئی تھی اور پہرہ رکھتے تھے اور سوار
مسلح ہر شب قلعے سے نکلکر گشت کرتے تھے اوسدن سب سو گئے صبح کو قلعے کا دروازہ
کھول کر آلاتِ زراعت لیکر نکلے تھے کہ لشکر ہمایون کو دیکھا دیکھنے والے نے پکارکے
کہا محمدؐ والخمیس یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ مع پورے لشکر آپونہچے ف خمیس پورے لشکر کو اسلیے
کہتے ہین کہ پورا لشکر وہ ہوتا ہی جسمین پانچون ٹکڑے لشکر کے ہون مقدمہ
ساقہ میمنہ میسرہ قلب مقدمہ کہتے ہین آگے کے لشکر کو اور ساقہ پشت کے لشکر کو
اور میمنہ داہنی طرف والا اور میسرہ بائین طرف والا اور قلب بیچ کا لشکر جسمین
سردار ہوتا ہی یہ کہکے وہ لوگ جھٹ پٹ قلعے مین گھس گئے اور دروازہ قلعے کا
بند کر لیا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے محاصرہ کیا سات قلعے خیبر مین تھے
سب قلعے بتدریج مفتوح ہو گئے مگر بعضے قلعے والے خوب لڑے حال ایک قلعہ
لڑتا تھا آپنے ایک دن شام کو فرمایا کہ کل ایسے شخص کو مین نشان دونگا کہ خدا اوسے
دوست رکھتا ہی اور وہ خدا کو دوست رکھتا ہی اور خدا اوسکے ہاتھ پر فتح دیگا صبح کو لوگ
منتظر تھے کہ یہ دولت کسکے نصیب ہو آپنے حضرت علیؓ کو پوچھا وہ بسبب عارضۂ دردِ چشم
کے حاضر نہین ہوئے تھے لوگون نے یہ عذر اونکا بیان کیا آپنے اونھین بلوایا جب وہ
آئے آب دہن مبارک اونکی آنکھون مین لگا دیا فوراً آنکھین اونکی اچھی ہو گئین اور نشان
اونکو دیا اور قلعے پر یورش کے لیے فرمایا حضرت علیؓ مع لشکر متعین قلعے پر گئے اور خوب
لڑائی سخت کی اور مرحب نام ایک یہودی بڑا شجاع مشہور تھا اوسکو جاتے ہی حضرت
علی نے مقابلے مین قتل کیا اور اوسدن سات آدمی رئیس اور دلاور یہود کے حضرت
علی کے ہاتھ سے قتل ہوئے حال کتب تواریخ مین ہی کہ حالت لڑائی مین

معجزہ

حضرت علی کا

حضرت علی کی سپر گر پڑی حضرت علی نے دروازہ قلعے کا کیواڑ اوکھاڑ لیا اور بطور سپر ہاتھ مین لے لیا اور دن بھر لیے رہے بعد فراغت کے لڑائی سے اوسکو پیچھے پھینک دیا اسّی بالشت دور گرا اتنا بھاری تھا کہ سات آدمی ایک طرف سے دوسری طرف پھیر سکتے اور اوسدن حسب اخبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے قلعہ فتح ہو گیا **حال** یہود خیبر جو باقی رہے آپ نے اونکے جلاوطن ہونے کا حکم دیا اور اموال اونکے اور باغات اور زمین سب ضبط کر لیے یہود نے عرض کیا کہ آپ کو اور سب مسلمانون کو اپنے باغات اور زراعت مین کام کرنے کو مزدورونکی حاجت ہوگی اگر ہمکو آپ جلاوطن نکرین تو ہم یہ کام کرینگے آپ نے یہ بات اونکی قبول فرمائی اور ارشاد کیا کہ جبتک ہم چاہین تمھین رکھین گے جب چاہین نکال دینگے اور بٹائی پر خدمت کے لیے اونھین رکھا پیداوار مین سے نصف اونکا حصہ مقرر کر دیا عربی مین معاملۂ بٹائی کو جو مخابرہ کہتے ہین وہ خیبر سے ہی مشتق ہی **حال** فدک کہ ایک موضع خیبر سے ملحق ہی وہان کے لوگون نے آپ سے اس طرح صلح چاہی کہ آدھی زمین فدک کی آپکو دین اور آدھی اپنے پاس رکھین آپنے قبول فرمایا **حال** حضرت صفیہ غنائم خیبر مین سے دحیۂ کلبی رضی اللہ عنہ کے حصے مین آئین تھین آپ نے اون سے اونھین لے لیا پھر آزاد فرما کے اون سے نکاح کر لیا آپنے اونکے رخسارے پر ایک نیلا داغ پایا سبب اوسکا پوچھا عرض کیا کہ جب آپ خیبر کو محاصرہ کیے تھے مینے خواب مین دیکھا کہ چاند میری بغل مین آیا ہی مینے یہ خواب اپنے شوہر سے کہا اوس نے ایک طپانچہ ایسا زور سے مارا کہ رخسارہ نیلا ہو گیا اور کہا کہ تو چاہتی ہی کہ اس بادشاہ کی بغل مین سووے یہ نیلا داغ اوسی طپانچے کا اثر ہی بادشاہ اوسنے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کہا اور مطابق خواب کے واقع ہوا **حال** آپ خیبر مین تشریف رکھتے تھے کہ حضرت جعفر بن ابی طالب مع اور مہاجرین حبشہ

[illegible]

کے وہین تشریف لائے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اونکے آنے سے بہت خوش ہوئے اور استقبال کرکے حضرت جعفر سے معانقہ کیا اور اونکی پیشانی چومی اور فرمایا کہ مین کہہ نہین سکتا کہ مین فتح خیبر سے زیادہ خوش ہوا یا جعفر کے آنے سے اور حضرت ابوموسیٰ اشعری مع اشعریین کے بھی خیبر مین آئے اوسی کشتی پر جسپر حضرت جعفر آئے تھے اور حضرت اسماء بنت عمیس سے روایت ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ اورون کی ایک ہجرت ہی اور تمھاری اے کشتی والو دو ہجرتین ہین **ف** وجہ دو ہجرتون کی ظاہر ہی کہ وہ کشتی مہاجران حبشہ کی تھی پہلے مکے سے حبشے کو ہجرت کر گئے تھے پھر وہان سے مدینے کو ہجرت کر آئے اور ابوموسیٰؓ اور اون کے ہمراہیون کو بسبب ہمراہی مہاجران حبشہ کے یہ شرف حاصل ہوا **حال** ایک یہودیہ نے کہ جورو سلام بن مشکم کی نام اوسکا زینب بنت حارث تھا خیبر مین گوشت بکریکا پکاکر بھیجا اوسنے سن لیا تھا کہ آپ کو بکری کے دست کا گوشت بہت پسند ہی سو اوسنے دست ہی کے گوشت مین زہر داخل کیا اور حضور اقدس مین بھیجا آپنے ایک لقمہ منہ مین ڈالا اور فرمایا کہ اس دست نے مجھسے کہدیا کہ مجھہ مین زہر ملا ہی ایک صحابی نے اوس گوشت مین سے کچھہ کھا لیا تھا اونکا انتقال ہو گیا آپ نے اوس یہودیہ کو بولا کے پوچھا اوس نے کہا کہ مینے زہر اس لیے دیا تھا کہ اگر آپ پیغمبر نہون گے ہم آپ کی آفت سے نجات پاوینگے اور جو پیغمبر ہون گے آپ کو معلوم ہو جائیگا اور کچھہ ضرر نہو گا اور آپ نے اوسے چھوڑ دیا اور بعضون نے لکھا ہی کہ اوسے قتل کیا عوض اوس صحابی کے جو مر گئے **حال** عرب کے جُہّال گدھے کا گوشت کھایا کرتے تھے کچھہ ہانڈیان چولھون پر چڑھین تھین آپ نے پوچھا کیا پکتا ہی عرض کیا گدھے کا گوشت آپ نے فرمایا یہ حرام ہی اور ہانڈیان الٹوا دین اور متعے کے لیے بھی غزوۂ خیبر مین منع فرمایا چنانچہ صحیح بخاری مین حضرت علی رضی اللہ عنہ

سے روایت ہی اور استبصار کتاب شیعہ مین بھی ابو جعفر طوسی نے روایت حدیث تحریم متعہ کی حضرت علی سے نقل کی ہی لیکن متعہ غزوہ اوطاس مین پھر مباح ہوا تھا پھر حرام ہوا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ متعہ حرام ہی قیامت تک یہ حدیث صحیح مسلم مین موجود ہی

فصل اٹھارہوین عمرۃ القضا کے بیان مین

سنہ بعد ایک مدت سال کے صلح حدیبیہ سے حسب شرط صلح مذکور آپ واسطے عمرۃ القضا کے مکے کو مع اصحاب کے تشریف لیگئے اور آپ نے حکم فرمایا کہ سفر حدیبیہ مین جو ساتھ تھے وہ ضرور چلین مکے مین پہونچکے عمرہ کیا وہان حضرت میمونہ بنت حارث سے نکاح کیا بعد تیسرے دن کے قریش نے تقاضا کیا کہ حسب شرط آپ کوچ کر جاوین آپنے فرمایا کہ مین اگر ٹھہر جاؤن تو تم لوگون کی دعوت بطور ولیمے کے کرون اونھون نے کہا کہ ہمین تمھاری دعوت منظور نہین آپ کوچ کر جاوین آپ وہان سے اوسی دن مدینے کو روانہ ہوئے

فصل انیسوین اسلام خالد بن الولید و عمرو بن العاص اور عثمان بن طلحہ کے بیان مین

سنہ وقائع زمان ہجرت سے بعد صلح حدیبیہ کے ایک یہ ہی کہ خالد بن الولید اور عمرو بن العاص اور عثمان بن طلحہ بن ابی طلحہ حجبی کہ صاحب مفتاح کعبہ تھا مکے سے مدینے مین آکے مشرف باسلام ہوئے آپنے اونکے آنیکے باب مین ارشاد کیا تھا کہ مکے نے اپنے جگر گوشے مدینے کو پھینک دیے مشکوۃ شریف مین حضرت عمرو بن العاص سے روایت ہی کہ جب مین اسلام لایا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے بیعت کے واسطے ہاتھ دراز فرمایا مینے ہاتھ کھینچ لیا آپنے پوچھا کیون مینے کہا کچھ شرط کیا چاہتا ہون آپنے پوچھا کیا شرط ہی مینے کہا کہ میرے گناہ پچھلے سب بخشے جاوین آپ نے فرمایا تمھین نہین معلوم ہی کہ اسلام سب پچھلے گناہ مٹا دیتا ہی اور ہجرت سب پچھلے گناہ مٹا دیتی ہی آپ اکثر حضرت عمرو بن العاص کو لشکر کا امیر کرکے بھیجا کرتے تھے صحیح بخاری مین ہی کہ ایک مرتبہ یہ سردار لشکر تھے سفر مین انھین نہانے کی حاجت ہوئی سردی شدت سے

پڑی تھی انھون نے تیمم کیا اور کہا خدا تعالی نے فرمایا ہی لَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ یعنی مت قتل کرو تم اپنی جانون کو جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے یہ بات سنی اور اس بات پر کچھہ اعتراض نہین کیا اور معتبر کتابون مین یہ ہی کہ حضرت معاویہ بھی بعد صلح حدیبیہ کے قبل فتح مکے کے مسلمان ہوئے تقریب التہذیب کتاب اسماء الرجال مین کہ بہت معتبر ہی بھی مسلمان ہونا معاویہ کا قبل فتح مکہ لکھا ہی

فصل بیسوین تحریر مکاتیب کے بیان مین

بعد صلح حدیبیہ کے وقایع سنین ہجرت مین سے یہ ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اکثر بادشاہون اور والیان ملک کو نامے لکھے اور طرف اسلام کے دعوت کی ہرقل بادشاہ روم کو کہ شاہنشاہ نصاری کا تھا اور نجاشی بادشاہ حبشہ کو کہ وہ بھی نصاری تھا اور مقوقس حاکم اسکندریہ و مصر کو اور پرویز شاہ فارس کو کہ پوتا نوشیروان کا تھا اور اور والیان ملک کو اور لوگون نے عرض کیا کہ عجم بے مہر کے خط قبول نہین کرتے تب آپ نے مہر کھدوائی مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اور چاندی کی انگشتری مین مہر تھی آپ سیدھے ہاتھہ کی چھنگلی مین اکثر پہنے رہتے تھے اور بعد آپکے وہ انگشتری حضرت ابوبکرؓ کے پاس رہی پھر حضرت عمرؓ کے پھر حضرت عثمانؓ کے اور اونکے ہاتھہ سے بیراریس[ف] مین کہ اوسکے کنارے بیٹھے تھے گر پڑی اور بہتیرا تلاش کروائی نملی اور اوسی دن سے امورات خلافت راشدہ مین بے انتظامی شروع ہوئی اور انتظام ریاست دینیہ جیسا کہ چاہیے قائم نرہا محققین نے لکھا ہی کہ انگشتری مبارک خاصیت انگشتری سلیمانؑ رکھتی تھی کہ اوسکے گم ہونے سے انتظام بگڑ گیا اور پہلے آپ نے سونے کی انگوٹھی بنوائی تھی اور اصحاب نے بھی آپ کو دیکھہ کے سونے کی انگوٹھیان بنوائین پھر آپ نے سونے کی انگوٹھی اوتار ڈالی اور فرمایا کہ سونا مردون پر حرام ہی اور چاندی کی انگوٹھی بنوائی اصحاب نے بھی سونے کی

ف بیر اریس [illegible] ساکن [illegible] دریا [illegible] مین تھا ایک [illegible] مین ۱۲ [illegible]

انگوٹھیان دو رکین حال ہرقل کے پاس جب نامہ مبارک پونہچا اوس نے بہ تعظیم رکھا اوس نامے مین یہ تھا یہ خط ہی محمدؐ رسول اللہ کی جانب سے ہرقل سردار روم کو ہم تمھین اسلام کی طرف بلاتے ہین اسلام لاؤ سلامت رہو اگر نہ مانوگے تو تم پر تمھاری رعیت کا بھی گناہ ہوگا پھر یہ آیت لکھی تھی یَآ ھَلَ الْکِتٰبِ تَعَالَوْا اِلٰی کَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَیْئًا وَّلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ؕ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ ○ ای کتاب والو آؤ طرف ایسی بات کے جو برابر ہی ہمارے اور تمھارے درمیان کہ نہ پوجین سوائے اللہ کے کسی کو اور نہ ٹھہراوین بعضے ہمارے بعضون کو رب سوائے اللہ کے پھر اگر وہ منہ پھیر لین تو تم کہدو کہ تم گواہ رہو کہ ہم مسلمان ہین صحیح بخاری مین ابوسفیان سے روایت ہی کہ مین مع ایک قافلے قریش کے اون دنون شام مین تھا جب خط آپ کا پاس ہرقل کے پونہچا اوس نے کہا کہ تلاش کرو اس شخص کے وطن کا کوئی آدمی یہان ہو تو میرے پاس لے آؤ اور لوگ مجھے مع ہمراہیون کے لے گئے اوس نے کہا جو اون سے یعنی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے قریب تر ہو وہ آگے ہو بیٹھے ابوسفیان ہی اقرب تھے آگے ہو بیٹھے پھر اوسنے ترجمان سے یعنی اوس آدمی سے جو عربی اور رومی دونون زبانین جانتا تھا اور بادشاہ کی باتون کا ترجمہ ابوسفیان سے اور ابوسفیان کی باتون کا ترجمہ بادشاہ سے کرتا تھا کہا کہ اوسکے ساتھیون سے کہدو کہ یہ کچھ جھوٹھ کہے تو تم بتا دیجیو پھر ہرقل نے پوچھا کہ یہ شخص جو تم مین دعوی پیغمبری کا کرتا ہی نسب مین کیسا ہی ابوسفیان نے کہا کہ بہت اعلی ہی پھر پوچھا کہ دعوی نبوت سے پہلے تم نے کبھی کسی بات مین اوسے جھوٹھا پایا یا نہین کہا نہین پھر پوچھا کہ اوسکے باپ دادے مین کوئی بادشاہ تھا ابوسفیان نے کہا نہین پھر پوچھا کہ اس سے پہلے تم مین کسی نے دعوی پیغمبری کا کیا تھا کہا نہین پوچھا بڑے آدمیون

بیان حال ہرقل بوقت وصول نامہ مبارک

نے بیشتر اتباع اونکا کیا ہی یا غریبون نے کہا غریبون نے پوچھا جماعت اونکی روز بروز بڑھتی جاتی ہی یا کم ہوتی جاتی ہی کہا بڑھتی جاتی ہی پوچھا جو کوئی مسلمان ہوتا ہی بسبب ناپسند کرنے اسلام کے مرتد بھی ہو جاتا ہی کہا نہین پوچھا لڑائی مین ہمیشہ تم غالب رہتے ہو یا وہ کہا کبھی ہم غالب رہتے ہین کبھی وہ پوچھا خلاف عہد بھی کرتے ہین یا نہین کہا نہین اور اب ہمارے اونکے درمیان مین عہد ہوا ہی دیکھین خلاف اوسکے کرتے ہین یا نہین ابوسفیان نے بوقت روایت کہا کہ سارے سوال و جواب مین سوا لا و نعم کے مین اور کوئی بات بڑھا نہ سکا سوا اتنی بات کے جو اخیر جواب مین بڑھائی اور چونکہ ابوسفیان اون دنون کافر تھا یہ بھی اوس وقت کے حال مین بیان کیا کہ مجھے ڈر اس بات کا تھا کہ اگر کچھ جھوٹھ کہون گا مشہور ہو جائیگا نہین تو مین جھوٹھ بھی کہدیتا بعد استفسار حالات کے ہرقل نے کہا کہ پہلے سوال کے جواب مین تم نے کہا کہ پیغمبر نسب مین اعلی ہین سو اللہ جل جلالہ پیغمبر عالی نسب کو ہی کرتا ہی اور جب آدمیون کے معاملے مین اوسنے کبھی جھوٹھ نہین بولا تو تعجب ہی کہ خدا یتعالی پر جھوٹھ باندھے اور اگر باپ دادے مین اوسکے کوئی بادشاہ ہوتا تو یہ خیال ہوتا کہ اس بہانے سے اپنے باپ دادے کا ملک لینا چاہتا ہی اور اگر پہلے کسی نے دعوی پیغمبری کیا ہوتا تو یہ گمان ہوتا کہ بتقلید سابق دعوی کرتا ہی اور تابع پیغمبرون کے ہمیشہ پہلے غریب لوگ ہی ہوتے ہین اور اللہ تعالی روز بروز جماعت اونکی بڑھاتا ہی اور جب حلاوت دین حق کی دل مین آجاتی ہی پھر آدمی اوس دین کو نہین چھوڑتا ہی اور لڑائی مین بھی یہی حال ہوتا ہی کہ کبھی دشمن پیغمبرون کے غالب ہو جاتے ہین اور آخر کو غلبہ پیغمبرون کو ہی ہوتا ہی اور خلاف عہد بھی انبیا نہین کرتے پھر ہرقل نے کہا کن باتون کا حکم دیتے ہین ابوسفیان نے کہا کہ نماز کا زکوٰۃ کا اقارب سے سلوک کرنے کا حرام سے بچنے کا ہرقل نے کہا کہ اگر جو باتین تمنے بیان کین سچی ہین تو وہ پیغمبر ہین اور جو مین پہنچ سکتا تو

اونکے حضور مین حاضر ہوتا اور جو مین وہان ہوتا اوسکے پانون دھوتا اور عنقریب جہان میرے
قدم ہین یہان اونکا ملک ہو جائیگا ابو سفیان نے کہا کہ پھر ہمین رخصت کیا مین نے
کہا کہ بڑا ہو گیا کام ابن ابی کبشہ کا کہ بادشاہ روم اوس سے ڈرتا ہی کفار پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم کو ابن ابی کبشہ کہتے تھے براہ شرارت اس علاقے سے کہ ابی کبشہ حلیمہ آپ کی دودھ پلانیوالی
کے شوہر کا نام تھا **حال** ہرقل کے دل مین تصدیق نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی
بخوبی آگئی تھی اور اوس نے ارادہ بھی کیا کہ مسلمان ہو جاوے مگر طمع بادشاہی نے
اوسے محروم رکھا صحیح بخاری مین ہی کہ ایکدن اوسنے سب نصاری کو شہر حمص کی کوٹھی
مین جمع کیا اور کیواڑ بند کروا دیے پھر اوسنے کہا ایک بات تمھارے بھلے کی کہتا ہون
یہ پیغمبر جو عرب مین پیدا ہوے ہین انکا دین اختیار کرو یہ سچے پیغمبر ہین اگر ایسا
نکروگے ملک تم سے چھن جائیگا یہ سنتے ہی سب بہت ناخوش ہوے اور وہان سے
نکل جانے کا قصد کیا کیواڑ بند پائے اور آمادہ فساد ہوے تب ہرقل نے کہا کہ
مین نے یہ بات تمھارے آزمانے کیواسطے کہی تھی مین خوش ہوا کہ تم اپنے دین پر
مضبوط ہو تب سب نے اوسے سجدہ کیا **حال** ایک شخص ضغاطر نام علماے نصاری مین بہت معظم
اور مکرم اونکے نزدیک تھا اور بڑھا تھا ہرقل نے سفیر جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سے کہ دحیہ کلبی تھے کہا کہ اس شخص سے تم جاکے اپنے پیغمبر کا حال کہو اگر وہ ایمان
لاوے گا تو سب نصاری ایمان لاوینگے انھون نے جاکر اوس سے احوال آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کا کہا سنتے ہی اوس نے اپنا عصا ہاتھ مین لیا اور سپید کپڑے
پہن کے باہر نکلا اور کلیسا مین جہان بہت بڑے بڑے نصاری جمع تھے گیا اور
کہا کہ مین پیغمبر عربی پر ایمان لایا اور بیشک وہی پیغمبر ہین جنکی عیسیٰؑ نے خبر دی ہی
اور پچھلی کتابون مین خبر ہی تم بھی ایمان لاؤ یہ سنتے ہی نصاری اوسپر دوڑ پڑے
اور مارتے مارتے اوسے مار ڈالا ہرقل نے یہ حال سنکے کہا میرا بھی ایسا ہی حال

۵ بعض نسخون مین حدیث مین لکھا ہی کہ ابو کبشہ یمن مین ایک شخص تھا اوسنے بت پرستی چھوڑ کر ستارہ شعری کی پرستش [illegible] اسلام [illegible] ابو کبشہ [illegible] بت پرستی [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم کو ابن ابی کبشہ کہتے تھے ۱۲ منہ [illegible]

بیان حال ضغاطر [illegible] نصاری [illegible] سنتے ہی مسلمان [illegible]

کرینگے اگر مین ایمان لاؤن ف بڑے بڑے علماے نصاری اور اکثر بادشاہ اونکے ہمیشہ اقرار نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا کرتے رہے اور جنکے توفیق ایزدی رفیق ہوئی ایمان لائے اور جو بے نصیب تھے باوصف اوسکے کہ تصدیق آپ کی اونکے دل مین آگئی محروم رہے اور بحیرا اور نسطورا اور نجاشی ایک بادشاہ حبشے کا تھا کہ ذکر اونکا اوپر ہوچکا اور ہرقل اور ضغاطر کا یہان ذکر ہوا اور بیشمار ایسے تھے اور علماے یہود کا بھی ایسا ہی حال تھا حضرت عبد اللہ بن سلام اور امثال اونکے ایمان لائے اور بہتیرے باوصف یقین کرنے آپ کی نبوت کے بسبب حسد اور حب جاہ کے محروم رہے **حال** نجاشی ایک بادشاہ نصاری کا کہ والی ملک حبشے کا تھا بمجرد پہونچنے نامۂ مبارک کے ایمان لایا اور بکمال تعظیم پیش آیا اور آپ کو جواب بہ تعظیم و توقیر تمام مشعر ایمان اپنے اور خوبی دین اسلام کے لکھا اور موزے وغیرہ تحف و ہدایا آپ کو بھیجے اور اس نجاشی کا نام اصحمہ تھا ہر بادشاہ حبشے کو نجاشی کہتے تھے اسی نجاشی کے عہد مین مہاجران حبشہ حضرت عثمان اور حضرت جعفر وغیرہ مکے سے ہجرت کر گئے تھے اور اسی نجاشی کی بروز وفات سنہ ۹ مین آپنے مدینہ طیبہ مین خبر موت بیان فرما کے نماز جنازہ غائبانہ پڑھی تھی اور نکاح ام حبیبہ بیٹی ابو سفیان کا کہ ساتھ اپنے شوہر سابق کے حبشہ کو ہجرت کر گئین تھین بعد انتقال اوس شوہر کے اسی نجاشی نے بموجب حکم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ آپکے منعقد کیا تھا اور اس نجاشی کے بعد جو نجاشی ہوا تھا اوسکو بھی آپ نے نامہ لکھا تھا مگر اوسکا حال معلوم نہین ہوا کذا فی المواہب **حال** مقوقس بادشاہ مصر و اسکندریہ کے بوقت پہونچنے آپ کے نامے کے بہت تعظیم کی اور تحف اور ہدایا آپکو بھیجے دو لونڈی ماریہ قبطیہ اور شیرین کہ ماریہ آپکے تصرف مین رہین اور ابراہیم ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اونکے بطن سے پیدا ہوئے اور ایک خچر سفید کہ نام اوسکا دلدل تھا منجملہ اون ہدایا کے تھے **حال** پرویز کے پاس جب

بیان حال
وصول نامہ

نامۂ مبارک پوہنچا اوس نے جب دیکھا کہ عنوان نامے مین لکھا ہی مِن محمدٍ رَّسُولِ اللّٰہِ اِلیٰ کِسریٰ عَظِیْمِ فَارِس یہ خط محمدؐ رسول خدا کا ہی کسری سردار فارس کو جھنجلا کے نامۂ مبارک کو پھاڑ ڈالا اور کہا کہ اپنا نام میرے نام سے پہلے کیون لکھا اور باذان اوسکی جانب سے ملک یمن کا صوبہ دار تھا اوسکو لکھ بھیجا کہ وہ شخص جو دعوی پیغمبری کا کرتے ہین اونکو یہان بھیجدے دو آدمی تیز و چالاک اونکے پاس بھیجدے کر اونکو لیا وین باذان نے دو آدمی مدینے کو بھیجے اور آپ کو خط لکھا کہ تم ان دونون آدمیون کے ساتھ کسری کے پاس چلے جاؤ وہ دونون حضور اقدس مین حاضر ہوئے داڑھیان مونڈین موچھین بڑی آپ نے اون سے پوچھا کہ تمھین ایسی صورت بنانے کا کسنے حکم دیا ہی اونھون کہا ہمارے رب کسری نے آپ نے فرمایا کہ میرے رب نے تو مجھے یہ حکم دیا ہی کہ داڑھی رکھو موچھین کتراؤ اون دونون شخصون کے دل مین اگرچہ رعب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا بہت آیا کہ بدن اونکا تھرتھراتا تھا لیکن گفتگو اونھون نے بے باکانہ کی اور کہا کہ تم پاس کسری کے چلے چلو نہین تو کسری کا مزاج بہت بُرا ہی وہ تمھارے ملک عرب کو تباہ کر ڈالیگا آپ نے دونون سے کہا کہ ٹھہرو کل آئیو صبح کو اون دونون سے کہا کہ رات شیرویہ نے پرویز کو مار ڈالا تم چلے جاؤ اور وہ رات منگل کی اور دسوین جمادی الاولی سنہ ہجری کی تھی وہ روانہ ہوکے باذان کے پاس پوہنچے اور حال بیان کیا باذان نے کہا کہ اگر یہ خبر سچی ہی تو وہ بیشک پیغمبر ہین اور سب لوگ سے پہلے مین مسلمان ہوجاؤن گا اونھین دنون نامہ شیرویہ کا بنام باذان اس مضمون کا پوہنچا کہ پرویز ظالم تھا لہذا مین نے اوسے قتل کیا اور تمکو تمھارے عہدے پر قائم رکھا اور جو شخص کہ دعوی پیغمبری عرب مین کرتے ہین اون سے کچھ تعرض مت کرو جب تک میرا حکم اس باب مین نہ پہنچے باذان اوسی وقت مع اپنے دونون بیٹون کے مسلمان ہوگیا اور سب اہل یمن اور فارس جو وہان تھے مسلمان ہوگئے اور آنحضرت صلی اللہ

بینہ

علیہ وسلم کو اپنے اسلام سے خبر دی ف کسری نے جو نامۂ مبارک پھاڑ ڈالا آپنے اوسکے لیے یہ بددعا کی اَللّٰھُمَّ مَزِّقْھُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ یا اللہ پاش پاش کر دے اوسکو یعنی خاندان کسری کو خوب پارہ پارہ اور مطابق اوسکے ہوا کہ خاندان کسری کی سلطنت جو ہزارہا سال سے چلی آتی تھی اور ایسی بڑی سلطنت پردۂ زمین پر کوئی نتھی بالکل پاش پاش اور نیست و نابود ہوگئی اور بہت تھوڑے زمانے مین نام ونشان اوسکی سلطنت کا نرہا اور ہرقل نے جو نامۂ مبارک کو بتعظیم رکھا ملک اوس کے خاندان کا قائم رہا اگرچہ اکثر ملک اونکا اہل اسلام کے تصرف مین آگیا لیکن بالکل سلطنت اونکی نہ مٹی

معجزہ

فصل اکیسوین سریہ حضرت ابو عبیدہ کے بیان مین جس مین سمندر نے عنبر ماہی لشکر کو توشے کے لیے دی تھی

سنہ ۸

بخاری میں سریہ کا نام غزوہ سیف لکھا ہے

صحابۂ کرام رضی اللہ عنہم جہاد مین بڑی کوشش کرتے تھے اور بہت تکلیفین اوٹھاتے تھے بعضے مرتبہ جہاد مین بسبب قلت توشے کے یہان تک نوبت پہونچی کہ درختون کی پتی جھاڑ جھاڑ کے کھائی وہ غزوہ ذات الخبط کہلاتا ہی خبط کہتے ہین پتی جھاڑنے کو اوس لشکر کے حضرت ابو عبیدہ سردار تھے توشہ اوس مین نرہا سمندر کے کنارے پر لشکر چلا جاتا تھا سمندر نے ایک بہت بڑی مچھلی کہ عنبر اوسکا نام ہی کنارے پر لشکر کی طرف پھینک دی اتنی بڑی مچھلی تھی کہ آدھے مہینے تک سارے لشکر کا قوت اوس سے رہا لشکر مین تین سو آدمی تھے اوس مچھلی کی پسلی کی ایک ہڈی حضرت ابو عبیدہ نے کھڑی کروائی تو بہت اونچا شتر اوسکے تلے سے نکل گیا اوسکی آنکھ کے حدقے مین منون آٹا خمیر کیا کرتے تھے صحابہ نے بعد معاودت کے مدینے مین آپسے اوس مچھلی کا ذکر کیا آپنے فرمایا کہ خدا تعالی نے جو تمھین رزق دیا ہی کھاؤ اور اگر کچھہ اوس مین سے باقی ہو تو مجھے بھی دو مین بھی کھاؤن چنانچہ کچھہ گوشت اوس مچھلی کا حضور اقدس مین بھیجا اور آپنے تناول فرمایا

ف [illegible]

فصل بائیسوین غزوۂ موتہ کے بیان مین

سنہ ۸ ذکر غزوہ موتہ

ایک قاصد کو آپ کے راہ مین شہر موتہ کے حاکم شرحبیل نے قتل کیا وہ قاصد حارث بن عمیر ازدی

تھا نامہ آپ کا حاکم بصری کو لیے جاتا تھا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اوس قاتل کیطرف لشکر بھیجا تین ہزار آدمی اور زید بن حارثہ کو امیر کیا اور فرمایا کہ اگر زید شہید ہو جاوین تو جعفر بن ابی طالب کو اور جو وہ شہید ہو جاوین تو عبد اللہ بن رواحہ کو امیر کیجیو اور جو وہ بھی شہید ہو جاوین تو مسلمان ایک کو مسلمانون مین سے امیر کر لین ایک یہودی نے یہ سن کے کہا کہ اگر انبیاے بنی اسرائیل مین سے کوئی اس طرح نام لیتا تو وہ سب شہید ہوتے سو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بیان مین بھی ویسا ہی ہوا جب لشکر وہان پہونچا دشمن نے بہت بڑا لشکر جمع کر لیا لاکھ آدمی سے زیادہ اوسکے پاس ہو گئے مسلمانون کو تردد ہوا اور پہلے مشورہ یہ ہوا کہ لڑائی مین توقف کرین اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو واسطے بھیجنے مدد کے لکھین پھر یہ بات قرار پائی کہ ہمارا لڑائی مین کچھہ نقصان نہین اگر مارے گئے تو شہید ہونگے اور اگر فتح ہو گی تو عین مرادہی اور کفار کے مقابل ہوئے اور لڑائی سخت کی اور داد مردانگی اور شجاعت کی دی پہلے حضرت زید بن حارثہ نشان لیکے بڑھے اور شہید ہوئے پھر حضرت جعفر نے علم لیا اور داہنے ہاتھہ مین اونکے علم تھا وہ کٹ گیا تب اونھون نے علم اسلام بائین ہاتھہ مین تھاما وہ بھی کٹ گیا تب اونھون نے علم کندھون اور بازوون کے زور سے تھاما آخر کار شہید ہوئے اور علم حضرت عبد اللہ بن رواحہ نے لے لیا وہ بھی شہید ہوئے تب مسلمانون نے خالد بن الولید رضی اللہ عنہ کو امیر کیا اور اونکی حسن تدبیر اور شجاعت سے لڑائی فتح ہوئی صحیح بخاری مین ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بوقت وقوع لڑائی کے حال بیان کر دیا تھا کہ زید نے نشان لیا اور شہید ہوئے پھر جعفر نے نشان لیا اور شہید ہوئے پھر عبد اللہ بن رواحہ نے نشان لیا اور شہید ہوئے پھر ایک خدا کی تلوار نے نشان لیا اور فتح ہوئی آپ یہ فرماتے جاتے تھے اور آنسو آنکھون سے جاری تھے

معجزہ ۵۰

فقط اللہ جل جلالہ نے حجاب دور کر دیا تھا کہ مدینے مین سے بیٹھے ہوئے آپ نے سو کوس سے زیادہ دور کا حال دیکھ کے بیان فرمایا غرض پہلی امارت خالد بن الولید رضی اللہ عنہ کو اس لڑائی مین ملی اور تب سے ہی خطاب سیف اللہ کا ملا اور حضرت جعفر کے حق مین آپ نے یہ ارشاد فرمایا کہ اونھین دو پر ملے ہین فرشتون کے ساتھ بہشت مین اوڑتے پھرتے ہین لقب اونکا جعفر طیار اسی سبب سے ہوا کہ خدا تعالی کی راہ مین دونون ہاتھ کٹے تھے اوسکے بدلے مین اونھین پر ملے آپ عبداللہ بن جعفر کو پکارتے تھے یا ابن ذی الجناحین ای بیٹے دو پر والے کے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اوس دن حضرت جعفر کے گھر کھانا بھیجا اور فرمایا کہ جعفر کے گھر کے آدمیون کو بسبب غم کے کھانا پکانے کا اتفاق نہوا ہوگا اون کے گھر کھانا بھیجو اور تین دن تک اونکی تعزیت کے لیے مسجد مین بیٹھے

فصل تیئیسوین غزوۂ فتح مکے کے بیان مین

سنہ ۸

جب اللہ جل جلالہ کو منظور ہوا کہ مکہ فتح ہو کر شوکت عظیمہ اسلام کی ظاہر ہو اور کفر ذلیل ہو کر جزیرۂ عرب سے نیست و نابود ہو جاوے سامان اوسکا یہ ہوا کہ خزاعہ کہ عہد مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے صلح حدیبیہ مین ہو گئے تھے اور بنی بکر کہ عہد مین قریش کے ہو گئے تھے آپس مین لڑے اور زیادتی بنی بکر کی تھی کہ شبخون خزاعہ پر مارا اور بیس آدمی اون مین سے مارے گئے اور قریش نے اونکی خفیہ مدد کی بلکہ عکرمہ بن ابی جہل وغیرہ بعضے سردار خود بھی منہ چھپا کر مدد کو گئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو اوسی وقت باعلام الٰہی خبر ہوئی بلکہ خزاعہ کے رجز کہنے والے نے اوسی وقت رات مین آپ کو پکارا اور آپ سے استغاثہ کیا اور مدد چاہی آپ کو خدا تعالی نے اوسکی آواز پہنچائی آپ نے اوسکا جواب دیا لبیک لبیک اور اوسوقت آپ زنانے مین وضو کرتے تھے حضرت میمونہ نے جنکے حجرے مین آپ تھے لبیک آپ کا سن کے پوچھا کہ کس کے جواب مین آپ فرماتے ہین آپ نے فرمایا کہ راجز خزاعہ کا مجھے پکارتا ہے اور مجھ سے فریاد کرتا ہے

[illegible]

کہ قریش نے بنو بکر کی مدد کی کہ وہ ہم پر شبخون لائے اور آپنے صبح کو حضرت عائشہ سے کہا کہ رات خزاعہ مین ایک بات ہوئی حضرت عائشہ نے کہا کہ یا رسول اللہ کیا آپ کا گمان ہی کہ قریش عہد شکنی پر جرأت کرینگے حال آنکہ تلوار نے اونھین فنا کر دیا ہی آپ نے فرمایا کہ اونھون نے عہد توڑا اسلیے کہ خدا تعالی کا اونھین ایک حکم ظاہر ہو پھر تین دن کے بعد عمرو بن سالم خزاعی نے حضور اقدس مین پہونچکر روبرو اصحاب کے سب حال نظم مین عرض کیا حال بعد وقوع اس قصے کے قریش کو ڈر ہوا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو جو خبر ہوگی تو بیشک فوج کشی کرینگے اور ابو سفیان کو حضور اقدس مین بھیجا کہ حال دریافت کر آوے اور مدت صلح کی اور کچھہ زیادہ کرا لاوے ابو سفیان مدینے کو گیا ام حبیبہ بیٹی ابو سفیان کی ازواج مطہرات مین تھین پہلے اونکے پاس گیا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بچھونے پر بیٹھنا چاہا ام حبیبہ نے بچھونا لپیٹ دیا ابو سفیان نے کہا کہ مجھے بچھونے پر بیٹھنے نہین دیتی ہو ام حبیبہ نے کہا کہ تم مشرک ہو نجاست شرک سے بھرے ہو یہ بوریا جناب سید الطاہرین کے بیٹھنے کا ہی اسلیے لپیٹ دیا ابو سفیان نے کہا کہ مجھسے الگ ہونے کے بعد تیری خو بدل گئی ہی ام حبیبہ نے کہا کہ خدا تعالی نے مجھے اسلام کی ہدایت کی ہی اور اے باپ تو سردار قوم کا ہی اور عقل کا دعوی کرتا ہی اور مسلمان نہین ہو جاتا ہی اور پتھرون کو پوجتا ہی ابو سفیان نے کہا کہ تعجب ہی کہ تو نے میری بے حرمتی کی اور مجھے کہتی ہی کہ باپ دادیکا دین چھوڑ دون اور ناخوش ہو کے وہان سے اوٹھ آیا اور حضور اقدس مین جا کر تجدید عہد کے لیے گفتگو کی آپنے کچھہ جواب نہ دیا بعد ازین حضرت ابو بکر سے جا کر اپنا مطلب کہا حضرت ابو بکر نے عذر کیا اور کہا مین اس باب مین گفتگو نہین کر سکتا اور حضرت عمر رضی اور حضرت فاطمہ نے بھی ایسا ہی جواب دیا مگر حضرت علی رضی اللہ عنہ کے مزاج مین ظرافت تھی جب ابو سفیان نے بہت مبالغہ کیا کہ کچھہ تدبیر بتاو حضرت

علیؓ نے کہا کہ تم مسجد شریف مین آپ سب کے سامنے کھڑے ہو کے پکار کے کہدو کہ مین نے قریش کو امان دی محمدؐ میری امان نہ توڑینگے تم بڑھے آدمی سردار قریش مکے ہو اسطرح کہدو ابو سفیان نے کہا کہ اگر مین ایسا کرون تو مفید ہو گا حضرت علی نے کہا کہ یہ مین نہین جانتا جو بات میرے خیال مین آئی سو مین نے کہدی ابو سفیان نے ویسا ہی کیا اور مسجد شریف مین جاکر اوسی طرح کہدیا بعد ازان مکے کو روانہ ہوا وہان پہونچنے کے بعد قریش سے سب حال بیان کیا سبھون نے بہت نفرین کی اور کہا کہ نہ تو خبر صلح کی لایا کہ اطمینان ہوتا اور نہ خبر لڑائی کی لایا کہ طیاری کرتے اور علیؓ نے تجھ سے ٹھٹھا کیا تھا اور تو نہ سمجھا اور ویسا ہی کر گذرا ہند زوجۂ ابو سفیان نے کہ بہت زبان دراز تھی بہت لعنت اور ملامت ابو سفیان کو کی حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے طیاری لشکر کشی کی مکے پر فرمائی اور خبرین بند کردین کہ قریش کو آپ کے عزم کی خبر نہو جبتک اونکے سر پر جا پہونچین حاطبؓ بن ابی بلتعہ نے ایک قریش کو خط لکھا اور آپ کے عزم کا حال اوس مین تحریر کیا اور ایک عورت کو دیا کہ چپکے سے لیکے مکے کو روانہ ہوئی اللہ تعالی نے اس حال سے آپ کو مطلع فرمایا آپنے حضرت علی اور زبیر اور مقداد رضی اللہ عنہم کو بلا کے فرمایا کہ جھپٹ مکے کی راہ پر روضۂ خاخ تک جاؤ وہان ایک عورت مع خط کے جاتی ہی اوسے لے آؤ یہ تینون صاحب گھوڑا دوڑائے روضۂ خاخ تک کہ ایک جگہ مکے کی راہ مین ہی پہونچے وہان ایک عورت ملی تلاشی مین اوسکے پاس کوئی خط نہ نکلا حضرت علی نے تلوار نکال کر اوس عورت کو دھمکایا اور کہا کہ پیغمبر صاحب صلی اللہ علیہ وسلم نے ہم سے جھوٹھ خبر تو نہین دی ہی خط تیرے پاس بیشک ہی اگر تو مجھے نہ دیگی تو مین تجھے ننگا کرونگا تب اوس نے سر کے بالون کے جوڑے مین سے خط نکال کے دیا حضور اقدس مین لے آئے اوس خط مین لکھا تھا بنام سرداران قریش کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع لشکر جرار تم پر آتے ہین اگر وہ تنہا بھی تم پر قصد کرین تو خدا تعالی

قصہ خط حاطب

معجزہ ۵

ف حاطب [illegible]

اونکو تمپر غالب کرے تم اپنی فکر کرو آپنے حاطب کو بلا کے حال پوچھا اونھون سنے اقرار کیا اور کہا کہ مین سنے یہ کام براہ ارتداد نہین کیا بلکہ وجہ اوسکی یہ ہی کہ اور سب مہاجرین کی مکے مین ایسی قرابت ہی جسکی جہت سے قریش اونکے وہان کے وہان کے اقارب اور عیال واطفال کی محافظت کرینگے اور مین ذات قریش مین سے نہین ہون جس سے وہ میرے عیال واموال کی محافظت کرین اور یہ مین جانتا ہون کہ اللہ تعالی آپ کو فتح دیگا میرے اس لکھنے سے کچھ ضرر نہوگا آپنے فرمایا سچ کہتا ہی حضرت عمرؓ نے کہا اجازت ہو تو اس منافق کی گردن مارون آپ سنے فرمایا کہ ای عمر یہ اہل بدر سے ہی اور تم نہین جانتے ہو ای عمر کہ اللہ تعالی سنے ایک توجہ خاص کی اہل بدر پر اور اونھین کہا اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ یعنی جو تمھارے جی مین آوے کرو مین نے تمھین بخش دیا یہ سنکر حضرت عمر پر رقت طاری ہوئی رونے لگے اور کہا کہ خدا اور خدا کا رسول خوب جانتا ہی اور آپنے حاطب بن ابی بلتعہ کو رخصت کر دیا کچھ سزا نہ دی **حال** آپنے مع لشکر مہاجرین و انصار و دیگر قبائل عرب سے کوچ فرمایا بارہ ہزار آدمی لشکر ظفر پیکر مین تھے اور کوچ بکوچ روانہ ہوئے راہ مین حضرت عباس ملے کہ ہجرت کیے ہوئے آتے تھے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سنے فرمایا کہ عباس کی ہجرت آخری ہی جیسے میری نبوت آخری ہی اور حضرت عباس سے آپ سنے فرمایا کہ اسباب مدینے کو بھیجدو اور تم ساتھ چلو جب قریب مکے کے پہونچے منزل مر الظہران عہ مین آپ سنے ارشاد کیا رات مین کہ ہر آدمی اپنے خیمے کے آگے آگ روشن کرے عرب کا دستور تھا لشکرون مین آگ روشن کیا کرتے تھے موافق اوسکے آپ سنے یہ حکم دیا حضرت عباس سنے یہ خیال کیا کہ اگر ایکبارگی یہ لشکر مکے پر پہونچ جاویگا قریش سب تباہ ہو جاوینگے لشکر سے نکلکر جانب مکہ روانہ ہوئے کہ کوئی اگر ملجاوے تو زبانی اوسکی قریش کو

عہ کتاب المغازی بخاری باب
فضل من شہد بدرا

عہ مر الظہران بفتح میم و تشدید را
مہملہ و فتح ظا معجمہ و سکون ہا و را
مہملہ و الف و نون ایک
[illegible]
[illegible]

کہلا بھیجین کہ اپنے بچاؤ کے واسطے کچھ صورت کرلین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحیم ہین اگر بتضرع و نیازمندی پیش آوینگے آپ رحم فرماوینگے اودھر سے ابوسفیان اور حکیم بن حزام اور بدیل بن ورقا اس طرف کو آئے تھے مکے کے لوگون نے خبرین دریافت کرنے کو بھیجا تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی لشکرکشی کا اونھین خوف تھا مگر کچھ حال معلوم نتھا جب پشتہ مر الظہران پر چڑھے آگ کی روشنی دیکھ کے متحیر ہوئے آپس مین گفتگو کرنے لگے بدیل نے کہا کہ قبیلہ خزاعہ کی آگ ہے ابوسفیان نے کہا اونکی جماعت اتنی نہین ہے کہ اتنی آگ اونکے لشکر کی ہو حضرت عباس وہان پونہچے اور اونکی باتین سنین اور ابوسفیان کی آواز پہچان کے اوسکو پکارا اور اوسنے اونکو پہچانا اور حال پوچھا حضرت عباس نے حال کہا بلکہ اوسے اپنے ساتھ لشکر مین لے گئے ابوسفیان کو حضرت عمرؓ نے دیکھ کر چاہا کہ اوسے قتل کرین حضرت عباس نے کہا کہ مین نے امان دی ہے حضرت عمرؓ جھپٹے کہ حضور اقدس سے اجازت قتل ابوسفیان کی لے لین حضرت عباس ابوسفیان کو لیکے پہلے پونہچے حضرت عمرؓ نے حضور مین پہونچکے عرض کیا کہ یہ دشمن خدا ابوسفیان بے ایمان اور بے امان آتا ہے حکم ہو تو اوسکی گردن مارون حضرت عباس نے کہا کہ مین نے امان دی ہے حضرت عباسؓ اور حضرت عمرؓ مین اس باب مین گفتگو ہونے لگی آپ نے دونون کو روک دیا اور حضرت عباس سے کہا کہ ابوسفیان کو لیکے اپنے خیمے مین رکھو صبح لے آئیو صبح کو حضرت عباس ابوسفیان کو حضور اقدس مین لے گئے آپ باخلاق پیش آئے اور فرمایا کہ افسوس ای ابوسفیان ابتک تو نہین اعتقاد کرتا کہ سوا خدا کے اور کوئی لائق پرستش کے نہین ابوسفیان نے کہا میرے ماباپ آپ پر فدا ہون آپ بڑے رحیم اور کریم ہین باوصف میری ایسی عداوت کے ایسی مہربانی فرماتے ہین واقعی سوا خدا کے اور کوئی نہین نہین تو ہماری مدد کرتا آپ نے فرمایا کہ کیا ابھی وہ وقت نہین آیا کہ تو میری تصدیق کرے پیغمبری کی ابوسفیان نے تامل کیا حضرت عباس نے کہا کہ اب تامل کا وقت نہین ایمان لاؤ نہین تو عمرؓ آگے

لہ حکیم بروزن
فعیل بن حزام با
زاے معجمہ و بدیل بضم
باے موحدہ و تخفیف
مهملہ بصیغہ تصغیر
نقطہ واو و سکون را
وقاف بروزن
یہ دونون صحابی
اس فتح کے اسلام
منہ رحمۃ اللہ علیہ

ابھی تمھارا سر کاٹے گا ابو سفیان نے کہا ف اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ بعدازین آپ سے ابو سفیان رخصت ہو کے روانہ ہوا حضرت عباس نے عرض کیا کہ مجھے خوف ہی کہین ابو سفیان مکے مین جا کے مرتد نہو جاوے آپ اوسے جانے نہ دیجیے اور سب لشکر اوسکو دکھایا جاوے کہ ہیبت اسلام کی اوسکے دل مین سما جاوے آپ نے فرمایا کہ بہتر ہی ابو سفیان کو ٹھہرا لو اور سارے لشکر کو اوسے دکھاؤ حضرت عباس نے ابو سفیان کو پیچھے اوسکے جا کے بلا لیا اور اوسے لیکے ایسی جگہہ جا بیٹھے جہان سے سب لشکر کا مرور ہوا ابو سفیان کے سامنے رسالے سوارون کے اور غول پیدلون کے الگ الگ ساتھ اپنے امیرون کے نکلنے لگے ابو سفیان کی آنکھین کھل گئین حضرت عباس سے کہنے لگا کہ تمھارے بھتیجے بڑے بادشاہ ہو گئے حضرت عباس نے کہا پیغمبری ہی یا بادشاہی غرض کہ ابو سفیان نے سب لشکر دیکھا حضرت عباس نے بوقت اسلام ابو سفیان کے حضور اقدس مین عرض کیا تھا کہ ابو سفیان اپنی نمود اور ظہور سرداری کو بہت دوست رکھتا ہی کچھ اوسکے لیے ایسی بات ارشاد ہو جاوے جس مین اوسکا فخر ہو آپ نے فرمایا مَنْ دَخَلَ دَارَ اَبِیْ سُفْیَانَ فَهُوَ اٰمِنٌ یعنی جو داخل ہوا ابو سفیان کے گھر اوسے امان ہی اور آپ نے فرمایا جو مسجد حرام مین داخل ہوا اوسے امان ہی جو ہتھیار ڈالدے اوسے امان ہی اور جو دروازہ اپنا بند کر لے اوسے امان ہی بعدازین موکب ہمایون داخل مکہ ہوا اور آپ نے فرمایا کہ جب تک کوئی لڑائی تم سے نکرے قتال نکرو ایک جانب سے عکرمہ بن ابی جہل اور صفوان بن امیہ کچھ جماعت لیکر مقابل ہوئے اوس جانب لشکر حضرت خالد بن ولید کا تھا اونھون نے اون سے قتال کیا لڑائی سخت ہوئی مسلمانون نے مارتے مارتے قریب دروازہ مسجد حرام تک کافرونکو پہنچایا چوبیس آدمی کافرون مین سے بیس بنی بکر کے اور چار ہذیل کے مارے گئے اور دو مسلمان شہید ہوئے

ف مین گواہی دیتا ہون کہ خدا کے سوا کوئی معبود نہین اور مین گواہی دیتا ہون کہ محمد اللہ کے رسول ہین ۱۲ منہ

حال ایک مسلمان عکرمہ کے ہاتھ سے شہید ہوا آپ نے یہ خبر سنکر تبسم فرمایا اصحاب کو تعجب
ہوا آپ نے وجہ تبسم یہ ارشاد فرمائی کہ قاتل اور مقتول کو دیکھا ساتھ بہشت مین چلے
جاتے ہین اس سے سامعین کا تعجب اور زیادہ ہوا اسواسطے کہ عکرمہ کافر تھا اور
کافر کا بہشت مین جانا محال اور عکرمہ کا مسلمان ہوجانا بہت دشوار جانتے تھے معجزہ ۸۵
مگر آپ کی پیشین گوئی کے مطابق واقع ہوا کہ عکرمہ بعد ازین مسلمان ہوگیا چنانچہ
آگے اسکا ذکر مشرح آویگا **حال** ابن عباسؓ سے روایت ہے کہ جب آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مکے مین داخل ہوئے حضور اقدس مین استغاثہ ہوا کہ خالدؓ اہل مکہ کو قتل
کیے ڈالتے ہین آپ نے ایک آدمی بھیجا کہ خالد سے کہدے اِرْفَعْ عَنْهُمُ السَّيْفَ یعنی
تلوار قریش سے اوٹھالو اوسنے جاکے کہا ضَعْ فِيهِمُ السَّيْفَ یعنی تلوار قریش مین قصہ عجیب
رکھو خالد رضی اللہ عنہ نے اور بھی قتل مین گرمی کی یہان تک کہ ستر آدمی کو قتل کرڈالے
آپ نے خالد پر عتاب کیا اور سبب مخالفت حکم کا پوچھا خالد نے عرض کیا کہ مجھے حکم ممانعت
کا نہین پونہچا بلکہ حکم قتل کا پونہچا تھا آپ نے اوس شخص حکم لیجانے والے سے پوچھا اوس نے
کہا کہ راہ مین ایک شخص مہیب سر آسمان پر پائون زمین مین مجھے ملا اور اوسکے ہاتھ مین ایک
حربہ تھا اوس نے مجھ سے کہا تو یون کہدے ضَعْ فِيهِمُ السَّيْفَ یعنی قریش پر
شمشیر زنی کرو نہین تو مین تجھے اس حربہ سے قتل کرون گا مجھ پر ایسا رعب غالب
ہوا کہ سوا اس بات کے کچھ کہہ نسکا معلوم ہوا کہ وہ شخص مہیب فرشتہ تھا اور منظور جناب
ایزدی یہ تھا کہ ستر آدمی مقتولانِ احد کے برابر قتل ہوجاوین اسلیے کہ جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے بروزِ احد جبکہ حضرت حمزہ چچا آپ کے شہید ہوئے تھے کہا تھا
کہ مین اگر قریش پر قابو پاؤن گا ستر آدمی اون مین سے قتل کرون گا سو خدا تعالی
نے آپ کی بات کو سچا کردیا یہ قصہ روضۃ الاحباب اور معارج النبوۃ مین ہے **حال** بوقت
داخل ہونے مکے کے آپ نے بنظر تواضع بجناب ایزدی سر مبارک بہت جھکا دیا

یہان تک کہ کجاوے سے ریش مبارک لگ گئی یہ خیال کرکے کہ مکے سے کس طرح سے نکلنے کا اتفاق ہوا تھا اور کس عظمت اور شوکت سے رب العزۃ نے داخل کیا اور ایک روایت مین ہی کہ آپ نے پالان پر ہی سجدہ کیا حال مکے مین پہونچکے اُمّ ہانی بنت ابی طالب کے گھر مین جاکے غسل آپ نے فرمایا اور آٹھ رکعتین چاشت کی نماز کی پڑھین اُمّ ہانی نے عرض کیا کہ میرا بھائی علی فلانے کو قتل کیا چاہتا ہی اور مینے اوسے امان دی ہی وہ حضرت امہانی کے شوہر کے اقارب مین سے تھا آپنے فرمایا جسے تم نے امان دی اوسے مین نے بھی امان دی حال بڑے بڑے سردار قریش شہر چھوڑکے بھاگ گئے اور جو حاضر ہوئے اونکا قصور معاف ہوا اور آپ نے جان بخشی کی اون سے آپنے پوچھا کہ تمھارا مجھسے کیا گمان ہی مین تمھارے ساتھ کیا کرونگا اونھون نے کہا کہ ہم یہ کہتے ہین کہ آپ برادر کریم ہین ہمارے مالک ہوئے ہین ہم پر رحم فرماوینگے آپ نے فرمایا کہ مین تمھارے حق مین وہ کہتا ہون جو یوسف علیہ السلام نے اپنے بھائیون سے کہا تھا لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ ط يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ یعنی تم پر آج کچھ ملامت نہین بخشے تمھین اللہ تعالی اور وہ زیادہ رحم کرنیوالا ہی سب رحم کرنیوالون سے حال گرد خانہ کعبے کے مشرکین نے تین سو ساٹھ بت رکھے تھے اور پانون اونکے سیسے سے جما دیے تھے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جسوقت وہان تشریف لے گئے ایک لکڑی آپ کے ہاتھ مین تھی آپ یہ آیت پڑھتے تھے جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ط اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا ۝ یعنی آیا حق اور مٹا باطل بیشک باطل ہی مٹنے والا اور لکڑی سے آپ بتون کی طرف اشارہ کرتے تھے سو جسکے مُنہ کی طرف اشارہ فرماتے تھے وہ بت چت گر پڑتا تھا اور جسکی پشت کی طرف آپ اشارہ فرماتے تھے وہ اوندھا گر پڑتا تھا اس طرح سب بت اودھر اودھر

معجزہ ۵۳

کے گر پڑے اور تصویرین جو دیوار کعبے پر کھینچین تھین اوسکو آپ نے چاہ زمزم سے پانی منگوا کے دُھلوا ڈالا اون مین حضرت ابراہیم اور حضرت اسمٰعیل کی صورتین جو تھین اون کے ہاتھون مین تیر قمار کے بنا دیے تھے آپ نے فرمایا کہ مشرکین خوب جانتے ہین کہ ان دونون پیغمبرون نے یہ کبھی کام نہین کیا براہِ شرارت اونکے ہاتھون مین تیر قمار کی صورت بنا دی تھی **ف** یہ جو مشہور ہی کہ اونچے بتون کے اوتارنے کے لیے حضرت علی کو جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنے دوش مبارک پر چڑھایا حضرت علی نے عرض کیا تھا کہ آپ میرے کندھون پر سوار ہون فرمایا کہ تم بار نبوت نہ اوٹھا سکوگے اور مین بار ولایت اوٹھالونگا سو شاہ عبد العزیز صاحب نے تحفۂ اثنا عشریہ مین لکھا ہی کہ جب بت اشارے سے گر پڑے تو اسبات کی کیا حاجت تھی اور شاید یہ امر اندر کعبے کے بتون مین واقع ہوا ہو **حال** گیارہ مرد اور چھہ عورتون کا خون آپ نے ہدر فرمایا تھا یعنی جہان پاؤ مار ڈالو مرد تو یہ ہین عکرمہ بن ابی جہل صفوان بن امیہ اور وحشی قاتل حمزہ رض عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح کعب بن زہیر اور ہبار بن اسود اور عبد اللہ بن زبعری و عبد العزی بن خطل اور مقیس بن صبابہ اور حارث بن طلاطلہ اور حویرث بن نقید یہ چار پچھلے قتل ہوے باقی سب اسلام لائے اور محفوظ رہے اور عورتین ایک ہند تھی زوجۂ ابو سفیان اور فرتنا اور قریبہ اور ارنب اور سارہ اور ام سعد یہ چارون پچھلی قتل ہوئین **حال** عبد العزی بن خطل آکر کعبے کے پردون سے لپٹ گیا لوگون نے حضور اقدس مین یہ حال عرض کیا آپ نے فرمایا وہین مار ڈالو چنانچہ قتل کر ڈالا اللہ جل جلالہ نے اوسدن حرم مین اجازت قتل کی آپ کو دی تھی لہذا آپ نے وہین قتل کرنے کا حکم دیا اور وہ پہلے مدینے مین آکے مسلمان ہو گیا تھا آپ نے اوسکا نام عبد اللہ رکھا تھا پہلے عبد العزی تھا آپ نے ایک قبیلے کی زکوۃ لینے کو اوسکو

خطل بفتح خائے معجمہ و طائے مہملہ کذا فی القاموس ۱۲

[illegible]

بھیجا تھا اوس سفر مین اوسنے اپنے خدمتگار کو کہ کھانا پکانے مین اوسنے دیر کی تھی مار ڈالا پھر اِس ڈر سے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قصاص مین اوسے قتل کرینگے مدینے کو نگیا اور زکوٰۃ کا مال لیکے مرتد ہوکے مکے کو چلا گیا سو آپ نے اوسکا خون ہدر کیا تھا کہ مارا گیا **حال** مقیس بن صُبابہ کا یہ جرم تھا کہ اوسکے بھائی ہشام کو ایک انصاری نے مشرک جان کے قتل کیا تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دیت دلوا دی مقیس نے بعد لینے دیت کے انصاری کو قتل کیا اور مرتد ہوکے بھاگ گیا روزِ فتح ایک گوشے مین اور مشرکون کے ساتھ مکے مین شراب پی رہا تھا نُمیلہ[۵۱] بن عبداللہ لیثی کو خبر ہوئی اونھون نے اوسے قتل کیا **حال** حارث بن طلاطلہ بھی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو ایذائین دیتا تھا حضرت علی نے اوسے قتل کیا **حال** حُوَیرث[۵۲] بن نقید کو بھی حضرت علی نے قتل کیا گھر مین بیٹھ رہا تھا حضرت علی اوسکے دروازے پر اوسکی تلاش کے لیے گئے گھر مین سے کہا کہ جنگل کو گیا ہی حضرت علی وہان سے چلے آئے تب وہ گھر سے نکلا حضرت علی کو مل گیا اونھون نے قتل کیا اور وہ شاعر تھا ہجو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی کیا کرتا تھا اسلیے خون اوسکا ہدر ہوا تھا **حال** عکرمہ[۵۳] بن ابی جہل کا یہ حال ہوا کہ وہ مکے سے بھاگ گیا اُم حکیم اوسکی جورو مسلمان ہو گئی اور اوس نے حضور اقدس مین عرض کیا کہ عکرمہ کو امان ملے آپ نے عکرمہ کو امان دی اور ام حکیم نے جاکر عکرمہ سے کہ وہ جہاز پر چڑھ کے ارادہ بھاگ جانے کا رکھتا تھا حال بیان کیا اوس نے کمال تعجب کیا با وصف اپنی ایسی عداوت کے امان کو محال سمجھتا تھا اوس نے کہا کہ مین ایسی ایذائین آپ کو دیتا رہا اسپر بھی مجھے امان دی ام حکیم نے کہا کہ آپ ایسے کریم اور رحیم ہین کہ تعریف آپکی نہین ہو سکتی عکرمہ ام حکیم کے ساتھ ہو لیا راہ مین عکرمہ نے ام حکیم سے ارادہ مباشرت کا کیا ام حکیم نے تھانا اور کہا کہ تو

بیان حال عکرمہ بن ابی جہل

[۵۱] نُمیلہ بضم نون وبفتح میم تصغیر نام صحابی کذا فی القاموس ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

[۵۲] حویرث بحاے مہملہ بلفظ تصغیر بن نقید بنون وقاف نیز بلفظ تصغیر ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

[۵۳] عکرمہ بکسر عین مہملہ وسکون کاف وکسر را مہملہ کذا فی القاموس وغیرہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

مشرک ہی جب تک مسلمان نہو تجھ سے صحبت حلال نہین عکرمہ نے حضور مین آکر براہ تعجب عرض کیا کہ یہ عورت کہتی ہی کہ آپ نے مجھے امان دی ہی آپ نے کہا کہ سچ کہتی ہی مین نے تجھے امان دی ہی عکرمہ نے کہا کہ اتنا حلم سواے پیغمبر کے دوسرے سے نہین ہو سکتا اور اوسی وقت مسلمان ہو گیا پھر حضرت عکرمہ کمال مقبول ہوئے لکھا ہی کہ قرآن مجید دیکھ کے اونھین حالت وجد ہوتی تھی کہنے لگتے تھے هٰذَا كِتَابُ رَبِّي هٰذَا كِتَابُ رَبِّي اور حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے بارہ لشکر اپنی ابتداے خلافت مین واسطے دفع فتنۂ مرتدین اور قتال کفار کے جو مامور کیے تھے اون مین ایک لشکر کے سردار عکرمہ بھی تھے اور اوسی عہد مین جنگ اجنادین مین شہید ہوئے **حال** صفوان ابن امیہ کو آپ نے مہلت دی یہان تک کہ غزوۂ حنین واقع ہوا اوسکے لیے آپنے کچھ زرہین صفوان سے بطور عاریت لین اور بعد فتح حنین کے کہ غنیمت بہت اہل اسلام کے ہاتھ آئی تھی اور ایک پہاڑ سارا غنیمت کی بھیڑون اور بکریون اور دنبون سے بھرا ہوا تھا صفوان بن امیہ نے دیکھ کے تعجب کیا اور کہا کیا بہت مواشی ہین آپنے فرمایا کہ یہ سب کی سب مینے تمھین ہبہ کین اوسی وقت صفوان مسلمان ہو گئے اور کہا کہ اتنی سخاوت سواے نبی کے دوسرے سے نہین ہو سکتی **حال** وحشی الحبار کی آگے مسلمان ہو گیا اور قصور اوسکا معاف ہو گیا اور بعضے مورخین نے لکھا ہی کہ اونے مہلت لی تھی جب یہ آیت نازل ہوئی قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ط اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا ط اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ۝ تو کہہ اے بندو میرے جنھون نے ظلم کیا ہی اپنی جانون پر مت ناامید ہو رحمت خدا سے بیشک اللہ بخشتا ہی سب گناہون کو وہی ہی بڑا بخشنے والا نہایت مہربان تب وحشی مسلمان ہوا اور حالت اسلام مین اوسکے ہاتھ سے یہ بہت اچھا کام ہوا کہ مسیلمۂ کذاب جس نے جھوٹھا دعوی پیغمبری کا کیا تھا عہد ابوبکر صدیق رضی

ان اسلام عبداللہ بن ابی سرح کا

مین اوسکے ہاتھ سے مارا گیا **حال** عبداللہ بن سعد بن ابی سرح کا قصور یہ تھا کہ وہ کاتب وحی تھا کبھی آخر آیات مین اس جنس کے کلمے مین جیسے وَاللّٰہُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ یا اِنَّ اللّٰہَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ہی اوس نے تغیر و تبدیل کی اور کبھی قبل اسکے کہ آپ ارشاد کرین اس جنس کا کلمہ اوسکی زبان پر گذر گیا آپ نے فرمایا کہ یہی لکھ لو اوس نے لوگون مین کہنا شروع کیا کہ محمدؐ کو خبر نہین ہوتی مین جو چاہتا ہون لکھدیتا ہون اور مجھہ پر بھی وحی آتی ہی اور مرتد ہوکے بھاگ گیا **ف** علمی امور مین تجربے سے یہ بات ثابت ہوئی ہی کہ شاگرد اور سامعین کے دل پر استاد یا عالم کے افاضے کا اکثر عکس پڑتا ہی کہ قبل بتانے کے ایک بات جو استاد یا عالم کو بتانی منظور ہوتی ہی شاگرد یا سامع کے دل مین آجاتی ہی سو یہ معاملہ ابن سعد کا کہ بعضے کلمات اوس کی زبان پر جاری ہوگئے اسی طرح کا تھا مگر شیطان نے اوسے گمراہ کیا کہ وہ مرتد ہوگیا اور وہ رضاعی بھائی حضرت عثمانؓ کا تھا حضرت عثمانؓ اوسے اپنے ساتھ حضور اقدس مین لے آئے اور بمبالغہ تمام اوسکی سفارش کی کہ قصور اوسکا معاف ہوا اور اسلام اوسکا قبول ہوا بعد ازین جب وہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو دیکھتا مارے شرم زمانہ ارتداد کے بھاگ جاتا حضرت عثمان رض نے یہ حال حضور اقدس مین عرض کیا آپ نے فرمایا شرماتے نہین روبرو آیا کرے حضرت عثمانؓ کے عہد مین افریقیہ انھین عبداللہ بن سعد بن ابی سرح کے ہاتھ پر فتح ہوا وہ حاکم مصر تھے اور بعد شہادت حضرت عثمانؓ کے واسطے بچنے کے مسلمان کے خون سے کسی طرف شریک نہوئے **حال** کعب بن زہیرؓ کا قصہ یہ تھا کہ اوس نے ہجو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی اور حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کی کی تھی پہلے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خبر سن کے اپنے بھائی کو واسطے دریافت حال کے بھیجا تھا وہ آکے بسبب سابقۂ معرفت کے حضرت ابو بکر صدیق سے ملا اور اونکی ہدایت سے حضور اقدس مین حاضر ہوکر مسلمان ہوگیا کعب کو یہ بات ناگوار ہوئی

[illegible]

بیان اسلام کعب بن زہیر [illegible]

کہ بغیر میرے مشورے کے کیون مسلمان ہو گیا اور کچھ اشعار لکھ بھیجے اون مین سے ایک بیت یہ ہے

شعر سَقَاكَ اَبُوْ بَكْرٍ بِكَاْسٍ رَدِيَّةٍ + فَاَنْهَلَكَ الْمَاْمُوْرُ مِنْهَا وَعَلَّكَا +

پلایا تجھے ابو بکر نے برا پیالہ پھر سیراب کیا تجھے مامور نے اوس سے اور مکرر دیا مامور محاورے مین اوس شخص کو کہتے ہین جسے جن سے رابطہ ہو اور جن کا امر اوسے پہنچے یہ کنایہ کیا تھا اوس نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے اور ہجوین بھی اوس نے کہی تھین اسلیے خون اوسکا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ہدر فرمایا تھا بعد فتح مکے کے ہاتھ نہ آیا جب آپ مدینے مین رونق افروز ہوئے بقصد مدینہ روانہ ہوا دن کو چھپ رہتا رات کو چلتا آپ مسجد شریف مین تشریف رکھتے تھے ایکبارگی مسجد کے دروازے پر اونٹنی بٹھا کر اوس نے کہا مین کعب بن زہیر ہون اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اور حضور مین حاضر ہو کر قصیدہ بانت سعاد جو نعت مین لکھا تھا سنایا آپ خوش ہوئے اور ردائے مبارک صلے مین عنایت فرمائی قصیدے کے اس شعر مین **شعر** اِنَّ الرَّسُوْلَ لَسَيْفٌ يُّسْتَضَاءُ بِهٖ + مُهَنَّدٌ مِّنْ سُيُوْفِ الْهِنْدِ مَسْلُوْلُ + آپ نے اصلاح فرمائی لسیف کی جاگہ لنور کر دیا اور سیوف الہند کی جاگہ سیوف اللہ کر دیا اور آپ نے کعب سے پوچھا کہ یہ شعر تیرا ہی ہے **شعر** سَقَاكَ اَبُوْ بَكْرٍ بِكَاْسٍ رَدِيَّةٍ + فَاَنْهَلَكَ الْمَاْمُوْرُ مِنْهَا وَعَلَّكَا + اوس نے براہ ذہانت دو حرف اوس شعر مین ایسے بدل دیے جس سے وہ شعر ہجو کا نرہا بلکہ مدح کا ہو گیا کہا مین نے ردیہ دال سے نہین کہا ہے بلکہ واو سے کہا ہے یعنی خوش گوار اور مامور نہین کہا ہے بلکہ مامون کہا ہے یعنی وہ شخص کہ امانت دار ہین خدا کی وحی مین آپ کعب کی حاضر جوابی اور جودت ذہن سے بہت راضی ہوئے منقول ہے کہ حضرت معاویہ نے اپنے ایام خلافت مین دس ہزار دینار کعب کو ردائے مبارک کی قیمت کے دیتے تھے اونھون نے نہ بیچی اور کہا تبرک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا مین ہرگز نہ بیچون گا بعد وفات اونکے اونکی اولاد سے

امیر معاویہ نے بیس ہزار کو رداے مبارک خرید لی **حال** ہبار بن اسود کا یہ جرم تھا کہ جب
بی بی زینب صاحبزادی کو اون کے شوہر ابو العاص نے بموجب عدے کے مکے سے
مدینے کو ہودج مین بٹھلا کر ساتھ ابو رافع اور مسلمہ بن اسلم کے کہ بحکم آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم اونکے لینے کو گئے تھے روانہ کیا ہبار نے ساتھ چند اوباش قریش کے راہ مین
پہونچ کے ایک نیزہ بی بی زینب کے مارا وہ ایک پتھر پر گر پڑین اور حمل اونکا ساقط ہوا
اور وہ بیمار ہو کے اوسی صدمے سے مرگئین اس لیے آپ نے اوسکا خون ہدر کیا تھا ایام
فتح مین مکے مین نملا بعد مراجعت حضور اقدس کے مدینے کو آپ ایکدن اصحاب مین بیٹھے تھے
کہ یکبارگی ہبار نے آکے چلاکے کہا کہ مین مقر باسلام آیا ہون اور مسلمان ہوگیا اور آپنے
اوسکا قصور معاف فرمایا **حال** ہند عورتون مین شامل ہو کے آکے مسلمان ہوگئی اور اوسنے
عرض کیا کہ میرا یہ حال تھا کہ سب سے زیادہ آپ کو دشمن رکھتی تھی اب مین سب سے زیادہ آپ کو دوست
رکھتی ہون آپ نے فرمایا اور بھی محبت زیادہ ہو جائیگی اور ہند نے گھر مین جاکے جتنے بت تھے
توڑ ڈالے اور کہا کہ مین تمھارے فریب مین تھی اور حضور اقدس مین دو بکری کے بچے کو
بطور ہدیہ بھیجے اور عذر کہلا بھیجا کہ میرے پاس بکریان کم ہین آپ نے اوسکی بکریون کے لیے
دعاے برکت کی کی بکریان اوسکی بہت زیادہ ہوگئین ہند کہتی تھی کہ یہ برکت جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کی ہے **حال** قرتنا اور قریبہ دونون لونڈیان ابن خطل اور ارنب مولات
یعنی لونڈی آزاد کی ہوئی اوسکی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ہجو گایا کرتی تھین اسلیے خون
اونکا ہدر ہوا قرتنا بھاگ گئی تھی لوگون نے اوسکے لیے امان آپ سے مانگ لی وہ حاضر
ہو کے مسلمان ہوگئی اور قریبہ اور ارنب ماری گئین اور ساری بنی مطلب کی مولات تھی
وہ حضرت علی کے ہاتھ سے قتل ہوئی اور ام سعد کا حال اتنا ہی لکھا ہے کہ وہ بھی ماری گئی
کچھ حال اوسکا کہ کون تھی اور کیا اوسکا جرم تھا اور کسنے اوسے قتل کیا نہین لکھا **حال**
ایام رونق افروزی مکے مین آپ نے ایکدن کعبہ معظمہ کے اندر داخل ہونے کا قصد کیا

بیان اسلام ہبار بن اسود کا

ع ہبار بن [illegible] کذا فی المدارج ۱۲ [illegible]

بیان اسلام ہند عورت کا

بیان اسلام قرتنا وقتل کنیزان

ع کذا فی تاریخ الخمیس صفحہ ۱۲۰

عثمان بن طلحہ سے کنجی طلب کی وہ لے آئے آپ کعبے مین داخل ہوئے حضرت عباس نے
درخواست کی کہ سقایہ حاجیون کا مجھ سے متعلق ہی کنجی بھی مجھے عنایت ہو حضرت علی نے بھی
درخواست کنجی کی کی خدایتعالی نے یہ آیت نازل فرمائی إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا
الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا خدایتعالی حکم کرتا ہی کہ ادا کرو امانتین امانت والون کو آپنے
کنجی عثمانؓ کو دے دی اور فرمایا لو ہمیشہ کے لیے نہ لیگا کوئی تم سے مگر ظالم مطابق اس معجزہ ۵۴
پیشین گوئی کے کنجی خانہ کعبے کی خاندان عثمان بن طلحہ رضی اللہ عنہ مین ابتک چلی آتی ہی
عثمان کی اولاد نتھی اونھون نے کنجی اپنے بھائی شیبہ کو بوقت وفات دی شیبہ
کی اولاد مین وہ کنجی رہی لہذا صاحب مفتاح شیبی کہلاتا ہی اور آپ نے عثمان کو اوس
وقت وہ قصہ یاد دلایا کہ قبل ہجرت آپ نے ایک مرتبہ عثمان سے کعبے کے کھولنے کو کہا تھا معجزہ ۵۵
اوسے نمانا تھا آپ نے فرمایا کہ ایکدن یہ کنجی میرے ہاتھ مین ہوگی جسے چاہون گا دونگا
عثمان نے کہا کہ اوس دن قریش بہت ذلیل ہوجائین گے جو ایسی بات ہوگی آپ نے
فرمایا نہین بلکہ قریش کو اوسدن بڑی عزت حاصل ہوگی سو مطابق اس پیشین گوئی کے وقوع ہوا

فصل چوبیسوین غزوۂ حنین کے بیان مین

بعد فتح مکے کے غزوۂ حنین ہوا حنین ایک جگہ کا نام ہی نواح طائف مین آپ وہان کے سنہ ۸
کفار پر کہ بقصد جنگ جمع ہوکے نکلے تھے لشکر لیگئے بارہ ہزار آدمی لشکر ہمایون مین تھے
جب کفار مجتمع ہوکے سب مواشی و سامان لیکے نکلے تھے کسی نے یہ بات حضرت اعلی
مین عرض کی تھی آپ نے فرمایا سب غنیمت ہوگی مسلمانون کی انشاء اللہ تعالی سو ویسا ہی معجزہ ۵۶
ہوا سردار کفار کا عوف بن مالک تھا اول جنگ مین مقابلہ ہوتے ہی مسلمان تنگ جگہ
مین تھے اور قبیلۂ ہوازن نے کہ کفار مقابلین تھے بیطرح تیر برسائے اکثر لوگون کے
پانٔون اوکھڑ گئے آپ بغلۂ شہبا یعنی دلدل پر سوار تھے اوسے آپ نے آگے بڑھایا اور آپ
بطور رجز کے یہ فرماتے تھے أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ مین نبی

ہون بیشک مین بیٹا عبد المطلب کا ہون اور ابو سفیان بن حارث ابن عم آپ کے ساتھ تھے وہ بغلے کی باگ تھامے تھے کہ یکبارگی بڑھہ نجاوے حضرت عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بھی وہان تھے اون سے آپ نے ارشاد کیا کہ صحابہ کو پکارو اونھون نے مہاجرین انصار اصحاب سُمُرہ کرکے پکارا چونکہ بیعت رضوان درخت سُمُرہ کے تلے ہوئی تھی لہذا اصحاب بیعت رضوان والے اصحاب سُمُرہ کہلاتے ہین سب لوگ اونکی آواز پر پھرے اور حملہ سخت کیا کہ کافرون نے شکست پائی اور فتح عظیم مسلمانون کی ہوئی خدا تعالی نے فرشتے بھی مسلمانون کی مدد کو بھیجے تھے اور آپنے اس غزوے مین بھی ایک مٹھی خاک اور کنکریون کی لیکے کافرون کے لشکر کی طرف پھینک ماری تھی اور فرمایا تھا شَاهَتِ الْوُجُوْهُ یعنی برے ہوئے یہ مُنہ اوس خاک کے پہونچتے ہی کافرون پر صورت شکست نمودار ہوئی **ف** بعضے مسلمانون کے دل مین یہ خیال آیا تھا کہ ہمیشہ ہماری جماعت قلیل ہوتی تھی اور کفار کی جماعت کثیرہ پر غالب آتی تھی اب ہماری جماعت کثیر اور کفار قلیل ہین اور فی الحقیقۃ کفار کم تھے صرف چار ہزار تھے یہ بات خدا تعالی کو ناپسند ہوئی اور ابتدا مین جو پانون اوٹھ گئے تھے اوسکی یہ وجہ تھی پھر اللہ تعالی نے مدد کی قرآن مجید مین آیۂ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ مین ذکر اسی قصے کا ہے غنیمت بیشمار از قبیل مواشی وغیرہ اہل اسلام کے ہاتھہ آئی بھیڑ بکری دنبے سے ایک پہاڑ سارا بھر گیا تھا وہ سب آپ نے صفوان بن امیہ کو عنایت فرمایا کہ سبب اوسکے اسلام کا ہوا چنانچہ اوپر ذکر ہوا **حال** غزوۂ اوطاس بھی وہین واقع ہوا کفار حنین سے بھاگ کے مجتمع ہوئے تھے حملۂ لشکر ظفر پیکر سے اونھون نے شکست پائی پھر آپنے قلعۂ طائف کا محاصرہ کیا اوس مین عوف بن مالک ساتھہ مشرکان ہوازن اور ثقیف کے تھا اور پہلے سے ایک برس کا سامان اوس قلعے مین رکھہ لیا تھا پندرہ روز محاصرے کے رہے تھے پھر آپ نے خواب مین دیکھا کہ ایک بڑا پیالہ دودھ کا آپ کے سامنے رکھا گیا

غزوۂ اوطاس
سنہ ۸ھ
[illegible]

مرغ نے آگے چونچ اوس مین ماری اور دودھ گرادیا آپ نے حضرت ابوبکر صدیقؓ سے بیان کیا اونھون نے اوسکی تعبیر مین یہ عرض کیا کہ یہ قلعہ ابھی فتح نہوگا آپ نے فرمایا درست ہی اور آپ اوس قلعے پر سے اوٹھ آئے بعد ازین وہ قلعہ خود بخود فتح ہوگیا اور عوف بن مالک آکے مسلمان ہوگیا اور سارے ہوازن مسلمان ہوگئے اور عوف کو آپنے امیر کیا اوس نے مقابلہ کرکے ثقیف کو بھی مسلمان کیا **حال** غنائم حنین وغیرہ سے آپنے نومسلمانان قریش کو بہت کچھ دیا بعضے نوجوانان انصار کہ حقیقت امر کو نہین سمجھتے تھے اس باب مین گفتگو کرنے لگے کہ اموال غنائم قریش کو ملتے ہین اور ابتک ہماری تلوارین قریش کے خون سے ٹپکتی ہین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو یہ خبر پونہچی آپ نے سب انصار کو ایک خیمے مین جمع کیا اور اونسے کہا تمھاری یہ باتین مجھے پونہچی ہین اونھون نے عرض کیا کہ ہم مین سمجھ والون نے تو ایسی بات نہین کہی نوجوان نوعمرون نے البتہ کچھ کچھ کہا ہی آپ نے اپنے احسانات اونپر شمار کیے کہ مین نے تمھین ہدایت کی اور شرک سے نکال کر طریق حق پر لایا اور لائق دخول جنت کے کیا اور تمھین عزت دی اس جنس کے امور آپ نے شمار کیے انصار نے عرض کیا کہ بجا ہی آپ نے فرمایا کہ تم بھی اپنے احسانات بیان کرو اونھون نے کہا کہ ہم کیا عرض کرین آپ نے فرمایا کہ تم یہ کہو کہ ہم نے تمھین اپنے گھر مین جگہ دی اور تمھاری مدد کی اور اس جنس کی باتین ارشاد کین پھر آپنے فرمایا کہ یہ لوگ نئے مسلمان ہوئے ہین مناسب معلوم ہوا کہ انکی تالیف کیجاوے اور صدمے انھین بہت پونہچے تھے اسلیے مینے اونکو اموال دیے اور تم راضی نہین ہو اس بات سے کہ لوگ اپنے گھر اموال لیکے جاوین اور تم رسول اللہ کو لیکر اپنے گھر جاو سب انصار نے عرض کیا کہ ہم راضی ہین بعد ازین آپنے عزیمت مدینے کی فرمائی

فصل پچیسوین وفود کے بیان مین

سنہ ۹

عظمت خانۂ کعبہ کی عرب کے دل مین بہت تھی اور تھوڑے دن قصۂ اصحاب فیل کو گذرے تھے لہذا عرب کا یہ اعتقاد تھا کہ اہل باطل کعبے پر غالب نہ آوینگے بعد فتح کے سب عرب کو

اعتقاد حقیت اسلام کا ہوا اور فوج فوج اہل اسلام مین داخل ہوئے اور قریات اور قبائل کے لوگ مسلمان ہو گئے کچھ آدمی حضور اقدس مین واسطے سیکھنے شرائع اسلام کے بھیجتے وہ لوگ جو حضور مین حاضر ہوتے تھے وفد کہلاتے تھے وفود وفد کی جمع ہی جس سال مین وفد بکثرت آئے یعنی سنہ ۹ وہ عام الوفود کہلاتا ہی آپ وفود کی بہت خاطرداری کرتے اور بتوقیر و تواضع ٹھہراتے اور جائزے یعنی انعام دیتے اور رخصت کرتے **حال مسیلمۂ کذاب** جس نے جھوٹھا دعوی پیغمبری کا کیا تھا وہ بھی ساتھ وفد بنی حنیفہ[له] کے مدینے مین آیا تھا اوسکے ساتھی مسلمان ہو گئے اوس نے جہان ٹھہرا تھا وہین سے آپ کو کہلا بھیجا کہ بعد اپنے مجھے خلیفہ کر دین وہان آپ گئے آپ کے ہاتھ مین ایک شاخ درخت خرما کی تھی آپ نے فرمایا کہ اگر یہ شاخ مجھ سے مانگے گا تو بھی مین نہ دون گا اور جو خدا تعالی نے تیرے لیے مقدر کیا ہی وہ ٹلے گا نہین اور تو میرے بعد رہیگا تو خدا تعالی تجھے ہلاک کریگا اور ایک شخص تھا اسود عنسی[له] اوس نے یمن مین دعوی پیغمبری کا کیا تھا آپ نے خواب مین دیکھا کہ کنگن سونے کے آپ کے دونون ہاتھون مین پڑے ہین اور آپ کو گران معلوم ہوئے اور آپ کو الہام ہوا کہ انپر پھونک مارو آپ نے پھونک ماری وہ دونون اوڑ کے جاتے رہے آپ نے صحابہ سے خواب بیان فرما کے تعبیر یہ فرمائی کہ دونون کنگن سے مراد یہ دونون کذاب ہین یمامے والا یعنی مسیلمہ اور یمن والا یعنی اسود ان دونون کو خدا تعالی برباد کریگا ف وجہ اس تعبیر کی علماے محققین نے یہ لکھی ہی کہ سونا صورت زینت دنیا کی ہی ان دونون کی غرض دعوی نبوت سے حصول دنیا تھی لہذا اس صورت مین نظر آئے اور آپ کے تصرفات عامہ کو روکنا چاہتے تھے اور ہاتھ آلۂ تصرف ہی لہذا بشکل کنگن بھاری کے ہاتھون مین معلوم ہوئے اور آپ کی پیشین گوئی کے مطابق ہوا اسود آپ کے سامنے ہی مارا گیا یمن کے بعض بلاد مین اوسنے دخل کر لیا تھا فیروز ایک صحابی تھے اونھون نے اوسکی زوجہ سے کہ مسلمان اور بنت عم فیروز کی تھی اور بجبر اسود کے پاس تھی موافقت کر کے

حال مسیلمہ کذاب

[له] بنی حنیفہ بفتح حا مہملہ و کسر نون و سکون یا تحتانیہ و فتح فا نام ہی ایک قبیلہ کا ملک یمامہ مین ۱۲ منہ

[له] عنسی نسبت ہی طرف عنس کے اور عنس بفتح عین مہملہ اور سکون نون و سین مہملہ نام ہی لقب ہی زید بن مالک بن ادد کا جو باپ ہی ایک قبیلہ کا تھا یمن مین کذا فی المغنی ۱۲ منہ

ایکدن اوسکے مکان کی پشت سے نقب لگاکے اوسے قتل کیا قتل کے وقت اوس نے بہت زور سے آواز کی باہر سے دروازے کے پہرے والون نے پوچھا کہ کیسی آواز ہی اوسکی زوجہ نے کہا کہ تمھارے پیغمبر پر وحی آئی ہی اوسکی آواز ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اوسی روز مدینے مین اسود کے قتل کی خبر دی اور مسیلمہ نے بہت قوت پائی لاکھ آدمی بلکہ زیادہ اوسکے ساتھ ہوگئے حضرت ابوبکر صدیق رضؓ کے عہد مین لشکر خالد بن ولید سے بدست وحشی قتل ہوا

معجزہ ۵۸

فصل چھبیسوین غزوۂ تبوک کے بیان مین

ذکر غزوہ تبوک

منجملۂ غزوات مشہورہ غزوۂ تبوک ہی تبوک ایک جگہ کا نام ہی اطرافِ شام مین لشکر ہمایون وہان جاکے ٹھہرا تھا لہذا یہ غزوۂ تبوک کہلاتا ہی اور غزوۂ عسرہ بھی کہتے ہین اسلیے کہ تکلیف کے دنون مین طیاری اس جہاد کی ہوئی تھی سبب اسکا یہ ہوا کہ آپ کو خبر پونہچی کہ ہرقل بادشاہِ روم آپ پر لشکر لایا چاہتا ہی آپ کو مناسب معلوم ہوا کہ خود آگے لشکر لیجاوین قبائل عرب کو کہلا بھیجا بہت آدمی جمع ہوئے تیس ہزار آدمی اس غزوے مین ہمراہِ حضورِ معلی تھے اور آپ کی عادت تھی کہ عزم جہاد کو چھپایا کرتے تھے مگر اس غزوے مین باین جہت کہ سفر دور و دراز اور موسم گرمی کا تھا لوگ مطلع ہوکے اچھی طرح سامان کرلین صاف حال عزم فرمادیا تھا اور لوگون کو ترغیب دی کہ سامان اس غزوے کا ہر شخص بقدر استطاعت حضور مین جمع کرے اور فرمایا جو اس لشکر کا سامان کردے اوسکے لیے جنت ہی حضرت عثمان رضی اللہ عنہ نے اس معاملے مین بھی جنت حاصل کی اور اتنا بہت مال دیا کہ جناب اقدس صلی اللہ علیہ وسلم بہت راضی ہوئے کہتے ہین کہ تیس ہزار آدمی لشکر مین تھے اون مین سے بیس ہزار کا سامان حضرت عثمان رضؓ نے کردیا تھا اور آپنے فرمایا کہ مین عثمان سے راضی ہون یا اللہ تو بھی راضی ہو اور یہ بھی فرمایا کہ عثمان کو کوئی عمل بعد آج کے ضرر نکریگا **حال** حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ ہمیشہ ابوبکر مجھ پر امور خیر مین غالب رہا کرتے تھے زمانۂ تجہیز غزوۂ تبوک مین مجھے دسترس خوب تھی مین یہ سمجھا کہ اس مرتبہ مین غالب ہون گا اپنے سب مال مین سے آدھا حضورِ اقدس

مین لیگیا آپنے پوچھا کہ عیال و اطفال کے لیے کیا چھوڑا مین سے کہا اتنا ہی ابو بکر صدیق سب مال اپنا لے آئے آپنے پوچھا کہ لڑکے بالون کے لیے کیا رکھا ہی اونھون نے کہا کہ خدا اور خدا کا رسول آپنے فرمایا مَا بَینَکُمَا مَا بَینَ کَلِمَتِکُمَا یعنی فرق تم دونون کے درجون مین ایسا ہی جیسا تم دونون کے کلمون مین یعنی ابو بکر صدیق نے عیال کے لیے خدا اور رسول کو بتایا اور حضرت عمر نے مال کو اور ظاہر ہی کہ دونون باتون مین بڑا فرق ہی حضرت عمر کہتے ہین کہ مین نے ابو بکر سے کہا کہ مین کبھی تم پر غالب نہونگا **حال** حضرت علی رض کو آپنے مدینے مین ٹھہرنے کو فرمایا اونھون نے عرض کیا کہ آپ مجھے عورتون مین اور لڑکون مین چھوڑے جاتے ہین آپنے فرمایا کہ تم راضی نہین ہوتے کہ تم میرے لیے ہو مانند ہارون کے موسیٰ سے مگر پیغمبری بعد میرے نہین ہی یعنی جیسے کوہ طور پر جاتے وقت حضرت موسیٰ نے حضرت ہارون کو بنی اسرائیل پر نائب کیا تھا ایسے ہی مین اس سفر مین تمھین نائب کیے جاتا ہون **حال** آپ مع لشکر عظیم کہ تیس ہزار آدمی تھے موضع تبوک مین پہونچکے متوقف ہوئے اور ہرقل نے مارے ڈر کے کہ آپ کو پیغمبر برحق سمجھتا تھا ادھر رخ نکیا آپنے اطراف و جوانب مین لشکر بھیجے حضرت خالد بن الولید کو مع چار سو تیس سوارون کے اوپر اُکیدِر حاکم دُومۃ الجندل کے بھیجا اور فرمایا کہ تم اوسے نیل گاے کے شکار مین پکڑ لوگے سو ایسا ہی ہوا کہ جسوقت حضرت خالد بن الولید اوسکے قلعے کے تلے پہونچے وہ قلعے سے اوترا سبب یہ ہوا کہ وہ قلعے کے اوپر تھا چاندنی رات تھی یکبارگی ایک نیل گاے نے دیوار قلعے سے بدن اپنا رگڑنا شروع کیا اُکیدر کو نیل گاے کے شکار کا بہت شوق تھا بقصد شکار نیل گاے کے اوترا بھائی اوسکا بھی ساتھ تھا وہ مارا گیا اور اکیدر گرفتار ہوگیا خالد رضی اللہ عنہ اوسے حضور اقدس مین لے آئے آپ نے اوسے چھوڑ دیا اور کچھ نذرانہ اوسے مقرر کر دیا اور بعضون نے لکھا ہی کہ پھر اکیدر مسلمان ہوگیا **حال** ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ پیچھے لشکر سے رہگئے تھے اونٹ اونکا تھک گیا پیادہ پا اسباب ضروری کندھے پر لادکے روانہ ہوئے دور سے تبوک مین ایک شخص پیادہ پا آتا نظر پڑا جب پاس آیا معلوم ہوا کہ ابوذر ہین

[illegible] دومۃ الجندل [illegible] بضم دال و سکون واو [illegible] جیم و [illegible] موضعی کذا فی القاموس ۱۲ منہ

[illegible]

[illegible] بفتح دال [illegible] غفار [illegible] ۱۲

آپنے جب وہ حاضر ہوئے مرحبا کہا اور فرمایا خدا رحمت کرے ابوذر کو اکیلا چلا آتا ہی اور اکیلا ہی زندگی کریگا اور اکیلا ہی مریگا سو مطابق اوسکے واقع ہوا کہ عہد عثمان رضی اللہ عنہ مین ابوذر رضی اللہ عنہ گانون ربذہ مین الگ ہوکے جا رہے تھے اور تنہا مرے اور کوفے سے ایک جماعت مسلمین اتفاقًا وہان آگئی اونھون نے اونکی تجہیز و تکفین کی **حال تبوک مین** آپنے دو مہینے اقامت فرمائی پھر صحابہ سے استشارہ فرمایا حضرت عمرؓ کی یہ صلاح ہوئی کہ آپکا رعب اور دبدبہ ہرقل پر ہو گیا اور وہ لڑنے کو مارے ڈر کے نہ آیا اب فی الحال اور بڑھنے کی ضرورت نہین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی بھی یہی راے ہوئی اور مدینے کو معاودت فرمائی **حال ابو عامر راہب** ایک بڑا مفسد قوم خزرج مین سے تھا اوسنے پچھلی کتابین پڑھی تھین اور نصرانی ہو گیا تھا پہلے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی خبر اہل مدینہ سے بیان کرتا تھا جب آپ مدینے مین پونہچے بسبب حسد اور اغواے شیطان کے مسلمان نہوا اور عداوت مین آپکی سرگرم رہا بعد غزوۂ بدر کے بھاگ گیا اور قریش کے ساتھ ہوکے جنگ اُحد مین آیا اور سب سے پہلے تیر مسلمان پر اوسی نے چلایا پھر روم کو چلا گیا اس لیے کہ لشکر بادشاہ روم کا آپ پر چڑھا لاوے یہ صورت نہ بندھی اوسنے مدینے مین پھر آنا چاہا اور منافقان مدینہ کو کہلا بھیجا کہ ایک مسجد بنا دین مین اوس مین بیٹھ کے تعلیم و تلقین کرونگا اور مشورت کے لیے جگہ ہوگی قبل تشریف لیجانے آپ کے منافقین متصل مسجد قبا کے وہ مسجد بنوا چکے تھے حضور اقدس مین اونکے مستدعی ہوئے کہ آپ اوس مین چل کے نماز پڑھین آپنے فرمایا کہ اب مین جہاد کو جاتا ہون وہان سے پھر کے دیکھا جائے گا جب اونھون نے خبر معاودت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی سنی کچھ لوگ اون مین سے پونہچے اور عرض کیا کہ ہم نے جو مسجد بنائی ہی آپ پہلے وہان چل کے نماز پڑھین تا کہ برکت ہو غرض یہ تھی کہ اس بہانے سے اوس مسجد کی رونق ہو جاوے اللہ جل جلالہ نے آیۂ وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا نازل فرمائی اور اون کے مکر سے مطلع کیا مطابق اوسکے آپنے اوس مسجد کو کھدوا ڈالا اور جلا دیا اور اللہ جل جلالہ نے مسجد قبا

معجزہ ۶۰ [illegible]

حال مسجد ضرار [illegible]

قصہ تین اصحاب مخلصین کا اور بیجا عذر نہ کرنا سچ راستگوئی سے

کی اور اوسکے نمازیوں کی تعریف نازل فرمائی اور ارشاد کیا کہ اوس میں ایسے لوگ ہیں کہ پاکیزہ رہنے کو دوست رکھتے ہیں اور خدا یتعالی پاکیزہ رہنے والوں کو دوست رکھتا ہے حال تین شخص اصحاب مخلصین میں سے بھی رہگئے تھے حضرت کعب بن مالک کہ یہ بدری نتھے مگر بیعت عقبہ میں جو انصار نے پہلے ہجرت سے مکے میں ایام حج میں کی تھی اور سبب ہجرت مدینے کو وہی بیعت ہوئی تھی حاضر تھے اور اوس بیعت کی بھی بڑی فضیلتیں ہیں حتی کہ صحیح بخاری میں حضرت کعب سے روایت ہی کہ اگرچہ فضیلت بدر کی بہت مشہور ہی لیکن بیعت عقبہ میں حاضری میری ایسی ہی کہ باوصف اوسکے اگر حضور بدر مجھے حاصل نہیں ہوا تو مجھے کچھ رنج نہیں اور دو صحابی بدری تھے ایک کا نام ہلال بن اُمیّہ تھا اور ایک کا مُرارہ[سلہ] بن الربیع ان تینوں شخصوں نے بوقت معاودت آپکے صاف صاف کہدیا کہ ہمیں کچھ عذر نتھا ویسے ہی سبب شامت نفس کے رہگئے حدیث کعب بن مالک میں کہ صحیح بخاری میں ہی یہ قصہ مفصل مذکور ہی بقول حاجی رفیع الدین خانصاحب مرادابادی مؤلف سلول الکئیب بذکر الحبیب کے وہ قصہ مذاق ایمان میں مزہ دار ہی لہذا مطابق حدیث مذکور کے جیسا کہ یاد ہی لکھا جاتا ہی حضرت کعب بن مالک کہتے ہیں کہ جن دنوں آپ غزوۂ تبوک کو تشریف لیے جاتے تھے میں صحیح وسالم تھا اور فراغت مالی بھی خوب رکھتا تھا اور انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے حکم بھی صاف سُنا دیا تھا کہ تبوک کی طرف قصد ہی مگر میں یہی خیال کر رہا تھا کہ اب سامان کرکے چلدونگا اور سامان چلنے کا نہوا یہانتک کہ آپ روانہ ہوگئے ہر روز مجھے خیال یہی ہوتا تھا کہ اب چلکے مل جاؤنگا یہانتک کہ لشکر دور نکل گیا تو سوائے ضعفا کے یا ایسے اشخاص کے جو متہم بنفاق تھے اور کوئی نظر نہ آتا طبیعت سخت گھبرائی آپنے لشکر میں ایکدن میرا حال پوچھا ایک شخص نے کہا کہ اپنے کپڑوں کی وضعداری دیکھنے میں رہگیا اور مُعاذ[سلہ] بن جبل نے کہا کہ وہ ایسا نہیں ہے اور میری ثنائے جمیل کی ایک دن میں گھر میں آیا میری بیبیوں نے انگور کی ٹٹیوں میں چھڑکاؤ کرکے میرے لیے دوپہر کے سونیکی جگہ طیار کی تھی میں نے کہا کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

[سلہ] مرارہ بن الربیع بضم میم و راء مہملتین مفتوحتین کذا فی فتح الباری شرح صحیح البخاری ۱۲ منہ رح

[سلہ] معاذ [illegible] ۱۲ [illegible]

تو گرمی اور لو مین ہین اور مین ایسی جگہ سوؤن مین وہان نہ سویا اور بڑی مشکل سے دن کٹتے تھے
جب خبر آپ کی معاودت کی سنی مین زیادہ گھبرایا حیران تھا کہ کیسے منہ دکھاؤن گا یہان
تک کہ آپ رونق افروز مدینے کے ہوئے دل مین طرح طرح کے منصوبے آتے آخر یہی
ٹھانی کہ سواے سچ کے نکہون گا حضور اقدس مین حاضر ہوا آپنے پوچھا مینے صاف صاف
عرض کیا کہ یا رسول اللہ مجھے کچھ عذر نتھا نہ مین بیمار تھا نہ معذور مگر رہگیا ساتھ حضور
کے نگیا آپنے کہا تم ٹھہرو جیسا کہ خدا یتعالی تمھارے باب مین حکم فرماوے کیا جائیگا
مین وہان سے رخصت ہو آیا اور منافقین نے جھوٹے عذر و حیلے کیے اونسے آپنے
کچھ نکہا لوگون نے مجھے ملامت کی اور کہا کہ اگر تم بھی کوئی عذر بنا کر کہدیتے آپ تمھارا
عذر سن لیتے دیکھو جنھون نے عذر کیا سب کا عذر سن لیا یہانتک مجھے بہکایا کہ باعث
ہوئے اس بات کے کہ مین حضور اقدس مین حاضر ہوکے پہلی بات کو بدلون اور کوئی جھوٹھا
عذر بیان کرون پھر مینے پوچھا کہ اور کسی کا بھی میرا سا حال ہوا ہے اون دونون صحابیون
بدریون کا نام لوگون نے لیا مینے کہا وہ دونون آدمی اچھے ہین مین بھی اونھین کا
ساتھی ہون جو ہونا ہو سو ہو مین اب بات نہ بدلون گا آپنے فرمایا کہ ان تینون آدمیون
سے کوئی کلام نکرے سب نے بولنا ہم سے چھوڑ دیا دونون ساتھی میرے تو گھر مین بیٹھ
رہے نکلتے بیٹھتے تھے مین جوان آدمی تھا مکان سے نکلتا اور مسجد شریف مین جاکے
آپکے ساتھ نماز پڑھتا اور سلام کرتا آپ جواب چلا کے تو نہین دیتے تھے معلوم نہین آہستہ
بھی جواب دیتے تھے یا نہین مین لبہاے مبارک کو بوقت سلام خیال کرتا کہ آپنے
ہلائے یا نہین اور مین نماز آپ کے متصل پڑھتا اور چھپی نگاہ سے آپ کی طرف دیکھتا
سو جب مین نماز کی طرف متوجہ ہوتا آپ میری طرف دیکھتے اور جب مین آپ کی طرف
دیکھتا آپ منہ پھیر لیتے ایک دن مین بازار مین چلا جاتا تھا بادشاہ غسان[له] کا بھیجا آدمی
مجھے تلاش کرتا تھا لوگون نے مجھے نشان دیا اوسنے لاکے اوس بادشاہ کا خط مجھے دیا

[له] غسان بفتح غین معجمہ و سین مہملہ مشددہ و بعدہ الف نون ایک قبیلہ ہے یمن مین بادشاہان غسان اوسی مین سے تھے کذا فی القاموس منہ رحمۃ اللہ علیہ

اوس مین لکھا تھا کہ مین نے سنا ہی کہ تمھارے صاحب نے تمھین علٰحدہ کر دیا ہی اور تم سے ناخوش ہین سو تم تو ایسے آدمی نہین ہو کہ کوئی تم سے ناخوش ہو اگر تم ہمارے پاس چلے آؤ تو تمھاری بہت خاطر کرین اور تمھین بہت خوش رکھین خط پڑھ کے مجھے بہت رنج ہوا اور مین نے کہا الٰہی میری یہان تک نوبت پہنچی کہ کافر مجھے بلاتا ہی اور میرے ایمان مین طمع رکھتا ہی اور مینے تنور مین اوس خط کو ڈال دیا اور کچھہ جواب خط کا نلکھا سبحان اللہ کیا ایمان کامل صحابہ رضی اللہ عنہم کا تھا کہ حالت رنج و تکلیف مین بھی خوب ثابت قدم رہتے تھے حضرت کعب کہتے ہین کہ پھر آپ کا حکم پونہچا کہ ہم تینون آدمیون مین سے زوجہ کسی کے پاس نجاے مین نے یہ سن کے کہا کہ حکم ہو تو طلاق دیدون بیان ہوا کہ صرف علٰحدہ رہنا منظور ہی طلاق کا حکم نہین مینے اپنی زوجہ کو اوسکے گھر رخصت کر دیا میرے ایک ساتھی یعنی ہلال بن امیہ کے لیے اونکی زوجہ نے پیرانہ سالی اور ہونے تکلیف کا بسبب نہونے کسی ایسے شخص کے جو کام کر سکے عذر پیش کر کے اجازت اس بات کی لے لی کہ اونکی زوجہ اونکے ساتھ رہے مگر مباشرت نکرین مجھہ سے لوگون نے کہا کہ تم بھی کچھہ عذر پیش کر کے اپنی زوجہ کے لیے اجازت لے لو مینے کہا مین جوان ہون مین عذر پیش نکرونگا پچاس دن ویسی ہی حالت مین گذرے اور حقیقت مین جیسا خدا تعالی نے فرمایا ہی ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ تنگ ہوگئی زمین اونپر باہمہ فراخیہا ویسا ہی ہمارا حال تھا کہ یکبارگی صبح کیوقت ایک پہاڑی سے پکار کے ایک شخص نے کہا بشارت ہو تمھین کعب بن مالک تمھاری توبہ قبول ہوئی مینے اوسی وقت سجدۂ شکر کیا اور حضور اقدس مین جا کے حاضر ہوا مجلس مین سے مہاجرین مین سے طلحہ رضی اللہ عنہ نے اوٹھکر میری تہنیت کی اور مجھہ سے مصافحہ کیا یہ احسان طلحہ کا مین کبھی نہین بھولتا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو مینے دیکھا چہرۂ مبارک خوشی سے درخشان تھا جیسے چاند کا ٹکڑا اور آپنے فرمایا کہ بشارت ہو تجھے ایسے دن کی جو بہت بہتر ہی اون سب دنون مین جسے تیری ماں تجھے جنی ہی مینے کہا کہ اس خوشی کے شکرانے مین جی مین آتا ہی

کہ سارا مال اپنا خیرات کر دون آپنے سارے مال کے دینے ڈالنے سے منع کیا اور فرمایا کہ کچھ اپنا مال اپنے پاس بھی رہنے دو اور منافقین حیلہ بنانیوالون کو خدا تعالی نے فضیحت کیا سورۂ برارت مین اونکی مذمت اور جہنمی ہونے کی آیتین بھیجین اور ہمارے لیے بعد ذکر قبول توبہ کے فرمایا یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِیْنَ ۝ اے ایمان والو ڈرو اللہ سے اور ہو تم ساتھ سچون کے ہمکو صادقین فرمایا حضرت کعب کہتے ہین کہ سبب خوبی سچ کی اور بھی میرے دل مین راسخ ہو گئی اور ہمیشہ سچ کا مجھے خیال رہتا ہے کیونکہ سچ نے مجھے بچایا اور جھوٹے فضیحت ہوکے جہنمی ٹھہرے

فصل ستائیسوین فرضیت حج اور امیر الحاج ہونے ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کے بیان مین

نوین سال ہجرت سے حج فرض ہوا اور خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسبب شغل تعلیم و ہدایت وفود کے اور امور غزوات کے تشریف نہ لیجا سکے حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کو آپنے امیر الحاج مقرر کر کے مکے کو روانہ کیا کہ لوگون کو حج موافق شرائع اسلام کے کرا دین اور سورۂ برارت واسطے سنانے احکام نقض عہد کے اونکے ساتھ کر دی جب وہ روانہ ہوئے تب آپنے فرمایا کہ معاملہ نقض عہد کا اظہار زبانی کسی شخص کے اہل بیت سے چاہیے کہ عرب کے لوگ ایسے امور مین اقارب کی ہی بات قبول کرتے ہین تب آپنے حضرت علی کو اپنے ناقے عضباء پر سوار کر کے پیچھے ابوبکر صدیق کے روانہ کیا کہ سورۂ برارت موسم حج مین تم جاکے سناؤ ابوبکر صدیق رض نے آواز ناقے کی سن کے گمان کیا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف لائے ٹھہر کے دیکھا تو حضرت علی ہین پوچھا اَمِیْرٌ اَوْ مَامُوْرٌ یعنی امیر ہوکے آئے ہو یا تابع ہوکے حضرت علی نے کہا مامور یعنی تابع ہوکے اور بیان کیا کہ صرف سورۂ برارت سنانے کو آیا ہون بعد ازین حضرت ابوبکر صدیق رض نے حج لوگون سے کرایا اور خطبہائے موسم حج پڑھے اور حضرت علی رض نے سورۂ برارت کو سنایا اور مضمون اوسکا باواز بلند پکارا اور ندا کروایا حضرت ابوبکر نے اونکی مدد کے لیے کچھ لوگ مقرر کر دیے باری باری سے پکارتے منادی مین یہ بات تھی کہ اس سال کے بعد کوئی مشرک حج نکرے اور طواف خانۂ کعبہ کوئی ننگا نکرے اور جنت مین سوا مسلمان کے کوئی نجائیگا

ف عضباء بفتح عین [illegible] و سکون ضاد معجمہ [illegible] و الف ممدودہ [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] کا لقب ہے اور بعضے کہتے ہین کہ [illegible] اور ناقہ [illegible] ۱۲

قصہ منادی [illegible]

اور کافرون مین جسنے عہد میعادی باندھا ہی وہ میعاد پوری کرلے اور جسکا عہد بے میعاد ہی یا مطلق عہد نہین اوسے چار مہینے کی امان ہی بعد ازین اگر مسلمان نہوگا قتل ہوگا

فصل اٹھائیسوین مباہلے کے بیان مین

عرب مین نصاری کا ایک قبیلہ تھا بنی نجران جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اونھین نامہ لکھا تھا اور اسلام کی طرف دعوت کی تھی اونھون نے چودہ آدمی اپنی قوم مین سے منتخب کرکے حضور اقدس مین بھیجے پہلے دن لباس ریشمین اور انگوٹھیان سونے کی پہن کے حضور اقدس مین حاضر ہوئے آپنے اونکے سلام کا اور کسی کے کلام کا کچھہ جواب ندیا وہ حیران ہوئے دوسرے دن بمشورہ حضرت عثمان اور عبد الرحمن بن عوف کے کہ انسے پہلے ملاقات رکھتے تھے حسب ایماے حضرت علی کے کہ اوسوقت اون دونون صاحبون کے پاس تھے کپڑے ریشمین اور انگوٹھی سونے کی اوتار کے رہبان کے سے کپڑے سادے بے تکلف پہن کے گئے آپنے اونکے سلام کا جواب دیا اور اونسے کلام فرمایا اور اسلام کی طرف دعوت کی اونھون نے قبول نکیا اور بہت مباحثہ بیجا کیا اور حضرت عیسیٰ کا حال پوچھا آپ نے فرمایا کہ ٹھہرو اس شہر مین تمھین جواب ملیگا اللہ تعالی نے یہ آیتین نازل فرمائین اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰہِ کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَہٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَہٗ کُنْ فَیَکُوْنُ ○ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّکَ فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ ○ فَمَنْ حَآجَّکَ فِیْہِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَہِلْ فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰہِ عَلَی الْکٰذِبِیْنَ ○ حال عیسیٰ کا نزدیک اللہ تعالی کے مثل آدم کے ہی پیدا کیا اوسے اللہ نے مٹی سے اور کہا ہو وہ ہوگئے حق تیرے رب کی طرف سے ہی اوس مین کچھہ شک مت کر پھر جو کوئی جھگڑے تجھہ سے اسبات مین تو کہہ کہ آؤ بلاوین ہم اپنے بیٹے اور تم اپنے بیٹے اور ہم اپنی عورتین اور تم اپنی عورتین اور خود ہم بھی آوین اور تم بھی خود آؤ پس کرین لعنت اللہ کی جھوٹھون پر جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

سنہ ۱۰
ف۔ بنی نجران ہونی مفتوحہ [illegible]
[illegible] سال [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] قبیلہ انصاری
منہ رحمۃ اللہ علیہ

سناوین اونھون نے مضمون آیت کا اقرار نکیا اور مباہلے کے باب مین کہا کہ کل ہم آکے اس باب مین کہین گے اپنے مکان پر جاکے اونھون نے عاقب سے کہ اونکا سردار تھا پوچھا اوس نے کہا کہ ای گروہ نصاری تم خوب جانتے ہو کہ محمد پیغمبر برحق ہین اور جو پیغمبر سے مباہلہ کرتا ہی بیشک تباہ ہوجاتا ہی مباہلت کرو مباہلہ اسے کہتے ہین کہ دو شخص جو آپس مین نزاع رکھتے ہون یکجا ہوکے بمبالغہ تمام اللہ کی جناب مین دعا کرین کہ جو باطل پر ہو اوس پر خدا یتعالی کی لعنت نازل ہو اور خدا یتعالی اوسے تباہ کردے اور زیادہ مبالغے کی صورت مباہلے مین یہ ہی کہ طرفین اپنی اولاد کو اور عورتون کو محل مباہلے مین حاضر کرین خدا یتعالی نے ایسے ہی مباہلے کا حکم دیا تھا دوسرے دن نصاری حضور مین آئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مع حضرت علی و جناب حسنین و حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہم کے تشریف لائے اور اون سے فرمایا کہ تم میری دعا کے ساتھ آمین کہو نصاری پنج تن پاک کی صورت دیکھ کے گھبرائے اور ابو الحارث بن علقمہ نے کہا کہ یہ ایسے لوگ نظر پڑتے ہین کہ اگر خدا یتعالی سے پہاڑ کے ٹل جانے کی دعا مانگین تو پہاڑ ٹل جاوے ہرگز اون سے مباہلہ نکرو اور مباہلہ نکیا اور اطاعت اختیار کی اور ہزار حلّے ہر سال بطور پیشکش کے نذر قبول کرکے رخصت ہوئے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ اگر یہ مباہلہ کرتے تو سب بندر اور سور ہوجاتے اور یہ جنگل اون سب پر آگ برساتا اور ایک سال مین پردہ زمین پر نام و نشان نصاری کا نرہتا سب تباہ ہوجاتے

مباہلہ کے معنی

فصل اونتیسوین حجۃ الوداع کے بیان مین

دسوین سال ہجرت سے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خود حج کو تشریف لیگئے اس حج مین آپنے ایسی باتین فرمائین جیسے کوئی وداع کرتا ہی یعنی لوگون کو رخصت کرتا ہی لہذا حجۃ الوداع کہلایا قبائل عرب کو خبر ہوئی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حج کو تشریف لیے جاتے ہین ہر طرف سے لوگون نے حج کے لیے رخ کیا لاکھ آدمی سے زیادہ جمع ہوگئے تھے آپنے حج ادا فرمایا اور خطبون مین احکام حج کے اور بھی مواعظ و نصائح مفیدہ ارشاد فرمائے اور یہ بھی بعضے خطبون مین ارشاد فرمایا کہ شاید سال آئندہ مین تم مین نرہون مسلمانون کے

حفظ جان و مال اور ممانعت خونریزی کی بہت تاکید کی اور فرمایا کہ مرد اپنی جورو کا حق پہچانے اور عورتون کے ساتھ سلوک اور احسان کرو اور خدا تعالی سے اونکے معاملے مین ڈرو یعنی بیجا تکلیف و رنج مت دو اور مردون کے لیے عورتون پر تاکید کی کہ اطاعت کرین اور مرد بیگانہ کو گھر آنے نہ دین اور کتاب اللہ کے موافق عمل کرنیکی تاکید کی اور فرمایا کہ جو کتاب اللہ کے احکام کو خوب مضبوط پکڑوگے گمراہ نہوگے بعد تمام کرنے خطبے کے آپنے فرمایا کہ قیامت کے دن خدا تعالی تم سے میرا حال پوچھے گا کہ کیا کیا معاملہ کیا اور کیسے رہے سو تم کیا کہوگے صحابہ نے عرض کیا کہ ہم کہینگے کہ آپنے احکام الہی بخوبی پہونچائے اور نصیحت امت کی بواجبی کی آپنے آسمان کی طرف کلمے کی انگلی اوٹھا کے تین بار فرمایا اَللّٰھُمَّ اشْھَدْ اَللّٰھُمَّ اشْھَدْ اَللّٰھُمَّ اشْھَدْ یا اللہ گواہ رہ اور فرمایا کہ تین چیزین سینون کو پاک صاف رکھتی ہین ایک اخلاص عمل مین یعنی عبادت الہی محض خالص خدا کے لیے کرنا اور ہر کام کو دل سے بے ریا کے کرنا دوسرے مسلمانون کی جماعت مین شریک رہنا تیسرے بھائی مسلمانون کی خیرخواہی پھر آپنے فرمایا کہ جو لوگ حاضر ہین غائبون کو یہ سب باتین پہونچاوین **حال** حضرت علی رضی اللہ عنہ یمن مین تھے وہ وہان سے بقصد حج روانہ ہوئے اور اونھون نے احرام اس طرح باندھا کہ جیسا جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے احرام باندھا ہے ویسا مین بھی احرام باندھتا ہون اس مین اختلاف ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے احرام افراد کا کیا تھا یا قران کا یا تمتع کا افراد اسے کہتے ہین کہ فقط حج یا عمرے کے لیے احرام کرے اور قران اسے کہتے ہین کہ حج اور عمرے دونون کے لیے احرام ساتھ باندھے اور تمتع اسے کہتے ہین کہ حج کے مہینون مین پہلے عمرہ بجالاوے بعد اسکے حج کرے احرام حج یا عمرے کی نیت باندھنے کو کہتے ہین کہ کپڑے بدل کے بے سیے کپڑے پہنے اور زبان سے بھی کہے لَبَّیْکَ اَللّٰھُمَّ بِحَجَّۃٍ نرے حج مین اور لَبَّیْکَ اَللّٰھُمَّ بِعُمْرَۃٍ نرے عمرے مین اور لَبَّیْکَ اَللّٰھُمَّ بِحَجَّۃٍ وَّعُمْرَۃٍ قران مین حضرت امام ابی حنیفہ کے نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے احرام قران کا باندھا تھا اور اسی لیے قران امام ابو حنیفہ کے نزدیک افضل ہے بہ نسبت

بیان احرام حضرت علی رضی اللہ عنہ

بیان افراد و قران و تمتع کا ×

افراد اور تمتع سے کہ امام نووی اور محققین شافعیہ نے اس مقام پر اس بات کو ترجیح دی ہی کہ احرام جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا قران تھا **حال** حضرت عائشہ رض کو ایام حج مین حیض آگیا وہ روتی تھین آپنے پوچھا اونھون نے بیان کیا آپنے کہا کہ حیض ایک امر ہی کہ خدا تعالی نے آدم کی بیٹیون پر مقدر کر دیا ہی کچھ حرج نہین سواے طواف کے اور سب ارکان حج کے بجا لاؤ بعد حصول طہارت کے حیض سے طواف کر لیجو ویسا ہی کیا **حال** بروز عرفہ کہ جمعہ تھا یہ آیت نازل ہوئی اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا ط آج کامل کیا مینے تمہارے لیے دین تمہارا اور پوری کی تم پر نعمت اپنی اور پسند کیا تمہارے لیے دین اسلام کا مسلمانون کو بڑی خوشی ہوئی ایک یہودی نے حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے کہا کہ ایسی آیت ہم مین اگر نازل ہوتی تو ہم لوگ روز نزول کو عید قرار دیتے حضرت عمر رض نے کہا مین خوب جانتا ہون جسدن یہ آیت نازل ہوئی عرفے کے دن کہ جمعہ تھا نازل ہوئی یعنی مسلمانون کی بھی اوسدن عید ہوتی ہی جمعے کا دن بھی عید ہی اور عرفہ بھی عید ہی **حال** بعد فراغت اداے حج کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدینے کو روانہ ہوئے راہ مین منزل غدیر خم مین خطبہ ولایت اور تاکید محبت کا واسطے حضرت علی رضی اللہ عنہ کے فرمایا غدیر کہتے ہین بڑے تالاب کو اور خم اوس غدیر کا نام تھا سبب اس خطبے کا یہ ہوا کہ یمن مین حضرت علی رضی اللہ عنہ کے ساتھ جو لوگ تھے اونمین سے کچھ آدمیون نے حضرت علی رضی اللہ عنہ کی بہت شکایت کی شکایت اونکی بیجا تھی اور بسبب نافہمی کے اور ہر مسلمان کو ضرور ہی کہ حضرت علی رض سے محبت رکھے لہذا آپنے اوس منزل مین خطبہ واسطے دفع شکایت اون لوگون کے اور واجب کرنے محبت حضرت علی کے فرمایا پہلے آپنے سب لوگون سے کہا کہ کیا مین سب مسلمانون کے لیے واجب المحبۃ اون کی جانون سے زیادہ نہین ہون سبنے عرض کیا کہ بیشک آپکی محبت اپنی جانون سے زیادہ واجب ہی پھر آپنے فرمایا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ مین جسکا مولی ہون علی اوسکے مولی ہین

یعنی جو مجھ سے محبت رکھے علی سے بھی محبت رکھے یا اللہ دوست رکھ اوسے جو علی سے دوستی رکھے اور دشمنی رکھ اوس سے جو علی سے دشمنی رکھے حضرت عمرؓ نے بعد سماعت اس خطبے کے حضرت علی کو مبارکباد دی اور کہا آپ تو مولی ہر مومن و ہر مومنہ کے ہوگئے بعد ازین آپ طی منازل مین پہونچکر کار ہدایت و ارشاد خلق و عبادت الٰہی مین مشغول ہوئے لیکن اکثر قرب زمانۂ اجل اور کلمات وداع کے فرماتے

فصل تیسوین وفات شریف کے بیان مین

وفات کے قریب کا بیان

باریک بینان صحابہ نزول آیۃ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ کو قرب زمان قیامت نشان وفات سمجھ گئے تھے اسلیے کہ پیغمبر کا دنیا مین رہنا واسطے اکمال دین کے ہے جب دین کامل ہوگیا تب پیغمبر کو لاحق ملأ اعلی ہونا چاہیے اور انھین دنون سورۂ نصر نازل ہوئی اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰہِ وَالْفَتْحُ آخر تک یعنی جب اللہ تعالی کی مدد نازل ہوئی اور مکہ فتح ہوگیا اور لوگ دین مین فوج فوج داخل ہونے لگے تو تم اللہ کی تسبیح و حمد و استغفار مین مشغول ہو اس سے بھی علماے صحابہ قرب اجل سمجھ گئے بظاہر یہ آیتین خوشی کی تھین مگر اس جہت سے سبب رنج عظیم ہوئین حال صحیح بخاری مین باب الخوخہ والممر فی المسجد مین ہے کہ ایکبار آپنے خطبے مین ارشاد فرمایا کہ ایک بندے کو اختیار دیا گیا اس بات کا کہ چاہے دنیا کے ناز و نعمت جو چاہے اوسے ملے یا اوس چیز کو جو خدا تعالی کے پاس ہے اختیار کرے اوسنے دنیا کو اختیار نکیا جناب قدس الٰہی مین جو ہے یعنی آخرت کو اختیار کیا ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ یہ سنکے رونے لگے اور کہنے لگے کہ آپ پر ہمارے ماباپ فدا ہون راوی کہتے ہین کہ ہم لوگ متحیر ہوئے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تو ایک بندے کا حال بیان کرتے ہین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کیون روتے ہین اور کیون ماباپ کو قربان کرتے ہین پھر معلوم ہوا کہ اوس بندے سے مراد خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تھے اور ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ ہم سب مین زیادہ سمجھوال تھے کہ آپکا مطلب سمجھ گئے اور آپنے فرمایا کہ ای ابو بکر مت رو اور سب آدمیون مین سے مجھ پر جہان

ابو بکر کا مال دینے مین اور رفاقت کرنے مین زیادہ ہی اور اگر مین کسی کو خلیل یعنی دوست جانی
بناتا تو ابو بکر کو بناتا لیکن وہ اسلام کے بھائی اور دوست ہین اور مسجد مین کسیکا دروازہ سوا ابو بکر
کے نرہے حال مشکوۃ شریف مین حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہی کہ ایکبار حضرت فاطمہؓ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خدمت مین آئین آپنے اونکے کان مین کچھ باتین کہین وہ خوب
روئین پھر آپنے اور باتین کان مین کہین وہ ہنسنے لگین مین نے بی بی فاطمہؓ سے حال
سرگوشیونکا پوچھا اونھون نے کہا کہ مین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا راز فاش نکرونگی بعد
وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے مین نے بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا سے پھر پوچھا اونھون
نے کہا مضائقہ نہین اب بتاتی ہون پہلے سرگوشی مین آپنے یہ بات کہی تھی کہ ہر سال جبرئیل مجھسے
رمضان مین ایکبار قرآن مجید کا دور کیا کرتے تھے امسال دو بار دور کیا اس سے مین جانتا ہون
کہ میری اجل قریب ہی سو تم خدا سے ڈرتی رہو اور صبر کرو مین اچھا بزرگ تمھارا تم سے پہلے
جاتا ہون اسپر مین روئی پھر آپنے میرے کان مین یہ بات کہی کہ اہل بیت مین سب سے پہلے تم مجھ
سے ملوگی یعنی تمھاری وفات بعد میری وفات کے جلد ہو گی سب اہل بیت سے پہلے تب مین خوش
ہو کے ہنسی **ف** یہ پیشین گوئی آپ کی صادق ہوئی کہ حضرت بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا کا
سب سے پہلے انتقال ہوا اور بہت جلد یعنی بعد چھ مہینے کے آپ سے جا ملین حال مشکوۃ شریف مین
حضرت عائشہؓ سے روایت ہی کہ ایکدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باہر سے تشریف لائے میرا
سر دکھتا تھا مین نے کہا وارأساہ ہاے میرا سر دکھتا ہی آپنے فرمایا کہ میرا سر دکھتا ہی اور جو میرے
سامنے تمھاری وفات ہو تو مین اچھی طرح تمھاری تجہیز و تکفین کرون نماز جنازے کی پڑھون
مین نے کہا گویا آپ یہی چاہتے ہین کہ مین مرجاؤن اور آپ بیشک اور بی بی کو لیکے اوسی
دن میری جگہ سو رہینگے ازواج مطہرات براہ ظرافت ایسی باتین کہ گذرا کرتی تھین محبت سے
اور مورد عتاب نہین ہوتی تھین آپنے تبسم فرمایا اور بھی مشکوۃ مین ہی کہ آپنے حضرت عائشہ
سے فرمایا کہ وہ لقمہ جو مینے خیبر مین کھایا اوسکی تکلیف مین ہمیشہ پاتا ہون یہانتک کہ اب میری

عہ رضی اللہ عنہا ۱۲

معجزہ ۳۱

رگ جان بسبب زہر کے کٹ گئی مراد اوس لقمے سے لقمہ گوشت زہر آلود ہی کہ ایک یہودیہ نے بکری کے دست کے گوشت کو زہر آلود کرکے آپ کے کھانے کو بھیجا تھا اور آپ نے اوس مین سے ایک لقمہ مُنہ مین لے لیا تھا اور آپ کو سر درد اور بخار شدید عارض ہوا کہ وہی مرض موت ہوا نکتہ اثر زہر سے مرض موت کا ہونا اسلیے ہوا کہ آپ کی وفات بطور شہادت ہو ابوبکر صدیق رضہ کی بھی موت اثر زہر سانپ سے جس نے غار مین کاٹا تھا ہوئی چنانچہ مشکوۃ شریف مین بروایت حضرت عمر رضہ ہی

ف بحسب ظاہر شاہ عبد العزیز صاحب کی تقریر سر الشہادتین پر اعتراض ہوتا ہی کہ اونھون نے لکھا ہی کہ کمال شہادت بذات خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو حاصل نہین ہوا اسلیے کہ اگر شہادت جہریہ حاصل ہوتی تو اسلام مین بڑا فتور پڑتا اور اگر شہادت سریہ حاصل ہوتی تو شہادت کاملہ نہوتی اسلیے کہ کمال شہادت یہ ہی کہ آدمی مسافرت مین قتل کیا جاوے اور اوسکے گھوڑے کی کوچین کاٹی جاوین اور اور مصیبت کی باتین لکھی ہین بعد ازین اونھون نے لکھا ہی کہ اللہ جل جلالہ نے ذات حسنین رضی اللہ عنہما کو بجاے ذات جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قرار دیکے کمال شہادتین کا بذریعہ اونکے آپ کو عنایت فرمایا انتہی سو اعتراض یہ وارد ہوتا ہی کہ حدیث مذکور الصدر سے حصول شہادت سریہ کا آپ کو بذاتِ خود متحقق ہوتا ہی اور امام جلال الدین سیوطی وغیرہ علما نے تصریح کی ہی کہ آپ کی موت بشہادت بسبب اثر زہر کے ہوئی جواب شاہ عبد العزیز صاحب کی طرف سے یہ ہو سکتا ہی کہ مقصود شاہ عبد العزیز صاحب کا یہ ہی کہ شہادت سریہ علی وجہ الکمال آپکو بذریعہ امام حسن رضی اللہ عنہ کے حاصل ہوئی اس لیے کہ کمال شہادت یہ ہی کہ تاخیر نہو و لہذا ارتثاث یعنی یہ کہ بعد زخمی ہونیکے تاخیر کرکے کچھ دوا غذا کھا کے زخمی مرے موجب نقصان شہادت کا شمار کیا جاتا ہی بس اصل شہادت تو آپ کو حاصل ہوئی لیکن شہادت کاملہ جیسا کہ مقتضی آپکے منصب عالی کا تھا بوساطت حضرت حسنین کے حاصل ہوئی سریہ کاملہ بسبب حضرت امام حسن رضہ کے کہ صدمہ زہر سے بے امتداد مدت شہید ہوئے بخلاف

توجیہ کلام شاہ عبد العزیز صاحب دربارہ شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے کئی برس کے بعد آپنے وفات پائی اور جبریہ بکاملہ
بسبب امام حسین رض کے پس آپ کی شہادت شہادات جملہ انبیا و شہدا سے کاملتر ہوئی
اور تقریر شاہ عبد العزیز صاحب کی صحیح ہی **حال** روز بروز بخار کی اور مرض کی زیادتی
ہوئی یہانتک کہ آپ مسجد مین امامت کیلیے نجاسکے آپنے ارشاد کیا کہ ابوبکر سے کہدو کہ امام
ہون حضرت عائشہ کہتی ہین مینے یہ خیال کیا کہ جو شخص آپ کی جگہ امام ہوگا پھر آپ کی وفات
ہوگی تو لوگ اوسے منحوس سمجھینگے اور اسلیے مین سے عرض کیا کہ ابوبکر صدیق نرم دل ہین
محراب کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے خالی دیکھ کر بیتاب ہو جاوینگے اور مارے رقت
کے نماز نہ پڑھا سکینگے آپنے فرمایا کہ ابوبکر سے کہدو نماز پڑھاوین پھر مینے حفصہ[لہ] سے
کہا کہ تم عمر کے لیے اجازت لے لو اونھون نے اس بات کیلیے عرض کیا آپ بہت ناخوش
ہوئے اور فرمایا کہ ابوبکر کے ہوتے ہوئے دوسرے کو امام ہونا ہرگز نچاہیے اور بعضی روایت
مین ہی کہ ایکبار جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بوقت خبر پونہچانے موذن کے کہ جماعت
طیار ہی عبد اللہ بن زمعہ سے فرمایا کہ لوگون سے کہدو کہ نماز پڑھلین عبد اللہ نے ابوبکر صدیق
کو نپایا حضرت عمر سے واسطے امامت کے کہدیا اونھون نے مسجد شریف مین نماز پڑھانی شروع
کردی آپنے آواز حضرت عمر کی سنی اور فرمایا کہ کیا یہ آواز عمر کی نہین ہی لوگون نے عرض کیا
کہ عمر کی ہی آواز ہی آپنے بتاکید فرمایا کہ سواے ابوبکر کے اور کوئی امام نہو خدا کو اور مسلمانون
کو سواے ابوبکر کے اور کی امامت منظور نہین **حال** ابوبکر صدیق رض نماز پڑھانے کو کھڑے ہوے
جمال جہان آرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا جو اوس مقام پر ندیکھا شدت رنج سے بیتاب ہوگئے
اور رقت ایسی غالب ہوئی کہ سب اہل مسجد رونے لگے اور مسجد مین غل مچا **بیت** در نمازم
خم ابروے تو تا یاد آمد ؛ حالتے رفت کہ محراب بفریاد آمد ؛ سمع شریف تک شور غل جو پہنچا آپنے
پوچھا کہ کیا ہی حضرت فاطمہ رض نے حال عرض کیا آپ مسجد شریف مین تشریف لیگئے اور نماز
پڑھی بعد لوگون کو تسلی دی فرمایا کہ اے مسلمانو تمھین خدا کے سپرد کیا خدا سے ڈرتے رہو

[لہ] حفصہ بنت
مومنین
مطہرات مین
عمر رضی اللہ عنہ

اور اطاعت خدا تعالی کی کرتے رہنا ہو اور اب مین دنیا کو چھوڑتا ہون اور ایام مرض مین کبھی غمگینان امت کو باین کلمات تسلی دی اور سمجھایا کہ کوئی نبی اپنی امت مین ہمیشہ نہین رہا اور آپنے یہ بھی فرمایا کہ خوش قسمتی امت کی ہی کہ اونکا پیغمبر اونکے سامنے انتقال کرجاوے اور جس امت سے خدا تعالی ناخوش ہوتا ہی اوسکے پیغمبر کو زندہ رکھتا ہی اور اوسکے سامنے امت کو ہلاک کرکے اوسکی آنکھین ٹھنڈی کرتا ہی **ف** موافق روایات کتب حدیث کے بعد ازانکہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے نماز مین حسب الحکم امامت شروع کی دو بار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحالت نماز پڑھانے کے مسجد مین تشریف لیگئے ایکبار آپنے ابو بکر صدیقؓ کے پیچھے نماز پڑھی صف مین بیٹھ کے چنانچہ صحیح ابن حبان مین ہی اور یہ آخر نماز آپ کی تھی اور ایک مرتبہ آپ کھڑے ہوتے ہی حضرت ابو بکر صدیق کے تشریف لیگئے ابو بکر صدیق نے چاہا کہ پیچھے ہٹین آپ نے اشارہ کیا کہ اپنی جگہ پر رہین اور آپ پاس ابو بکر صدیقؓ کے جا بیٹھے اور امام ہوئے اور ابو بکر صدیقؓ داہنی طرف آپکے کھڑے ہوئے لوگ ابو بکر صدیق کی نماز کو دیکھ کے نماز پڑھتے تھے اور ابو بکر جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی نماز سے یعنی امام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تھے اور ابو بکر صدیقؓ بطور مکبر کے تھے کہ امام کے ارکان سے لوگون کو مطلع کرتے تھے اور یہ روایت صحیحین مین ہی اور ایک مرتبہ آپ بروز وفات یعنی صبح دوشنبے کو حجرے کے دروازے تک تشریف لائے اور پردہ اوٹھا کر کیفیت جماعت کی ملاحظہ فرمائی اور لوگون کو نماز جماعت پر قائم دیکھکر خوش ہوئے ابو بکر صدیقؓ نے اوسوقت پیچھے ہٹنا چاہا تھا آپنے اشارہ فرمایا کہ اپنی جگہ پر رہو اور آپ مسجد شریف مین تشریف نہین لائے **ف** حضرت ابن عباس سے روایت ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنی امت کے آدمیون مین سے دو شخص کے پیچھے نماز پڑھی ایک حضرت ابو بکر صدیق اور دوسرے عبد الرحمنؓ بن عوف کے ایک سفر مین چنانچہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن نے اپنے باپ سے روایت کی ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو قضاے حاجت سے تشریف لانے مین دیر ہوئی صحابہ نے عبد الرحمن بن عوف کو امام کرکے نماز شروع کردی ایک رکعت پڑھ چکے تھے

کہ آپ تشریف لائے عبدالرحمن بن عوف نے پیچھے ہٹنا چاہا آپنے فرمایا کہ اپنی جگہ پر رہو اور آپنے ایک رکعت اونکے پیچھے پڑھکر ایک رکعت باقی اوٹھکر پڑھ لی اور ایکبار حضرت ابو بکرؓ کے پیچھے اور نماز پڑھی تھی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم محلہ قبا مین واسطے رفع ایک نزاع کے جو درمیان بنی عمرو بن عوف کے تھا تشریف لے گئے تھے آپ کو دیر ہوئی صحابہ نے حضرت ابو بکرؓ کو امام کرکے نماز شروع کر دی اتنے مین آپ تشریف لائے ابو بکر صدیقؓ نے پیچھے ہٹنا چاہا آپنے اشارہ کیا کہ اپنی جگہ پر رہو اور سب نماز ابو بکر صدیقؓ کے پیچھے پڑھی **حال** اسامہ بن زیدؓ کو آپنے واسطے انتقام لینے خون زید بن حارثہ والد اونکے ایک لشکر پر سردار مقرر کیا اور آپنے دست مبارک سے لوا اونکے لیے باندھ دی اور حکم فرمایا کہ شہر اُبنیٰ کے حاکم پر لشکر لیجاوین اوس کافر سے جسکی لڑائی مین زید بن حارثہ اور جعفر بن ابیطالب اور عبداللہ بن رواحہ شہید ہوئے تھے انتقام بواجبی لین حضرت ابو بکر صدیق اور حضرت عمر رضی اللہ عنہما کو بھی اوس لشکر مین تعینات فرمایا حضرت اسامہ کے امیر کرنے مین یہ سر تھا کہ اونکے باپ کے انتقام کے لیے یہ لشکر کشی تھی اونکا جی خوش ہوا اور حضرت شیخین رضی اللہ عنہما کے متعین کرنے مین یہ سر تھا کہ اونکی عظمت سب صحابہ کے دل مین جمی ہوئی تھی اونکو اوس لشکر مین دیکھکے اور اصحاب لشکر کو عار نہو کہ کم عمر مولی کے بیٹے کو ہم پر امیر کیون کیا بسبب بیماری آپکے لشکر کی روانگی ملتوی رہی اور ابو بکر صدیقؓ کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اوس تعیناتی سے علحدہ کرکے حضوری خدمت یعنی امامت مسجد شریف پر مامور کیا شنبے کے دن جو روز وفات سے پہلے آپکو افاقہ ہو گیا تھا اُسامہ رضی اللہ عنہ اور لشکر کے لوگ آپسے رخصت ہوکے لشکرگاہ مین جاکے باہر مدینے کے ٹھہرے یکشنبے کو مرض نے زیادتی کی خبر سنکر اُسامہ ٹھہر گئے دوشنبے کی صبح کو کہ آپکو تخفیف ہو گئی اسامہ پھر آپسے رخصت ہوکے لشکر کو گئے اور روانہ ہوتے تھے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر حالت نزع طاری ہوئی ام ایمن والدہ حضرت اسامہ نے یہ حال اونھین کہلا بھیجا وہ پھر آئے اور بریدہ بن الحُصیب اسلمی نے کہ علم بردار اوس لشکر کے تھے علم کو لاکے در مسجد شریف پر کھڑا کر دیا بعد ازین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے اوس لشکر کو روانہ کر دیا مگر حضرت عمرؓ کو باجازت حضرت اُسامہ کے واسطے مشورے امور

عطا اپنی نصیحۃ ۱
یاے موعودہ و فتنہ
والف مقصورہ و ارادہ

خلافت کے رکھہ لیا حال صحیحین مین ہی کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نے ایام مرض موت مین حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا سے کہا کہ تم اپنے باپ ابوبکر اور بھائی عبدالرحمن کو بلا بھیجو مین ابوبکر کے لیے عہد خلافت کردون کہین کوئی اور کہنے والا نہ کہے کہ مین خلافت کیلیے اولی ہون پھر آپنے کہا کچھہ ضرورت نہین خدا تعالی اور مومنین خود سوائے ابوبکر صدیق کے اور کسی کو خلیفہ نکرینگے صحیح مسلم مین بتصریح یہ لفظ مذکور ہی کہ مین عہدنامہ خلافت ابوبکر کے لیے لکھہ دون چونکہ محدثین کا دستور ہی کہ جو لفظ مطلب مین صریح ہوتا ہی اور مفید تر وہی ذکر کرتے ہین اور جس کتاب کی لفظ کو ذکر کرتے ہین حدیث کی اوسی کی طرف نسبت کرتے ہین اگرچہ مضمون اوس حدیث کا اون کتابون سے اعلی رتبہ کتاب مین واقع ہوا ہی سبب سے مشکوۃ شریف اور صواعق محرقہ مین کہ لفظ کتابت مذکور ہی حدیث کو صرف مسلم کی طرف نسبت کیا ہی حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب قدس اللہ سرہ العزیز نے تحفہ اثنا عشریہ مین بھی صرف اسی وجہ سے حدیث کی طرف مسلم کے نسبت کی ہی رامپور کے جو بعض علما نے شاہ عبدالعزیز صاحب پر یہ اعتراض کیا ہی کہ حدیث بخاری مین بھی موجود ہی صرف مسلم کی طرف نسبت بیجا ہی سو یہ اعتراض بسبب ناواقفی کے قاعدہ محدثین سے ہی حال ابن عباس رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ پنجشنبے کے روز یعنی روز وفات سے چار دن پہلے آپنے فرمایا کہ قلم دوات کاغذ لاؤ مین ایسی باتین لکھہ دون کہ تم سے خطا اور بے تدبیری واقع نہو حاضرین خوب سمجھے نہین بیماری کا آپ پر بہت غلبہ تھا اور آواز بھی آپ کی پڑ گئی تھی لہذا حاضرین مین اختلاف ہوا بعضون نے کہا لے آؤ اور بعضون نے بنظر عدم تکلیف دہی کے کہا مت لاؤ حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے کہا کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر بیماری کا غلبہ ہی اور کتاب اللہ ہمین کافی ہی یعنی ایسے وقت تکلیف مین آپکو محنت کرنا کچھہ ضرور نہین بسبب اختلاف کے آواز بلند ہوئی اور بعضون نے کہا پھر پوچھہ دیکھو پھر پوچھنے لگے آپنے تنگ ہو کے فرمایا کہ میرے پاس سے اوٹھہ جاؤ اور پھر آپنے قلم دوات لانے کو نفرمایا اور تین باتین متعلق تدبیرات ملکی فرما دین کہ اون مین سے ایک یہ ہی أَجِيزُوا الْوُفُودَ جائزہ و انعام دیتے رہو وفود کو یعنی اون لوگون کو جو قبائل عرب سے واسطے

ارادہ آنحضرت
صلعم علیہ وسلم کا
عہد لکھنے کا
خلافت ابوبکر
رضی اللہ عنہ کو

ملاقات اور سیکھنے امور دین کے مدینے مین آتے ہین اور دوسری بات یہ کہ مشرکین کو جزیرۂ عرب سے نکالدو اور تیسری بات راوی بھول گیا شاہ عبد العزیز صاحب نے لکھا ہی وہ حکم سامان کر دینے اور روانہ کر دینے لشکر اسامہ کا تھا کہ آپنے مرض موت مین بھی حکم اوسکی روانگی کا دیا تھا ف اس قصے کو شیعہ قصۂ قرطاس کہتے ہین اور اس گمان سے کہ باب خلافت مین لکھنا آپ کو منظور تھا حضرت عمر کے بول اوٹھنے سے وہ بات جاتی رہی اس قصے کو عمدہ مطاعن حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے شمار کیا ہی اور بنظر واقع کے جس طرح قصہ ہی اوس مین کچھ طعن نہین خلافت کے باب مین لکھنا منظور ہی نتھا پہلے ابو بکر صدیق کے لیے آپنے جو لکھنا چاہا تھا اوسکو موقوف رکھا کچھ امور تدبیرات کے ارشاد کرتے تھے سو زبانی ارشاد کر دیے اور اگر لکھنے کی ضرورت ہوتی تو آپ لکھنے کو موقوف نفرماتے فرض امر کسی کے روکنے سے رک نہین سکتا بلکہ جب حضرت عمرؓ کی عرض کے موافق آپ لکھنے سے باز رہے معلوم ہوا کہ راے حضرت عمرؓ کی اس معاملے مین بھی مثل معاملۂ حجاب و اذان و دیگر امور موافقات وحی کے مقبول ہوئی تحفۂ اثنا عشریہ مین طعن و جواب طعن بتفصیل تمام مذکور ہی حال ازواج مطہرات سے کسینے کہا کہ آپ کو مرض ذات الجنب ہی ذات الجنب ایک پسلی کی بیماری ہوتی ہی سو بمشورہ حضرت ام سلمہ و اسماء بنت عمیس کے کہ حبشے مین ذات الجنب کا علاج لدود دیکھ آئین تھین آپکے لیے لدود تجویز کیا لدود کہتے ہین دوا کو کہ بیمار کے منہ مین ایک جانب سے ڈالی جاوے سو آپکے منہ مین ڈالی بہتیرا آپ منع کرتے رہے اشارے سے کہ بسبب غلبہ مرض کے آپ اوس وقت بول نہین سکتے تھے مگر نمانا اور وہ دوا دہان مبارک مین ڈال دی آپکے منع کرنے کو وہ لوگ یہ سمجھے کہ جیسے بیمار کڑوی یا بدمزہ دوا کھانے کو نہین چاہتا ہی اسی طرح آپ بھی نہین مانتے جب آپکو اوس حال سے افاقہ ہوا اور آپ کو معلوم ہوا کہ ذات الجنب تجویز کر کے دوا آپکے منہ مین ڈالی تھی آپنے فرمایا کہ ذات الجنب شیطان کے اثر سے ہوتا ہی انبیا کو ایسی بیماری نہین ہو سکتی پھر آپنے فرمایا جتنے آدمی گھر مین ہین سب کے منہ مین دوا اوسی طرح ڈالی جاوے

سوائے عباس رضی اللہ عنہ کے کہ وہ اس مشورے مین نتھے سو حسب الحکم سوائے حضرت عباس رضی اللہ عنہ کے سب کے منہ مین وہ دوا اوسی طرح ڈالی گئی حتی کہ حضرت میمونہ کے بھی باآنکہ وہ روزہ دار تھین **حال** مرض موت مین آپ کو معلوم ہوا کہ انصار اپنے حال مین ہراسان ہین آپنے مسجد شریف مین تشریف لیجا کے خطبے مین انصار کی خاطرداری اور توقیر کی بہت تاکید فرمائی **حال** حضرت عائشہ رض سے روایت ہے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قبل وفات تھوڑی دیر پہلے عبدالرحمن بن ابی بکر آئے اونکے پاس مسواک تھی آپنے اوسکی طرف دیکھا مجھے شوق آپ کا واسطے مسواک کے معلوم تھا مین سمجھی کہ آپ کا جی مسواک کرنے کو چاہتا ہے مین نے پوچھا کہ آپکے لیے لے لون آپنے اشارہ کیا کہ ہان لے لو مینے مسواک عبدالرحمن سے لیکے اپنے دانتون سے نرم کرکے دی کہ آپنے کی حضرت عائشہ فخریہ کہا کرتی تھین کہ اللہ تعالی نے آخر عمر مین میرا آب دہن آبِ دہنِ مبارک سے ملادیا **ف** یہان سے بہت خوبی مسواک کرنے کی پائی جاتی ہے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مرتے وقت بھی مسواک فرمائی اور حدیثون مین بہت تاکید مسواک کرنے کی ہے حتی کہ آیا ہے کہ ایک رکعت مسواک سے ستر رکعت بے مسواک کے برابر ہے اور ملا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ نے حسب تجربۂ مشائخ یہ بات نقل کی ہے کہ جو شخص التزام کرے مسواک کا توقع قوی ہے کہ مرتے وقت کلمۂ شہادت اوسکی زبان پر جاری ہوگا اور افیون کھانیوالے کی زبان پر جاری نہوگا **حال** حضرت ام سلمہ اور ام حبیبہ نے ایک کنیسے یعنی عبادت خانۂ نصاری کا ذکر کیا اور اوسکی تصویرون کا حال بیان کیا آپنے فرمایا کہ اون لوگون کی عادت تھی جب کوئی مرد صالح اون مین مرجاتا اوسکی قبر پر مسجد بناتے اور تصویرین بناتے اور بھی آپنے فرمایا ہے لَعَنَ اللّٰہُ الْیَہُوْدَ وَالنَّصَارٰی اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِیَائِہِمْ مَسَاجِدَ یعنی خدا لعنت کرے یہود و نصاری کو اونھون نے اپنے پیغمبرون کی قبرون کو مسجد کرلیا **حال** بخاری مین ہے کہ حضرت عائشہ کہتی ہین کہ مینے آپ سے سنا تھا کہ پیغمبرون کو قبل موت اختیار دیا جاتا ہے چاہین دنیا مین رہنا اختیار کرین چاہین ملأ اعلی مین جانا سو مینے سنا آپکو قبل وفات کہتے ہوئے

خوبی مسواک
عائشہ
مسواک کا

الّٰلھم الرفیق الاعلیٰ یعنی یا اللہ مجھے منظور ہو اوپر والے رفیقون کے پاس جانا تب مین سمجھی کہ آپ کو اب ہمارے پاس رہنا منظور نہین **حال** قبل وفات کے آپنے یہ کلمہ فرمایا الصلوٰۃ وما ملکت ایمانکم یعنی خوب محافظت کرو نماز کی اور لونڈی غلامون کی **ف** کمال تاکید نماز کی متحقق ہوتی ہی کہ بوقت وفات بھی آپنے اوسکی تاکید فرمائی اور بھی لونڈی غلامون کی رعایت کی تاکید کی افسوس ہی کہ اب لوگ نماز مین بھی غفلت کرتے ہین بہتیرے نہین پڑھتے اور بہتیرے پڑھنے والے رعایت امور ضروریۂ نماز کی نہین کرتے بالخصوص رکوع کے بعد سیدھا کھڑا ہونے اور درمیان دونون سجدون کے بیٹھنے کو اکثر ترک کرتے ہین اور اس سے نماز کا عدم وجود برابر ہوجاتا ہی اور لونڈی غلامون پر بھی ظلم کرتے ہین چاہیے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی تاکید پر خیال کرکے نماز کو خوب درست پڑھا کرین اور لونڈی غلامون کو بہت محبت رعایت سے رکھین **حال** بقول مشہور بارہوین ربیع الاول دوشنبے کو دوپہر ڈھلے آپنے وفات پائی نزع کی تکلیف آپکو بہت ہوئی آپ فرماتے تھے لا الٰہ الا اللہ ان للموت سکرات رنگ مبارک کبھی سرخ ہوجاتا تھا کبھی زرد حضرت عائشہ کے سینے پر آپ تکیہ لگائے تھے اوسی حال مین روح مبارک آپکی قبض ہوئی یہ بات بھی حضرت عائشہ فخریہ کہا کرتی تھین آپکی وفات سے گویا قیامت قائم ہوئی اصحاب اہل بیت پر ایسا رنج ہوا کہ بیان مین نہین آسکتا حضرت عثمانؓ کو سکوت لاحق ہوا حضرت عمرؓ کے ہوش جاتے رہے عقل کٹ گئی یہانتک کہ وہ کہنے لگے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے وفات نہین پائی جو کہے گا کہ آپکی وفات ہوئی مین اوسے قتل کرونگا ابوبکر صدیق اور حضرت عباس سب اصحاب مین مستقل رہے وفات سے پہلے کہ آپکو افاقہ ہوگیا تھا حضرت ابوبکر صدیقؓ بھی آپ سے اذن لیکے اپنی زوجہ بنت خارجہ کے پاس سنح مین کہ ایک جگہ کنارے مدینے کے تھی چلے گئے تھے خبر وفات کی پاکے آئے دیکھا کہ عمر رضی اللہ عنہ مدہوشانہ تلوار نکالے کھڑے ہین اور لوگ اونکے گرد ہین اور وہ کہتے ہین کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا انتقال نہین ہوا اور آپکو خدا نے بلالیا جیسے موسیٰ کو طور پر بلالیا تھا آپ تشریف لاکے منافقین کے ہاتھ پاؤن کٹوائینگے منافقین نے

[illegible]

[illegible]

خبر آپکے موت کی جو اوڑائی ہی سب اسکی سزا پائینگے ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ آتے ہوئے کسی طرف
متوجہ نہوئے اور حجرہ حضرت عائشہ کو جہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف رکھتے تھے چلے گئے
چہرۂ مبارک سے چادر اوٹھاکے پیشانی مبارک کا بوسہ دیا اور روئے اور کہا طِبْتَ حَیًّا وَّمَیِّتًا
آپ پاکیزہ ہین حیات مین بھی اور بعد موت کے بھی اور آپ پر خدا تعالی دو موتین جمع نکریگا جو موت
آپکے مقدر تھی سو ہو چکی پھر باہر نکلے اور حضرت عمر رضی اللہ عنہ کو اونکے مقولے سے روکا لوگ
حضرت عمرؓ کو چھوڑ کے اونکی طرف آئے اونھون نے خطبہ پڑھا اور کہا مَنْ کَانَ یَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَاِنَّ
مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ کَانَ یَعْبُدُ اللّٰہَ فَاِنَّ اللّٰہَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ اور یہ آیت پڑھی وَ
مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِہِ الرُّسُلُ ط اَفَاِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلٰٓی اَعْقَابِکُمْ ط وَمَنْ یَّنْقَلِبْ عَلٰی عَقِبَیْہِ فَلَنْ یَّضُرَّ اللّٰہَ شَیْئًا ط وَسَیَجْزِی اللّٰہُ
الشَّاکِرِیْنَ ○ اس خطبے کے سنتے ہی سب کو موت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا یقین
ہوا اور وہ غفلت کا پردہ جس سے موت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے منکر تھے اوٹھ گیا آیت وَمَا
مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ ہر ایک کی زبان پر جاری ہوئی حال حصن حصین مین ہی کہ ملائکہ نے صحابہ
سے تعزیت کی اور کہا اِنَّ فِی اللّٰہِ عَزَآءً مِّنْ کُلِّ مُصِیْبَۃٍ وَّخَلَفًا مِّنْ کُلِّ فَائِتٍ فَبِاللّٰہِ
فَثِقُوْا وَاِیَّاہُ فَارْجُوْا فَاِنَّمَا الْمَحْرُوْمُ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَۃُ
اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ بیشک اللہ مین تسلی ہی ہر مصیبت کی اور بدلہ ہی ہر گئی ہوئی چیز کا پس اللہ ہی
اعتماد کرو اور اوسی سے امید رکھو محروم وہی ہی جو ثواب سے محروم رہے اور سلام تمپر اور رحمت خدا تعالی
کی اور برکتین اوسکی اور بھی حصن حصین مین ہی کہ ایک شخص کھچڑی ڈاڑھی موٹا گورا وہان آیا اور
لوگون کو پھلانگکے بھیتر پہونچا اور رویا اور صحابہ کی طرف منہ کرکے کہا اِنَّ فِی اللّٰہِ عَزَآءً مِّنْ
کُلِّ مُصِیْبَۃٍ وَّعِوَضًا مِّنْ کُلِّ فَائِتٍ وَّخَلَفًا مِّنْ کُلِّ ہَالِکٍ فَاِلَی اللّٰہِ اَنِیْبُوْا وَاِلَیْہِ فَارْغَبُوْا
وَنَظَرُہٗ اِلَیْکُمْ فِی الْبَلَآءِ فَاِنَّ الْمُصَابَ مَنْ لَّمْ یُجْبَرْ وہ شخص یہ کہکر چلا گیا لوگ اوسے پہچانتے تھے
حضرت صدیق و مرتضی رضی اللہ عنہما نے کہا کہ یہ خضرؑ تھے حال خبر پہونچی کہ انصار نے سقیفۂ بنی ساعدہ

مین جمع ہوکے یہ تجویز کی ہی کہ سعد بن عبادہ کو امیر کرلین یہ خبر سنکے حضرت ابو بکر اور حضرت عمر اور حضرت ابو عبیدہ بن الجراح سقیفہ بنی ساعدہ کو گئے سقیفہ کہتے ہین پٹے ہوئے مکان کو اور بنی ساعدہ ایک قبیلہ ہی انصار مین اوس قبیلے مین ایک مکان بطور چوپال کے تھا وہ سقیفہ بنی ساعدہ کہلاتا تھا وہان پہونچکر انصار سے اس بات مین گفتگو کی حضرت عمرؓ کہتے ہین کہ مینے اوسوقت ایک تقریر اپنے دل مین بنا رکھی تھی مینے چاہا کہ مین کرون حضرت ابو بکرؓ نے روکا اور خود تقریر کی جو باتین مینے سوچی تھین بہت خوبی سے ادا کین انصار کے فضائل اور مناقب بیان کیے اور اونکے حقوق کو بھی تسلیم کیا اونھون نے امارت کے باب مین جو دعوی کیا پہلے وہ کل امارت چاہتے تھے پھر انھون نے کہا کہ ایک امیر ہم مین سے ہے اور ایک امیر تم مین یعنی مہاجرین مین ابو بکر صدیقؓ نے یہ حدیث پڑھی الْاَئِمَّۃُ مِنْ قُرَیْشٍ سردار اور بادشاہ قریش مین سے ہون انصار خاموش ہو رہے تب ابو بکر صدیقؓ نے کہا کہ ان دو آدمی عمر اور ابو عبیدہ مین سے ایک کے ہاتھ پر بیعت کرو حضرت عمرؓ کہتے ہین کہ سب تقریر مین مجھے ایک یہی بات ناپسند ہوئی اور جو گردن میری ماری جاتی تو مجھے گوارا تھا بہ نسبت اس بات کے کہ مین امام ہون ایسی جماعت پر جن مین ابو بکر ہون مینے ابو بکر رضی اللہ عنہ سے کہا کہ تمھارے ہوتے کون امام ہوسکتا ہی ہاتھ دراز کرو اونھون نے ہاتھ دراز کیا مینے بیعت کی اور حضرت ابو عبیدہ نے اور سب حاضرین نے بیعت کی صواعق محرقہ مین روایت معتبر لکھی ہی مسند امام احمد سے کہ بعد سمجھانے حضرت صدیق اکبر کے سعد بن عبادہؓ بھی اوسی وقت سمجھ گئے اور خلافت صدیق اکبر کو اونھون نے قبول کرلیا اور یہ جو مشہور ہی کہ سعد بن عبادہ نے ساری عمر بیعت نہین کی اور اس سبب سے مدینہ چھوڑ کے یمن کو چلے گئے معتبر نہین ہی **حال** آپنے وصیت فرمائی تھی کہ غسل مجھے میرے اہل بیت دین پہلے ایک آواز آئی کہ آپ کو غسل مت دو وہ خود پاک ہین کہنے والے کو تلاش کیا کوئی نپایا پھر ایک آواز آئی کہ غسل دو پہلا کہنے والا شیطان تھا اور مین خضرؑ ہون حضرت علیؑ اور عباسؓ نے غسل دیا اس مین اختلاف ہوا کہ برہنہ غسل دین یا کپڑون سمیت پھر سب نے

ذکر غسل

دفن مبارک

نیند غالب ہوگئی اور گوشۂ خانہ سے آواز آئی کہ کپڑون سمیت غسل دو حضرت ابو بکرؓ بھی وقت غسل کے حاضر ہوئے تھے انصار نے کہا ہم چاہتے ہین کہ اس شرف مین سے ہمین بھی کچھ نصیب ہووے حضرت ابو بکرؓ نے ایک شخص انصار مین سے بھی تعینات کر دیا کہ پانی دینے مین اور اسی طرح کے کامون مین مدد کرین **حال** حسب الحکم اقدس نماز کے لیے یہ ٹھہرا کہ بدفعات جو لوگ آتے جاوین تنہا تنہا نماز پڑھتے جاوین منظور یہ تھا کہ اس شرف سے کوئی بے نصیب نہ رہے اور یہ بات تو معلوم تھی کہ جسد اطہر انبیاے کرام مین بعد موت کے مطلقاً تغیر نہین آتا اس سبب سے تاخیر دفن کا کچھ اندیشہ نکیا حسب الحکم عالی سب کو نماز سے شرفیاب ہو لینے دیا اگرچہ دفن مین تاخیر اتنی ہوئی کہ سہ شنبے کو بوقت سہ پہر یا شب چار شنبے کو آپ مدفون ہوئے **حال** قبر کے باب مین یہ بات قرار پائی کہ جس جگہ آپکی روح قبض ہوئی وہی جگہ واسطے دفن کے متعین ہو اسواسطے کہ حضرت صدیق مرتضی رضی اللہ عنہما نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے حدیث روایت کی کہ نبی وہین مدفون ہوتے ہین جہان اونکی روح قبض ہوا اور مدینے مین دو شخص قبر کھودتے تھے ایک ابو طلحہ کہ بغلی بناتے تھے اور ایک ابو عبیدہ بن الجراح کہ سیدھی کھودتے تھے یہ قرار پایا کہ جو پہلے آوے وہ اپنا کام کرے بغلی کھودنے والے یعنی ابو طلحہ پہلے آئے سو قبر آپکی بغلی کھودی گئی ایک غلام آزاد آپکے نے کہ شقران اونکا نام تھا آپکے بچھانے کی کملی قبر مین آپکے تلے بچھا دی اور کہا کہ میرا دل نہین چاہتا کہ بعد آپکے کوئی اسپر بیٹھے اور حجرۂ شریفہ عائشہ رضی اللہ عنہا مین آپ مدفون ہوئے **ف** علمانے لکھا ہے کہ متعدد نماز جنازے کی ہونا اور بے جماعت ہونا اور بھی گھر مین مدفون ہونا خواص نبی کریم سے ہے **حال** حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا نے خواب مین دیکھا تھا کہ تین چاند اونکے حجرے مین اوترے حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سے بیان کیا اونھون نے تعبیر کہی کہ تمھارے حجرے مین تین شخص ایسے مدفون ہووینگے کہ بہترین اہل ارض ہونگے جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وہان مدفون ہوئے حضرت ابو بکر صدیق نے حضرت عائشہؓ سے کہا کہ یہ ایک چاند تمھارے ہین اور دو چاند باقی حضرت ابو بکر صدیقؓ اور حضرت عمرؓ ہوئے ایک قبر کی جاہ

[illegible]

حجرۂ شریفہ مین باقی ہی سو روایت ہی کہ حضرت عیسی علیہ الصلوۃ والسلام وہان مدفون ہونگے

حال حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا کو ایسا رنج ہوا کہ بسبب غم کے جب تک جیتی رہین مطلق نہ ہنسین اور چھ مہینے سے کمی بعد آپکی وفات کے زندہ رہین بعد دفن کے قبر شریف پر آئین اور اصحاب سے کہا کہ تمہارے دل نے کیسے گوارا کیا کہ تم نے مٹی اپنے پیغمبر کے بدن پر ڈالی اصحاب نے کہا کہ ای بنت رسول اللہ خدا کے حکم سے مجبوری ہی پھر حضرت فاطمہ رض نے تھوڑی سی مٹی قبر اطہر کی ہاتھ مین لیکر سونگھی اور یہ اشعار پڑھے **نظم**

مَاذَا عَلٰی مَنْ شَمَّ تُرْبَۃَ اَحْمَدَا   اَنْ لَّا یَشَمَّ مَدَی الزَّمَانِ غَوَالِیَا
صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبٌ لَوْ اَنَّہَا   صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا

حال ایک اعرابی تین دن بعد دفن سے قبر شریف پر آیا اور اوس نے کہا کہ خدا تعالی نے فرمایا ہے وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ۝ اور اگر وہ لوگ جب ظلم کرین اپنی جانون پر یعنی کوئی گناہ کرین آوین تیرے پاس اور مغفرت مانگین خدا سے اور مغفرت مانگے اونکے لیے رسول بیشک پاوین خدا تعالی کو توبہ قبول کرنیوالا بڑا مہربان سو مینے ظلم کیا ہی اپنی جان پر یعنی گناہگار ہون حضور مین آیا ہون کہ آپ میرے لیے استغفار کرین تا کہ خدا تعالی مجھے بخشدے قبر شریف سے آواز آئی قَدْ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ بیشک اللہ تعالی نے تجھے بخشدیا جذب القلوب مین ہی کہ اس حکایت کو سب علماے مذاہب اربعہ جنہون نے مناسک مین کتابین تصنیف کی ہین لائے ہین اور استحسان کیا ہی **فائدہ عظیمہ** زیارت قبر شریف بڑے ثواب کی بات ہی اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہی مَنْ حَجَّ وَزَارَ قَبْرِیْ بَعْدَ مَوْتِیْ فَكَاَنَّمَا زَارَنِیْ فِیْ حَیٰوتِیْ جو کوئی حج کرے بعد اوسکے میری قبر کی زیارت کرے میری موت کے بعد گویا کہ اوس نے زیارت کی میری حالت حیات مین اور حالت حیات کی زیارت کے لیے آیا ہی لَا یَدْخُلُ النَّارَ مَنْ رَاٰنِیْ دوزخ مین نجائیگا جس نے مجھے دیکھا پس دونون حدیثون کے ملانے سے یہ بات ثابت ہوئی کہ جو کوئی زیارت قبر شریف کی کرے وہ دوزخ مین نجائیگا اور یہ لفظ حدیث بھی یاد پڑتا ہی مَنْ زَارَ قَبْرِیْ وَجَبَتْ لَهٗ شَفَاعَتِیْ جو کوئی میری قبر کی زیارت کرے اوسکے لیے

[illegible]

میری شفاعت واجب ہوئی سلف سے خلف تک یہ عادت ہی ہی کہ جب حج کو جاتے ہین اس سعادت
کو بھی حاصل کرتے ہین خدا یتعالی اپنے فضل عمیم سے بطفیل جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اس
گناہگار تباہ روزگار کو جلد یہ سعادت نصیب کرے آمین ثم آمین

باب سوم حلیہ شریفہ اور اخلاق کریمہ اور معجزات کے بیان مین

فصل اول حلیہ شریفہ کے بیان مین

قد مبارک
قد مبارک میانہ تھا نہ بہت لنبا نہ بہت ٹھنگنا فی الجملہ لنبائی سے قریب تھا اور جس مجمع مین
رنگ مبارک
آپ کھڑے ہوتے سب سے سربلند معلوم ہوتے رنگ مبارک سرخ و سپید تھا مگر بانمکینی و ملاحت
بعضی روایات مین وارد ہی کہ حضرت عائشہؓ نے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ
آپ زیادہ خوبصورت ہین یا یوسف علیہ السلام آپنے فرمایا اَنَا اَمْلَحُ وَاَخِيْ يُوْسُفُ اَصْبَحُ
نکتہ ملاحت رنگ مبارک
مین ملیح ہون یعنی گورا بانمکینی اور بھائی میرے یوسف خوب گورے تھے ف اہل نکات نے لکھا ہی کہ
آپکے بانمک ہونے مین یہ نکتہ تھا کہ نمک کی یہ خاصیت ہی کہ دوسرے کو آپسا کر لیتا ہی ع ہر چیز
کہ در کان نمک رفت نمک شد * اور بھی کھانے کو مزہ دار کر دیتا ہی چونکہ اللہ جل جلالہ کو منظور
تھا کہ ایک عالم کو آپکی کیفیت سے مکیف کرے اور خلق کو آپکے سبب سے با مذاق معرفت کر دے
[illegible]
اور ظاہر عنوان باطن کا ہوتا ہی لہذا رنگ مبارک مین ملاحت عنایت ہوئی سر مبارک بڑا تھا
موے مبارک خوب سیاہ تھے نرم تھوڑے پھرے ہوئے نہ بہت گھونگر والے نہ سیدھے کھڑے
کبھی دوش مبارک تک ہوتے کبھی نرمۂ گوش تک اور بالون کے بیچ مین آپ فرق کیا کرتے تھے
[illegible]
جسے مانگ کہتے ہین اور گوش مبارک نہ بڑے تھے ایسے کہ بدنما ہون نہ چھوٹے پیشانی مبارک
بروے مبارک
کشادہ تھی کھلی روشن ابروے مبارک باریک تھین کمان کی صورت ملی ہوئین معلوم ہوتی تھین
اور واقع مین ملی نہ تھین دونون کے بیچ مین کچھ فرق تھا درمیان دونون ابروون کے
شمان مبارک
ایک رگ تھی کہ غصے کے وقت پھول جاتی تھی چشمان مبارک بڑی تھین اور سپیدی مین سرخی

لی ہوئی تھی اور پتلیاں خوب سیاہ تھین اور بغیر سرمہ لگائے ایسا معلوم ہوتا تھا کہ سرمہ لگا ہوا ہی کان
شریف بڑی تھین خوبصورت رخسار مبارک نرم تھے پر گوشت لیکن نہ پھولے ہوئے اور نہ دبے ہوئے
بینی مبارک بلند تھی اور نورانی دہن مبارک بڑا تھا لیکن نہ بہت فراخ کہ بدنما ہو لبہائے مبارک
بہت خوبصورت تھے دندان مبارک سفید مجلی تھے بوقت کلام نور آپکے دانتون سے نکلتا معلوم دندان م
ہوتا تھا اور بوقت تبسم کے چمک مانند بجلی کے معلوم ہوتی تھی دندان مبارک مین کشادگی تھی
آگے کے دانتون مین کھڑکی تھی چہرۂ مبارک نہ لنبا تھا نہ ایسا گول کہ بدنما ہو مانند چودھوین رات کے چہرۂ م
چاند کے درخشان تھا بلکہ چودھوین رات کا چاند آپکے چہرے کی خوبی کو نہین پہونچتا تھا چنانچہ
حضرت جابر بن سمرہ رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ مین نے چاندنی رات مین جناب رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کے چہرے کو دیکھا سو مین چاند کی طرف دیکھتا تھا اور چہرۂ مبارک کی طرف دیکھتا تھا
سو باللہ کہ چہرۂ مبارک چاند سے زیادہ اچھا تھا ریش مبارک بھری ہوئی تھی گھنے بال سینے کو ریش مبا
پر کرتے تھے گردن مبارک بہت خوبصورت تھی جیسے مورت کی گردن سانچے مین ڈھلی ہوتی ہی گردن م
خوب صاف و شفاف دوش مبارک پر گوشت خوبصورت اور دونون کندھون مین فرق تھا دوش م
دست مبارک لنبے تھے جوڑ ہاتھون کے اور کندھون کے بڑے قوی اور مضبوط بلکہ سارے بدن
کے جوڑ ایسے ہی تھے کف دست مبارک پر گوشت اور بہت کشادہ اور بہت نرم کہ کسی دیبا و حریر کی کف دست
نرمی اوسکی نرمی کو نہین پہونچتی تھی نعلین آپ کی سفید تھین خوشبو اون سے آتی تھی اور بال اون مین نعلین م
نتھے جیسا کہ قرطبی نے ذکر کیا ہی اور سینہ مبارک چوڑا تھا پشت مبارک گویا چاندی کی ڈھلی ہوئی تھی
اونگلیان دست مبارک کی لنبی اور خوشنما درمیان دونون کندھون کے مہر نبوت تھی اور وہ
گوشت پارہ تھا اوبھرا ہوا مانند بیضۂ کبوتر کے اور گرد اوسکے تل تھے اور بال چھوٹے چھوٹے
اور یہ جو مشہور ہی کہ اوس مین کلمۂ طیبہ لکھا ہوا تھا یا تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ
سو یہ بات محدثین کے نزدیک ثابت نہین چنانچہ ملا علی قاری نے شرح شمائل مین لکھا ہی ہاتھون
پر اور کندھون پر اور سینے پر اور پنڈلیون پر آپکے بال تھے اور ایک خط باریک بالون کا سینے سے

شکم مبارک

تا بناف تھا بہت خوشنما اور سوا اسکے بدن مبارک پر بال نتھے شکم مبارک ایسا صاف و شفاف و نرم تھا کہ ایسا معلوم ہوتا تھا کہ گویا خوب سفید صاف شفاف کاغذ کے تختے تہ کیے ہین سینہ و شکم مبارک برابر تھا یعنی نہ شکم سینے سے اونچا تھا کہ توند ہو نہ نیچا دبا ہوا کہ بدنما ہو

ساق مبارک

ساق مبارک گوری وصاف و گول تھین فی الجملہ باریکی اون مین تھی قدم مبارک کے کف پا پر گوشت تھے اور بیچ سے خالی اور اونگلیان پاے مبارک کی قوی و خوشنما اور انگوٹھے کے پاس کی اونگلی انگوٹھے سے بڑی تھی غرض کہ سب خوبی و لطافت جیسی کہ چاہیے بدن مبارک و ہر عضو مین تھی ایسی کہ سب خوبصورتون پر ترجیح رکھتی تھی گویا سب کا حسن آپ مین جمع کر دیا تھا بیت خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات * انچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری * پس پشت سے بھی آپکو ویسا ہی نظر آتا تھا جیسا کہ سامنے سے اور سر اوسکا یہ ہی کہ آپ کا بدن نور تھا جیسے شمع کہ رو و پشت اوسکا ایک ہوتا ہی اور جو چیز اوسکے مقابل ہو کسی طرف ہو روشن اور منکشف ہو جاتی ہی

نہونے سایہ جسم مطہر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا

اور اس سبب سے آپ کا سایہ نتھا اسلیے کہ جسم کثیف ظلمانی کا ہوتا ہی نہ لطیف نورانی کا مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ نے آپکے سایے نہونے کا خوب نکتہ لکھا ہی اس قطعے مین قطعہ پیغمبر ما نداشت سایہ * تا شک بدل یقین نیفتد * یعنی ہر کس کہ پیرو اوست * پیداست کہ بر زمین نیفتد *

بیان خوشبوے عرق شریف

جسم مبارک سے خوشبو آتی تھی جو آپ سے مصافحہ کرتا تمام دن اوسکے ہاتھ مین خوشبو آتی اور عرق شریف ایسا خوشبودار تھا کہ بعضی بیبیون نے شیشے مین کر رکھا تھا دلھنون کے بجاے عطر لگا دیتی تھین سب خوشبوؤن سے اوسکی خوشبو غالب رہتی تھی جس کوچے مین آپ نکل جاتے اوس سے خوشبو آتی یہانتک کہ پھر جو وہان نکلتا خوشبو سے پہچان لیتا کہ آپ ادھر سے تشریف لے گئے ہین آپ جہان قضاے حاجت کو بیٹھتے وہان سے خوشبو آتی اور زمین آپکے فضلے کو چھپا لیتی پیشاب مین آپکے قذارت اور بدبو نتھی رات مین ایکبار برتن مین آپنے پیشاب کیا تھا ام ایمن نے دھوکھے سے پی لیا مطلق نجانا کہ پیشاب ہی آپنے سن کے فرمایا کہ تیرا پیٹ کبھی نہ دکھیگا لہذا فقہا نے لکھا ہی کہ بول و براز آپکا نجس نتھا چنانچہ عینی شارح بخاری نے لکھا ہی اور کہا ہی کہ مذہب امام ابو حنیفہ

بیان
اون چیزون
دنیا مین

رحمہ اللہ کا یہی ہی خوشبو آپ کو دنیا کی چیزون مین بہت پسند تھی اسلیے کہ آپکی ہمجنس تھی اور بھی دنیا کی چیزون مین آپ کو عورتین بہت پسند تھین اور آپ کو خدا یتعالی نے چالیس مرد کے برابر طاقت دی تھی اور بھی دنیا کی چیزون مین آپکو اچھا کھانا پسند تھا راوی حدیث نے لکھا کہ دو چیزون سے تو آپنے حظ اوٹھایا یعنی خوشبو اور نسائے سے اور تیسری چیز یعنی طعام سے آپ متمتع نہوئے بلکہ قصداً آپ بھوکے رہتے یہانتک کہ شکم مبارک پر پتھر باندھتے اور باوصف ایسے بھوکے رہنے کے مباشرت نسا پر قادر ہونا کہ ایک رات مین سب ازواج مطہرات کے پاس ہو آتے تھے از قبیل معجزات ہی بدن مبارک کو روحانی طاقت تھی محتاج طعام دنیوی کا حصول طاقت مین نتھا اسلیے آپکو طی کا روزہ رکھنا جائز تھا اور امت کو ناجائز ہی آپنے فرمایا کہ کون تم مین مجھ سا ہی مین خدا یتعالی کے پاس رات کو رہتا ہون خدا یتعالی مجھے کھلا پلا دیتا ہی یعنی بسبب غذاے روحانی کے دنیوی کھانے کی مجھے حاجت نہین ہوتی تھی مکھی بدن مبارک پر نہین بیٹھتی تھی اس سبب سے کہ مکھی نجاست پر بیٹھتی ہی ایسے جسد اطہر پر کیسے بیٹھے جس جانور پر آپ سوار ہوتے جب تک آپ سوار رہتے بول و براز نکرتا آب دہن مبارک سبب ہوجاتا تھا کھاری کنوؤن کے شیرین ہوجانیکا اور کبھی ایک قطرہ اوسکا کسی طفل شیرخوارہ کے منہ مین ڈال دیتے بہتر از شیر مادر اوسے قوت دیتا کہ دن بھر اوسکو حاجت دودھ پینے کی نہوتی اور سوتے مین اگرچہ آنکھین آپکی بند ہوتین لیکن دل آپکا بیدار رہتا تھا لہذا جو اوسوقت آپکے پاس باتین کرتا سب آپ سنتے اور سونے سے آپکا وضو نہین جاتا تھا اور سوتے مین آپکا تنفس یعنی سانس لینا ظاہر ہوتا آپ خرّاٹا کبھی نہین لیتے تھے اسلیے کہ خراٹا ایک آواز ناپسند ہی اور خدا یتعالی نے سب ناپسند باتون سے آپکو منزہ کیا تھا شاہ ولی اللہ محدث نے اسی تقریر سے نہونا خراٹے کا بیان کیا ہی بدن مبارک اور جامہ مبارک مین جون نہین پڑتی تھی اور یہ جو حدیث مین آیا ہی كَانَ يَفْلِي ثَوْبَهُ یعنی آپ اپنے کپڑون کی جون دیکھ لیا کرتے تھے محدثین نے لکھا ہی مراد یہ ہی کہ کسی اور کی جون جو آپکے کپڑون پر چڑھ آتی تھی اوسکے دفع کرنیکے لیے آپ کپڑا دیکھ لیتے تھے

اور بعضون نے لکھا ہی کہ خس و خاشاک وغیرہ سے صاف کرنے کو کپڑا دیکھ لیتے تھے اور فی الواقع امکان نتھا کہ ایسے جسد طاہر اور نظیف اور لباس معطر و معنبر مین جون پڑین جون تو بہت کثافت مین پیدا ہوتی ہی اور آپکو پاکیزگی اور صفائی بہت پسند تھی اور میلا کچیلا پریشان صورت رہنے کو بہت ناپسند فرماتے تھے بلکہ ایسے شخص کو آپنے مثل شیطان فرمایا بالون کے دھونے اور کنگھی کرنے کا اور تیل پھلیل لگانے کا آپنے حکم دیا ہی لیکن اسقدر کہ اکثر اوقات اسی مین مشغول رہے اور عورتون کی طرح بناؤ سنگار کیا کرے

فصل دوسری اخلاق کریمہ کے بیان مین

خدا یتعالی نے فرمایا اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ بیشک تمھارا خلق بہت بڑا عمدہ ہی جبکہ خدا یتعالی نے آپکے خلق کو عظیم و عمدہ فرمایا خیال کرنا چاہیے کہ کیسے عمدہ اخلاق کریمہ تھے حضرت عائشہ رضؓ سے کسی نے آپکے اخلاق کو پوچھا اونھون نے کہا کہ کَانَ خُلُقُهُ الْقُرْاٰن آپکا خلق قرآن تھا یعنی جو اخلاق حمیدہ قرآن مجید مین مذکور ہین آپ سب سے متصف تھے وضع آپکی باوقار تھی جو ایکبارگی آپکو دیکھتا ہیبت کھاتا مگر جب شرف حضور سے مشرف ہوتا اور بات چیت کرتا تو آپکی محبت اوسکے دل مین آجاتی ملاقات مین تقدیم سلام کی فرماتے منتظر اسبات کے نرہتے کہ وہ شخص سلام کرے ہر ایک سے بکشادہ پیشانی و روے خندان ملتے کبھی آپکی زبان پر فحش یا کلام درشت جاری نہوتا جو کوئی آپکو پکارتا آپ فرماتے لبیک یعنی حاضر اصحاب مین کبھی پانون نپھیلاتے جس مجلس مین تشریف لیجاتے کنارہ مجلس پر بیٹھ جاتے قصد بالانشینی اور صدر محفل کا نکرتے اگر کوئی شخص آپکا ہاتھ پکڑ لیتا جبتک وہ نچھوڑتا آپ نچھوڑاتے کبھی کسی شخص کو آپنے اپنے ہاتھ سے نہین مارا مگر جہاد مین اور اپنی ذات کے لیے کبھی آپنے بدلا نہین لیا اور کسی پر غضب نہین کرتے تھے مگر جبکہ حدود الٰہی سے تجاوز ہوا اور اوسوقت مین خدا یتعالی کیواسطے ایسا آپکو غضب ہوتا کہ کوئی تاب نہین لاسکتا تھا بڈھی عورتین جو آپکو اپنے کام کے لیے ساتھ لے لیتین آپ ساتھ ہو لیتے اور کام کر دیتے ایک یہودی کا آپ پر کچھ دین تھا بوعدۂ معینہ ہنوز وعدہ منقضی نہین ہوا تھا کہ اوسنے

[illegible]

آگے تقاضاے شدید کیا جون جون وہ درشتی کرتا تھا آپ نرمی فرماتے تھے اوس نے کہا کہ تمھارے خاندان مین ایسی ہی نادہندی چلی آتی ہی اس بات کو سن کے حضرت عمرؓ بیتاب ہوگئے اوس یہودی کو زجر کیا اور کہا کہ تو اگر اس مجلس شریف مین نہوتا تو مین تیری گردن مارتا آپنے حضرت عمر سے فرمایا کہ تمھین چاہیے تھا کہ مجھ سے ادا کے لیے کہتے اور اوس سے تقاضا بنرمی کے لیے کہتے اوسکو زجر نچاہیے تھا جاؤ اوس کا قرض ادا کردو اور بیس صاع عوض اوس سے جھگڑنیکے زیادہ دو جب اوس یہودی نے یہانتک حال دیکھا اوسی وقت ایمان لایا اور کہا کہ مینے کتب سابقہ مین پیغمبر آخر الزمان کی صفت مین دیکھا ہی کہ جون جون کوئی اون سے درشتی کرے وہ نرمی کرین مجھے اوس صفت کا امتحان منظور تھا سو ویسا ہی پایا آپ بیشک پیغمبر آخر الزمان ہین آپ کی نرم خوئی یہانتک تھی کہ خدا یتعالی نے اوسکی تعریف فرمائی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ یعنی اللہ کی بڑی مہربانی ہی کہ تم نرم خو ہوے مسلمانون کے لیے اور اگر تم درشت خو سخت دل ہوتے تو بیشک پریشان ہو جاتے تمھارے گرد سے برکت کے لیے مدینے کے لونڈی غلام خادم برتن پانی کا لاکے درخواست کرتے کہ آپ دست مبارک اوس مین ڈالدین آپ اونکی خاطر سے اگرچہ جاڑے کے دن ہوتے ہاتھ اونکے برتنون مین ڈالدیتے باآنکہ بسبب سردی کے تکلیف ہوتی تھی مجلس مین اصحاب سے بے تکلف رہتے اور اصحاب ہر جنس کی باتین جو خلاف شرع نہوتین اگرچہ ظرافت کی ہوتین آپ کی مجلس مین کرتے ایک صحابی نے آپکی مجلس مین ذکر کیا کہ یا رسول اللہ مجھے تو میرے بت نے خوب نفع کیا لوگ متحیر ہوئے اونھون نے کہا کہ مین سفر کو جاتا تھا مینے پرستش کے لیے ستو کا ایک بت بنایا راہ مین توشہ ختم ہوگیا مینے اوس بت کو توڑ کے کھایا سو مجھے تو بت نے یہ نفع دیا ایسی باتین ہنسی کی بھی مجلس شریف مین مذکور ہوتی تھین آپ بھی کبھی مزاح یعنی ہنسی کی بات اصحاب سے فرماتے تھے مگر سواے سچ کے نہین فرماتے تھے ایک شخص نے آپ سے سواری مانگی آپنے فرمایا کہ مین تیری سواری کو اونٹنی کا بچہ دونگا اوس نے کہا کہ مین اونٹنی کا بچہ لیکے

کیا کرونگا آپنے فرمایا کہ اونٹ اونٹنی کے بچے نہیں ہوتے ہین تو کسکے ہوتے ہین سو یہ بات سچی تھی براہ ظرافت آپنے اس طرح فرمایا ایک شخص تھا زاہر نام گانون مین رہتا تھا گانون کی چیزین بطور ہدیے کے حضور اقدس مین لایا کرتا تھا اور آپ اوسے شہر کی چیزین خرید کردیا کرتے تھے اور فرمایا آپنے زَاہِرٌ بَادِیَتُنَا وَنَحْنُ حَاضِرُوْہُ یعنی زاہر ہمارا گانون کا آدمی ہے اور ہم اوسکے شہری ہین یعنی دہگانون کی چیزین ترکاری وغیرہ لے آتے ہین اور ہم شہر کی چیزین اونکو خرید دیتے ہین ایکدن زاہر بازار مین کچھ چیز اپنی بیچ رہے تھے آپنے جاکے اونکو پس پشت سے لپٹا لیا اونھون نے دیکھا نتھا کہنے لگے کون ہے چھوڑدے پھر جب اونکو معلوم ہوا کہ آپ ہین پیٹھ اپنی بدن مبارک سے خوب چپٹا دی پھر آپنے فرمایا کون مول لیتا ہے اس غلام کو زاہر نے کہا کہ قیمت میری تو بہت کم ملے گی سیاہ فام تھے اور صورت اونکی اچھی نتھی اس سبب سے اونھون نے یہ بات کہی آپنے فرمایا لیکن خدا تعالی کے نزدیک تم کم قیمت نہین یعنی اللہ کے نزدیک تم بیش قیمت ہو مقبول ہو اور نہ کیسے مقبول خدا ہوتے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے محب اور مقبول تھے ایسی ایسی باتین ظرافت کی آپ واسطے طیبت قلوب مسلمین کے براہ شفقت فرمایا کرتے تھے آپ اپنے کام اپنے ہاتھ سے کرلیا کرتے تھے جیسے اپنا کپڑا سی لینا یا اپنی بکری کا دودھ دوہ لینا اور کام گھر کا کر لینا حضرت انس بن مالک آپکے خادم تھے وہ کہتے ہین دس برس مین نے آپکی خدمت کری قسم ہے خدا کی کہ سفر و حضر مین جسقدر مین آپ کا کام کرتا تھا اوس سے آپ میرا کام زیادہ کردیتے تھے اور کبھی دس برس کے عرصے مین آپنے مجھے جھڑکا نہین اور نہ اف کہا اور نہ کبھی یہ کہا کہ فلانا کام کیون نہین کیا یا فلانا کام کیون کیا اور سواری فرماتے تھے براہ تواضع ہر سواری پر اونٹ پر گھوڑے پر خچر پر دراز گوش پر اور اصحاب کے ساتھ کام مین شریک ہوجاتے تھے ایک سفر مین اصحاب نے ایک بکری ذبح کی کھانیکے واسطے اور آپس مین کام تقسیم کرلیے ایک نے کہا کہ کھال صاف مین کرونگا ایک نے کہا کہ گوشت مین بناؤنگا ایک نے کہا کہ مین پکاؤنگا آپنے فرمایا کہ لکڑیان جنگل سے مین اوٹھالاؤنگا اصحاب نے کہا کہ یہ کام بھی ہم کرلینگے آپ کاہیکو تکلیف کرین آپنے فرمایا

[illegible] ہم دہقان
[illegible]

تحقیق جواز قیام برائے تعظیم

کہ خدا یتعالی ناپسند کرتا ہی اس بات کو کہ آدمی اپنے رفیقون مین ممتاز ہو کے بیٹھے اور کام مین شریک نہو اور آپ جا کے لکڑیان اوٹھا لائے مشکوۃ شریف مین ہی کہ جب آپکو مسجد کو تشریف لاتے دیکھتے اصحاب بیٹھے رہتے کھڑے نہوتے اس سبب سے کہ جانتے تھے کہ آپکو یہ بات ناپسند ہی یعنی بنظر شفقت باین خیال کہ بار بار کھڑے ہونے مین کہ ہر وقت کی آمد و رفت ہی لوگون کو تکلیف ہوگی اجازت دے رکھی تھی کہ کھڑے نہوا کرین صحابہ بمقتضاے اَلْاَمْرُ فَوْقَ الْاَدَبِ کاربند ہوئے اس حدیث کا یہ مطلب نہین ہی کہ کھڑا ہونا تعظیم کے لیے منع ہی اور حدیثون سے جواز قیام کا واسطے شخص معظم کے براہ محبت و تعظیم ثابت ہوتا ہی امام نووی نے رسالۃ البیان فی آداب حملۃ القرآن مین اس مسئلے کو لکھا ہی اور ایک رسالہ بالخصوص اس مسئلے کے بیان مین اونھون نے علحدہ تصنیف کیا ہی اور احادیث سے بدلائل قویہ جواز قیام کو ثابت کیا ہی آپ مسکینون سے بہت محبت رکھتے ہر غریب اور امیر اور غلام اور آزاد کی دعوت قبول فرماتے اہل شرف اور عزت کی توقیر کرتے بحسب رتبہ ہر ایک سے معاملہ کرتے اپنے اصحاب کو بہت دوست رکھتے تھے جو بیمار ہوتا اوسکی عیادت کو تشریف لیجاتے اور غمزدہ کے گھر واسطے ماتم پرسی کے تشریف لیجاتے جو کوئی ہدیہ لاتا قبول فرماتے اور اکثر اوسکا بدلہ کر دیتے اوسی قدر یا اوس سے زیادہ اور نشست آپکی اکثر قبلہ رو ہوتی اور ایک مجلس مین سو سو بار استغفار کرتے اور نماز لنبی پڑھتے اور خطبہ چھوٹا اور باین کثرت نماز پڑھتے اور تہجد مین قیام کرتے کہ پانون مبارک ورم کر گئے لوگون نے عرض کیا آپ اتنی محنت کیون کرتے ہین خدا یتعالی نے آپ کی اگلی پچھلی خطائین معاف کر دین ہین آپنے فرمایا اَفَلَا اَکُوْنُ عَبْدًا شَکُوْرًا یعنی جب اللہ تعالی نے مجھپر ایسی مہربانی کی ہی تو کیا مین بندہ شکر گذار نہون اور شکر اوس مالک کی نوازش کا ادا نکرون آپ جو ہنستے تھے تو تبسم فرماتے تھے کبھی آواز سے نہین ہنستے تھے اور کلام اس طرح فرماتے تھے کہ سامع اچھی طرح سمجھ لے اکثر کلام کو واسطے تفہیم سامع کے تین بار مکرر فرماتے اور ہر ایک سے اوسکے فہم کے موافق کلام کرتے اور اللہ جل جلالہ نے آپکو جوامع الکلم عنایت فرمائے تھے یعنی ایسا کلام کہ عبارت تھوڑی ہو اور معنی بہت ہون جیسے اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ سب عمل موافق نیت کے ہین یعنی

نیت ہو ویسا ہی عمل کا پھل ملے اس حدیث سے صدہا مسائل دینی و دنیوی ثابت ہوتے ہین اور علمائے محدثین اور فقہا نے ایک دفتر اسکی شرح مین لکھا ہی یا مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْکُہٗ مَالَا یَعْنِیْہِ یعنی آدمی کی خوبی اسلام مین سے یہ بات ہی کہ جس بات مین کچھ فائدہ نہو نکرے یہ حدیث بھی صدہا امور دینی اور دنیوی مین کار آمد ہی اسی طرح اور بہت سی حدیثین ہین شجاعت اور سخاوت مین آپ سب سے غالب تھے شجاعت کا یہ حال تھا کہ جنگ حنین مین جسوقت لشکر کو ابتدا مین ہزیمت ہوئی تھی آپنے بغلۂ شہبا کو جسکا نام دلدل تھا آگے بڑھایا اور رجز پڑھتے تھے اَنَا النَّبِیُّ لَا کَذِبْ اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ مین نبی ہون جھوٹھ نہین مین بیٹا عبد المطلب کا اور صحابہ نے بیان کیا کہ جو زیادہ خوف کی جگہ لڑائی مین ہوتی تھی آپ وہین تشریف رکھتے اور ہم لوگ جاکے آپکی پناہ لیتے اور سخاوت کا یہ حال تھا کہ کبھی کسی سائل کے جواب مین لا نہین فرماتے تھے حتی الوسع اوسکا مطلب پورا کر دیتے تھے اور جو نہو سکتا تو نرمی و خوش اخلاقی جواب دیتے اور اسطرح خرچ کرتے کہ فقر و ناداری سے نڈرتے حتی کہ بعضے کفار جیسے صفوان بن امیہ بسبب آپکی سخاوت کے مسلمان ہوگئے اونکے حق مین آپکی سخاوت ہی معجزہ ہوگئی صفوان نے کہا کہ غیر نبی سے ایسی سخاوت ممکن نہین سب عادات مین فروتنی اور تواضع فرماتے کھانے بیٹھنے مین نشست غربا کی طرح رکھتے تکیہ لگا کے نکھاتے اور فرماتے مین بندہ ہون بندون کی طرح کھاتا ہون اور کھانے کو کبھی برا نکہتے پسند ہوتا کھا لیتے نہین اوٹھا دیتے دودھ اور شیرینی اور گوشت پسند فرماتے بکری کے دست کا گوشت آپکو بہت پسند تھا مرغی کا گوشت بھی آپنے کھایا ہی بسم اللہ کر کے کھاتے اور ہر کام کو بسم اللہ سے شروع کرتے اور سیدھے ہاتھ سے کھانا کھاتے مگر استنجا یا ناک جھاڑنے مین ایسے کام بائین ہاتھ سے کرتے جس چیز مین بوے بد آوے جیسا کچا لہسن یا کچی پیاز اوسکو نکھاتے اور ناپسند فرماتے مسواک کو بہت دوست رکھتے اس سبب سے کہ باعث ہی صفائی اور نظافت کا سواری مین آپ کو گھوڑا بہت پسند تھا دست مبارک گھوڑے کی پیشانی پر پھیرتے اور آپنے فرمایا کہ گھوڑے کی پیشانی سے برکت بندھی ہی

[illegible]

بیان سخاوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

فصل تیسری معجزات کے بیان مین

جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اللہ جل جلالہ نے بیشمار معجزات عنایت فرمائے اور جو جو معجزے

جو پیغمبر کو ملے تھے آپکو سب ملے اور علماے محدثین اور اہل سیر نے معجزات آپکے بقدر اپنے علم کے لکھے ہین بعضون نے صرف معجزات کے ہی بیان مین کتاب لکھی ہی جیسے امام جلال الدین سیوطی نے خصائص کبری تصنیف کی اگرچہ راقم الحروف نے یہ کتاب نہین دیکھی لیکن مینے اہل علم سے سنا ہی کہ ایک ہزار معجزے اوس مین مندرج ہین اور محقق سنا ہی کہ علماے محدثین نے لکھا ہی کہ تین ہزار معجزے آپسے صادر ہوئے فقیر نے بھی رسالہ الکلام المبین فی آیات رحمۃ للعالمین صرف معجزات عالیہ کے بیان مین تصنیف کیا ہی اور التزام کرکے وہی معجزات مندرج کیے ہین جو بروایات معتبرہ کتب حدیث مین وارد ہین اور تین سو معجزے اوس مین درج ہین اور برکت آیہ کریمہ وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ ایسی تمہید اور تقریر و ترتیب نادر اوس رسالے کی ہوئی ہی کہ مقبول طبائع جملہ اہل علم و دین ہی خدا تعالی اور اوسکے حبیب نے بھی مقبول فرمایا ہو مطاوی حالات اس کتاب مین بہت معجزات مذکور ہو چکے ہین اس لیے کہ معجزات کی ایسی کثرت تھی کہ کم کوئی معاملہ آپکا معجزات سے خالی ہوتا تھا اس مقام مین پچاس ۵۰ معجزات شریفہ لکھے جاتے ہین معجزہ ۱ عمدہ ترین معجزات قرآن مجید ہی کہ ایسا معجزہ اور کسی پیغمبر کو عنایت نہین ہوا سب انبیا کے معجزے ایک وقت مین ظاہر ہوکے معدوم ہو جاتے تھے اور یہ معجزہ آپ کا اب تک کہ ابتداے نزول سے بارہ سو اٹھتر برس ہوئے باقی ہی اور قیامت تک باقی رہیگا فصحاے عرب کہ فصاحت و بلاغت مین بیعدیل تھے اور فی البدیہہ قصیدہ طویلہ اور نثر مسجع طویل بے تکلف کہدیا کرتے تھے اوسکے مقابلے سے عاجز رہے آپنے برملا اون سے کہا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ وَادْعُوْا شُهَدَآءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ لاو تم کوئی سورت قرآن کیسی اور بلا لو اپنے مددگارون کو سواے اللہ کے اگر تم سچے ہو وہ برابر سورہ اِنَّآ اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ کے کہ سب سورتون مین چھوٹی ہی نہ بنا سکے اور آج تک دشمنان دین کہ فکر مین تخریب اسلام کی ہمیشہ رہتے ہین اس بات پر قادر نہوئے

معجزہ

اور قرآن شریف بہت سی پیشین گوئیون پر مشتمل ہی کہ آیندہ خبر جیسی دی تھی ویسا ظہور مین آیا مثلا قبل زمانہ ہجرت فارسیون اور رومیون مین ایک زمین متصل عرب پر لڑائی ہوئی اور فارسی غالب آئے مکے کے کفار خوش ہوئے اور کہنے لگے کہ فارسی اہل کتاب نہین ہین وہ غالب آئے

پیشین گوئی اول مندرجہ قرآن مجید

رومیون پر جو اہل کتاب ہین اسی طرح ہم کہ اہل کتاب نہین ہین بوقت جنگ محمدیون پر کہ اہل کتاب
ہین غالب آئینگے اللہ جل جلالہ نے ابتدائے سورہ روم مین خبر دی کہ فی الحال تو فارسی رومیون
پر غالب آگئے ہین مگر پھر رومی فارسیون پر غالب آجاوینگے چند سال مین نو برس کے اندر سو مطابق
اوسکے واقع ہوا اور جس روز کہ مسلمانون کی فتح کفار پر بدر مین ہوئی اوسی دن فارسیون پر
رومی غالب آئے اور اللہ جل جلالہ نے اوسی دن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو مطلع کیا اور
اوس آیت مین ایک اور پیشین گوئی کا بھی ظہور ہوا اوس آیت مین ہے یَوْمَئِذٍ یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ
بِنَصْرِ اللّٰہِ ط اوس دن خوش ہونگے مسلمان اللہ کی مدد سے مطابق اوسکے بھی واقع ہوا کہ
جسدن رومی فارسیون پر غالب آئے اوسی دن کہ روز بدر تھا مسلمانون کی بھی مدد ہوئی
خدا تعالی کی جانب سے کہ خوش ہوئے فرشتے مسلمانون کی مدد کے لیے نازل ہوئے اور فتح عظیم
کہ باعث تقویت عظیمہ ہووے مسلمانون کو حاصل ہوئی اور اللہ تعالی نے قرآن مجید مین خبر
دی تھی کہ یہودی کبھی کسی لڑائی مین مسلمانون پر غالب نہونگے اور مطابق اوسکے واقع ہوا
کہ یہودی بنی قریظہ اور بنی نضیر اور بنی قینقاع اور خیبر والے سب کے سب مسلمانون سے لڑائی مین مغلوب
ہوئے کسی نے مسلمانون پر غلبہ نہین پایا اور اللہ تعالی نے قرآن مجید مین خبر دی کہ اصحاب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خلافت راشدہ ملے گی اور اونکے دین کو اونکے وقت مین خوب قوت
و شوکت ہوگی مطابق اوسکے چار یار باصفا خلیفہ راشد ہوئے اور دین اسلام کی اونکے وقت
مین بڑی قوت ہوئی اسی طرح اور بھی پیشین گوئیان قرآن مجید مین ہین کہ کتب تفسیر وغیرہ مین
مذکور ہین اور رسالۃ الکلام المبین مین بھی فی الجملہ بتفصیل مذکور ہوئی ہین معجزہ ۳ صحیح بخاری اور
مسلم مین ہے کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ قیامت سے پہلے ملک حجاز مین ایک آگ
نکلے گی کہ اوسکی روشنی سے شہر بصری کی پہاڑیان جنکا نام اعناق الابل ہے روشن ہونگی
سو سنہ ۶۵۴ ہجری مین متصل مدینہ طیبہ کے ایک آگ بطور شہر کے زمین سے نکلی اور ایک مدت تک
رہی پھر معدوم ہو گئی تفصیل سے حال اوس آگ کا جمل الایجاز فی الاعجاز بنار الحجاز مین کہ اوسی

۵۷ فتح فارس و سکون بادشاہ روم [illegible] [illegible] منہ

پیشین گوئی دوم مندرج قرآن مجید

پیشین گوئی سوم مندرج قرآن مجید

پیشین گوئی چہارم مندرج قرآن مجید

۵۸ اعناق الابل [illegible] مین واقع ہے [illegible] شارحان حدیث [illegible]

۵۹ اونٹون کی گردنین [illegible] سنہ ۱۲

زمانۂ ظہور مین قطب الدین قسطلانی رحمۃ اللہ علیہ نے تصنیف کی ہی اور تاریخ خلاصۃ الوفا باخبار
دار المصطفیٰ مین کہ سید سمہودی کی تصنیف ہی اور جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف شیخ عبد الحق
دہلوی مین مذکور ہی اور الکلام المبین مین بھی احوال اوسکا فی الجملہ مشرح ہی معجزہ ۳ معجزہ ۳
سنن ابو داؤد مین ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ قبل قیامت کے ترک مسلمانون کے ایک
شہر کو کہ مسلمانون نے آباد کیا ہوگا اور اوسکے بیچ مین دجلہ ہوگا گھیر لینگے اور مسلمان وہان کے تین
قسم ہو جائین گے بعضے بادشاہ ترک کی پناہ مین آجائین گے وہ ہلاک ہونگے اور بعضے اپنا
مال و اسباب اور عیال و اطفال لیکے بھاگین گے وہ بھی ہلاک ہونگے اور بعضے ہتھیار لینگے اور
لڑینگے وہ شہید ہونگے انتہی مطابق اوسکے واقع ہوا کہ ترکان تتاری نے شہر بغداد کو کہ بیچ مین
اوسکے دجلہ ہی عہد مستعصم باللہ خلیفۂ عباسی مین آکے گھیرا اور خلیفۂ بغداد اور قاضی وغیرہ پناہ چاہ کے
بادشاہ اتراک کے پاس حاضر ہوئے اوس ظالم نے جب بغداد سے کوچ کیا دوسری منزل مین اون
سب کو قتل کیا اور کچھ لوگ مع عیال و اطفال بھاگ گئے وہ بھی مارے گئے اور تباہ ہوئے اور ایک
جماعت نے جہاد کیا اونکا چہرہ گلگونۂ شہادت سے رنگین ہوا معجزہ ۴ عمار بن یاسر کے لیے آپنے معجزہ ۴
فرمایا کہ گروہ باغیون کا اونھین قتل کریگا مطابق اوسکے واقع ہوا کہ وہ حضرت علیؓ کے ساتھ تھے اور
لشکر معاویہ کے ہاتھ سے مقتول ہوئے معجزہ ۵ آپنے خبر دی تھی کہ حضرت عثمانؓ بلوے معجزہ ۵
مین شہید ہونگے مطابق اوسکے واقع ہوا معجزہ ۶ حضرت علی رضی اللہ عنہ کے حق مین آپنے معجزہ ۶
شہادت کی خبر دی تھی کہ قاتل اونکا سر مین تلوار ماریگا داڑھی پر خون بہیگا مطابق اوسکے ہوا
معجزہ ۷ حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ کے حق مین آپنے فرمایا تھا کہ اونکے سبب سے اللہ تعالی معجزہ ۷
مسلمانون کے دو بڑے گروہون مین صلح کراویگا مطابق اوسکے ہوا کہ حضرت امام حسن نے حضرت معاویہ
سے صلح کر لی معجزہ ۸ حضرت امام حسین کے لیے آپنے خبر دی کہ کربلا مین شہید ہونگے مطابق اوسکے ہوا معجزہ ۸
معجزہ ۹ فتح بیت المقدس کی آپنے خبر دی تھی سو حضرت عمر کے وقت مین فتح ہوا معجزہ ۱۰ معجزہ ۹ معجزہ ۱۰
آپنے خبر دی تھی کہ سفید محل کسریٰ مین جو خزانہ ہی مسلمانون پر تقسیم ہوگا مطابق اوسکے عہد حضرت عمرؓ مین

ہوا کہ حضرت سعد بن ابی وقاص نے شہر مدائن دار السلطنت یزدجرد بادشاہ فارس کو فتح کیا اور محل سفید کا خزانہ کہ اوسی شہر مین تھا مسلمانون کے ہاتھ آیا **معجزہ ۱۱** خارجیون کے ظہور اور ہونے ذو الثدیہ کی اونمین اور اونکے مقتول ہونیکی ہاتھ اشخاص اہل حق سے آپنے خبر دی تھی مطابق اوسکے عہد حضرت علی رضی مین واقع ہوا کہ خارجیون نے جماو کیا عبد اللہ بن وہب اونکا سردار تھا اور حضرت علی رضی اللہ عنہ نے لشکر اونپر لیجا کے اونھین قتل کیا حضرت ابو سعید خدری راوی اس حدیث کے حضرت علی رض کے ساتھ تھے اور ذو الثدیہ کہ اوسکا ایک ہاتھ مثل پستان عورت کے تھا جیسا کہ آپنے ارشاد کیا تھا خارجیون مین پایا گیا **معجزہ ۱۲** رافضیون کے پیدا ہونیکی آپنے خبر دی تھی اور فرمایا کہ وہ لوگ سلف کو برا کہینگے اور حضرت علی رضی کو بہت بڑھا وینگے مطابق اوسکے ہوا کہ حضرت علی رض کے وقت مین باغوائے عبد اللہ بن سبا فرقہ مردود رفض پیدا ہوا **معجزہ ۱۳** حضرت عمر کی نسبت آپنے خبر دی تھی کہ فتنہ اور فساد اونکے سبب سے بند رہیگا یعنی دین اسلام کا انتظام اونکے عہد خلافت تک خوب ہیگا مطابق اوسکے ہوا **معجزہ ۱۴** آپنے خبر دی تھی کہ کنگن بادشاہ فارس کے سراقہ بن مالک کے ہاتھون مین پہنائے جاوینگے مطابق اوسکے حضرت عمر رض کے عہد مین ہوا کہ حضرت سعد بن ابی وقاص نے غنائم فارس مین کنگن یزدجرد بادشاہ کے بھیجے تھے حضرت عمر رض نے سراقہ کے ہاتھون مین پہنائے اتنے بڑے تھے کہ سراقہ کے کندھون تک پونہچے **ف** بعضون کو اس مقام مین یہ شبہ ہوتا ہے کہ کنگن سونے کے تھے اور زیور پہننا مردون کو مطلقاً حرام ہے بالخصوص سونے کا پھر حضرت سراقہ نے وہ کنگن کیسے پہنے اور حضرت عمر رض نے کیسے پہنائے سو جواب یہ ہے کہ سراقہ اون کنگنون کو پہنے نہین رہے بلکہ حضرت عمر رض نے واسطے تطبیق خبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سراقہ کے ہاتھون مین ڈالدیے تھے پھر سراقہ نے اوتار ڈالے **معجزہ ۱۵** آپنے خبر دی تھی کہ مصر فتح ہوگا اور ابو ذر رض سے فرمایا تھا کہ مصر مین تم دو آدمیون کو ایک اینٹ کی جگہ پر جھگڑتے دیکھوگے تب وہان سے چلے آئیو مطابق اوسکے واقع ہوا کہ حضرت عمر رض کے وقت مین مصر مفتوح ہوا اور حضرت ابو ذر رض نے ایکدن عبد الرحمن بن شرحبیل بن حسنہ اور ربیعہ اوسکے بھائی کو ایک اینٹ کی جگہ پر جھگڑتے دیکھا اور وہان سے چلے آئے **معجزہ ۱۶**

معجزہ ۱۱

ذو الثدیہ بضم ثاء مثلثہ و فتح دال مہملہ و یائے مشددہ یا بصیغہ تصغیر لقب حرقوص بن زہیر کا ہے کہ ایک سردار [illegible] خوارج مین [illegible] ۱۲ منہ رح

معجزہ ۱۲

معجزہ ۱۳

معجزہ ۱۴

معجزہ ۱۵

معجزہ ۱۶

حضرت عمرؓ کے لیے آپ نے فرمایا تھا کہ شہید ہونگے مطابق اوسکے ہوا ابو لولو مجوسی کے ہاتھ سے کہ نماز پڑھتے مین صبح کیوقت اوسنے زخمی کیا شہید ہوئے **معجزہ ۱۷** عدی بن حاتم سے آپنے فرمایا تھا کہ ملک عرب مین بسبب انتظام اسلام کے ایسا امن طریق ہوجائیگا کہ تم دیکھوگے کہ ایک عورت تنہا کجاوۂ شتر پر سوار ہوکے حیرہ سے حج کے لیے آویگی اور کچھ خوف اوسکو سوائے خدا کے کسی کا نہوگا مطابق اوسکے ہوا اور عدی بن حاتم نے زن شتر سوار کو کہ تنہا حیرہ سے حج کے لیے آئی تھی دیکھا **معجزہ ۱۸** آپنے خبر دی تھی کہ احجار الزیت پر کہ پتھر ہین ایک طرف مدینے کے چکنے ایسا معلوم ہوتا ہی کہ اون مین تیل چپڑا ہی خون بہیگا مطابق اوسکے عہد یزید پلید مین واقعہ حرہ وہاں واقع ہوا مدینے کے لوگ یزید سے منحرف ہوگئے اور اوسکے حاکم اور سب بنی امیہ کو مدینے سے نکال دیا تب یزید نے مسرف بن عقبہ کو ایک بڑا لشکر خونخوار لیکر مدینے پر بھیجا اور اوسنے جاکے بڑی خونریزی کی اور نہایت ظلم کیا خون احجار الزیت پر بہا حرہ کہتے ہین پتھریلی زمین جلی ہوئی کو ایسی ہی جگہ پر لڑائی ہوئی تھی لہذا واقعہ حرہ اوسکا نام ہوا **معجزہ ۱۹** آپنے خبر دی تھی کہ میری امت کے لوگ دریاے شور مین جہاز پر سوار ہوکر جہاد کرینگے اور ام حرامؓ بنت ملحان اون مین ہونگی مطابق اوسکے عہد حضرت عثمان رضی اللہ عنہ مین ہوا کہ بامارت حضرت معاویہ دریا مین جہاد ہوا اور ام حرام بھی وہان تھین بلکہ سواری کے اوپر سے گرکے پھرتے وقت مرگئین **معجزہ ۲۰** آپنے خبر دی تھی کہ ازواج مطہرات مین سے پہلے وہ آپسے ملحق ہونگی جنکے ہاتھ لنبے ہونگے یعنی بعد آپکے ازواج مطہرات مین سب سے پہلے وفات اون بی بی کی ہوگی جو بہت سخی ہین حدیث مین زیادہ لنبے ہاتھ والی کنایہ ہی زیادہ سخی سے پہلے ازواج مطہرات معنی حقیقی سمجھین تھین لگین لکڑی سے آپس مین ہاتھ ناپنے پھر جب حضرت زینب کا سب سے پہلے انتقال ہوا سمجھین کہ مراد لنبے ہاتھ ہونے سے سخاوت تھی اسلیے کہ سب بیبیون مین زیادہ وہی سخی تھین **معجزہ ۲۱** حضرت ثابت بن قیس بن شماس انصاری رضی اللہ عنہ کی نسبت آپنے خبر دی تھی کہ اونکی موت بشہادت ہوگی مطابق اوسکے واقع ہوا کہ جنگ یمامہ مین شہید ہوئے **معجزہ ۲۲** ایام منا مین کفار مکہ ابو جہل وغیرہ نے

معجزہ ۱۷
معجزہ ۱۸
معجزہ ۱۹
معجزہ ۲۰
معجزہ ۲۱
معجزہ ۲۲

آپ سے درخواست کی کہ چاند کو دو ٹکڑے کرکے دکھا دین آپ نے چاند کو دو ٹکڑے کرکے دکھا دیا دونون ٹکڑے اتنے فرق سے ہوگئے کہ جبل حرا دونون کے درمیان مین نظر آتا تھا آپ نے پکار کرکے کہا اون لوگون سے کہ گواہ رہو سب نے اس معجزے کو مشاہدہ کیا لیکن بسبب شقاوت ازلی کے ایمان نہ لائے بلکہ کہنے لگے کہ یہ جادو ہی کہ ہمیشہ ایسا ہی کیا کرتا ہی اور اپنے مشاہدے کو یہ ٹھہرایا کہ نگاہون پر ہماری جادو کیا کہ ہمین ایسا نظر آیا یعنی نظربندی کی اس معجزے کا کلام اللہ مین بھی ذکر ہی اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ○ وَاِنْ یَّرَوْا اٰیَةً یُّعْرِضُوْا وَیَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ○ قریب ہوئی قیامت اور پھٹ گیا چاند اور اگر دیکھتے ہین کوئی معجزہ مُنہ پھیرتے ہین اور کہتے ہین جادو ہی کہ ہمیشہ سے چلا آتا ہی اور احادیث کی روایات متواترہ سے بھی یہ معجزہ ثابت ہی کفار نے باہم یہ کہا کہ اگر نظربندی ہی تو باہر کے لوگون کو ایسا معلوم نہوا ہوگا دور کے شہرون سے اون دنون جو اشخاص مکے مین آئے اون سے پوچھا سب نے بیان کیا فی الواقع ایسا ہوا تھا اور ہم نے بھی چاند کو دو ٹکڑے دیکھا اس معجزے پر بے دینون نے دو اعتراض کیے ہین ایک یہ کہ چاند اور سورج اور سب اجرام علویہ مین خرق والتیام نہین ہوتا سو یہ اعتراض محض بیہودہ ہی اہل ملت یعنی اہل اسلام اور یہود اور نصاری ہرگز اس بات کے قائل نہین اور حکما مین صرف مشائین اس بات کے قائل ہین سو کوئی دلیل اسبات پر کہ چاند اور سورج اور ہر ستارہ قابل خرق والتیام نہین قائم نہین کی چنانچہ صدر شیرازی نے شرح ہدایۃ الحکمۃ مین کہ مشہور بصدرا ہی اسبات کو دو مقام پر لکھا ہی اور حکماے انگلستان نے کہ بر وضع فیساغورس اشراقی ہیأت کو قائم کیا ہی بھی ثابت کیا ہی کہ سب ستارے مثل زمین کے قابل خرق والتیام ہین دوسرا یہ کہ اگر یہ امر واقع ہوتا تو بلاد دور دست کے لوگ بھی اوسے دیکھتے اور اونکی تواریخ مین بھی مندرج ہوتا سو اوسکا یہ جواب ہی کہ بلاد دور دست کے لوگون سے بوقت وقوع جو اہل مکہ نے دریافت کیا سب نے مشاہدہ بیان کیا اور تواریخ فضلی مین مشاہدہ کرنا ہندوستان کے ایک راجہ کا اپنے محل سے چاند کا شق ہونا اور اپنے پنڈتون کے بتانے سے دریافت کرنا

کہ یہ معجزہ پیغمبر آخر الزمان کا ہوگا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور مین ایلچی بھیجنا اور مسلمان ہوکے
مسمی بعبد اللہ ہونا مذکور ہی اور سوانح الحرمین مین بھی یہ قصہ مذکور ہی اور لکھا ہی کہ وہ شہر دھار کا راجہ
تھا اور کنار شہر پر اوسکی قبر ہی اور بہتیری جگہ اوسوقت دن ہوگا جیسا کہ قواعد ہیأت سے ثابت ہوتا ہی
اور بہتیری جگہ چاند برف مین یا ابر مین چھپا ہوگا ایسی جگہون کے لوگ چاند کے حال پر اوسوقت
کیسے مطلع ہوتے قطع نظر ازین رات کو لوگون کی عادت ہی مسقف مکان مین بیٹھتے ہین ہر آدمی
کی نظر چاند پر نہین ہوتی اور مثل کسوف اور خسوف کے پہلے سے اس امر کا انتظار نتھا اور پھر دو پہر توقف
اس امر کو نہین ہوا تھا پس اکثر اشخاص کا مطلع نہونا اور اپنی تواریخ مین نہ لکھنا موجب تعجب نہین
توریت متداول یہود و نصاری مین حضرت یوشع کے لیے آفتاب کا ٹھہر جانا مذکور ہی اوسکو اور
بلاد کے لوگون نے نہین دیکھا اور نہ اپنی تواریخ مین کسی نے درج کیا حالانکہ وہ قصہ دن کا تھا
پس جس طرح بسبب عدم اندراج کے تواریخ دیگر امم مین اوس قصے کی تکذیب لازم نہین آتی
اس قصے کی کہ رات کا تھا بطریق اولی تکذیب نہین ہوسکتی رسالہ الکلام المبین مین راقم نے اس
مقام کو زیادہ تفصیل سے لکھا ہی اور مولوی رفیع الدین صاحب کا ایک رسالہ خاص اسی اعتراض
معجزہ کے جواب مین بہت اچھا ہی **معجزہ ۲۳** جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیبر مین ایکدن حضرت
علی رضی اللہ عنہ کے زانو پر تکیہ لگائے سوتے تھے اور حضرت علی رضی اللہ عنہ نے نماز عصر کی نہین پڑھی
تھی اور آفتاب غروب ہوگیا تھا آپ جاگے حضرت علی رضی اللہ عنہ نے عرض کیا کہ میری نماز عصر کی
فوت ہوگئی آپنے دعا مانگی آفتاب پھر آیا اور دھوپ اوسکی پہاڑ پر پڑی حضرت علی نے نماز عصر کی
معجزہ ۲۴ پڑھ لی **ف** یہ معجزہ بھی محققین محدثین کے نزدیک طرق معتبرہ سے ثابت ہی **معجزہ ۲۴** حضرت ابوہریرہ
رضی اللہ عنہ کی ما اونکے پاس مدینے مین آتی اونھون نے اوس سے اسلام لانے کو کہا اوسنے انکار کیا
اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو برا کہا ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کو بڑا رنج ہوا اور روتے ہوئے آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور مین آئے اور حال عرض کیا اور آپسے دعا اپنی ما کے ہدایت کی چاہی آپنے
فرمایا اَللّٰهُمَّ اهْدِ اُمَّ اَبِي هُرَيْرَةَ یا اللہ ہدایت کر ابی ہریرہ کی ما کو بعد اسکے ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ اپنے

گھر کو گئے دیکھا کہ کواڑ بند تھے اور پانی گرنے کی آواز جیسے کوئی نہاتا ہو آتی تھی ابوہریرہ نے کواڑ
کھلوانے اونکی ماں نے کہا ٹھہرو جب نہا چکین حضرت ابوہریرہ کو بلایا اور کہا اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ ابوہریرہ نہایت خوش ہوئے یہانتک کہ بسبب خوشی
کے اونھین رونا آیا اکثر شدت خوشی مین بھی رونا آجاتا ہی سو روتے ہوئے حضور اقدس مین حاضر ہوئے
اور اپنی ماکے اسلام کا حال عرض کیا سبحان اللہ کیا تصرف ہوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا کہ یا ما ابوہریرہ
کی ایسی کافرہ شدید العناد تھی یا آپکے دعا مانگتے ہی جھٹ پٹ نہا کے مسلمان ہوگئین اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
ـزہ ۲۵ اَشْرَفِ الْمُرْسَلِيْنَ حَبِيْبِكَ وَصَفِيِّكَ وَاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ **معجزہ ۲۵** جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کے لیے تھوڑے چھوہارون مین دعاے برکت کی اور
فرمایا کہ اپنے توشہ دان مین ڈال رکھو اون چھوہارون مین ایسی برکت ہوئی کہ حضرت ابوہریرہ
قریب تیس برس کے ہمیشہ اوس مین سے خرچ کرتے رہے اور منون چھوہارے اللہ کی راہ مین دیے
اور وہ کم نہوئے بروز شہادت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کے وہ توشہ دان کھو گیا حضرت ابوہریرہ
رضی اللہ عنہ کو بڑا رنج ہوا شعر اونکا اس باب مین مشہور ہی **شعر** لِلنَّاسِ هَمٌّ وَّلِيْ فِي الْيَوْمِ
هَمَّانِ ۔ فَقْدُ الْجِرَابِ وَقَتْلُ الشَّيْخِ عُثْمَانِ ۔ یعنی لوگون کو ایک غم ہی اور مجھے آج دو
ـزہ ۲۶ غم ہین ایک گم ہوجانا توشہ دان کا دوسرا مقتول ہونا حضرت عثمان کا **معجزہ ۲۶** سلمہ بن اکوع رضی اللہ عنہ
کی جنگ خیبر مین پنڈلی مین ایسا زخم آیا تھا کہ لوگ کہتے تھے کہ سلمہ نہ بچینگے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ـجزہ ۲۷ نے اپنا دست مبارک پھیر دیا فوراً زخم ایسا اچھا ہوگیا کہ گویا لگا ہی نتھا **معجزہ ۲۷** قتادہ بن
النعمان رضی اللہ عنہ کی ایک غزوے مین بسبب زخم کے آنکھ نکل کر رخسارے پر بہ آئی جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے دست مبارک سے آنکھ کو اوسکی جگہ پر رکھ دیا فوراً اچھی ہوگئی دوسری آنکھ
سے اوس مین زیادہ روشنی تھی **ف** یہ معجزہ مشہور ہی اور اولاد قتادہ رضی اللہ عنہ مین اوسکا تفاخر تھا
عمر بن عبد العزیز خلیفہ رحمۃ اللہ علیہ کی ملاقات کو قتادہ رضی اللہ عنہ کے بیٹے گئے اور اونھون نے یہ اشعار پڑھے **نظم**

اَنَا ابْنُ الَّذِيْ سَالَتْ عَلَى الْخَدِّ عَيْنُهٗ   فَرُدَّتْ بِكَفِّ الْمُصْطَفٰى اَيَّمَا رَدِّ

فَعَادَتْ كَمَا كَانَتْ بِاَحْسَنِ وَجْهِهَا فَيَا حُسْنَ مَا عَيْنٍ وَّيَا حُسْنَ مَاخَدٍّ
مین بیٹا اوس شخص کا ہون کہ یہ آئی ہر رخسارے پر آنکھ اوسکی پھر پھیر رکھی گئی کف مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
سے کیا اچھا پھیر رکھنا سو ہو گئی جیسی تھی خوب اچھی طرح سو کیا اچھی آنکھ تھی اور کیا اچھا رخسارہ
معجزہ ۲۸ ایک اصحابی کے ہاتھ مین غدود تھا ایسا سخت کہ بسبب اوس کے تلوار نہین پکڑ سکتے تھے معجزہ ۲۸
آپنے کف مبارک اوسپر رکھکے اوسے دباکے ہاتھ کو چکر دیا فوراً اچھا ہو گیا معجزہ ۲۹ حضرت علی رضی اللہ معجزہ ۲۹
عنہ کے لیے آپنے دعا فرمائی تھی کہ سردی گرمی کی تکلیف اونھین کبھی نہ پونہچے ایسا حال اونکا ہو گیا
کہ گرمیون مین جاڑون کے کپڑے اور جاڑون مین گرمیون کے پہنتے تھے اور کچھہ تکلیف گرمی سردی
کی نہین معلوم ہوتی تھی معجزہ ۳۰ حضرت سعد بن ابی وقاص کے لیے آپنے دعا کی کہ خدا تعالی معجزہ ۳۰
اونکی دعا قبول کرے پھر جو دعا حضرت سعد کیا کرتے تھے قبول ہوتی تھی معجزہ ۳۱ حضرت انس بن مالک معجزہ ۳۱
کے لیے آپنے طول عمر اور کثرت اولاد اور برکت کی دعا کی تھی سو سو برس سے زیادہ اونکی عمر
ہوئی اور اولاد کی بھی بہت کثرت ہوئی یہانتک کہ اونکی حیوۃ مین سو سے زیادہ اونکی اولاد بیٹے
پوتے ہو چکے تھے اور برکت کا اونکے اموال مین یہ حال تھا کہ باغ اونکا ہر سال مین دوبار پھل
لاتا تھا معجزہ ۳۲ ایک اندھا حضور اقدس مین آیا اور اوسنے درخواست کی کہ میری آنکھین معجزہ ۳۲
اچھی ہو جاوین آپنے ارشاد فرمایا کہ اچھی طرح وضو کرے اور دو رکعت نماز پڑھکے یہ دعا
پڑھے اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَّبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ
اِنِّيْ اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلٰى رَبِّكَ لِيَكْشِفَ لِيْ عَنْ بَصَرِيْ اَللّٰهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ
اوسنے ویسا ہی کیا اوسی وقت اوسکی آنکھین کھل گئین ف عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ سے اس حدیث کی
روایت ہے اور یہ طریقہ نماز صلوۃ الحاجت کہلاتا ہے حضرت عثمان بن حنیف اور اونکے خاندان کے
عمل مین تھا لوگون کو سکھلا دیتے تھے اور حاجتین اونکی پوری ہو جاتین اور حاجتون مین بجاے
لِيَكْشِفَ لِيْ عَنْ بَصَرِيْ فِيْ حَاجَتِيْ هٰذِهٖ لِتُقْضٰى بولے ہے اور دل مین جو مطلب رکھتا ہو
قصد کرے معجزہ ۳۳ ایک اعرابی ایک سوسمار شکار کرکے لیے جاتا تھا راہ مین ایک جگہ جناب رسول اللہ معجزہ ۳۳

[illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم کو مع اصحاب بیٹھے دیکھا لوگون سے پوچھا کہ یہ کون ہین لوگون نے کہا کہ پیغمبر خدا
ہین اوسنے جاکے آپسے کہا کہ مین تم پر ایمان نہ لاؤن گا جب تک یہ سوسمار ایمان نہ لائیگا اور سوسمار
آپکے سامنے ڈالدیا اوس سوسمار نے بزبان فصیح حسب سوال آپکے خدا یتعالی کی خدائی اور آپکی
پیغمبری کو بیان کیا وہ اعرابی اوسی وقت ایمان لایا اور جاکے یہ حال اپنی قوم سے کہا وہ سب آئے اور
۳۴ زہ مسلمان ہوئے **معجزہ ۳۴** صحیح مسلم مین حضرت جابر رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ ایک سفر مین
آپنے میدان مین قضاے حاجت کا قصد کیا وہان کچھ آڑ نتھی دو درخت اوس میدان مین الگ
الگ دور نظر پڑے آپ ایک درخت کے پاس تشریف لیگئے اور اوسکی ایک شاخ پکڑکر آپنے
فرمایا کہ میرا تابعدار ہوجا بحکم خدا وہ درخت آپکے ساتھ اسطرح ہولیا جیسے اونٹ اپنی مہار پکڑنیوالے
کے ساتھ ہو لیتا ہی آپنے اوسکو اوس جگہ ٹھرایا جو بیچا بیچ مسافت کا تھا دونون درختون مین
اور دوسرے درخت کو بھی اوسی طرح شاخ پکڑکر لے آئے اور دونون درختون سے آپ نے
فرمایا کہ ملجاؤ دونون ملگئے آپنے اونکی آڑ مین قضاے حاجت سے فراغت حاصل کی حضرت جابر
کہتے ہین کہ میرا خیال اور طرف تھا پھر مینے دیکھا کہ آپ تشریف لاتے ہین اور دونون درخت جاکے
۳۵ زہ اپنی اپنی جگہ قائم ہوگئے **معجزہ ۳۵** آپ ایک جنگل مین چلے جاتے تھے ایک ہرنی نے آپکو
پکارا یا رسول اللہ آپنے دیکھا کہ ایک اعرابی سو رہا ہی اور ہرنی بندھی ہی آپنے پوچھا کیا کہتی ہی
اوسنے عرض کیا کہ اس اعرابی نے مجھے شکار کیا ہی اور میرے بچے اس پہاڑ مین ہین وہ بھوکے
ہین اور میرے تھن دودھ سے بھرے ہین اگر آپ مجھے کھولدین تو مین بچون کو دودھ پلاکے
پھر آجاؤن گی آپنے اوس سے عہد لیا اوسنے کہا کہ مین بیشک پھر آؤن گی آپنے ہرنی کو کھولدیا
وہ حسب وعدہ بچون کو دودھ پلاکے آگئی آپنے اوسے پھر باندھ دیا اس عرصے مین وہ اعرابی
جاگا آپکے وہان تشریف رکھنے کا سبب پوچھا آپنے بیان کیا اور آپکی مرضی کے موافق اوس اعرابی
نے ہرنی کو چھوڑدیا اور ہرنی جنگل مین کہتی تھی **لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ**
ف ہرنی کے اس قصے کی روایت مین بعضے محدثین نے کلام کیا ہی اور اوسکو موضوع کہا مگر

معج ۳۶ قصہ ستون حن محققین محدثین کے نزدیک یہ روایت معتبر ہی اور موضوع کہنا بیجا ہی **معجزہ ۳۶** مسجد شریف
مین آپ ایک ستون سے تکیہ لگا کے خطبہ فرمایا کرتے تھے جب آپنے منبر بنوایا آپ خطبہ منبر پر
فرمانے لگے ستون یکبارگی چلا چلا کے رونے لگا اس طرح کہ قریب تھا کہ پھٹ جاوے آپنے
منبر سے اوترکے اوس ستون کو چپٹا لیا تب آہستہ آہستہ وہ رونے سے چپ ہوا **ف** حدیث
گریہ ستون بھی متواتر ہی اور حضرت حسن بصری نے فرمایا کہ ای مسلمانو ایک لکڑی جناب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کے شوق سے ایسی بیقرار ہوئی تھین اوس سے زیادہ شوق جناب رسول اللہ صلی اللہ
معج ۳۷ علیہ وسلم کا چاہیے **معجزہ ۳۷** ایکبار منبر پر آپنے خطبے مین فرمایا کہ خدا تعالی اپنی بزرگی بیان
فرماتا ہی **أَنَا الْجَبَّارُ أَنَا الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ** مین جبار ہون مین بڑا ہون بہت بلندی والا
معج ۳۸ منبر خوب تھرتھرایا آپنے جو عظمت الٰہی کو بیان کیا اوسکی ایسی تاثیر منبر پر ہوئی **معجزہ ۳۸**
حضرت عباسؓ سے ایکدن آپنے فرمایا کہ تم مع اپنی اولاد کے اپنے مکان پر صبح کو ہونا مین آؤنگا
صبح کو آپ وہان تشریف لیگئے اور حضرت عباسؓ اور اونکی اولاد کو ایک کپڑا اوڑھایا اور
دعا کی الٰہی انکو اپنے عذاب سے محفوظ رکھ جیسے مینے اس کپڑے سے ڈھک لیا ہی اوسوقت
معج ۳۹ مکان کے چوکھٹ اور بازو نے آمین آمین کہا **معجزہ ۳۹** ایک سفر مین آپکی ایک اونٹنی گم
گئی ایک منافق نے ایک صحابی کے ڈیرے مین یہ بات کہی کہ محمدؐ آسمان کی خبرین بتاتے ہین
یہ معلوم ہی نہین کہ اونکی اونٹنی کہان ہی اوسی وقت اللہ جل جلالہ نے منافق کے اس مقولے
کی آپکو خبر دی اور بھی مطلع کیا کہ فلانی جگہ درخت مین مہار اونٹنی کی اٹک گئی ہی وہان ہی آپنے
اپنے خیمے مین اون صحابی کے روبرو جنکے ڈیرے مین منافق نے یہ طعن کیا تھا ارشاد کیا کہ ابھی
ایک منافق نے یہ طعن کی بات کہی سو مین تو دعوی نہین کرتا کہ بے بتائے اللہ تعالی کے مجھے کچھ
معلوم ہو جاتا ہی اب خدا تعالی نے مجھے مطلع کر دیا کہ فلانی جگہ اونٹنی کی مہار ایک درخت مین اولجھ
گئی ہی لوگون نے اوسی جگہ اوسی کیفیت سے اونٹنی کو پایا اور لے آئے اور اون صحابی نے اپنے ڈیرے مین
جاکے جب اس قصے کا ذکر کیا تب معلوم ہوا کہ اونھین کے ڈیرے مین منافق نے یہ بات کہی تھی اور

جزہ ۴۰ نام اوس منافق کا زید بن لصیب تھا بلام و صاد مہملہ معجزہ ۴۰ عبد اللہ بن جحش کی تلوار غزوۂ احد
مین ٹوٹ گئی آپنے ایک لکڑی اونکو دے دی بہت خاصی تلوار ہو گئی اور ہمیشہ اونکے پاس
جزہ ۴۱ رہی معجزہ ۴۱ جابر بن عبد اللہ بجلی رضی اللہ عنہ گھوڑے پر نہین ٹھہر سکتے تھے اونھون نے
یہ حال عرض کیا آپنے اونکے سینے پر ہاتھ مارا اور اونکے لیے دعا کی کہ گھوڑے پر ثابت رہین
جزہ ۴۲ نگرین بعد اسکے وہ کبھی گھوڑے پر سے نگرے معجزہ ۴۲ ابو طلحہ انصاری رضی اللہ عنہ کا ایک
گھوڑا بہت کند رفتار تھا ایکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اوسپر سوار ہوئے ایسا تیز رفتار ہو گیا
جزہ ۴۳ کہ مانند دریا کے چال چلتا تھا معجزہ ۴۳ ایک باغ مین آپ تشریف لیگئے وہان کچھ بکریان
جزہ ۴۴ تھین سبنے آپکو سجدہ کیا معجزہ ۴۴ اونٹنے آپ کو سجدہ کیا اور اپنا حال عرض کیا قلت علف
اور کثرت محنت کی شکایت کی اور آپنے اوسکے مالکون سے اوسکی سفارش کی ف اونٹ کا سجدہ
جزہ ۴۵ کرنا آپ کو بہت طریقون سے محدثین کے نزدیک ثابت ہی معجزہ ۴۵ رکانہ مکے مین ایک بڑا
پہلوان تھا کسی سے اوسکی پیٹھ زمین پر نہین لگی تھی ایک دن آپ اوسکے پاس جنگل مین
جہان وہ بکریان چراتا تھا پونہچے اوسنے کہا کہ تم ہمارے معبودون کو برا کہتے ہو آج مجھے خوب
اکیلے ملے آپنے اوس سے کہا کہ تو مسلمان ہو جا اوسنے کہا کہ تم مجھ سے کشتی لڑو اگر تم مجھے پچھاڑو تو
مین دس بکریان دونگا آپ اوس سے کشتی لڑے اور اوسکو پچھاڑا اوس نے کہا کہ میری لات و
عزی نے مدد نکی اور تمہارا رب غالب آیا آج تک میری پیٹھ زمین پر کسی نے نہین لگائی پھر لڑو
اور دس بکریان دونگا اگر تم مجھے پچھاڑو گے آپنے پھر اوسے پچھاڑا پھر اوس نے ویسی ہی تقریر کی اور
تیسری بار بھی آپنے اوسے پچھاڑا اوس نے کہا کہ تیس بکریان میری بکریون مین سے پسند کر لو آپنے
نلین اور کہا کہ میری خوشی یہ ہی کہ تو مسلمان ہو جا تا کہ دوزخ سے نجات پاوے اوسنے معجزہ
طلب کیا ایک درخت سمرہ کا وہان تھا سو آپنے اوس درخت کو بلایا وہ درخت چرکے دو
ہو گیا اور ایک ورق مین سے وہان چلا آیا اور آپکے اور رکانہ کے درمیان کھڑا ہو گیا رکانہ نے
کہا کہ معجزہ تو خوب دکھایا اب اس سے کہدو کہ چلا جاوے آپنے فرمایا کہ جو چلا جاوے تو تو مسلمان

[illegible]

ہوجاویگا اوسنے کہا ہان آپکے کہنے سے وہ چلا گیا اور دونو ملکے ایک ہوگئے آپنے رکانہ
سے کہا کہ اب مسلمان ہوجا رکانہ نے کہا کہ اگر مین مسلمان ہوجاؤن تو عورتین مکے کی
مجھے کہینگی کہ رکانہ مارے ڈر کے مسلمان ہوگیا اوسوقت تو رکانہ مسلمان نہوا لیکن فتح
مکے مین مسلمان ہوگیا **معجزہ**[۴۶] ایک اعرابی نے حضور اقدس مین خشک سالی کی شکایت کی معجزہ ۴۶
اور کہا کہ مینہ نہ برسنے سے لڑکے بالے اور چارپائے مرے جاتے ہین آپ مینہ کے لیے دعا
فرماوین آپ مسجد شریف مین اوسوقت تشریف رکھتے تھے اور جمعے کا دن تھا اور اوسوقت خطبے
کے اوس اعرابی نے یہ بات کہی تھی آپنے مینہ کے لیے دعا فرمائی اوسی وقت مینہ برسنا شروع
ہوا اور دوسرے جمعے تک اتنا برسا کہ لوگ گھبرا گئے اوسی اعرابی نے یا اور کسی شخص نے پھر
آکے عرض کی کہ اب مینہ کی کثرت سے بڑی تکلیف ہے آپنے فرمایا الٰہی گرد ہمارے برسے ہم پر نہ برسے
اور آپنے جدھر کو اشارہ کیا مینہ کھل گیا اور گرداگرد مدینے کے برستا رہا **معجزہ**[۴۷] نجاشی بادشاہ معجزہ ۴۷
حبشہ کا جسوقت انتقال ہوا اوسی وقت آپنے مدینے مین خبر دی اور اوسکی نماز جنازہ کی غائبانہ
پڑھی **ف** اسی حدیث کے موافق امام شافعی کے نزدیک نماز جنازہ غائب پر جائز ہے اور حنفیہ کہتے ہین
کہ اوسوقت جنازہ نجاشی کا جناب اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے حاضر تھا آپنے غائب پر
نماز نہین پڑھی **معجزہ**[۴۸] ایک یہودی متصل مدینہ طیبہ کے بکریان چراتا تھا ایک بھیڑیا اوسکی معجزہ ۴۸ بھیڑیے کا کلام کرنا اور آئندہ کی خبر دینا
ایک بکری لیگیا چرانے والے نے جھپٹ کے بھیڑیے سے بکری کو چھین لیا بھیڑیا ایک ٹیلے پر
جا بیٹھا اور کہنے لگا کہ تونے میرا قوت جو مجھے خدا یتعالی نے دیا تھا مجھ سے چھین لیا بکری
چرانے والا متحیر ہوکے کہنے لگا کہ بھیڑیا آدمی کی طرح باتین کرتا ہے بھیڑیے نے کہا کہ
اس سے زیادہ تعجب کی یہ بات ہے کہ درمیان ان دونون پہاڑون کے یعنی مدینے مین محمد صلی اللہ
علیہ وسلم باتین گذری اور آنے والی بیان کرتے ہین اوس یہودی نے اوسی وقت حضور اقدس
مین حاضر ہوکے حال بیان کیا اور مسلمان ہوگیا **معجزہ**[۴۹] ایکبار ابوجہل نے کہا کہ جب مین معجزہ ۴۹
محمد کو دیکھونگا مٹی مین منہ ملتے یعنی سجدہ کرتے اپنی لات سے اونکی گردن دبادونگا آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم مسجد حرام مین تشریف لائے اور نماز پڑھنے لگے بوقت سجدہ اوس موذی نے بارادہ مذکور آپکی طرف قصد کیا اور پاس پہونچنے سے پہلے بے تحاشا بھاگا لوگون نے کہا کہ کیا ہوا اوسنے کہا کہ مین نے دیکھا کہ میرے اور محمدؐ کے درمیان ایک خندق آگ کی ہے اور مینے پر دیکھے فرشتون کے اسلیے مین ڈر کے بھاگا آپنے فرمایا کہ وہ آگے بڑھتا تو فرشتے اوسکی بوٹی بوٹی لیجاتے معجزہ ۵

معجزہ

ایک مرتبہ حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ نے آپسے درخواست کی کہ حضرت جبرئیل کو مجھے دکھا دیجیے آپنے فرمایا کہ تم دیکھ نسکوگے اونھون نے اصرار کیا آپنے کہا کہ کعبے کی طرف دیکھو اونھون نے کعبے شریفہ کی چھت پر حضرت جبرئیل کو دیکھا پر اونکے زبرجد کے نہایت درخشان اوسکی چمک سے حضرت حمزہ کی آنکھین خیرہ ہوگئین اور غش کھاکے گرے بعد اسکے حضرت جبرئیل غائب ہوگئے اور حضرت حمزہ ہوش مین آئے

خاتمہ شفاعت کبری کے بیان مین

اللہ جل جلالہ نے جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو سارے عالم سے اشرف بنایا اور محبوب خاص اپنا کیا ظہور اوسکا برملا بروجہ اتم بروز قیامت بوقت قائم ہونے آپکے مقام محمود مین اور کرنے شفاعت کبری کے ہوگا اور اخیر معاملہ آپکا جو متعلق اس عالم سے ہے شفاعت کبری ہے لہذا ختم کرنا تواریخ حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا بیان شفاعت کبری پر مناسب معلوم ہوا اور ایک نکتہ اختتام کتاب مین بیان شفاعت کبری پر تفاول نیک ہے جیسے امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ نے احیاء العلوم کو بیان وسعت رحمت الٰہی پر ختم کیا ہے اور تفاول اسطرح قائم کیا ہے کہ جس طرح کتاب کا خاتمہ بیان وسعت رحمت الٰہی پر ہوا خدا تعالی مؤلف کا ایسا کرے کہ رحمت واسعہ الٰہی اوسکے شامل ہو ایسے ہی فقیر گنہگار کو اس رسالے کے ختم مین بیان شفاعت کبری سے تفاول بایں وضع منظور ہے کہ جیسے اس کتاب کا خاتمہ بیان شفاعت کبری پر ہوا خدا تعالی مؤلف حقیر کا خاتمہ ایسا کرے کہ شفاعت جناب حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اوسکو نصیب ہو **بیان شفاعت کبری**

بیان شفاعت کبری

صحیح بخاری وغیرہ کتب معتبرہ حدیث مین وارد ہے کہ قیامت کے دن بسبب درازی اوس دن کے اور شدت تکالیف کے کہ گرمی شدت کی بسبب قرب آفتاب کے ہوگی اور زمین نہایت گرم ہوگی مشہور ہے

کہ تانبے کی زمین ہوگی اور عرق بقدر اعمال لوگون کے بدن پر ہوگا کسی کے ٹخنون تک کسی کے زانو تک اور کسی کے زیادہ اس سے اور کافرون کے مُنہ تک ہو کے بطور لگام کے ہوجائیگا اور کسی کو اونٹون نے یا بیل گاے مینڈھے بکریون نے بسبب نہ دینے زکوۃ کے پچھاڑا ہوگا اور اونٹ کاٹتے ہونگے اور پانؤن سے کھوندتے ہونگے اور گاے بیل اور مینڈھے بھیڑ بکریان سینگون سے مارتے ہونگے اور پانؤن سے کھوندتے ہونگے اور بھی تکلفین شدید ہونگی اور خدا تعالی کمال غضب مین ہوگا اور متوجہ طرف حساب کے نہوگا لوگ بہت گھبرائین گے اور نوبت یہانتک پہونچےگی کہ کہین گے چاہے جہنم کا ہی حکم ہوجاے نا پرسانی سے تو نجات ہو آپس مین مشورہ کرکے کہین گے کہ کوئی شفیع قائم کرنا چاہیے کہ اللہ جل جلالہ کے حضور مین سفارش کرکے ہم لوگون کو اس بلا سے نجات دلوائے حضرت آدم علیہ السلام کے پاس جائین گے اور کہین گے کہ خدا تعالی نے تمھین اپنے دست قدرت سے بنایا اور تم باپ سب آدمیون کے ہو خدا تعالی کے حضور مین ہماری شفاعت کرو کہ ہم اس مصیبت سے نجات پاوین وہ کہین گے لَسْتُ هُنَاكُمْ میرا رتبہ نہین ہے آج اللہ تعالی ایسا غضب مین ہے کہ ایسا کبھی نہین ہوا اور مینے خلاف حکم الٰہی کے گیہون بہشت مین کھالیا تھا اس سبب سے میری جرأت نہین ہوتی کہ شفاعت کرون لیکن تم لوگ نوح علیہ السلام کے پاس جاؤ کہ وہ پہلے پیغمبر بڑی دعوت والے ہین لوگ نوح علیہ السلام کے پاس جاوینگے اور اونکی تعریف بیان کرکے اون سے شفاعت کے لیے کہین گے وہ بھی فرماوینگے کہ مین اس کام کا نہین ہون مینے خلاف مرضی الٰہی اپنے بیٹے کے لیے جو کافر تھا دعا کی تھی کہ ڈوبنے سے بچ جاوے مجھے اس گناہ کا ڈر ہے لیکن ابراہیم کے پاس جاؤ کہ وہ دوست خاص خدا تعالی کے ہین لوگ حضرت ابراہیم کے پاس جاوینگے اور اونکی تعریف کرکے شفاعت کے واسطے کہین گے وہ بھی فرماوینگے لَسْتُ هُنَاكُمْ مین اس کام کا نہین ہون اور عذر یہ کرینگے کہ مین نے اپنی عمر مین تین جھوٹھ بولے تھے اونکے مواخذہ کا مجھے ڈر ہے تم موسیٰ کے پاس جاؤ اون سے اللہ تعالی نے کلام کیا اور توریت اونپر نازل کی نہین جھوٹھ کہا حضرت ابراہیم نے تین باتون کو کہ ظاہر مین جھوٹھ تھین حقیقت مین جھوٹھ نتھین ایک یہ کہ جب کفار میلے کو جاتے تھے

اور اونکو ساتھ لیجانا چاہتے تھے اونھون نے ستارون کی طرف دیکھ کے کہا کہ مین بیمار ہون منظور یہ تھا کہ اونکے ساتھ نجاوین اور بیماری سے بیماری روحانی مراد تھی کہ بسبب اونکی صحبت اور حرکات شرک کے تکلیف و رنج مین تھے ظاہر مین ستارونکی طرف دیکھ کے یہ کلمہ کہا اونکے ذہن مین یہ بات ڈالنے کو کہ ستارونکی گردش سے اونھون نے اپنا آیندہ بیمار ہونا دریافت کیا ہی وہ لوگ معتقد نجوم کے تھے لہذا اونھین چھوڑ گئے دوسرے یہ کہ بتونکو حضرت ابراہیم نے بعد از انکہ کفار میلے کو چلے گئے تھے تبر سے ٹکڑے ٹکڑے کر ڈالا اور تبر کو ایک بڑے بت کے کندھے پر رکھدیا جب کفار نے پوچھا کہ بتون کو کسنے توڑا حضرت ابراہیم نے کہا اس بڑے بت نے توڑا ان بتون سے پوچھ دیکھو اگر بولتے ہون یہان بھی حقیقت کلام مراد نہین تھی بلکہ منظور یہ تھا کہ کفار کی زبان سے اقرار اس بات کا کہ بت ایسا کام نہین کر سکتے کراکر الزام اونپر قائم کرین چنانچہ ایسا ہی ہوا تیسرے یہ کہ حضرت ابراہیم جب ہجرت کرکے اپنے وطن سے چلے مصر مین وارد ہوئے وہان ایک بادشاہ ظالم تھا خوبصورت عورتون کو چھین لیتا تھا اور شوہر کو جو اوسکے ساتھ ہوتا مار ڈالتا حضرت ابراہیم کے ساتھ بی بی سارہ تھین بہت خوبصورت حضرت ابراہیم نے اون لوگون سے کہا کہ یہ میری بہن ہی مقصود بہن ہونا باعتبار دین کے تھا اگرچہ یہ تین باتین جھوٹھ اور قابل مواخذے کے نتھین لیکن انبیاے کرام کا مقام بہت عالی ہی اور جسقدر قرب جناب الٰہی سے زیادہ ہوتا ہی اوتنا ہی خوف زیادہ ہوتا ہی لہذا حضرت ابراہیم علیہ السلام کو اون باتون کا خوف ہوگا اور شفاعت مین عذر کرینگے لوگ حضرت موسی علیہ السلام کے پاس جائینگے اور اونکی تعریف کرکے اون سے شفاعت کے لیے کہینگے وہ بھی یہی کہینگے مین اس کام کا نہین ہون میرے ہاتھ سے قبطی مارا گیا تھا مجھے اوسکا ڈر ہی مراد وہ قصہ ہی جو سورۂ قصص مین مذکور ہی ایک قبطی ایک بنی اسرائیل کو بیگار مین پکڑے لیے جاتا تھا اور حضرت موسی علیہ السلام اودھر سے نکلے بنی اسرائیل نے اونسے فریاد کی حضرت موسی علیہ السلام نے ایک مکہ اوس قبطی کے مارا وہ مرگیا چونکہ حکم قتل کفار کا حضرت موسی علیہ السلام کو نہین ہوا تھا لہذا نادم ہوئے

اور خدا تعالی نے بخشدیا سو باآنکہ وہ گناہ معاف ہوگیا ہی حضرت موسی کو بنظر شان جلال الٰہی روز پر ہول قیامت اوسکا خوف ہوگا اور شفاعت کرنے مین عذر کرینگے اور کہینگے عیسی علیہ السلام کے پاس جاؤ خداوند تعالی نے اپنے کلمۂ کن سے اونھین پیدا کیا ہی بغیر باپ کے لوگ حضرت عیسی علیہ السلام کے پاس جائین گے وہ بھی فرمائین گے کہ مین اس کام کا نہین ہون میرے بعد نصاری نے مجھے معبود قرار دیا مجھے اس بات کے مواخذے کا ڈر ہی لیکن تم محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس جاؤ خدا تعالی نے اونکے اگلے پچھلے گناہ سب معاف کیے ہین لوگ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور مین آوینگے اور درخواست شفاعت کی کرینگے آپ اوسوقت مستعد ہوکے فرماوینگے اِنِّی لَھَا مین اس کام کے لیے ہون اور آپ اوسوقت اللہ جل جلالہ کے حضور مین حاضر ہوکے سجدہ کرینگے اور سجدے مین اللہ تعالی کی بہت حمد بیان کرینگے آپنے فرمایا کہ مین اوسوقت ایسے محامد الٰہی بیان کرونگا کہ اسوقت مین میرے ذہن مین نہین ہین اوسی وقت خدا تعالی میرے دل مین ڈالیگا اور جتنی دیر تک خدا تعالی چاہیگا مین سجدے مین رہونگا بعد اللہ تعالی فرماویگا یا محمدُ اِرفع رَأسَکَ سَل تُعطَ واشفَع تُشَفَّع ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم سر اوٹھاؤ جو تم مانگوگے ملیگا اور جسکی شفاعت کروگے اوسکی قبول ہوگی سبحان اللہ کیا رتبہ ہی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ایسے وقت مین کہ اللہ جل جلالہ نہایت غضبناک ہوگا اور سب انبیاے کرام اولو العزم مارے ڈر کے تھرتھراتے ہونگے ہمارے پیغمبر صاحب سے اللہ تعالی ایسا کلمہ فرماویگا جیسا کمال خوشی و رضامندی مین بادشاہ اپنے تابعین اور مقربین سے کہتے ہین مانگ کیا مانگتا ہی سبب اسکا یہی ہی کہ آپ محبوب و معشوق الٰہی ہین اوسوقت شان محبوبیت کا مجمع اولین و آخرین مین ظہور ہوگا آپ سر اوٹھاوینگے اور کہینگے یا رب اُمّتی اُمّتی قربان ایسے پیغمبر رؤف و رحیم کے کہ ایسے وقت مین کہ سب انبیاے اولو العزم نفسی نفسی کہینگے اور آپ اپنی امت کے لیے درخواست مغفرت کی کرینگے اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلَی الرَّسُولِ الکَرِیمِ بِالمُؤمِنِینَ رَؤُفٌ رَّحِیمٌ اس مقام شفاعت مین قائم ہونا اور خلائق کو ہول محشر سے چھوڑانا اور پھر دوزخ سے نجات دلوانا یہی قائم ہونا آپ کا مقام محمود مین ہی جسکا ذکر قرآن مجید مین ہی عَسٰی

اَن یَّبۡعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحۡمُوۡدًا ۝ بالجملہ اللہ جل جلالہ بندون کا حساب کرکے بہشت و دوزخ کا حکم جاری کریگا اور سب مواطن یعنی مقامات محشر کے طے ہونگے پل صراط وغیرہ اور آپ اپنی امت کی رفاہ ہر جگہ چاہین گے اور فضل الٰہی شامل حال آپکی امت کے ہوگا جو لوگ بسبب شامت اعمال کے دوزخ مین پڑینگے اونکے لیے خدا تعالی آپ سے فرماویگا کہ جسکے دل مین جَو برابر ایمان ہو اوسکو دوزخ سے نکال لیجاؤ آپ دوزخ پر تشریف لیجاوینگے اور موافق حد مذکور کے دوزخ سے نکلوا کے بہشت مین داخل کرینگے پھر آپ اللہ جل جلالہ کے حضور مین جا کے سجدہ کرینگے اور محامد الٰہی زبان سے کہین گے اور جتنی دیر تک خدا تعالی چاہیگا سجدے مین رہین گے پھر اللہ تعالی فرماویگا یا مُحَمَّدُ اِرۡفَعۡ رَاۡسَکَ سَلۡ تُعۡطَ وَاشۡفَعۡ تُشَفَّعۡ ای محمد سر اوٹھاؤ اور جو کچھ مانگو گے پاؤ گے اور جسکی سفارش کروگے قبول ہوگی آپ سر اوٹھا کر کہین گے یا رَبِّ اُمَّتِیۡ اُمَّتِیۡ پھر اللہ تعالی یہ حد مقرر کریگا کہ جسکے دل مین رائی برابر ایمان ہو اوسکو دوزخ سے نکال لیجاؤ آپ دوزخ پر جا کے اوس حد کے موافق لوگون کو نکال لیجاوینگے اور بہشت مین داخل کرینگے پھر اللہ جل جلالہ کے حضور مین جا کے سجدہ کرینگے اور حمد الٰہی بدستور سابق بجا لاوینگے پھر خدا تعالی فرماویگا یا مُحَمَّدُ اِرۡفَعۡ رَاۡسَکَ سَلۡ تُعۡطَ وَاشۡفَعۡ تُشَفَّعۡ ای محمد سر اوٹھاؤ جو کچھ مانگو گے پاؤ گے اور جسکی سفارش کروگے قبول ہوگی آپ سر اوٹھا کر کہین گے یا رَبِّ اُمَّتِیۡ اُمَّتِیۡ پھر اللہ تعالی یہ حد مقرر کریگا کہ جسکے دل مین بقدر ذرے کے ایمان ہو اوسے نکال لیجاؤ آپ دوزخ پر جا کے اوس حد کے موافق جہنم سے نکال کے بہشت مین داخل کرینگے آخر کار کوئی جہنم مین نرہیگا مگر وہی لوگ جنکو قرآن نے حبس کیا ہی یعنی جنکا خاتمہ ایمان پر نہین ہوا اور مستحق خلود ہین خدا تعالی کی رحمت اور جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی شفاعت سے سب اہل ایمان بہشت مین داخل ہو جائینگے

الحمد للہ کہ یہ رسالہ تمام ہوا خدا تعالی قبول فرماوے اور بطفیل اپنے حبیب صلی اللہ علیہ وسلم کے مولف گنہگار کا خاتمہ بخیر کرکے اپنے حبیب کی شفاعت نصیب کرے اور مکارہ دنیوی سے جلد نجات دیکے

اپنے اور اپنے حبیب کے آستانے پر پونہچاوے اور مشفقی محسنی محمد امیر خان صاحب باعث تالیف کتاب ہذا کو توفیق اپنی مرضیات کی دے اور سب مرادات دینی اور دنیاوی بر لاوے اور جمیع احباب مخلصین اور کرماے محسنین کی عاقبت بخیر کرے اور دنیا مین بھی سب کو ہر طرح کی عافیت عنایت فرماوے یہ رسالہ فقیر نے بغیر موجود ہونے کسی کتاب کے صرف از روے حافظہ لکھا تھا پھر بفضلہ تعالی بعد معاودت کے وطن مین کتب حدیث و سیر معتبرہ سے حرف بحرف مطابق کیا بحمد اللہ یہ رسالہ بہت معتبر سیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مین تالیف ہوا زبان اردو مین کوئی کتاب ایسی نہین ہے رسائل مولود بزبان اردو بیان حالات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مین جو پائے جاتے ہین اکثر حالات صحیحہ پر مشتمل نہین ہین کتب تاریخ غیر معتبرہ کے موافق ہین یا جہان سے چاہا افسانے بنالیے بے تحقیق اور غلط محض لکھدیے ہین مثلا رسالہ مولود مین کہ فی الحال بنگالے مین بہت مروج ہے ثوبیہ کا دودھ پلانا بعد حلیمہ سعدیہ کے لکھا ہے یا صلح حدیبیہ کے قصے کو اس طرح لکھا ہے کہ بعد فرضیت حج کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حج کو تشریف لیگئے تھے تب وہ قصہ واقع ہوا سو یہ باتین یقینا غلط ہین اور مخالف کتب احادیث اور سیر معتبرہ کے اور قیامت مولف رسالہ نے یہ کی ہے کہ لکھا ہے کہ مینے مولوی کرامت علی صاحب کو یہ رسالہ سنادیا اور اب سب روایات مندرجہ موافق ہدایے اونکے ہین سو مولوی کرامت علی صاحب نے کہ فاضل معتبر ہین ایسی روایتون کو کبھی معتبر نہ بتلایا ہوگا اور بھی رسالے اکثر اسی طرح کے ہین بیان قصہ معراج اور وفات شریف مین بعضے کتب تواریخ مین بہت مضامین نامعتبر لکھی ہین کہ رسائل مولود والون نے اونھین کو نقل کیا ہے فقیر نے یہ حالات بیشتر موافق روایات صحیح بخاری و دیگر کتب معتبرہ حدیث کے لکھین ہین سب صاحب مطالعہ فرمانے والے اس رسالے کے اسبات کا بھی لحاظ رکھین اور جس طرح لوگ اردو کے افسانے کی کتابون کو دل لگی کے لیے اور بھی واسطے سیکھنے زبان اردو کے سیر مین رکھتے ہین اگر اس رسالے کو مطالعے مین رکھین دل لگی بھی ہے کہ قصے اس مین بھی مندرج ہین اور زبان اردو بھی مطابق

روزمرہ فصیح کے اس مین ہی اور اسکے دیکھنے مین ثواب ہی اور امور دنیا کے انتظام کی بھی عقل آدمی کو حاصل ہوتی ہی اسواسطے کہ آپکے اور آپکے اصحاب کے معاملات و تدبیرات خوب مطابق عقل صحیح کے ہوتے تھے پس چاہیے کہ ضرور اس رسالے کو مطالعے مین رکھین اور اپنے اقارب اور عورتون کو اور احباب کو سنائین وَاٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى حَبِيْبِهٖ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَعُلَمَاۗءِ اُمَّتِهٖ وَاَوْلِيَاۗئِهٖ اَجْمَعِيْنَ

تمت

خدا کو شکر بے حد و بے انتہا اور پیغمبر پر درود لاتعد و لاتحصی کہ افضال ایزدی سے باردوم کتاب فیض نصاب خلاصۂ اخبار و احوال حضرت رسول اللہ مسمی بہ تواریخ حبیب الٰہ تصنیف عالم ربانی مفتی حقانی موید دین مبین مروج شرع متین مقبول بارگاہ خداوند صمد جناب مفتی محمد عنایت احمد روح اللہ روحہ فی دار الجنان وافاض علیہ شآبیب الغفران اہتمام سے امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور کے ایام متبرکہ میلاد افضل الرسل یعنی عشرۂ اولین ماہ ربیع الاول ۱۲۸۱ ہجری مین مطبع نظامی واقع شہر کانپور چھپ کر شمع محفل طالبان اخبار نبوی ہوئی

قطعۂ تاریخ طبع دوم بار کتاب تواریخ حبیب الٰہ

جب چھپی بار دوم فضل خدا سے یہ کتاب دیندارون کو نہایت ہی خوشی اس سے ہوئی
فکر کی طبع کی تاریخ تو آئی یہ ندا اہل دین پڑھتے ہین آداب سے تاریخ نبی
۱۲۸۱ھ

وجہ مہر کی خاتمے پر واسطے سند اس بات کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع نظامی کی ہی مہر و دستخط مہتمم کے کیے گئے

محمد روشن خان حاجی ۱۲۶۳
محمد عبد الرحمن بن حاجی

العبد
محمد عبداللہ خان عفی عنہ

صحت نامہ اغلاط تواریخ حبیب الٰہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۲	تہین	نہین
۸	۲۳	ایسا ہو	ایسا ہی ہوا
؍؍	۱۷	ہاجر کو	ہاجر کو
۱۰	۲۰	اگ	آگ
۱۱	۱۶	شیریی	شیرینی
۱۲	۱۹	چاہے	چاہیے
۱۵	۵	کہ پیغمبر	کہ یہ پیغمبر
۲۴	۲۱	یَاجَنِیحُ	یَاجَلِیحُ
۲۵	۱۳	نین سال	تین سال
۲۶	۵	رحمۃ اللہ	رحمہ اللہ
۲۸	۱۰	گیارہوین	بارہوین
۲۹	۱۶	الیتسا	الیسا
۳۱	۸	لَّابنِ	یالابنُ
۳۳	۱۳	معار	مدار
۴۳	۱۱	پوُریا	پوردیا
۴۵	۱۱	اوصحابہ	اور صحابہ
۴۹	۳	ہوگئے	ہوکے
۵۴	۱۷	سکے مین	مکے مین
۵۵	۲۱	معابدم	معاہدہ
۵۹	۱۲	تجلیص	تخلیص
[illegible]	۱۴	فتح کے	فتح بدر
۶۴	۱۹	لَاتَنْزُرُ	لَاتَذَرُ
۶۶	۱۲	دوحمائل	وہ حمائل
۶۹	۳	وَبَارَکَ	وَبَارَکَ
۷۱	۴	لہذآپ	لہذا آپ
۷۵	۵	مولنا	مَوْلٰنَا
؍؍	۲۰	بَسولَ	رَسُوْلَ
۷۹	۶	قاروکے	قارہ کے
۸۰	۵	تیزے سے	نیزے سے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۱۶	اصہ اب	اصحاب
۸۳	۱۶	عُزَّنَۃ	عُزَّنَۃ
۸۶	۷	کہ بیٹھے	کہ جب بیٹھے
۹۳	۱۲	ڈولٹون	ڈوالٹون
۹۶	۱۹	بنائی	بتائی
۱۰۹	۲۱	بات مین	باب مین
۱۱۲	۲۱	شجاحت	شجاعت
۱۳۲	۴	وہان سکے وہان کے	وہان سکے
؍؍	۱۱	حاطب	حاطب
۱۳۳	۲۱	ہزیل	ہذیل
۱۴۰	۱۹	خجرن	خجرسن
۱۴۶	[illegible]	اہل اسلام	اہل عرب اسلام
۱۵۴	[illegible]	تخب	منتخب
۱۷۱	۳	سے جینے سکے ہی	سے جینے ہی
۱۷۸	۴	زَاہِرُ	زَاہِرُ
۱۸۰	۲	یَآمِنُ	یَامِنُ
۱۸۴	۱۸	تم دونون	تم دو

اغلاط حواشی

صفحہ	حاشیہ	سطر	غلط	صحیح
۸	۲	۶	التصع	النصح
۹	۱	۲	رہے	سے رہنے
۱۱	۱۰	۱	عجیب	عجیبہ
۱۵	۳	۱	نسطور	نسطورا
۵۰	۳	۴	مین مین	یمن مین
۵۵	۲	۲	معجزہ۲	معجزہ۲۰
؍؍	۲	۲	معجزہ۲۰	معجزہ۲۱
۵۶	۱	۲	ہی	ہی ۱۲
۹۵	۱	۱	بنغم	بفتح
۱۴۰	۳	۲	دراخروراى	و در آخر رای